۷
فهرست شد

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
اهدائی بنام شادروان حسین کی استوان

راهنمای کتابخانه ارشاد
۲۴
۴۹۲

کتابخانه سفینه ارشاد
شماره دفتر ۲۰۳
تاریخ

میکروفیلم تهیه شد

آستان قدس

کتابخانه آستانقدس
اسم کتاب تحفة الابرار
مصنف سید محمد باقر حجة الاسلام
مؤلف
خطی نسخ ۲۴ سطری بخط رفیع بن محمد علی اصفهانی
چاپی
سال چاپ یا تحریر ربیع الثانی ۱۲۳۹ عدد اوراق ۳۱۶
جزء کتب [illegible] شماره خصوصی
شماره عمومی ۱۲۳۸۱ شماره قبض
واقف حسین کی استوان تاریخ وقف در اردیبهشت ۱۳۶۲
طول ۳۰ عرض ۲۰ شماره صفحات

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
اهدائی بنام شادروان حسین کی استوان

[illegible]

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

# هذا الکتاب المسمی بتحفة الابرار

بسم الله الرحمن الرحیم وبه الاستعانة فی الخلاص من مالم الجحیم

الحمد لله الذی توحد بالملک فلا ند له فی ملکوت سلطانه وتفرد بالعز فلا ضد له فی جبروت کبریائه وحارت الاذهان الثاقبة فی بیدا عظمته وقدرته وانحسرة الابصار الخاطفة فی بدایع صنعه وغرایب فطرته واشهد ان لا اله الا الله شهادة مذعن باحدیته وواحدیته وادمن به وبجمیع رسله وسفرائه وملائکته واشهد ان جدی محمدا صلی الله علیه واله سید رسله ومفخر انبیائه وباعث خلقه ارضه وسمائه وان علی بن ابیطالب والائمة الاحد عشر علیه وعلیهم الاف التحیة حجة الکاملة علی عباده وان من اعتصم بهم واهتدی بهداهم فقد هیاء نفسه الفوز برضوانه ومن فارقهم وضل عن سبیلهم فقد مکن نفسه فی درک نیرانه اما بعد خادم شریعت فخر انبیا وسید رسل وچاکر درگاه ملجأ اولیا وهادی سبل ابن محمد نقی الموسوی محمد باقر اوتی کتابهما بیمینهما وحوسبا حسابا یسیرا بعرض برادران دینی واخلاء ایمانی میرساند که این کتابیست در بیان صلوة واحکام ان مسمی بتحفة الابرار الملتقط من اثار ائمة الاطهار لتنویر قلوب الاخیار مرتب کردانیدم بمقدمه وچند باب هریک از ابواب مشتمل است بر مباحث بسیار مقدمه در بیان فضیلت صلوة وجمله از مباحث مهمه مطلوبه در اینمقام است بدانکه نظر بمضمون حق مشحون کریمه وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون غرس نهال وجود بنی ادم در بوستان سرای این وادی پر محن والم نشده مگر بجهة تحصیل معرفت وعبادت جناب احدیت عز شانه وبمقتضای مفهوم حدیث حق مقرون الدنیا مزرعة الاخرة قرار این سرای سریع الزوال نشده مگر بجهة محل زرع دار قرار مراد از محل زرع انست که انسان در ان مرتکب اعمالی شود که موجب رفع درجات وباعث استحقاق نعمای ابد

وعطایای



وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
اهدائی بنام شادروان حسین کی استوان

وعطایای جلیله حضرت منعم بی زوال شود در دار قرار وچون نکه عقول قاصره انسانی از درک چنین اعمالی که ارتکاب ان موجب نجات در دار جنان وباعث فوز بعطایای حضرت رحمن شود قاصر است لهذا خلاق جهان اوزین جلت عظمته نظر بکمال رافت وعطوفت بمخلوقین بتوسط انبیا ورسل مقربین هدایت وارشاد عباد فرموده اعمالی را که موجب فوز بدار قرار وباعث استحقاق توصل بنعم بی زوال است مثل صلوة وصوم وزکوة وخمس وحج وعمره وغیرها امر بارتکاب انها فرموده بعضی را در عمر یکمرتبه وبعضی در هر سالی یکمرتبه وبعضی را در هر شب وروزی پنج دفعه تا بارتکاب ان اعمال حسنه سعادت انتظام بنده ذلیل فایز شود بعطایای جلیله خداوند جلیل یا در اوان عرض اکبر از خسارت وندامت بیحاصلی سالم واز شامت وملالت بی ثمری وتهی دستی غام واز مفاسد پر شر وشور میدان کثیر الفضای صحرای محشر محفوظ واز فواید موائد عطایای بی منتهای حضرت کریم وهاب علی الاطلاق محفوظ کردد مخفی نماند اعمال مذکوره با اشتراک در اصل رجحان ومحبوبیة متفاوت المراتب میباشند در فضیلت ورجحان لکن اشرف از همه وافضل از کل نماز است که فوق کل طاعات بدنیه وسعادت وسرمایه افتخار قاطبه قربات وموجب استخلاص از درک نیران وباعث استحقاق نعم جنان وداعی قبول سایر اعمال است چنانچه از ارکان دین وامنای حضرت رب العالمین ماثور است اذا قبلت قبل ماسواها واذا ردت رد ماسواها ففی الفقیه عن مولانا الصادق ع اول ما یحاسب به العبد الصلوة فاذا قبلت قبل سایر عمله واذا ردت علیه رد علیه سایر عمله حاصل معنی ظاهر ان کلام حقیقت انجام ان است در موقف حساب از جانب مواخذ ومحاسب حقیقی اول کلامیکه در مقام حساب صادر میشود سؤال از حال نماز بنده است پس اگر نماز شخصی مقبول شد مقبولیت ان موجب مقبولیت سایر اعمال میشود گویا مراد ان باشد که بعد از مقبولیت نماز دیگر سؤال از سایر اعمال نمیشود به برکت نماز مقبول کل اعمال مقبول میشود واگر العیاذ بالله سبحانه نماز این شخص در درگاه احدیت جل شانه مردود شد قاطبه طاعات واعمال او مردود میشود یعنی ثمره بر انها مترتب نمیشود بدانکه اشکالی در ظاهر این حدیث میتوان نمود بیان ان این است که از جمله واجبات الهیه زکوة وخمس وصوم ونحو انها است هرگاه زمین شود مکلف رعایت نمود هریک از انها را بنحوی که در شریعت مقرر وثابت است عدالت وحکمت مقتضی قبول اینها وترتب ثمرات است بر انها خواه صلوة مقبول شود یا نه مردود شدن اینها با رعایت امور معتبره در سبب مردود شدن صلوة نظر باخلال امور معتبره در ان ملایم با تفضل حکیم علی الاطلاق ومناسب

باکرم کریم واهب متعال نیست واحتمال اینکه مقبولیت صلوة بر بعضی از معتبره و شرط بوده باشد در قبول
سایر اعمال مندفع است بامکان دعوی اجماع برخلاف ان نظر باینکه تصفح کلمات اصحاب کاشف
کاشف برخلاف این احتمال است چه در مباحث هریک متعرض شده اند امور معتبره در هریک را
و تاحال ندیده ایم احدی متعرض این شیء باشد در کتب فقهیه که معتبر در قبول زکوة مثلا
رعایت امور معتبره در صلوة با مقبولیت صلوة است و حدیث مذکور اگرچه ناطق بر این است
لکن نظر بارسال و اعراض اصحاب از ظاهر ان قابل ان نیست که توان اعتماد بران نمود در این مطلب
خطیر پس میگوئیم ممکن است که حدیث حمل شود در صورت عدم رعایت امور معتبره در غیر صلوة
بنابراین معنی حدیث چنین میشود هرگاه نماز مقبول شود ببرکت ان سایر اعمالیکه مستجمع شرایط
قبول نبوده باشد مقبول میشود و هرگاه نماز مردود شد مردود شدن ان مستلزم مردود شدن سایر
اعمالیست که ببرکت نماز مقبول میشد ملخص کلام انکه هریک از عبادات که غیر صلوة بوده باشد مقبولیت
نفسیه دارد و مقبولیت غیری اول در صورتی است که مستجمع شرایط معتبره بوده باشد خواه شرایط مقبولیت
صلوة در صلوة موجود بوده باشد یا نه و مقبولیت غیری در صورتی است که صلوة مقبول شود
و غیر از صلوة مستجمع شرایط قبول فی نفسه نبوده باشد لکن مقبول شود بسبب مقبولیت صلوة همین قدر
کفایت میکند در افضلیت صلوة نسبت بانها و ممکن است که حمل کرده شود قبول بر قبول بر وجه کمال
و حمل شود رد و دیگر بر عدم ان بنابراین اشکالی نخواهد بود مگر حمل کلام برخلاف ظاهر لکن امر در ان
سهل است جمله اخبار در فضیلت نماز بلکه افضلیت ان بر سایر اعمال بسیار است اول حدیثی است
که مذکور شد و این حدیث اگرچه در فقیه مرسل مروی است لکن ثقة الاسلام در اوایل کتاب صلوة
از کافی و شیخ طوسی در باب فضل الصلوة از زیادات تهذیب روایت فرموده بسند موثق
کالصحیح لکن ذیل حدیث در ان مذکور نیست مذکور در کافی باین نحو است عن ابی بصیر قال
سمعت اباجعفر ع یقول کل سهو فی الصلوة یطرح منها غیر ان الله یتم بالنوافل ان اول ما یحاسب
بالعبد الصلوة فان قبلت قبل ماسواها و ذیل حدیث یعنی و ان ردت رد ما سواها مذکور نیست
بنابراین معنی که در حدیث مذکور شد چندان خلاف ظاهر در ان نیست یعنی اعمال غیر صلوة که
مستجمع شرایط قبول نیست ببرکت صلوة مقبول میشود و مقتضای مفهوم شرط این است که اگر
صلوة قبول نمیشود ان اعمال نیز قبول نمیشود نظر بانتفای شرایط قبول در انها قریب باین حدیثی است

دیگر ذکر
احادیث در
فضیلت صلوة
و افضلیت
ان از سایر
اعمال

کر...



که شیخ برقی در کتاب محاسن در باب عقاب من تهاون بالصلوة و شیخ صدوق در عقاب الاعمال
ذکر فرموده اند بسند ضعیف هکذا اول ما یسال العبد اذا وقف بین یدی الله عز وجل عن
صلوته فان زکت صلوته زکا سایر اعماله و ان لم تزک صلوته لم تزک اعماله حدیث دوم حدیث
معتبریست مروی در کافی و تهذیب و مؤید حدیثی است که مذکور شد و ان حدیث این است
که جناب کاشف الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق ع روایت فرموده از مفخر انبیا و سید
رسل و مفخر ازکیا و هادی سبل جناب فخر کاینات صلی الله علیه و اله وسلم که فرموده کلامیکه
حاصل مضمون ان این است مثال صلوة نسبت بدین و ایمان مثال ستون خیمه است و سایر اعمال
مثل زکوة و خمس و صوم و غیر اینها مثل طناب و میخ و پرده خیمه است هرگاه ستون خیمه مستحکم
و برپا بوده باشد ثمری مترتب میشود بر طناب خیمه و میخ و پرده ان و اگر ستون خیمه مستحکم و برپا
نباشد بلکه شکسته باشد مطلقا ثمری مترتب بر انها نمیشود و این حدیث با کمال اعتبار سند دلالت
میکند بر منتهای مرتبه مدح و صریح است در افضلیت صلوة نسبت بما سوای عبادات بنده یعنی
مقدم در وقتیکه حاضر کرده شد در محل حساب اول سئولیکه از او میشود سئوال از نماز است
اگر نماز صادر از او مرضی درگاه احدیت جل شانه گردید جمیع اعمال او مرضی میشود نعوذ بالله
سبحانه اگر نماز او مرضی بارگاه معبود متعال نشد هیچ عمل او مرضی نخواهد بود و مرحوم شیخ
طوسی قدس الله نفسه و روحه الزکی در تهذیب بسند دیگر باین نحو روایت فرموده از مقتدای
ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین ع که از اسرار از سید احیاد ص روایت
فرموده که فرموده اند ان عمود الدین الصلوة و هی اول ما ینظر فیه من عمل ابن ادم فان صحت
نظر فی عمله و ان لم تصح لم ینظر فی بقیة عمله تتمیم حدیثی است که ثقة الاسلام و رئیس المحدثین
و شیخ الطائفة رحمهم الله تعالی فی جنة عالیة بسند صحیح در کافی و فقیه و تهذیب از معویة بن
وهب که از ثقاة روات روایت فرموده اند که او اخبار نموده که استدعا و مسئلت کردم
از خدمت کاشف الاسرار و الدقایق جناب امام جعفر صادق ع که بمن فرموده باشند بهترین
عملیکه وسیله قرب عباد میشود بخداوند عالم جل شانه و محبوب ترین اعمال نزد خلاق عالم
چه چیز است انحضرت در جواب فرموده اند نمیدانم چیزی را که بعد از معرفت بهتر از نماز بوده باشد
یعنی نماز بعد از معرفت الله و معرفت نبوت فخر انبیا و ائمه هدی علیه و علیهم الاف السلام و الثناء افضل

از فاطمه عبادات است **چهارم** حدیثی است مذکور در فقیه و تهذیب مرویست از جناب رسول
خدا صلعم قال ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس ایها الناس قوموا الی نیرانکم
التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم نیران جمع نار است مثل امواد و نیراة بکسر نون فتح
یا در قال فی القاموس والنار معلوم وقد تذکر جمعها انوار و نیران و نیرة کقردة و نور و نیار قال
فی الصحاح النور الضیاء والجمع انوار الی ان قال والنار مؤنثة وهی من الواو لان تصغیرها نویرة
والجمع نور و انور و نیران انقلبت الواو یاء لکسر ما قبلها مراد از نیران درین مقام یا معنی ظاهر است
یا معاصی بنا بر ثانی مصحح استعمال یا مسببیت است یا شباهت در ما ول اطلاق لفظ مسبب است
بر سبب بعبارة اخری تسمیه سبب است باسم مسبب در ثانی استعاره است اقتران یا وقدتموها
ترشیح است حاصل معنی حدیث این است داخل نمیشود هیچ وقتی از اوقات نماز مگر اینکه ملکی
می اید مقابل مردمان خطاب میکند که ایها الناس برخیزید اتشی را که مشتعل کرده اید بجهت خودتان
بسبب ارتکاب معاصی ان اتش را خاموش کنید بجهت اقدام بنماز و دور نیست که خاموش کردن
اتش کنایه باشد از استخلاص از ان اتش یعنی نظر بارتکاب بمعاصی جزا یمان چنین مقرر شد که عذاب
در فلان مکان معین از جهنم معاقب شود بعد از ان بسبب محافظت و مراقبت نماز از ان مکان
مستخلص شد نظر بعد خاموش شدن اتش جهنم و ممکن است حمل بر ظاهر شود باین نحو که مکانی در جهنم
بوده باشد اتشی در ان در بدو امر مشتعل نشده باشد بعد از ان اشتغال بمعاصی موجب اشتعال
او شد و بعد از انکه بنده محافظت نماز در وقت خود نماید قیام و اهتمام در صلوة باعث اطفای
ان اتش شود از انکه مذکور شد ظاهر میشود که کلام محتاج بتقدیر است باین نحو قوموا الی استخلاص
من نیرانکم او قوموا الی اطفاء نیرانکم والاول اقرب معنی والثانی لفظا یعنی بنا بر انست که
نیران حمل شود بر ظاهر خود و اما هرگاه حمل شود بر تسمیه سبب باسم مسبب معنی چنین خواهد
شد برخیزید و سعی نمائید باقامه نماز و محافظت ان در ابطال معاصی صادره از شما که موجب
عقاب در نیران است بنا بر اینکه اعمال حسنه مکفر معاصی است کما هو المدلول علیه بالکتاب
والسنة قال الله تعم ان الحسنات یذهبن السیات و ذکر النار بعد از ان که از ملائمات مشبه
به است بعبارة اخری که از ملائمات موضوع له لفظ نیران است بجهت تنبیه بر کمال سبب
در مسببیت کانه نفس مسبب است بنا بر این استعاره مصرح مرشحه خواهد بود پنجم

حدیثی است

۴

حدیثی است کالصحیح که فاطمه مشایخ عظام مکتهم الله تم فی منازل الکرام المباق بروایت ان کرده اند
حاصل مضمون ان این است که یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است از خانه
که مملو از طلا بوده باشد تصدق کرده شود از ان تا تمام شود اشکالات چندی در این حدیث
وارد است بیان ان اشکالات مع دفع انها مذکور در مطالع الانوار است **ششم** حدیثی است
معتبر مرویست از فخر الاوائل والاواخر جناب امام محمد باقر ع قال ما من عبد من شیعتنا یقوم الی
الصلوة الا اکتنفته بعدد من خالفه ملائکة یصلون خلفه و یدعون الله عز وجل له حتی یفرغ
من صلوته یعنی نیست بنده از شیعیان ما که بایستد بجهت ادای نماز مگر اینکه احاطه میکند بر او
بعدد ملائکه بعدد انچه مخالف ان بنده بوده باشد و این ملائکه منکره نماز میکنند در عقب سر او
و کل آن ملائکه دعا میکنند از خداوند عالم جل شانه بجهت او تا انکه فارغ میشود از نماز ممکن است
مراد از مخالف هر کس بوده باشد که مذهب او مخالف مذهب شیعه بوده باشد خواه سنی بوده
باشد یا غیر حتی سایر فرق شیعه بنا بر این عدد ملائکه معادل میشود با عدد هر کسی که در سطح
ارض هست غیر از شیعیان این بنا بر این است که مراد از مخالف مخالفت در اعتقاد بوده
باشد و ممکن است که مراد از مخالفت مخالفت در فعل صلوة بوده باشد در ان وقت یعنی مخالفت
او کرده باشند که در ان وقت مشغول نماز نباشد از جمله کسانیکه نماز انها صحیح بوده باشد بنا بر این
عدد ملائکه اکثر از اول میشود و جران بعد از تامل ظاهر میشود و علی التقدیرین این مدحی است
فوق کل محامد **هفتم** حدیثی است معتبر مروی است از فخر الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد
باقر ع انجناب حکایت فرموده از فخر کاینات جناب رسالت مآب صلعم که فرموده اند بنده مؤمن بعد
از انکه مشغول نماز شد التفاتی میشود از جانب خلاق اسمان و زمین بسوی او تا از نماز فارغ
شود و رحمت الهی جل شانه احاطه میکند بر او تا اسمان بامر الهی جل جلاله ملئکه مامور میشود که از بالای
بالای سر او و ان ملئکه ندا میکند که ای نمازکننده اگر بدانی که کیست التفات بتو کرده است و کیست
معبود تو هرگز از نماز فارغ نمیشدی و از محل خود زایل نمیشدی یعنی راضی نمیشدی که از نماز
فارغ شوی باشی مخفی نماند که مراد از التفات الهی باین بنده مؤمن انست که نسبت حقتعالی در ان وقت
با او مثل نسبت پادشاهی میشود که التفات را فتانه نماید بشخصی که در خدمت او ایستاده و اظهار
حاجت می نماید باو **هشتم** حدیث صحیحی است مروی از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

صادق ع کرفرموده است محبوب ترین اعمال و عبادات نزد خداوند عالم جل شانه نماز است و این نماز
اخر وصایای انبیا است مخفی نماند که نماز اخر وصایای انبیا بودن دال بر کمال مدح و نهایت مبالغه است در ان
نظر باینکه اخر وصیت در حین قطع بممات نمیشود مکر بچیزی که نهایت اهتمام و غایت اعتنا ایشان او
بوده باشد **نهم** حدیث صحیحی است مروی از مفخر الاوایل و الاواخر جناب امام محمد باقر ع
که فرموده هر کاه ادا کند مکلف یک نماز را با جمیع اداب و شرایط قبول میشود از او جمیع نمازهای او
اکرچه سایر نمازها هیچ یک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد و اکر هیچ نمازی از او مستجمع شرایط قبول نبوده
باشد هیچ یک از نمازهای او مقبول نمیشود ای برادر عزیز من از خواب غفلت بیدار شو تامل کن
در این حدیث شریف که ثقة الاسلام باجلالت قدر و رفعت منزلت از ابسند صحیح روایت نموده
از کاشف الدقایق و السرائر جناب حضرت امام محمد باقر ع و مدلول صریح این حدیث سعادت قرین
این است که بنده ذلیل هر کاه سعی و اهتمام نماید در اینکه یک نماز را بعمل اورد بنحوی که مقبول درکاه
رافت قرین خلاق اسمان و زمین شود این باعث میشود که سایر نمازهای او مقبول شود اکرچه هیچ یک
مستجمع شرایط قبول نبوده باشد بعد از ملاحظه مضمون این حدیث را با مضمون حدیثی که در اول
مذکور شد که مقبولیت نماز موجب این میشود که جمیع اعمال و عبادات او مقبول شود و این مضمون
مرویست باسانید متعدده پس از ملاحظه هر دو مستفاد میشود که هر کاه مکلف اتیان بیک نماز نماید
بنحوی که مقبول درکاه عطوفت قرین فیاض دنیا و دین شود جمیع طاعات و عبادات او بشرافت قبول
مشرف میکردد و اکرچه هیچ یک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد این منتهای مرتبه کرم و احسان و غایت
مرتبه تفضل و افضال است پس اهم امور نسبت بقاطبه عباد ان است که سعی و اهتمام نموده اکر
کل نمازهای اتیان نشود بنحوی که مستجمع شرایط قبول بوده باشد لا اقل بعضی از نمازهای خود را سعی نموده
که چنین باشد تا خود را از چنین سعادت عظمی و عطیه کبری و فضیلت قصوی محروم نکرداند رجا
از فیاض علی الاطلاق این است که بحق و حرمت انوار مقدسه ائمه هدی علیهم الاف التحیة و الثناء قاطبه
نفوس را توفیق خاصی عطا فرموده تا موجب تیقظ از خواب غفلت کثیر الخسران و باعث توصل
باین فضیلت سراسر سعادت جلیل المنفعة کردد **دهم** حدیث موثقی است مروی از فخر کاینات صلوات الله
و سلامه علیه و اله که خطاب فرموده اند بکسانیکه مشرف بشرافت سراسر سعادت خدمت النبوی مشرف
بودند فرموده اند که ... حاصل مضمون حق مقرون ان این است که هر کاه در در خانه یکی از شما نهری بوده

والکس



والکس بدن خود را بشوید در ان نهر در هر روز و شب پنج مرتبه ایا باقی میماند در بدن او کثافتی عرض کردند
فرمودند مثال نماز یومیه مثال ان نهر جاری است ملخص مراد از این حدیث سعادت انتظام ان است
محقق که از کسی صادر شد ان معصیت محدث خباثتی میشود در نفس این شخص بعد از انکه همان شخص
اتیان بنماز نمود ان نماز باعث تطهیر ان نفس میشود از ان خباثت و هم چنین هر کاه الشخص بسبب غلبه
هوا و هوس نفسانیه و متابعت قوی بهیمیه بعد از ان نماز عود بمعصیت نمود باز ان معصیت موجب
اتصاف نفس الشخص میشود بخباثت باطنی در وقت نماز دیکر که اتیان بنماز نمود باز ان نماز موجب رفع ان
خباثت باطنی میشود و هم چنین حال فیما بعد ذلک پس با وجود محافظت صلوات یومیه در پنج وقت
در نفس این شخص باقی نخواهد ماند چنانچه هر کاه کسی در شبانروزی پنج دفعه بدن خود را در اب نهر
بشوید چرکی و کثافتی در بدن او باقی نمیماند احادیث در باب فضیلت نماز بسیار است انچه مذکور
شد کفایت میکند در اینمقام بجملا ممکن است که استدلال کرده شود در اثبات فضیلت نماز بلکه
افضلیت ان از سایر عبادات از چند راه اول نظر بخصوص وارده از حجج الهیة جلت عظمتهم در این باب چنانچه
دانسته شد **دوم** ملاحظه امر شارع است برعایت امور مستحسنه و اجتناب از امور غیر مرضیه در حال
اشتغال بنماز است که باید مصلی با وضو بوده باشد و بدن و ثوب او از نجاسات پاک بوده باشد
و متوجه شود بجانب کعبه معظمه که اشرف مواضع است و هم چنین متوجه شود بقلب و عقل بمعبود
منعم متعال و ممنوع است از دخول در نماز با حدث و نجاست بدن یا لباس و لازم است اجتناب نماید
از اکل و شرب و تکلم با غیر و ضحک و پشت از قبله کردن بلکه رو از قبله کردانیدن و اجتناب نمودن از کشف
عورت و از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم و در هیچیک از عبادات غیر از نماز اعتبار امور مذکوره نشده
و لهذا جایز است در حالت صوم و ادای زکوة و خمس با حدث و نجاست ثوب و بدن و در حالت
پشت بقبله و کشف عورت و با تکلم با غیر و در حالت اکل و شرب و ضحک از اینجا مشخص میشود که نماز اشرف
و افضل از انهاست که امر فرموده است شارع برعایت امور مستحسنه در حال اشتغال بان و نهی فرموده
از امور غیر لایقه در ان حالت نظر بشرافت و فضیلت نماز بخلاف غیر نماز پس نماز افضل از انها خواهد بود
**سیم** نظر بملاحظه جامعیت نماز است بیان این مطلب مقتضی این است که کفته شود که اصول عبادات منحصر است
در نماز و زکوة و خمس و صوم و حج و غیره و جهاد بعد از ملاحظه هر یک مشخص میشود جامعیتی که در نماز
در هیچ یک از عبادات مذکوره نیست توضیح مرام مقتضی این است که کفته شود نماز مرکب است از افعال و اقوال

در بیان استدلال بر افضلیت صلوة بوجوه دیکر غیر از طریق اخبار

حکم چندی و فضیلت و ثواب چندی است که اطلاع بر آن کاشف از حقیقت حال است که افضلیت اصل
صلوة بوده باشد نسبت بسایر عبادات اول از آن افعال قیام یعنی ایستادن است حکمت ظاهر در آن اینست
که بنده ذلیل ملتفت شود که در خدمت چنین سلطانی ایستاده است که اعظم سلاطین جهان اگر ملاحظه
میکنی با آن سطوت که تمام عساکر و امرا و وزرا و رعایا از خوف سطوت او در اضطراب و ارتعاش
میباشند در جنب سلطنت و سطوت الله جل شانه مقهور و مضمحل میباشند سلطان با این اقتدار که از
سطوت او رعب در قلوب قاطبه اهل مملکت او مستولی شده ملاحظه کن ببین که هرگاه حیوان ضعیفی
مثل وزغ یا عقرب متوجه او شود چگونه آثار خوف و اضطراب از آن مشاهده میشود خصوصا هرگاه چنین
چیزی در شب کاستماده ظلمت شب اتفاق افتد مجملا حکمت در اعتبار قیام در نماز اینست که ملتفت
این شود که این قیام در خدمت کیست و از برای چه چیز است در حدیث معتبر وارد است وقتیکه بنده
مؤمن ایستاد بجهة نماز ملکی از جانب خداوند عالم بر او موکل میشود مقام آن ملک بالای سر آن مصلی است
و ندا میکند که ای نمازکننده اگر میدانستی کیست که نظر بتو میکند و کیست که تو ترا بندگی و اطاعت او ایستاده
هرگز از مقام عبادت خود زایل نمیشدی دوم از افعال مهمه نماز رکوع است در مصباح الشریعه در مدح
رکوع حدیثی روایت نموده از کاشف اسرار ودایق جناب امام جعفر صادق ع که حاصل مضمون آن اینست
نیست بنده که رکوع کند بجهة امتثال امر خداوند عالم جل شانه فی الحقیقه مگر اینکه زینت بخشد خلاق
عالم جل شانه آن بنده را بنور بهاء و بزرگی خود و پناه دهد او را در سایه عظمت و کبریائی خود و بپوشاند
او را لباس اصفیا و اولیای خود را و دیگر حکمت در تقدیم قیام بر رکوع این بوده که بنده اول در قیام
بنحویکه مذکور شد متذکر عظمت خداوند عالم جل شانه بشود بعد از آنکه ملتفت و متذکر بعظمت معبود
شد آن تذکر موجب اظهار مذلت و خشوع میشود پس برکوع برود بقصد اظهار ذلت و خشوع ۳ سیم
از افعال مذکوره سجود است اخبار در مدح سجود علاوه بر آن است که توان استقصا نمود جمله از انوار
در مبحث سجود بعون الله الودود و مطلع خواهی شد در کتاب مذکور در آن باب حدیثی مروی است
که ماحصل مضمون آن این است که قسم بخداوند عالم جل شانه خسران نکرده و ضرر ندیده کسیکه در مدت عمر
مرتبه اتیان بحقیقت سجود نموده باشد مجملا ذکر استقصای حکم و فضیلت افعال واجبه و مندوبه نماز موجب
طول کلام میشود در اینمقام مناسب نیست بعلاوه اشاره بهریک در مقام خود بقدریکه مناسب
مقام شده واما اقوال ثابته در نماز بسیار و بکثرت است بعد از آن قرآن سیما سوره مبارکه فاتحة الکتاب و سوره دیگر

از سوره



از سوره قرآنیه بعد از آن تسبیح و ذکر در رکوع و سجود و شهادت بر الوهیت و رسالت و صلوات بر حضرت
کاینات و آل اطهار او و در تشهد اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام در بیان فضیلت و مثوبات مترتبه
بر هریک از امور مذکوره اکثر از آن است که توان استقصا نمود نماز جامع همه اینها هست پس اجتماع محسنات
بنحویکه در نماز متحقق شده در هیچیک از عبادات نیست لهذا نماز افضل و اشرف از همه خواهد بود و چون که
اطلاع بنصوص وارده در بیان فضیلت امور مذکوره در محال خود در حق غالب اشخاص ممکن نیست و اطلاع
بر شرافت و فضیلت را مدخلیت تامی است در تاثیر قلوب امثال ما غافلان لهذا مناسب دانست اشاره
بجمله از اخبار وارده در فضیلت فاتحة الکتاب شده باشد تا باعث مزید رغبت عابدان و موجب زیادتی
میل قلوب مؤمنان گردد و اهتمام میکنیم شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده از کاشف الستر
والعلن حضرت امام حسن ع که آنحضرت فرموده جماعتی از یهود مشرف شدند بخدمت جناب رسول خدا
پس عالم ترین ایشان سؤال کرد از آنسرور از چند مطلب از جمله مطالبیکه سؤال کرد این بود که اخبار فرموده
باشید ما را از هفت خصلتی را که خلاق عالم جل شانه شما را امتیاز فرموده از سایر انبیا علیهم السلام کدام است
آنجناب خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله در جواب فرمودند اول از آن هفت چیز آنست که خلاق عالم عز شانه
عطا فرموده است بمن سوره مبارکه فاتحة الکتاب را یهودی عرض کرد صحیح فرمودی فرموده باشید که چه مقدار است
ثواب کسی که بخواند فاتحة الکتاب را جناب رسول خدا ص فرمودند کسی که بخواند فاتحة الکتاب را عطا میفرماید
خداوند عالم جل شانه او را ثواب تلاوت هر آیه که از آسمان نازل شده و در تفسیر منسوب بجناب کاشف السر والعلن
جناب حضرت امام حسن ع روایت فرموده از سرخیل ارباب معرفت و یقین جناب حضرت امیرالمؤمنین
که آنحضرت فرموده که جناب رسول خدا ص فرموده که خلاق عالم عز شانه فرموده که قسمت کرده ام سوره فاتحة
الکتاب را میان من و میان بندگان من باین نحو که نصف آن را بجهة خود قرار داده ام و نصف دیگر را بجهة بندگان
خود پس وقتیکه بنده گفت بسم الله الرحمن الرحیم خلاق عالم جل جلاله میفرماید ابتدا کرد بنده من باسم من سزاوار است
بر من که تا تمامی امور او را باتمام برسانم و مبارک کنم از برای او در احوال او و وقتی که گفت الحمد لله رب العالمین خداوند
عالم عز شانه میفرماید بنده من حمد و شکر مرا ادا کرد و دانست نعمتهائی که نزد او هست از جانب من بوده و بلیات را
و بفضل و احسان خود بلایا و مکاره را از او دفع کرده ام ای ملائکه من شاهد باشید شما چنانچه نعم دنیا را به او
عطا کرده ام نعم آخرت را نیز باو عطا خواهم کرد و چنانچه بلایای دنیوی را از او دفع کرده ام بلایای اخروی را
از او دفع خواهم کرد و در وقتیکه بنده گفت الرحمن الرحیم پروردگار عالم عز شانه میفرماید بنده من اعتراف نمود

و در ذکر فضیلت فاتحة الکتاب است ۴

باینکه من رحمن و رحیم میباشم شاهد باشید شما حظ و بهره او را در نعمت من زیاد میکنم و نصیب او را
از عطایای خود خواهم افزود پس بعد از آنکه بنده گفت مالک یوم الدین خلاق عالم جل شانه میفرماید
ایملائکه من شاهد باشید چنانچه بنده من اعتراف نمود که سلطنت روز قیامت مختص بمن است در اینکه
روز حساب بر او آسان خواهم کرد باید و شاهد باشید از معاصی و گناهان او خواهم گذشت بعد از آنکه
بنده ذلیل گفت ایاک نعبد پروردگار عالم میفرماید راست گفت بنده من عبادت و بندگی او بجهت
من است ملائکه من شاهد باشید که این قدر ثواب در مقابل عبادت او باو بدهم تمنای او انمایند کسی
که عبادت مثل او نکرده باشد و وقتیکه ایاک نستعین گفت خداوند عالم عز جلاله میفرماید بنده من
از من طلب و استدعای نصرت و اعانت کرده گواه باشید ایملائکه من که اعانت او خواهم نمود در امور او
و بفریاد او خواهم رسید در شداید که وارد میشود براو و در وقتیکه تلاوت نمود اهدنا الصراط
المستقیم تا آخر سوره خداوند جل شانه میفرماید این بهم بنده من است و از برای بنده مهیا است هر مطلب
که خواهد مطالب او را بشرف اجابت مشرف میکردانم و عطا میکنم باو هر تمنای که میکند و ایمن میسازم
او را از هر چه خایف از آن است ظاهر این است که این ناشی بوده باشد بتفسیر غیر المغضوب علیهم
و لا الضالین و ایضا در تفسیر مذکور روایت شده از جناب حضرت امیر المؤمنین ع که جناب رسول خدا
فرموده که خداوند عالم جل شانه فرموده بمن یا محمد و لقد اتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم فی
التفسیر المذکور نقلا عن الامام ع انه تعالی افرد الامتنان بفاتحة الکتاب و جعلها بازاء القرآن العظیم مقصود
از این کلام تنبیه بر کمال مدح و فضیلت فاتحة الکتاب است با آنکه فاتحه جزء قرآن است و خلاق عالم جل
جلاله در مقام امتنان بفخر کاینات صلی الله علیه و آله اول سبع المثانی که مراد سوره مبارکه حمد است
ذکر فرموده بعد از آن ذکر فرموده القرآن العظیم مراد از این ماعدای سوره مبارکه حمد است پس سوره مبارکه
حمد را در مقابل کل قرآن در مقام امتنان ذکر فرموده این دلالت میکند بر کمال مدح این سوره مبارکه
و ایضا حکایت شده از تفسیر عیاشی از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده فاتحة الکتاب
افضل سور قرآنیه است بدانکه در وجه تسمیه این سوره مبارکه بفاتحة الکتاب چند وجه گفته شده اول
آنست که فاتحة الکتاب میگویند بجهت آنکه اول سوره قرآنیه است بحسب ترتیب سوره
در مصاحف بنا بر آنکه بعضی ادعا کرده اند که ترتیب سوره قرآنیه بنحو معهود در عصر شریف جناب
فخر کاینات شده بمقتضای فرموده آنجناب دوم آنست که این سوره را فاتحة الکتاب میگویند بجهت آنکه

بیان وجه تسمیه سوره مبارکه حمد است بفاتحة الکتاب ۴

اول



اول سوره منزله است لکن این مخالف چیزی است که مدلول علیه بعضی احادیث است که اول سوره منزله
سوره اقرأ باسم ربک الذی خلق است چنانچه جماعتی از مفسرین بر این تصریح نموده اند سیم آن است
که فاتحة الکتاب میگویند بجهت آنچه بعضی ادعا نموده اند که اول سوره ثبت شده در لوح محفوظ این سوره است
چهارم آن است که فاتحة الکتاب میگویند بجهت آنکه بمقتضای آیه شریفه انا انزلناه فی لیلة القدر
مبارکه کل قرآن در شب قدر نازل شد باسمان دنیا یکدفعه بعد بتدریج بمقتضای مصلحت نازل شد
بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و این سوره مبارکه اول آن قرآن بود که یکدفعه نازل شد
پنجم آنست که فاتحة الکتاب میگویند بجهت اول قرآنی است که ثابت در نماز هست این بنا بر این است
که کتاب چنانچه اطلاق میشود بر کل قرآن اطلاق شود بر بعضی از آن چنانچه بعضی از مفسرین مشار الیه
اسم اشان در آیه شریفه ذلک الکتاب لا ریب فیه گفته است سوره است یا میگوئیم تسمیه مقدار
ثابت از قرآن در نماز بکتاب از باب تسمیه جزء است باسم کل بعد از بیان این مطلب که خارج از وضع
رساله بود میگوئیم مقصود این است که نماز جامع محاسنی است که در هیچ یک از عبادات متحقق
نیست از جمله یکجزء از قرآن است که شرافت و افضلیت او بنحوی است که ذکر شد و همچنین سایر
اجزاء پس جامعیتی که در نماز هست در هیچیک از عبادات متحقق نیست و این دلیلی است بر اینکه
نماز اشرف است از قاطبه عبادات و هو المطلب کفایت میکند در اثبات مرام همان حدیث معتبری که
سابق بر این از کتاب کافی و تهذیب نقل شد و هو الذی روی عبید بن زرارة بسند کالصحیح
عن ابی عبد الله ع قال قال رسول الله ص مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود نفعت الاطناب
و الاوتاد و الغشاء و اذا انکسر العمود لم ینفع طنب و لا وتد و لا غشاء الفسطاط بضم الفاء و کسرها
و بتدیل الطاء الاولی تاء و الطائین تائین هکذا فسطاط و فستاط و فستات کما فی القاموس و
طنب بضمتین حبل طویل یشد به سرادق البیت او الوتد حاصل معنی این حدیث حق این چنین
در سابق بیان شد آنست که مثال صلوة مثال عمود و ستون خیمه است و سایر اعمال مثل
زکوة و خمس و صوم و نحو اینها بمنزله طناب و میخ و پرده خیمه و هرگاه عمود خیمه شکسته باشد هیچ نفعی
مترتب نمیشود بر طناب و میخ و پرده خیمه مخفی نماند این منتهای مرتبه مدح و غایت مرتبه فضیلت
و کمال است مناسب در اینمقام ختم کلام است با یراد حدیثی که رئیس المحدثین شیخ صدوق قدس الله سره

حدیث شریفی است در ذکر احوال خیر مآل مصلین

روحه در مجالس روایت فرموده حاصل معنی ان حدیث شریف انست که ابن عباس مشهور که اسم او
عبدالله است مرحوم علامه در کتاب خلاصه ذکر فرموده ایشانرا با کمال تعظیم و احترام فرموده حال
این شخص در جلالت و بزرگی و اخلاص بخدمت جناب حضرت امیرالمومنین ع مشهورتر از اینست
که محتاج به بیان باشد مجملا همین ابن عباس روایت نموده از فخر کاینات صلی الله علیه و آله که فرموده اند
خداوند عالم را ملکی است اسم او سخایل عادة او این است که اخذ برات میکند از خلاق اسمان و زمین
جل جلاله وقت هر نمازی از برای مصلین پس وقتیکه صبح کردند مؤمنین ایستاده اند مشغول وضو شده اند
بعد از ان اتیان بنماز صبح نمودند انملک براتی میگیرد از خداوند عالم جل شانه از برای ایشان که در ان مکتوب
در ان برات این است انا الله الباقی منم خداوند عالم که فنائی برای من نیست ای بندگان من و ای کنیزان
من در پناه خود کردانیدم شمارا و در حفظ خود نکه داشتم شماها را قسم بعزت و جلال خود خار و ذلیل
نخواهم کرد شمارا و معاصی شماها را امرزیده میشود تا ظهر بعد از انکه وقت نماز ظهر داخل شد پس ایستاده اند
مؤمنین و اتیان بوضو و نماز ظهر نموده اند همان ملک میگیرد از خداوند عالم جل شانه برات دویم را
نوشته شده است در ان برات انا الله القادر منم خداوند عالم که قدرت من محیط بهر چیز است
ای بندگان و کنیزان من امرزیدم همه گناهان شمارا و تبدیل کردم همه گناهان شمارا باعمال حسنه و حلال
کردانیدم بر شماها بسبب راضی بوده من از شما خانهای بهشت را که دار جلال است بعد از انکه
وقت نماز عصر داخل شد و ایستاده اند مؤمنین بجهة وضو و اتیان بوضوء و نماز نموده اند همان
ملک از خداوند عالم جل شانه میگیرد برات سیم را که مکتوب در ان است انا الله الجلیل منم
خداوند جلیل و بزرگ و جلیل است ذکر من و عظیم است سلطنت من ای بندگان من و ای کنیزان من
حرام کردانیدم بدنهای شمارا از اتش جهنم و ساکن میکردانم شماها را در خانهائیکه بجهة ابرار
و نیکان مقرر داشته ام و دفع کردیم از شما از رحمت خود شر اشرار را بعد از انکه نماز مغرب داخل شد
و ایستادند مؤمنین و اتیان بوضوء و نماز مغرب نمودند انملک از خداوند عالم جل شانه میگیرد برات
چهارم را مکتوب است در ان برات انا الله الجبار الکبیر المتعال منم خداوند یکه جبر کسور و قصور
و نقایص با من است و منم خداوند عظیم که منزهم از کل نقایص و صفات مخلوقین ای بندگان من
و کنیزان من ملئکه من معاودت کرده اند از نزد شماها برضا و سزاوار است بر من که شماها را
راضی کنم و عطا نمایم بشماها خواهشهای شمارا در روز قیامت بعد از انکه وقت نماز عشا داخل شد

مومنین



مؤمنین ایستادند و اتیان بوضوء و نماز عشا نموده اند انملک میگیرد از خداوند عالم عز شانه برات
پنجم را مکتوب است در ان انی انا الله لا اله غیری و لا رب سوای منم خداوند مستجمع جمیع صفات کمالیه
و منزهم از جمیع مناقص و معایب و زوال معبودیکه سزاوار معبودیت باشد غیر من نیست مرتبی سوای
من نیست ای بندگان و کنیزان من در خانهای خود وضو ساخته و رو اورده اید بسوی خانهای من
که مساجد است بخضوع و خشوع مشغول ذکر من شده اید و معرفت بحقوق من هم رسانیدید
و امور یکه بر شما واجب کرده بودم بعمل اورده اید شاهد باش تو ای سخایل و سایر ملئکه من که من از این
بندگان خود راضی شدم پس سخایل در هر شب بعد از نماز عشا سه مرتبه ندا میکند که ایفرقه ملئکه
بشارت باد شمارا که حق تعالی جل شانه امرزید مصلین از موحدین را پس باقی نمیماند ملئکه
در هفت اسمان مگر اینکه استغفار میکند از برای مصلین و دعا میکنند از برای انها باینکه موفق
شوند پیوسته بر طاعت و عبادت خداوند عالم جل شانه ای عزیز من نماز یکه این همه شرافت و فضیلت
بجهة او ثابت است و افضل از همه عبادات بلکه موقوف علیه قبول کافه طاعات است مشخص است که محض
راست شدن و کج شدن و افتادن نیست چنانچه در حدیث صحیح وارد است که جناب رسولخدا
در مسجد تشریف داشتند مردی داخل در مسجد شد شروع در نماز کرد پس تمام نکرد رکوع و سجود
نماز را فقال ص نقر کنقر الغراب لان مات هذا و هکذا صلوته لیموتن علی غیر دینی یعنی رکوع و سجود
که این شخص میکند رکوع و سجود مطلوب در نماز نیست بلکه سر بر زمین زدن است مثل سر بر زمین
زدن غراب بجهة دانه از زمین برداشتن هرگاه این شخص بمیرد و نماز او باین نحو بوده باشد هر اینه ممات او
بر غیر دین و شریعت من خواهد بود پس عمده درینمقام معرفت دو مطلب است اول معرفت
صورت نماز است یعنی باید بداند نماز یکه مکلف به او است یعنی نماز یرا که خداوند عالم جل شانه از او
خواسته در هر شب و روز پنج دفعه ان چه چیز است و شرایط ان چیست و منافیات ان کدام است
مجملا بر هر مکلف لازم است که معرفت او بنماز بنحوی بوده باشد که اگر در موقف حساب سوالی
از جانب خلاق متعال جلت عظمته باو متوجه شود که ای بنده من دانستی که من از تو نماز بنحو اتمام
از کجا دانستی این نماز را که من از تو خواسته ام بوده باین نحو بوده که تو اتیان می نمودی باید جوابی را نزد
خود مهیا نموده باشد که اگر ان جواب را در حین القای چنین سوالی عرض نماید ان جواب عقلا مقبول
و مواخذه کردن قبیح بوده باشد پس اگر باین نحو بوده باشد نماز او پس ثمره عمل او حاصل خواهد بود و ملحق

در بیان لزوم علم مکلف بر ماهیت و حقیقت صلوة بنحویکه مقرر و مجعول الهی است

مقاله دویم در بیان این اجمال است که هر مکلفی در مقام نیت نماز چنین نیت می نماید من اتیان باین نماز می نمایم
بجهة امتثال و اطاعت امر پروردگار عالم جل شانه پس باید بداند موی و این نمازی است که مطلوب
خلاق عالم عز شانه میباشد چه چونکه نماز از مرکبات و مجعولات پروردگار عالم است یعنی نماز را
که واجب فرموده است بر بندگان نحوی که اتیان بان نموده باشند مصلحت الهیه جلت عظمته مقتضی
این شده که باین نحو ترتیب فرموده باشد اول مکلف بایستد بقصد اطاعت الرب جل شانه بعد از آن
تکبیرة الاحرام بگوید پس قرائت حمد و سوره نماید بعد از آن برکوع رود و در رکوع ذکر بعمل آورد بعد از
فراغ از آن رفع راس از رکوع نماید بنحوی که راست بایستد بحدی که راست شود بعد از آن بسجود رود بنحوی که
هفت عضو که عبارت از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامین بوده بر زمین بگذارد بعد از آن مشغول
بذکر معین شود بعد از فراغ رفع راس از سجود نماید بعد از آنکه راست نشست و قرار گرفت ثانیا
بسجود رود و هکذا تا آخر نماز و شرایط چندی بجهة این مقرر فرموده مثلا اینکه باید با وضو یا با غسل
یا تیمم بوده باشد در وقت معین اتیان بان نموده باشد در مکان مباح یا مستور بودن عورت بلباس
مباح و آن ساتر از اجزای غیر ماکول اللحم نبوده باشد و همچنین حریر نبوده باشد لکن در حق رجال
بدن و لباس خالی بوده باشد از نجاست مگر آنچه استثنا شده باید در جمیع احوال نماز اجتناب از تکلم
نماید و ضحک و اکل و شرب و انحراف از قبله و سایر آنچه بیان خواهد شد نماید جمله لازم است
نماز متوجه قبله بوده باشد با رعایت هیئت صوری نماز باید در جمیع احوال نماز که عالم باشد که مکلف
بر او که مسمی باسم صلوة است چه چیز است و چونکه این ترکیب از جعل خداوند عالم است جلت قدرته
پس تعلیم آن لا محاله منحصر در ذات اقدس الهی خواهد بود و چونکه تعلیم از جناب خالق متعال در حق هر کسی
متعذر و غیر مقدور است نظر بعدم قابلیت لهذا خلاق عالم جل شانه بعضی را که ممتاز بوده باشد
از ما عدای او بممیزات بسیار اختیار فرموده عبادات را بکیفیت مطلوبه تعلیم ایشان فرموده ایشان را امر
فرموده که تبلیغ بکافه عباد نموده باشند چنانچه امر بدیگران فرموده که از او اخذ نموده باشند شخص اول را
نبی و پیغمبر و رسول می نامند این الفاظ هر قریب بیکدیگر میباشد نبی میگویند بجهة آنکه خبر است از جناب
خداوند عالم جل شانه و پیغمبر میگویند بجهة آنکه پیغام می آورد از جناب خداوند عالم جل شانه بسوی عباد
او و رسول میگویند بجهة آنکه فرستاده شده است از جناب پروردگار عالم عز شانه بسوی بندگان او
در هر عصری از اعصار حکمت بالغه حکیم متعال چنین اقتضا نموده تا آنکه امر منتهی شد بخاتم پیغمبران اعنی فخر انبیا و سید

در بیان حصر طریق آن علم بانبیاء بعد از آن باوصیاء بعد از آن بعلماء که نواب ایشانند م





رسل و سرور اصفیا و هادی سبل خطیب منبر قل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله امت ایشان را بعبادات
چندی امر فرموده از جمله نماز بکیفیت معهوده بعد از تعلیم اولا بجناب ایشان را امر فرموده که تبلیغ بامت
فرموده باشند چنانچه امت را امر فرموده که از ایشان اخذ نموده بمقتضای آن معمول داشته باشند حسب
الفرموده خلاق جهان آن ستوده درگاه رحمن در عصر شریف خود تبلیغ به بندگان فرموده اند فعلا
و قولا و در آن اوان که معموره جهان بنور جمال ایشان منور بود نصب حجج فرموده اند که بعد از آنکه
روح مقدس ایشان بشوق اتصال بعالم قدس زینت بخش قاطبه اهل السنة گردد آن حجج منصوبه
مکرمه حافظ شریعت مطهره و مبین طریقه مسنونه ایشان بوده مبلغ تکالیف الهیه بکافه عباد باشند
و از اینکه حکم الهیه جلت عظمته مقتضی عدم ظهور حجت عجل الله تعالی فرجه در برهه ای از زمان شد
که دست حاجت عباد از تمسک بذیل دامن سعادت آنجناب قاصر لهذا صونا للشریعة من الانطماس
و حفظا للطریقة عن الاندراس فرموده اند علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و در اصول کافی و غیره باسانید
معتبره از حجج الهیه روایت شده که فرموده اند ان العلماء ورثة الانبیاء و ایضا در اصول کافی بسند
معتبر مرویست از کاشف الاسرار و الدقایق جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده العلماء امناء
و در کتاب عوالی اللئالی از سرچشمه عالی و الای جناب امیر المؤمنین ع روایت نموده که فرموده اند
لابنه محمد بن الحنفیة فتفقه فی الدین فان الفقهاء ورثة الانبیاء و در کتاب اعلام الوری و کتاب احتجاج
روایت فرموده اند از ثقة الاسلام که روایت نموده از اسحق بن یعقوب که گفت من التماس کردم از
محمد بن عثمان العمری رحمه الله که نایب ثانی از نواب جناب امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد که عریضه را
که در آن مسائل چندی که بر من مشکل بود ثبت شده بود برساند بجناب امام زمان عجل الله تع بلاده
بظهور جواب خارج شد بخط شریف جناب صاحب الامر ع اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها
الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله و همین مروی در کتاب کشف الغمه نیز هست لکن روایت
نموده از اسحق بن یعقوب بدون توسط و ذکر ثقة الاسلام اما مظنون این است که در این کتاب نیز
ماخوذ از آن عالیمقام بوده باشد پس مشیت قاهره سبحانیه اقتضا نموده در هر عصری از اعصار جمعی از عباد
ممتاز باشند از سایرین بنفوس قدسیه عالیه و قلوب صافیه زاکیه که قابل استفاضه باشند از فیوضات
الهیه و محل استفاده باشند از انوار مطهره مضیئه و قابل باشند که از کتاب احکام الهیه و مستفاده
تکالیف شرعیه از آیات قرآنیه و آثار نبویه و اخبار ائمه علیه و علیهم الاف السلام و التحیة نموده باشند تا حفظ

دیگر بیان آنکه حافظ دین بعد از ائمه طاهرین علیهم السلام و اشاره اجمالیه بشرایط اجتهاد م

بیان دیگر انکه تحصیل رتبه اجتهاد از برای قاطبه عباد امریست محال لیکن مفری نیست از تقلید مجتهد

وایض و سنن و روایع محارم و بدع و مبلغ تکالیف شرعیه بعباد و موصل نوامیس الهیه جلت عظمته بخلایق باشند و از اینکه انسان در امور معیشت محتاج بامور بسیار است مثل مساکن و ملابس و ماکول و سایر امور و محتاج الیهاء هر یک از اینها را مقدماتی است که لا یعد و لا یحصی نفوس متکثره تا مباشر نشوند ممکن الحصول نیست مثل لباس که موقوف بر این است که پنبه دانه مثلا کاشته شود و این موقوف بر این است که زمین شخم شود و شخم شدن زمین توقف دارد بر بیل و بیل از اهن است و اهن را میباید از معدن ان اخذ کرد و اخذ کردن ان توقف دارد بر مقدمات بسیار تا انکه اهن بجای برسد که مستعد این باشد که توان او را بیل ساخت ان وقت موقوف بحدادی است وجود حداد بتنهائی کفایت نمیکند در ان بلکه محتاج است بر ذغال و تحصیل ان توقف دارد بالت قاطعه که توان بان قطع اشجار نمود و اگر نقل کلام در تحصیل مقدمات ان الت کنیم رشته کلام منقطع نمیشود بعد از قطع اشجار بنحوی که توان ذغال نمود توقف دارد بر حفر کوداله و ان نیز مقدمات بسیار دارد بعد از انکه ذغال موجود شد باید حمل نمود بعد از طی مقدمات حمل که بحداد رسید موقوف بکوره است و ان محتاج بر بنا است نقل کلام در مقدمات بنائی شاغلان وصول باصل مطلب است بعد از انکه کوره مهیا شد محتاج بالتی و بالتی که بدمند تا ذغال مشتعل شود تا تاثیر در اهن کند تا توان بیل ساخت و ان الت را دم مینامند از پوست میباشد و پوست محتاج بدباغی است مقدمات دباغی را مثل مقدمات امور مذکوره تعداد نمیتوان نمود و هم چنین است حال در چکش و سندان و غیرها بعد از همه اینها که بیل موجود شد موقوف است بکوه کندن یا باشد که تواند به بیل زد تا زمین کنده شود و مقدمات ان مثل انها است که مذکور شد بعد از انکه زمین کنده شد موقوف است بالتی که زمین را هموار کنند بعد از همه اینها مسطوره که پنبه دانه کاشته شد موقوف است باب دادن ان بوضع هفته یا دو هفته یکبار و این توقف دارد بحفر قنات یا حفر نهر و کلام در مقدمات اینها مثل سابق است بعد از انکه سبز شد و پنبه بثمر رسید میباید از ان چید بعد از ان طایفه ضرور است که پنبه را از محل ان در ارند بعد از ان محتاج است بچرخی که پنبه را بمعونت ان چرخ از تخم انجدا نمایند بعد از ان محتاج است بنداف که پنبه را ندافی نموده چوله کند بعد از ان میرسد بدست ریسنده تا ریسمان شود و این توقف دارد بچرخ و این وظیفه نجار و خراط است و حصول چرخ از نجار و خراط توقف دارد بر مقدماتی که لا یعد و لا یحصی است بعد از انکه ریسمان موجود شد موقوف است بر اینکه کلام منشود این نیز مقدماتی دارد بعد از ان محتاج است

برآینکه



بر اینکه ماسوره شود بعد از ان داخل ماکو شود موقوف است بماسوره و دکو و ماکوساز ان وقت محتاج است بدستگاه نساجی و نساج مقدمات هر یک را تعداد نمیتوان نمود بعد از ان که کرباسی موجود شد بعد از ان میرود بدست سفید گر از انجا بصباغ بعد از ان بخیاط بعد از مقدمات هر یک خارج از طاقت است ان وقت لباسی هم میرسد باید هزار نفس بلکه علاوه مباشر شود تا لباسی هم رسد و هم چنین است حال در فرش و ظروف و مس و منزل و سایر امور دیگر موقوف علیه حیات انسان است جمله از اینکه معروف علیه حیات انسان امور بسیار هست هر یک از انها ممکن الحصول نیست مگر بمباشرت نفوس متکثره پس قطعا مطلوب خلاق حکیم جلت عظمته نیست که هر فرد از افراد مکلفین مسایل تکالیف خود از نماز و غیره را اخذ نماید از ایات قرانیه و سنت نبویه و اخبار ائمه علیهم السلم چه اشتغال قاطبه نفوس در این مطلب میت مسعوده موجب خلل در انتظام عالم است قطعا بلکه این منصب شریف مطلوب است از جماعتی که ممتاز بوده باشند از من عدا بصفا و ذکاوت و ورع و تقوی تکلیف دیگران این است که اخذ از انها نموده باشند اشخاصی که استفاده تکالیف الهیه جلت عظمته را از کتاب و سنت نمایند انها را مجتهد مینامند بعض کسانی هستند که استنباط احکام شرعیه نموده اند و عمل نمایند از ماخذ و مدارک معلومه ان بسبب بذل جهد و صرف طاقت خود را ادران و دیگران اگر اخذ احکام شرعیه را مینمایند بتعلیم و ارشاد مجتهدین بواسطه یا بیواسطه انها را مقلد مینامند و اما طریق احتیاط پس ان در مسایل بسیار بعض مسایل امر دوران مردد است مابین وجوب و حرمت ممکن نیست مثل اینکه کسی شک کرد در حال قیام در اینکه رکوع کرده است یا نه واجب است که برود برکوع بعد از نحول در رکوع متذکر او شد که رکوع کرده بوده است در اینصورت جماعتی از فقها را اعتقاد این است که واجب است از همان حالت رکوع برود بسجود نماز او محکوم بصحت است قطع نماز در حق او جایز نیست و جماعتی حکم نموده اند ببطلان نماز و لزوم قطع مختار ثانی است و هم چنین هر گاه کسی داخل در سجده اولی شد متذکر او شد که اخلال برکوع کرده است صاحب مدارک و بعضی دیگر را اعتقاد این است که نماز صحیح است لازم است عود نماید برکوع و بعد از ان بسجود رفته نماز را اتمام نماید و قطع نماز حرام است مختار این است که نماز باطل است قطع ان لازم چگونه ممکن است که کسی احتیاط تواند نمود و هم چنین هر گاه صبی ممیز سلام کرد بر مصلی امر مصلی در اینصورت مردد است مابین وجوب رد و حرمت ان نظر بنابر اینکه رد از صبی اگر مستلزم وجوب باشد از مکلفین که مشغول نماز میباشند پس رد در حق انها

بیان دیگر انظار طریقه احتیاط و بیان انکه احتیاط در بسیار مسائل ممکن نیست

حرام خواهد بود و اگر مسقط نبوده باشد رد بر یکی از آنها واجب خواهد بود بختار عدم سقوط و وجوب
رد است جمله عمل باحتیاط در صورتی ممکن است که امر مردد بوده باشد ما بین وجوب و غیر حرام یا مردد
بوده باشد ما بین حرام و غیر واجب در اول احتیاط در فعل است و در ثانی احتیاط در ترک و اما
هرگاه امر مردد بوده باشد ما بین واجب و حرام پس در آن عمل بالاحتیاط ممکن نیست معنی نیست مثل حد
این واقعه مگر بترجیح که مختص بمجتهد است یا بتقلید پس کسیکه مجتهد نبوده باشد و هم چنین مقلد
مجتهد نباشد بگوید من احتیاط میکنم در مثل این صور چه کار خواهد کرد بعلاوه میگوییم در صور منعیکه
امر مردد بوده باشد ما بین وجوب و غیر حرام مثل قرائت سوره در نماز و مثل این در اینصورت نیز
میگوییم عمل باحتیاط بآن ممکن نیست چه مراد از احتیاط این است که این شخص اتیان عمل نماید بنحوی که قاطع
بوده باشد بحصول برائت ذمه قطع نظر از طریقه اجتهاد و این در اینصورت نیز متحقق نیست نظر بآنکه
جمع کثیری از فقها نیت وجه را در عمل لازم دانسته‌اند و این شخص که ترجیح وجوب و استحباب هیچیک را نداده
باشد اگر قصد وجوب نماید عمل باطل خواهد بود نظر بعدم اعتقاد وجوب و هم چنین هرگاه قصد استحباب
نماید و اگر قصد هیچ یک از وجوب و استحباب ننماید باز عمل باحتیاط نکرده است نظر بقول بلزوم اعتبار
وجه پس معنی از اجتهاد و تقلید نخواهد بود اگر گوئی این شخص را اعتقاد این است که نیت وجه معتبر
نیست میگوییم این اعتقاد یا از تقلید است یا از اجتهاد علی التقدیرین باز راجع شد بیکی از طریقین پس
طریقه ثالثه بدست نیامد و هو المطلوب بعلاوه میگوییم عمل باحتیاطی که قاطع بوده باشد که ماتی به
او مبری ذمه است لشد نظر بتحقیق خلاف این است و جز این در کلمات معتمدین فقها اعلی الله تعالی مقامهم که
فرموده‌اند امر امت در این اعصار منحصر است در اجتهاد و تقلید بنابراین هرگاه نماز کسی مستند
بیکی از این دو طریقه نبوده باشد باطل خواهد بود پس در اینجا دو مقام است اول صحت نماز است
در صورتیکه مستند بوده باشد باجتهاد یا بتقلید اهل اجتهاد دوم بطلان نماز است در صورت
عدم استناد بیکی از این دو طریقه پس مناسب در اینمقام ایراد کلام است در سه مبحث مبحث اول در
بیان صحت نماز است در صورتیکه اتیان شده باشد بمقتضای اجتهاد این مطلب قطع الثبوت است نظر
بقطع بثبوت تکلیف بصلوة و عدم تمکن از تحصیل قطع در جمیع مسایل محتاج الیها در نماز و قطع بعدم
تکلیف بمالا یطاق پس هرگاه چنین جوابی عرض شود در مقام القای سؤال سابق در موقف حساب عقل
قاضی است بقبول آن و بقبح مؤاخذه پس هرگاه عرض شود مسئولا از جناب خالق عالم عز شأنه القاشد

در بیان
استناد لا بد صحت
عبادات هرگاه
مبتنی باشد باجتهاد
و تقلید مجتهد

بچنین



بچنین شخصی که ای بنده من این نماز که اتیان نمودی از کجا مشخص تو شد که موافق تو مطلوب من بوده است
این جواب را عرض نماید که ای پروردگار رضای اتیان بهمان از من واجب فرموده بودی و دست حاجت من بذیل
دامن سعادت حجت تو نرسید لکن کتاب تو و اخبار حجت تو در میان بود بقدر استعداد و طاقت خود
فحص و بحث و تامل در آن کردم آنچه را فهمیدم این کیفیت بود که اتیان بآن نمودم قطعا چنین جواب معقول
و مقبول مؤاخذه از آن قبیح و غیر معقول است بنابراین پس عملیکه بمقتضای اجتهاد مجتهد بوده باشد قطعی
الصحة است لکن عمده در اینمقام که موجب لغزش اقدام و باعث القای نفس است بمهالک مسالک انتظام
دو چیز است یکی عدم تکمیل استعداد فهم از کتاب و سنت نظر بقصور در مبانی و مبادی
چه در اینوقت تکلیف این شخص تقلید است در عمل و عدول از تقلید و اتکال بفهم خود خروج
از منصب و موجب بطلان عمل است دوم تقصیر در بذل جهد و صرف طاقت نظر باینکه مکرر مجرب
شده در بادی امر کسی مطلبی را اگر رجوع نمود بنحوی می فهمد بعد از فحص بلیغ و تامل تمام ظاهر میشود
فساد آن این امری است هولناک موجب ارتعاش قلوب و باعث اضطراب نفوس است بجهة آنکه بسیار
دیده‌ایم از طایفه که فتح باب طعن کرده‌اند بر اساطین دین مبین و امناء رب العالمین و نواب با استحقاق
ائمه طاهرین علیهم السلام بعد از تامل در مقالات واهیه آنها مشخص شده است باعث این طعون رکیکه نیست
مگر ضعف و قصور در استعداد و تقصیر در تحصیل مبادی و مبانی آن نعوذ بالله تعالی منه چنانچه در مواضع
متفرقه بسط تمام توضیح این مطلب را نموده‌ایم و هم چنین مکرر ملاحظه شده از اشخاصیکه بمقتضای انصاف
که نقصانی در آنها باعتبار اول نیست و مع ذلک سالک طریقه شده‌اند ظاهر میشود منشاء آن قلت فحص
و تامل است چنانچه در موارد بسیار از مطالع الانوار توضیح آن شده نعوذ بالله تعالی منه و نرجو منه
التوفیق فی العصمة عن الخطاء و المن لله فاسئلك اللهم بتفضلك علی عبادك و حبيبك سید رسلك و ولیك
سید اوصیائك و حجتك الحجة لعبادك العامة لبلادك ان لا تکلنی الی نفسی طرفة و تعصمنی فیما بقی من عمری
عن التقصیر فی خدمتك و استنباط احکامك و تعفو عما صدر منی فیما سلف من عمری من المسامحة و التقصیر
و تعیننی بحق کل خاتمتك فالوصول الی رضوانك و ترشدنی بوجدانیتك الی ما ینبغی الا رشاد الیه من
مبانی احکامك ملتمسای عزیز من چنانچه صنائع فقه بسیار و محاسن آن بیشمار است کفایت میکند در آن که حفظ
نوامیس الهیه جلت عظمته منوط بآن و اقامه وظایف شرعیه و احیای معالم دینیه موکول است بر آن و انکر
بعثت انبیا و ارسال رسل بجهة نشر وظایف دینیه و حفظ محاسن شرعیه است پس است در آن باب

ذکر شرافت وفضیلت علم فقه ومنافع آن از برای اهل آن

ازاین است که وارد شده ان الفقهاء ورثة الانبیاء مشخص است مراد از وراثت این است که منصب
انبیاء بجهت ایشان ثابت است وبهمین معنی است که جناب فخر کائنات صم فرموده علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل این مدحی است فوق کل محامد اخبار از ائمه اطهار ع در مدح آن بسیار است مرحوم شیخ
صدوق در کتاب خصال روایت نموده از حماد بن عیسی که از اجله رواة است روایت نموده از کاشف
الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق ع که فرموده در مقام ذکر وصایای حضرت لقمان به پسر خود کلامی را
که حاصلش این است علمی که سزاوار است که عمر را صرف در طلب آن نماید سه چیز است العلم بالله وبما
یجب وبما یکره یعنی اول علم بوجود خداوند عالم وبصفات او جل شانه است دوم علم بانچه محبوب خداوند
عالم است این شامل عبادات وعقود وایقاعات واحکام همه هست سیم علم بانچه مکروه خداوند عالم
واین شامل محرمات از کبایر وصغایر ومکروهات بمعنی اخص است اول موکول بعلم کلام است دوم
وسیم بعلم فقه وایضا آن بزرگوار در کتاب عیون الاخبار بسند صحیح روایت نموده حدیثی که حاصل مضمون
آن این است شخصی مشرف شد خدمت جناب امام جعفر صادق ع عرض کرد پسری دارم خواهش دارم که
بخدمت شما مشرف شود سوال نماید از حلال وحرام حضرت در جواب فرمودند آیا نیکی است که سوال
کرده شود از چیزی که افضل از حلال وحرام بوده باشد ودر کتاب عوالی اللئالی روایت نموده از جناب رسول
خدا صلی الله علیه واله که فرموده لکل شیء عماد وعماد هذا الدین الفقه یعنی هرچیز را ستونی هست که قوام
آن چیز بان ستون است وستون دین اسلام فقه است وایضا در آن کتاب از آن سرور احیا مروی است
که فرموده الفقهاء امناء الرسل وخبر ایضا عنه صم انه قال رحم الله خلفائی قیل یا رسول الله صم من خلفائک
قال الذین یاتون بعدی یروون حدیثی وسنتی ومن اکرم فقیها مسلما لقی الله یوم القیمة وهو عنه راض ومن

درعیان احوال خسران مال متفقهین از کسانیکه اهلیت فقه نداشته قدم در آن می‌نهند وذم از آن میزنند

اهان فقیها مسلما لقی الله یوم القیمة وهو علیه غضبان وبان در کتاب مسطور از قدوه اهالی معرفت
وشکوه جناب امیر المؤمنین ع روایت نموده که فرموده اند الفقهاء ورثة الانبیاء وایضا در آن کتاب
از مفخر انبیاء صلی الله علیه واله روایت نموده که فرموده اند فقیه واحد اشد علی ابلیس من الف عابد ودر اصول
کافی بسند صحیح روایت نموده از مفخر اوایل واواخر جناب حضرت امام محمد باقر ع که فرموده عالم ینتفع بعلمه
افضل من سبعین الف عابد یعنی عالمیکه منتفع شود بعلم خود یا عالمیکه مردم از علم او منتفع شوند بهتر است
از هفتاد هزار عابد مجملا شرافت وفضیلت این علم شریف اگرچه بسیار است لکن خطر متصدین نیز بسیار است
بلکه از اعظم مهالک دینیه واخر مفاسد مهلکه است نظر باینکه هرگاه مسلمانی در مقام حاجت از ملائی سؤال کرد

حال دیعلما

١٢

خواه در عبادات بوده باشد یا در معاملات این شخص که متصدی جواب میشود اگر اهل جواب از آن بوده باشد
ومطابق واقع بمقتضی فحص وبحث خود گفته باشد این شخص امینی خواهد بود از امنای خداوند عالم جل
شانه بسوی عباد او مندرج خواهد بود در تحت عموم حدیث سابق که عالمی که از علم او نفع عاید بندگان
خداوند عالم عز شانه شود بهتر است از هفتاد هزار عابد پس این شخص فایز خواهد بود بعطایای الهیه
ومثوبات غیر متناهیه وهم چنین امینی خواهد بود از جانب سرور انبیا صلی الله علیه واله بسوی امت
واگر العیاذ بالله از اهل آن نبوده باشد یا بمقتضای تشهی نفس گفته باشد چنین شخص خاین است دردین
مبین ومفتری است بخلاق آسمان وزمین وضلال وکذاب است بجناب سید المرسلین علیه وعلی آله
الاف التحیة من رب العالمین کفایت میکند در سوء حال او آیه کریمه فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا یعنی
کیست ظالمتر از کسی که افترا میزند بخداوند عالم جل شانه را استفهام انکاری ابطالیست یعنی چنین
کسی ظالم بلکه ظالمتر از او نخواهد بود ومراد این عالم این مضرتی است فوق کل مضار ومفسده ایست اعظم
از کل مفاسد چگونه چنین نباشد وحال آنکه مستوجب لعن خالق آسمان وزمین ومستحق طعن ملائکه
مقربین خواهد بود چنانچه همین مطلب مصرح به است در بسیاری از اخبار معتبره وصادره از حجج
الهیه جلت عظمتهم وبه در کتب معتبره شیخ برقی در کتاب محاسن وثقة الاسلام در اوایل اصول کافی وشیخ
چنین در اواخر فروع آن وشیخ الطائفه در کتاب تهذیب روایت فرموده اند در حدیث صحیح از مفخر
اوایل واواخر جناب حضرت امام محمد باقر ع که فرموده من افتی الناس بغیر علم ولا هدی من الله لعنته
ملائکة الرحمة وملائکة العذاب ولحقه وزر من عمل بفتیاه حاصل معنی این کلام مزیل عیش وسرور صاحبان مذاق
معتقدین بشدائد یوم النشور است هرکس فتوی بگوید در میان مردمان با عدم علم وبا عدم
دلیلی وحجتی که از جانب خداوند عالم عز شانه باشد که آن فتوی ماخوذ از آن دلیل بوده باشد یا با عدم
دلیلی که دلالت کند براینکه چنین فتوی در حق او جایز باشد یعنی چنین دلیلی در دست او نبوده
باشد لعنت میکند بر او ملائکه رحمت وملائکه غضب هردو صنف ملائکه وعاید این مفتی میشود
گناه کسی که عمل بفتوای او کرده باشد مخفی نماند که این حدیث شریف اشعاری دارد بعدم جواز
تعویل بظنی که مستند بدلیل شرعی نبوده باشد کما یظهر للمتامل وایضا شیخ برقی در کتاب محاسن وشیخ
صدوق در کتاب عیون الاخبار از سرور ابرار جناب موسی بن جعفر علیهما السلام روایت نموده که فرموده اند
من افتی الناس بغیر علم لعنته ملائکة الارض وملائکة السماء وایضا در کتاب محاسن ودر اصول کافی مروی است

از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده اند من افتی الناس بغیر علم و هو لا یعلم الناسخ من المنسوخ و المحکم من المتشابه فقد هلک و اهلک یعنی کسیکه فتوی بگوید بجهة مردم با عدم علم از ماخذ و مستندان و تفرقه نکرده باشد ما بین ناسخ و منسوخ و ما بین محکم از ایات قرانیه و متشابهات یا تفرقه نکرده باشد ما بین محکم و متشابه مطلقا پس چنین کس خودش هالک و باعث هلاکت دیگران نیز شده است و ایضا شیخ برقی در محاسن و ثقة الاسلام در اصول کافی و شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده من تواهی میکنم از دو خصلت بسبب ان دو خصلت هلاک میشوند مردان یکی از ان دو خصلت فتوی گفتن است با عدم علم بجهالت و ظهور فساد فتوی بلا علم نیز بمرتبه ایست که حاجت باظهار فساد ان نبوده باشد نظر باینکه فتوی اخبار است از جانب خلاق اسمان و زمین جلت قدرته و اقدام بچنین چیزی العیاذ بالله با عدم علم بواقع کذب است بخداوند عالم جل شانه و قبح کذب در هر جا ظاهر است خصوصا کذب بر خداوند عالم و فخر بنی ادم این همان کذب است که موجب بطلان صوم ماه مبارک رمضان و موجب قضا و کفاره است و فرقی در این باب نیست در حرمت در صورتیکه اخبار با عدم علم و عدم رخصت نموده باشد ما بین انکه فتوی او مطابق واقع اتفاق افتاده باشد یا مخالف واقع چنانچه ناطق بر این است حدیث معتبر که ثقة الاسلام در فروع کافی و رئیس المحدثین در فقیه و خصال و شیخ الطائفه در تهذیب روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده اند قضاة چهار قسم میباشند سه قسم از انها در جهنم خواهند بود و یک قسم در بهشت بعد از ان ایشان بیان فرموده اند سه قسم را که معذب در جهنم خواهند بود اول انست که حکم میکند بجور و بر باطل و میداند حکم او بجور و باطل است دوم انست که حکم بجور و باطل میکند لکن نمیداند که حکم او بجور و باطل است سیم ان است که حکم بحق میکند لکن نمیداند که حکم او بر حق است لکن در واقع اتفاقا افتاده که مطابق با حق بوده این سه قسم را فرموده اند که در جهنم خواهند بود و اما قسم چهارم که ناجی و در بهشت خواهد بوده که ان قاضی است که حکم بحق میکند و میداند حکم او بر حق است و ملخص ان چه مذکور است و همین حدیث را شیخ مفید قدس الله نفسه و روح الله السعید در مقنعه ذکر فرموده اند لکن اسناد داده اند بجناب حضرت امیر المؤمنین ع و عبارت ان مرحوم در کتاب مذکور این است روی عن امیر المؤمنین ع انه قال القضاة اربعة ثلثة منهم فی النار و واحد فی الجنة فسئل عن صفاتهم لنفع المعرفة بهم و التمییز بینهم فقال قاضی قضی بالباطل و هو یعلم انه باطل فهو فی النار و قاضی قضی بالباطل و هو لا یعلم انه باطل فهو ایضا

النار

ذکر تقسیم قضاة و مفتیان و اقسام اربعه باقسام اربعه و بودن ناجی از انها قسم یکی و باقی هالک
۲



فی النار و قاضی قضی بالحق و هو لا یعلم انه حق فهو فی النار و قاضی قضی بالحق و هو یعلم انه حق فهو فی الجنة و این حدیث معتبر اگرچه در قاضی وارد شده است لکن فرقی در این باب ما بین مفتی و قاضی نمیباشد در حرمت پس حرمت قایم در هر دو مقام ثابت است پس فتوی از کسی که مستجمع شرایط فتوی نبوده باشد حرام موجب عقاب است اگرچه مطابق واقع شده باشد بلی ممکن است که فرق گذارده شود ما بین مطابق واقع و غیره در حکم وضعی یعنی مانند در روزه ماه مبارک اگر چنین چیزی صادر شده باشد حکم بفساد صوم در صورتیکه مطابق واقع اتفاق افتاده باشد نتوان نمود و این مطلب محل کلام در اینمقام نیست بالجمله فرقی در انچه مذکور شد ما بین فتوی و حکم نمیباشد اگرچه حکم اسوء حالا و اشد مفسده است باین معنی کسیکه متصدی حکم و مرافعه بین الناس شود و مستجمع شرایط ان نباشد مغضوبیت چنین کسی در درگاه احدیت جل شانه اشد میباشد از مفتی در صورتیکه مستجمع شرایط فتوی نبوده بمقتضای عقل و نقل اما عقلا نظر باینکه حکم مستلزم اخذ اموال ناس و تصرف در فروج و دماء و انساب است بخلاف فتوی بر خلاف واقع که مفسده ان اقل است پس حکم بر خلاف واقع مفسده در ان اشد از مفسده در فتوی بخلاف واقع است و اما نقلا نظر باینکه تهدیدات شدیده که در حکم بغیر ما انزل الله هست در فتوی بغیر ما انزل الله نیست پس مناسب اینست بعضی از ان در اینمقام ذکر شود تا شاید اطلاع بر ان موجب تنبیه غافلان گردد از مفاسد شدیده ان اجتناب نمایند پس میگوییم ادله داله بر مفسده شدیده حکم بغیر ما انزل الله از کتاب و سنت بسیار است اما کتاب یعنی قران پس میگوییم ایات قرانیه که دلالت میکند بر مذمت حکم بغیر ما انزل الله بسیار است لکن در اینمقام اقتصار میکنیم بر سه ایه متقاربه در سوره مبارکه مائده در اولی فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و در ثانیه فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و در ثالثه فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون ممکن است که گفته شود نکته در اختلاف تعبیر در اولی بکفر و در ثانی بظلم و در ثالث بفسق بجهة تغییر و اختلاف مراتب قبح بوده باشد در شدت و ضعف در موارد حکم مثلا حکم بر خلاف ما انزل الله در جائیکه موجب سفک دماء و غصب فروج بوده باشد این اشد قبحا است در صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله موجب غصب در مال فقط بوده باشد و هم چنین حکم بغیر ما انزل الله در صورتیکه حرمان ایتام بوده باشد از اموالیکه خلاق عالم جل شانه انها را مالک گردانیده این اشد قبحا است از صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله موجب حرمان کبار بوده باشد از اموال انها باندرو حاجت انها نسبت بایتام تعبیر بکفر در مثل قسم اول بوده باشد و تعبیر بظلم در مثل ثانی و تعبیر بفسق

ذکر بیان اسوئیت حال و اشدیة مال حاکم از مفتی هرگاه از اهل اجتهاد نباشند و استدلال بر این مدعی عقلا و نقلا کتابا و سنتا
۳

در مثل قسم ثالث همین هم نکته بوده باشد در تکرر ذکر بعلاوه تاکید و ممکن است که گفته شود وجه دیگر
در سبب اختلاف تعبیر در روایات ثلثه بیان آن این است لکن اختلاف تعبیر اشان باشد باقسام ثلثه سابقه
یعنی تعبیر بکفر در صورتی بوده باشد که حکم به باطل باشد با علم باینکه باطل است و تعبیر بظلم در
صورتی بوده باشد که حکم به باطل بوده باشد با جهل باینکه آن باطل است نظر باینکه موجب حرمان
مستحق است از حق بان مناسب این اطلاق ظلم است و حکم بفسق در صورتی بوده باشد که حکم
بحق باشد با عدم علم باینکه حق است مناسبت کفر در اول و ظلم در ثانی و فسق در ثالث ظاهر است
مخفی نماند ممکن است حکم در ایات مذکوره اعم بوده باشد از حکم بمعنی خاص یعنی اعم از کلامی که از
حاکم صادر میشود در مقام مرافعه بجهت دفع نزاع بنابراین فتوی بغیر ما انزل الله نیز مندرج است
در تحت ایات شریفه خواهد بود و اما اخبار داله بر کمال مذمت حکم بغیر ما انزل الله پس بسیار است
ثقة الاسلام در کافی و شیخ الطائفه در تهذیب بسند صحیح روایت نموده اند از کاشف اسرار و دقایق
جناب امام جعفر صادق که فرموده من حکم فی درهمین بغیر ما انزل الله عز و جل فهو کافر بالله العظیم
یعنی کسیکه حکم کند بدو درهم بغیر انچه مقرر شده است از جانب خداوند عالم جل جلاله پس آن شخص
کافر خواهد بود بخداوند عالم جل شانه کفایت میکند در این باب همین حدیث صحیح السند بعلاوه
حدیثی که مذکور شد در باب تقسیم قضاة باقسام اربعه مذکوره چه کسیکه متصدی مرافعه و حکم
مابین مسلمانان میشود با عدم استجماع شرایط یا حکم میکند به باطل با علم باینکه باطل است مثل
اینکه زید ادعا میکند بعمرو که فلان مبلغ از تو میخواهم و عمرو منکر است طرفین رجوع می کنند
در مقام مرافعه بکسیکه متصدی مرافعه میشود لکن مستجمع شرایط افتا و حکم نیست و این شخص
العیاذ بالله با علم باینکه شخص مدعی در ادعای خود کاذب است العیاذ بالله نظر باغراض و مقاصد
فاسده حکم میکند باینکه عمرو آن مبلغ را داده باشد معلوم است این قسم افسد و اسوء اقسام است
ولهذا در حدیث مقدم داشته شده است لکن این قسم اگرچه ممکن است بلکه واقع است لکن نا
در است نعوذ بالله از نفسیکه متصف بچنین شقاوت بوده باشد یا آنکه حکم میکند بباطل
لکن با عدم علم اینکه این باطل است بلکه باعتقاد اینکه این حق است این شایع است مثل اینکه
ضعیفه برادر زوج خود را شیر داده است و حد رضاع شرعی متحقق شده است بعد زوج یا زوجه
یا کلیهما تشکیک میکنند در آن باب رجوع میکنند بالشخص مرافعه رس الشخص حکم میکند بحرمت

در ذکر بعض اخبار وارده در مذمت حاکم و قاضی بغیر حق و اشاره بایات شریفه چند در ضمن انها





زوجه بر زوج خود بتخیل اینکه این ضعیفه در صورت فرض مادر برادر زوج میشود چنین توهم میکند
که مادر برادر مطلقا حرام است پس حکم میکند بتفریق مابین زن و شوهر بجهة این اعتقاد که اگر
بفهمد چنین نیست هرگز چنین حکمی نمیکند یا اینکه ضعیفه طفل دختر خود را شیر داده و حد رضاع
متحقق شده بعد نزاع میان زن و شوهر میشود زوجه میگوید بزوج خود من در خانه تو حرام میباشم
زوج انکار میکند طرفین رجوع میکنند بالشخص مرافعه رس الشخص در اول حکم میکند بحرمت
و لزوم تفریق و در ثانی چنانکه مذکور شد و در ثانی حکم میکند بعدم حرمت نظر بانتفای نسبت
چنانچه هر دو این واقعه را خود در اصفهان مشاهده کردم از بعضی جهال امثال این شایع و بسیار است
یا آنکه حکم بحق میکند لکن نمیداند که حق است یا بمعنی حکمی که کرده است مطابق واقع است
لکن قدرت و استعداد آن را ندارد که استفاده حقیقت آن را از ادله شرعیه نماید یا قوت و استعداد
آن را دارد لکن مسامحه در تحقیق مطلب کرده حکم می نماید یا فتوی میگوید جهال محدثین و تحقیق
با عدم رجوع بماخذ و مدارک حکم می نماید مدلول علیه بصریح حدیث معتبر مذکور آن است که هر سه
هالک و معذب باتش جهنم خواهند بود پس حاکم و مفتی در هر صورت از صور ثلاث مذکوره
اثم و عاصی بلکه معاند شریعت و صاحب شرع است چه مشخص است مخالفت شریعت عامدا معاند
با صاحب شریعت است نعوذ بالله سبحانه منها و الشخص مرافعه رس در هر یک از صور ثلث
مذکوره متهاون بامر خداوند عالم است از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق
مروی است که فرموده ایاکم و التهاون بامر الله عز و جل فان من تهاون بامر الله اهانه الله یوم القیمة
حاصل معنی این کلمات حق انجام آن است که اجتناب نمائید از تهاون و مسامحه و بی اعتنائی در حکم
خداوند عالم جل شانه پس بدرستیکه کسیکه تهاون در حکم خلاق عالم جل شانه نماید خوار و ذلیل
میگرداند خداوند عالم او را در روز قیامت نعوذ بالله منه من ذنب الذی عاقبته من الذل الله سبحانه
پس مجلس مجلس مرافعه شرعیه که از امور مرغوبه و خصال حسنه در شریعت مطهره است نیست بلکه
مجلس مخاصمه و معرکه و معانده با خلاق عالم عز شانه میباشد بامر لازم الاذعان حتم الامتثال خلاق
زمین و آسمان جل شانه بر قاطبه اهل ایمان اجتناب از آن مجلس لازم است و قاطبه مشایخ عظام
مثل ثقة الاسلام در کتاب کافی و رئیس المحدثین در کتاب فقیه و شیخ الطائفه در کتاب تهذیب
الاحکام و غیرهم روایت فرموده اند از محمد بن مسلم که از اکابر و اعاظم رواة شیعه و از اجلاء اصحاب

در بیان اجتناب از مجالسیکه در آنها حکم و مرافعه میشود هرگاه حاکم متصف بمرتبه نیابت و اجتهاد نباشد

جناب حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم میباشد که کفته من در مجلس قاضی در بغداد
نشسته بودم که جناب فخر الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق علیهما السلم
از انجا عبور فرمودند فرداکه بخدمت ایشان مشرف شدم در مقام مؤاخذه از من سؤال فرمودند
که چه مجلس بود که دیروز در انجا نشسته بودی عرض کردم خداوند عالم مرا فدای تو کرداند
این شخص قاضی احترامی نسبت بمن منظور میدارد بندرت اتفاق می افتد در مجلس او می نشینم
حضرت فرمودند ایمن مباش از اینکه لعنتی از جانب خداوند عالم عز شانه نازل شود پس احاطه کند
بهمه اهل المجلس والشخص قاضی اکرچه ظاهر این است از عامه بوده لکن مشخص است منع انحضرت از
جلوس در مجلس او نیز بجهة عامی بودن بوده ولهذا منع از مجالست با عامه نفرمودند بلکه بجهة
انکه متصدی منصب قضاه بوده با عدم قابلیت و استجماع شرایط و ایضا ثقة الاسلام در اصول
کافی از مخزن علوم الهی امام جعفر صادق ع روایت نموده که فرموده لا ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلسا
یعصی الله فیه ولا یقدر علی تغییره یعنی سزاوار نیست از برای مؤمن اینکه بنشیند در مجلسی
که در انمجلس معصیت خداوند عالم عز شانه میشود و این شخص قدرت بر تغییر ان ندارد و معصیتی
بدتر از حکم بغیر ما انزل الله تع که خلاق عالم جل شانه در قران مجید تعبیر از ان بکفر و ظلم و فسق
فرموده نیست و ایضا ثقة الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطائفه در کتب مسطوره روایت
نموده اند از جناب حضرت امیر المؤمنین ع که فرموده یا شریح قد جلست مجلسا لا یجلس فیه الا نبی
او وصی او شقی یعنی حضرت امیر المؤمنین ع خطاب فرمودند بشریح که یکی از قضاة عامه بود که ای شریح
بتحقیق نشسته در مجلسی که نمی نشینند در انمجلس مکر پیغمبر یا وصی یعنی عام که مستجمع شرایط فتوی بوده باشند
نظر بحصر در اقسام ثلثه مشخص است که مراد از شقی کسی است که متصدی مرافعه شود و مستجمع شرایط
فتوی نبوده باشد چنین کسی را جناب سید اوصیا علیه الاف التحیة والثنا حکم فرموده اند که شقی است
نعوذ بالله سبحانه کسی را که جناب سید اوصیا حکم فرموده باشد بر شقاوت او و مرحوم شیخ صدوق
قدس الله تع روحه در کتاب فقیه روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق ع
که فرموده ان النواویس شکت الی الله عز و جل شدة حرها فقال لها اسکنی فان مواضع القضاة اشد
حرا منک نواویس جمع ناوس است بعضی کفته اند که ناوس اسم موضعی است در جهنم که شدة
حرارت او از مواضع دیکر جهنم زیادتر است و بعضی کفته اند ناوس مقبره نصاری است پس ظاهر معنی





حدیث مزیل عیش و سرور از مضاق قضاه جور ان است که موضع معین از جهنم که حرارت او از مواضع دیکر
بیشتر است یا مقبره نصاری شکایت کرد بدرکاه حقتعالی از شدت حرارت خود خطاب رسید باو
که ساکت باش یعنی شکوه از شدت حرارت مکن بدرستیکه مواضعیکه قضاة در انجا می نشینند
منصدی
بجهة مرافعه رسیدن حرارت ان موضع شدیدتر است از حرارت تو نعوذ بالله تع منه بجملا
شدن مرافعه و قضاوة محاکم و انتاامرها است خطیر و مفسده ان مفسد ایست بغایت شدید چه
در صورت عدم اجتماع شرایط از اعظم مهالک موبقه و اسوء مقابح مهلکه است چنانچه بنده از مفا
سدان و النشر شد اخبار از ائمه اطهار علیهم الاف التحیة من الله الجبار در این باب بسیار است استقصا
هم مناسب مقام نیست با انکه انچه مذکور شد اکر اعتقاد بموقف حساب و خوف از مؤاخذه
رب الارباب هست همین قدر کفایت میکند و در صورت اجتماع شرایط نیز این از خطرات المتون
بود نظر بعدم اطمینان در عدم تقصیر در مبانی و اطراف حکم نعوذ بالله سبحانه از تضییع حقوق
است
مسلمانان و مفسده شدید تسلیط غیر مستحق را بر مستحق چه این ظلمی است بغایت شدید و سیما
در نهایت بعید و در دید بلکه اقبح مقابح عقلیه و اردی موبقات شرعیه است امید اکید از خلاق
وحید و فرید ان است که بحق مقربین درکاه احدیت و بانین حزین قلوب خاصان هر ا
خصوصا این منعزل بوادی غفلت و ضلالت را از شر شیطان و از مکر نفس لوامه محافظت فرماید
عمده در اینمقام بعد از تحصیل استعداد تضرع و ابتهال است بدرکاه حضرت ذو الجلال فانه
بتفضلک
الواقی عباده عن مهالک الهوی و هادیهم الی سبیل الحق و مسالک الهدی فاسئلک اللهم
علی عباد ذلک ان تحفظنی من الخبط والخطاء والزلل فی الحکم والفتوی والعمل بحق اشرف خلیقتک
سید الرسل و امنائک فی بلادک و احکامک هداة السبل وانک لا تکلنی الی نفسی المائلة الی المساعی
والغفلة البطالین والراغبة الی الرقاد فی بساط الغفلة کالغافلین والامارة بالسوء والفحشاء والصادة
عن مناهج الحق و سلوک التقی واقطع ان وصلنی الی الحق والصواب احب الیک من العزة فیما
یوجب المؤاخذة والعقاب فاهدنی لما هو محبوب عندک واعصمنی عما لا ترضا ان اقع فیه بحقک
علی و علی کافة خلیفتک الذی لا یکاد یحصر العد والحسبان ولا یحیط الاستقصاء مر الدهور والایام
والان هان بعد از انکه این مطالب منقح شد بر میکردیم باصل مدعا پس میکوییم ما نیکه مستند
باجتهاد بوده باشد و مساعد در مقام استنباط از مدارک و ماخذ ان نشده باشد و این شخص

از اهل آن بوده باشد چنین نمازی در این اعصار که عجل الله القائم عجل الله تم فرجه غایب از انظار است قطعی الصحة است چنانچه مشخص شد واما هرگاه از اهل آن نبوده باشد لازم است عمل آن بمقتضای تقلید از چنین کسی بوده باشد که مذکور شد اگر چنین نباشد نماز آن باطل وخود این شخص آثم چنانچه وجه آن مفصلا بیان خواهد شد فرقی در این باب نیست ما بین آنکه رجوع بماخذ کند یا ترک رجوع با عدم حصول شرایط مثل عدم رجوع است وهم چنین است هرگاه اهل اجتهاد بوده باشد لکن تقصیر در استفاده از ادله کرده باشد ومبنای عمل خود را بر زعم خود گذارده باشد با تقصیر در استفاده چنانچه مفروض است چه جواب این شخص از سؤال سابق مقبول نیست بلکه مواخذه کردن حسن است مگر در صورت فرض شود که ایقاع صلوة در ضیق وقت نماید با اشکال در این نظر باینکه الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار **مبحث دوم** در بیان صحت نماز مکلفین است در این اعصار در صورتیکه مستند بوده باشد بمتابعت اهل اجتهاد واین مطلب نیز قطعی الثبوت است فی الجملة مستند آن از آنچه در سابق بیان شد ظاهر میشود نظر باینکه ثبوت تکالیف الهیه جلت عظمته مقطوع به است واستفاده آنها از کتاب وسنت در حق قاطبه عباد با افتقار عباد در امور معیشت بامور متکثره ممکن نیست پس استفاده تکالیف از ادله شرعیه مطلوب خداوند عالم جل شانه از هر فرد از افراد مکلفین نخواهد بود قطعا پس میگوئیم تکلیف باتیان نماز مثلا ثابت است جزما مشخص است اتیان بآن موقوف بر علم بآنست بالضرورة ومعلوم است نماز از مرکبات اعتباریه جعلیه شارع است بنابراین لامحاله اجزای مادیه بجهت او هست چنانچه جزء صوری نیز لابد منه است پس لازم است عالم شود باجزای مادیه که عبارت اخری علت مادی آن است وهم چنین بجزء صوری که تعبیر از آن بعلت صوری مینمایند وهریک از جزء مادی وصوری آن منقسم میشود بمقوم که با انتفای آن انتفای اصل نماز لازم می آید ومکمل ومحسن وفرق بین القسمین آنست که با انتفای قسم اول موجب انتفای اصل ماهیة است بخلاف قسم ثانی که انتفای آن موجب انتفای کمال وحسن آن است پس لازم است علم بهریک هم رسانیدن قسم اول مثل قیام وتکبیرة الاحرام وقراءة حمد وسوره ورکوع وسجود وذکر در هر دو وتشهد وتسلیم قسم ثانی مثل تکبیرات ست افتتاحیه وادعیه معهوده واستعاذه قبل از قرائت در رکعت اولی وتکبیرة رکوع ومکث در رکوع قبل از اشتغال بذکر وتکرار در اصل ذکر وصلوات بر محمد وآل محمد بعد از آن وتسمیع ودعا بعد از رفع راس وتکبیرات اربع مجهز بجهت سجود ورفع راس از آن ورفع یدین در حال کل تکبیرات

ودعای



ودعای قبل از اشتغال بذکر در سجود وتکرار در ذکر وصلوات در آن ودعا فیما بین السجدتین وهکذا الحال فی غیر ما ذکر مما یطول باستقصائه الکلام ودر هریک از اجزاء مقومه ومحسنه معتبر است امور مقومه ومحسنه اما امر مقوم در جزء مقوم مثل اخراج حروف از مخارج در قرائت واجتناب از وقف بحرکت ووصل بسکون در صورتیکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد وفصل مابین فراغ از کلمه سابقه واخذ بکلمه لاحقه متخلل نشده باشد وهم چنین رعایت مد صوت در مد متصل واما امر محسن در جزء مقوم مثل رعایت محسنات قراءة در قراءة مثل رعایت صفات حروف ورعایت اخفا واظهار وغنه ومد منفصل ونحو اینها واز آنچه مذکور شد معلوم میشود امر مقوم در جزء محسن وهم چنین امر محسن در جزء محسن وآنچه مذکور شد معلوم میشود امر ... در جزء قولی صلوة بود وهم چنین است حال در جزء فعلی مثل قیام ورکوع وسجود لیکن امر مقوم در رکوع انحنائی است که متمکن بوده باشد لیس از مکلف از بلوغ یدین بر رکبتین وطمانینه در آن وامر محسن در آن انحناء بنحوی است که تسویه ظهر نماید بحدیکه اگر قطره آبی در پشت واقع شود میل بهیچ سمت ننماید وکفتین را مفرج الاصابع محیط نماید بر رکبتین وهکذا الحال فی غیر ما ذکر مما یطول باستقصائه المقال آنچه مذکور شد در اجزای مادیه نماز بود واما جزء صوری پس آن عبارت است از ترتیب اجزاء آن بکیفیت مخصوصه این هم مثل اجزای مادیه منقسم میشود بجزء مقوم که اخلال بآن موجب اخلال بامتثال است پس تلافی لازم است وجزء محسن ومکمل که رعایت آن موجب کمال نماز است پس اخلال بآن موجب اخلال باصل نماز نیست بلکه موجب اخلال بکمال آنست اول مثل تقدیم تکبیرة الاحرام بر قراءة وتقدیم قراءة حمد بر قراءة سوره وتقدیم آیات سابقه هریک از حمد وسوره بر آیات لاحقه بلکه تقدیم هر کلمه وحروف سابقه بر کلمات وحروف لاحقه وتقدیم قراءة حمد وسوره بر رکوع وهکذا الحال فی الاجزاء الباقیة که اخلال باین ترتیب عامدا موجب اخلال بنماز است دوم مثل رفع یدین در تکبیرة الاحرام وکل تکبیرات در نماز که رفع یدین هیئتی است که راجح در نماز واخلال بآن واتیان بتکبیرات با عدم رفع یدین صحیح وبی عیب است لکن اخلال بهیئت راجحه نموده است وهم چنین رفع یدین در حالت قنوت هیئت راجحه است ودر صورت اخلال بآن واتیان بقنوت با عدم رفع یدین اخلال بهیئت راجحه نموده است پس این هیئت هیئت مکمله خواهد بود نه مقومه ومثل اینکه در قنوت هرگاه دعائی که مشتمل بر ثناء احدیت جل جلاله بوده باشد وهم چنین مشتمل باشد بر اظهار مسئلت وحاجت اولی آنست



در بیان مقدمه شریفه در انحصار تکلیف غیر مجتهد در تقلید وبیان قطعیت صحت عبادات او بر این تقدیر ۲

تحقیق شریفی وتقسیم لطیفی در اجزای صلوة بسوی جزء مادی وصوری وتقسیم هریک ازآنها بجزء مقوم ومحسن ۳

در بیان اعتبار امور مقومه ومحسنه بسیار در هریک از اجزای مقومه ومحسنه قولی ۴

نقل کلام در اجزای فعلیه بنحو مذکور در اجزای قولیه

در تقسیم اجزای صوریه بجزء مقوم که منتفی میشود بانتفای آن صحت نماز وبجزء مکمل که منتفی میشود بعدم رعایت آن کمال نماز

در تقسیم اجزای مقومه قولیه بوده باشد یا فعلیه باجزای رکنیه وغیر رکنیه

مشتمل بر ثنا مقدم باشد بر کلام مشتمل بر حاجت پس هرگاه اخلال باین ترتیب نماید اول اظهار حاجت
در قنوت نماید بعد اتیان بکلامیکه دال بر ثنا باشد نماید اخلال بهیئتی منافی با کال باشد شده است
لکن اخلال بامتثال نشده است وهریك از این اجزای مادیه وصوریه مقومه منقسم میشود
بر دو قسم یك قسم ان است که اخلال بان ساهیا وعامدا موجب اخلال بامتثال است مثل تکبیرة
الاحرام ورکوع وسجود وقیام در ضمن تکبیرة الاحرام وقیام متصل برکوع در اجزاء مادیه وتقدیم
سجود بر رکوع در جزء صوری وقسم دیگر ان است که چنین نیست یعنی اخلال بان عامدا موجب
اخلال بامتثال هست لکن اخلال ساهیا چنین نیست مثل اخلال بقرائت فاتحه یا بقرائت سوره
احدیهما او کلاهما نمود چنانکه شد بعد از دخول در رکوع در جزء مادی یا اتیان بقرائة سوره
مقدم بر قرائة فاتحه چنانکه شد بعد از دخول در رکوع در جزء صوری پس علم بهر این مراتب لابد
منه است اینها همه امور داخلیه در نماز است واما امور معتبره خارجه از نماز پس ان نیز بسیار است
مثل وضو وغسل وتیمم ووقت وقبله وستر عورت واباحه مکان ولباس وطهارت بدن مصلی
ولباس او از نجاسات خواه متعدیه بوده باشد یا نه وخلو مکان از نجاست متعدیه وسجده برما
یصح السجود علیه وطهارت قدر معتبر از جبهه از مطلق نجاسات اگرچه تعدی باین شخص نماید وهم
چنین اجتناب از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم نمودن واجتناب از جامه حریر نمودن در حق رجال
ودر هریك از امور مذکوره مسائل متکثره معتبر میباشد مثل مسائل وضو وغسل وغیر اینها
واین امور معتبره خارجه از نماز است ان نیز منقسم میشود بدو قسم قسمی اخلال بان موجب اخلال
بنماز است پس تلافی لازم است مثل اینها که مذکور شد وقسم دیگر ان است که اخلال بان
موجب اخلال بامتثال نیست مثل اذان واقامه وبعضی دیگر ازین قبیل از تحول در نماز وقسم اول
منقسم میشود بر دو قسم یك قسم ان است که اخلال بان ساهیا وعامدا موجب اخلال بامتثال است
وقسم دیگر چنین نیست بلکه اخلال عامدا موجب اخلال بامتثال هست لکن اخلال بان ساهیا
چنین نیست بعد از این مراحل میگوئیم نماز منافیات چندی دارد یعنی امور چندی هست که ارتکاب
انها در نماز موجب بطلان واخلال بامتثال است مثل ضحك واکل وشرب وتکلم واشتغال بامور
خارجه از نماز که ماحی صورت نماز بوده باشد واستدبار وعدم استقرار ونحو اینها بعد از انکه این
مطلب دانسته شد عود میکنیم باصل مطلب میگوئیم تکلیف بنماز ثابت است قطعا واتیان بنماز

در اشائه اجمالیه بامور معتبره خارجه از صلوة وتقسیم انها بمثل ما ذکر





در رجوع باصل مدعی که عبارت بود از لزوم تقلید عباد من مجتهدین که نواب باستحقاق ائمه راشدین اند وکفایت همین قدر در صحت عبادت اینها

نحوی که مخرج از عهده تکلیف بوده باشد موقوف است بعلم بانچه مذکور شد از امور داخله وخارجه
وغیر اینها وتعلم مکلفین از خلاق اسمان وزمین غیر ممکن وهم چنین دست حاجت عباد از تمسك بذیل
دامن میمنت انتظام سعادت اقتران حجة الله الرحمن عجل الله تعالی فرجه قاصر واستفاده از ایات
قرانیه واثار نبویه واخبار ائمه علیهم السلام والثناء والتحیة نسبت بهر فرد از افراد مکلفین غیر مطلوب
بلکه غیر مقدور پس مفری نیست مگر انکه امور معتبره در نماز از قراریکه مذکور شد اخذ شود
از شخص عالم بص بانها پس اخذ مسایل نماز از شخص عالم بان مسایل واجب ولابد منه وعمل بمقتضای
ان لازم چنین عملی را عمل بمقتضای تقلید میگویند وان شخص عالم ماخوذ منه را مجتهد مینامند وان
شخص متعلم را مقلد ظاهر این است که اشان همین دو صنف باشد حدیث شریف مروی در اصول
کافی عن النبی صلی الله علیه واله قال لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع یعنی خیر
وبرکتی در عمر ونند کانی احدی نیست مگر دو کس اول شخص عالم بامور ثابته در دین که مطاع
بوده باشد یا سزاوار وشایسته این بوده که دیگران مطیع او بوده باشند وثانی کسیکه از این شخص
عالم اخذ کند امور دین خود را ومحافظت نماید انرا از سهو ونسیان وعمل بمقتضای ان نماید بجمله
این قدر که بر مکلفین لازم است امور دین خود را اخذ کنند از شخص عالم بامور دین محل تشکیك
ومکان ریب نیست لکن عمده در اهتمام فحص وبحث در طلب ومعرفت ان شخص است در اوایل
اصول کافی از مخزن اسرار الهی جناب امام جعفر صادق در تفسیر طعام مذکور در ایه شریفه فلینظر
الانسان الی طعامه مروی است که فرموده علمه الذی یاخذه عمن یاخذه حاصل معنی این حدیث
شریف ان است که مراد از طعام در ایه شریفه علمیست که محتاج الیه این شخص است پس معنی
ایه بنابر این ان است که لازم است بر ایشان که تامل وفحص وبحث نمایند در حال شخصی که امور دین
خود را از ان شخص اخذ مینماید بعد از فحث وبحث اگر مشخص او شد که موثق به در امور دین وامین
وامین حضرت رب العالمین هست انوقت امور دین خود را از او اخذ کند پس مقتضای ایه شریفه
نظر بحدیث مذکور ان است قبل از تامل وفحص در امور دین اعتماد نمیتوان نمود وایضا در اصول
کافی از ان مخزن فیوضات الهی عز شانه مرویست که فرموده اند انظروا علمکم هذا عمن تاخذون
فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتاویل الجا
هلین حاصل معنی این حدیث شریف ان است که لازم است بر شما که تامل وفحص کنید از حال

در ذکر حدیث شریف که استفاده میشود از ان اینکه الناس صنفان مجتهد ومقلد

در بیان اینکه امر عمده در دین بازشناختن مجتهد از غیر مجتهد وذکر حدیث شریف در این خصوص

کسیکه امور دین خود را از ان اخذ می نماید نظر باینکه در هر زمانی کسانی هستند که سزاوار این
هستند که دیگران در امور دین رجوع بانها نمایند و کسانی هستند که قابل نیستند که رجوع بانها
بشود تامل کنید که امنیاز ما بین ان دو صنف را بدهید مراد بقوله فان قلنا اهل البیت فی کل
خلف عدولا صنف اول است و مراد بغالین و مبطلین و جاهلین قسم ثانی است پس حاصل معنی
حدیث این است شما تامل و نظر کنید در کسانیکه امور دین خود تان را از انها میخواهید اخذ
نموده باشید نظر باینکه هر کسی قابل این نیست بدرستیکه جماعتی از عدول از ماکه اهل بیت جناب
رسول خدا صلی الله علیه و اله هستیم در هر عصر میباشند عادت انها این است که دفع می نمایند
از دین خداوند عالم جل شانه انچه را غالین یعنی تجاوز کنندگان از جاده شریعت تحریف و تغییر
داده اند و هم چنین دفع می نمایند انچه را مبطلین زیاد کرده اند و بخود لبسته اند و هم چنین انچه را
جاهلین تاویل نموده اند از کتاب و سنت یعنی صرف کرده اند کتاب و سنت را از ظواهر خود و حمل
کرده اند بر خلاف ظاهر بدون شاهد و دلیلی مخفی نماند اتیان لفظ عدول بصیغه جمع ابی از اینست
که حمل شود بر اینکه مراد بخصوص امام زمان است نظر بوحدة امام زمان در عصری از اعصار که
بوده باشد پس حدیث محمول است بر اعم از امام زمان و غیره و ظاهر حدیث مقتضی این است
که میباید جماعت عدول از ذریه جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله بوده باشد و احتمال
اینکه مراد این باشد که جماعت از شیعیان ایشان بوده باشند خواه از ذریه فخر کاینات بوده باشند
یا غیر اگر چه قایمست لکن خلاف ظاهر حدیث است لکن سهل است بنابر این حمل بر امام زمان
نیز ممکن است مگر اینکه مخالف ظاهر در اینصورت اشد است از سابق بجهة ظاهر از حدیث
این است در هر عصری از اعصار میباید جماعتی از ذریه فخر کاینات صلوات الله و سلامه علیه و علی
اله عارف باحکام الهیه جلت عظمته بوده باشند و مرجع باشند در احکام دینیه و دفع بدع و مقابح
نمایند بلکه بحسب ظاهر مراد معصوم ع این است که میباید چنین اشخاصی باشند انها شایسته این
میباشند که در امور دین رجوع بانها شود نه بدیگران ملخص مقال در اینمقام این است
چونکه مقصود مکلف در مقام اتیان بنماز ان است که اطاعت خداوند عالم عز شانه می نماید
در اتیان بمراد الهی جل شانه پس باید بداند که انچه را اتیان می نماید در ان حین المطلوب خداوند
عالم است چنانچه مکرر مذکور شد پس بهر کس اعتماد در ان نمیتوان نمود بلکه میباید از کسی سؤال

در استفاده اینکه زمین خالی نمیشود از جماعتی از مجتهدین که از ذریه اهل بیت علیه السلام باشند

۴ حدیث شریف در رجوع باصل مدعا که در امور دین اعتماد نشاید باحدی نمود مگر بامنای ائمه طاهرین علیه السلام

نماید

سئوال نماید که معتقد این بوده ان شخص معتمد و امین خداوند عالم نسبت بعباد مناسب این است در اینمقام
مثالی ذکر شود بجهت توضیح حال پس میگوئیم مثال ما نحن فیه مثال رعایا و عساکر و رؤساء عسکرات
نسبت بسلطان هرگاه کسی اخبار نمود برؤساء لشکر که شاه امر کرده است بروید فلانه بلد را تسخیر
نموده اهل انرا بهلاکت برسانید رؤسای عسکر بمحض استماع این خبر ملاحظه حال مخبر می نمایند که اگر
ان مخبر امین الدوله است بلا تامل اعتماد بان خبر می نمایند و بهیئاء امتثال میشوند و اما هرگاه مخبر
کسی است که اعتماد بان نیست اعتماد بقول او نمی نمایند امر در ما نحن فیه نیز چنین است پس در امور
دین اعتماد نمیتوان نمود مگر بکسی که مشخص باشد که این شخص امین خداوند عالم است در دین
اوضح از انچه مذکور شد و انسب بمقام این است که فرض شود که شخص کل عساکر و رعایا و ارکان
دولت سلطانی شد که شاه معجونی خود ترتیب داده و امر نموده بر اینکه هر فرد از افراد رعایا و عساکر
و ارکان دولت در روز معینی اتیان بان معجون نموده باشند و مقرر داشته که هر کس اتیان نمود فاین
بعطایای سلطانیه خواهد شد و هر کس اتیان ننمود مواخذه خواهد بود این مقدمه مشخص شده است
که بعضی عالم باین شده که اجزای ان معجون و کیفیت ترتیب ان چه نحو است تشکیکی نیست که در این
صورت عقل قاضی بر این است که بر کل رعایا و غیرهم در صدد این بر ایند که علم بان معجون بهم رسانند
و مشخص است در صدد معرفت کسی را قصد می نمایند که معتمد و امین سلطان بوده باشد نه
هر کس که اتفاق افتد اگر چه مدعی ان بوده باشد که من عالم بان هستم پس هرگاه کسی غیر معتمدی ادعا
نماید که کیفیت ان معجون این است که من میگویم کسی اعتنا بان نمی نماید حقیقت حال در محل کلام چنین است
که این صلوة بمنزله ان معجون است که حکیم متعال جلت عظمته از اجزاء متعدده بکیفیت مخصوصه
ترتیب فرموده و امور داخله و خارجه را در ان اعتبار فرموده و مقرر فرموده که عباد در هر روز
و شب پنج نوبه اتیان بان نموده باشند در فعل ان وعده ثواب و در ترک ان ایعاد و عقاب فرموده
پس در مقام تعلم بان باید شخص امین و معتمد را تحصیل نمود و علاوه بر ان خارج از طاقت و غیر مقدور است
پس مطلوب ساير نمیتواند بود چنانچه کنز از این را دلیلی بر اجزاء و اعتماد بر ان نداریم تفصیل انرا بعد
از این مطلع خواهی شد مبحث ستیم در بطلان نماز کسانیکه مستند باجتهاد و تقلید هیچیک ننموده
باشد این مطلب اگر چه از مطالب مرقومه در سابق ظاهر میشود لکن بجهة اتفاق مطلب و احکام
مرام اکتفا بان ننمودن انسب است پس میگوئیم اعتماد این شخص در انچه بعمل میاورد یا باباء و امهات است

۳ در ثبوت مواخذه و عقاب از برای کسانیکه اعتماد نمایند در امر دین بانچه از اباء و امهات و مجتهدین غیر معتمد بن اخذ نموده و فساد عبادات ایشان

۲

یا با مثال و اقران خود است یا بکتب اموات است مثل قواعد و ارشاد و الفیه و لمعه و شرح لمعه و نحو اینها
پس در اینجا دو مقام است مقام اول در بطلان نمازیکه ماخوذ بوده باشد از آبا و امهات یا از امثال و اقران
میگوئیم چنین شخصی در موقف حساب در جواب سئوال سابق میگویم چه عذر خواهد نمود یا خواهد گفت
چونکه پدر و مادر خود را دیدیم چنین اعمال از اینها صادر میشد متابعت اینها کردم یا اگر گفت که میرفتم
مکتب دار چنین چیزی تعلیم من بود اکتفا بهمان نمودم بلا تشکیک مواخذه کردن در چنین مقام مستحسن و
محل استحقاق عقاب در مقابل چنین اعمال اقرب است از استحقاق ثواب نظر بانچه در سابق دانسته شد
که لازم است اخذ کردن امور دین را از کسی که امین خدا و نه عالم بوده باشد پس مکلف با این شخص انا
که ماخوذ باشد از امینی از امناء صاحب شریعت و ماخوذ از غیر مکلف به نخواهد بود پس اتی به غیر مکلف به
خواهد بود و مکلف به غیر ماتی به پس انچه را اتیان نموده است مخرج از عهده تکلیف نخواهد بود و اینمعنی
بلکه الشخص در اتیان بماتی به معاقب خواهد بود نظر بانتفاء امر نسبت بانچه اتیان نموده پس ماتی به منهی عنه
خواهد بود نه مامور به فاین الامتثال دور نیست که اشاره بهمین مطلب بوده باشد حدیث معتبر مروی
در اصول کافی از فخر کاینات که فرموده من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح یعنی کسیکه عمل میکند با عدم
بصیرت و عدم علم مفسده که مترتب بر عمل او میشود اکثر است از مصلحتی که مترتب بر ان میشود از این
راه است فقهاء کرام که ثواب با استحقاق جناب خلیفة الرحمن عجل الله تعالی فرجه و و رثه معنویه انبیا میباشند
حکم صریح فرموده اند ببطلان نماز در صورتیکه مستند باجتهاد یا بتقلید اهل اجتهاد نبوده باشد و چونکه
حکم صریح فقها در این باب معلوم بسیاری از عباد نیست لهذا محل انکار شده چنانچه خودم از بعضی که خود را
از اعاظم علما میدانست استماع نمودم که میگفت اینمطلب که وجوب تقلید مجتهد بوده باشد فقها نگفته اند
بلکه این کلام ناشی شده است از ان اشخاص که در این عصر خود را مجتهد میدانند لهذا مناسب دانست
که در اینمقام ایراد نماید جمله از عبارات اجله فقها که صریح در اینمطلب است تا اطلاع بران موجب بصیرت
اهل ایمان و باعث باجتناب از سلوک طریق پرخطر اهل طغیان گردد فنقول قال العلامه نور الله تعالی مرقده
فی التذکره المقصد الثانی فی افعال الصلوة و تروکها و کل منها اما واجب او ندب و یجب معرفة ذلک کله اما
بالدلیل او بالتقلید للمجتهد فلو قلد غیر مجتهد فی الاحکام لم یصح صلوته و قال فی نهایة الاحکام العلم بافعال الصلوة
واجب لتوقف الواجب المطلق و هو الاتیان بها علیه الی ان قال لکن بشرط استناده الی دلیل او تقلید من له
اهلیة التقلید و قال شیخنا الشهید فی الالفیة تم المکلف بها الان من لیس بمجتهد ومرضی الاخذ بالا

در ذکر عبارات جمعی از اجله فقها که نص است در وجوب تقلید مجتهد بر غیر مجتهد ۲

علی کل

علی کل فعل من افعالها و مقلد و یکفیه الاخذ عن المجتهد و لو بواسطة او بوسائط مع اتصاف الراوی الجمیع بما یعتقد ما کان
و لم یاخذ کما وصفناه فلا صلوة له و قال المحقق الثانی فی الجعفریه و طریق معرفة احکامها ای احکام الصلوة لمن کان
بعیدا عن الامام الاخذ بالادلة التفصیلیة فی اعیان المسائل اذا کان مجتهدا و الرجوع الی المجتهد و لو بواسطة
و ان تعددت ان کان مقلدا و قال شیخنا الشهید الثانی فی روض الجنان و المعتبر من المعرفة المذکورة ما کانت
عن دلیل تفصیلی للقادر علیه و هو المجتهد فی الاحکام الشرعیة او التقلید للمجتهد و لو بواسطة لشرایطها المقررة
فی الاصول ان لم یکن مجتهدا و لا یکفی مطلق المعرفة فصلوة المکلف بدون احد الامرین باطلة و ان طابق اعتقاده
و ایقاعه للواجب و الندب للمطلوب شرعا و قال الفاضل السبزواری الخراسانی فی الذخیره یجب علی المکلف معرفة
کیفیة الصلوة و ما یعتبر فی هیئتها لیتمکن من الاتیان بها علی جهة الامتثال و لا بد من ان یکون تلک المعرفة مستندة
الی دلیل تفصیلی ان کان مجتهدا اهلا للاستدلال او دلیل اجمالی ان کان مقلدا لم یبلغ مرتبة علی ما تقرر فی الاصول
و لا یکفی تقلید غیر مجتهد و عبارة المرحوم در کفایه مثل ذخیره است بلکه در ان ادعای نفی خلاف کرده اند
در عدم کفایة اخذ مسایل از غیر مجتهد در صحت عبادت بجمله بطلان چنین عبادت که ماخوذ بوده باشد
از آبا و امهات یا از امثال و اقران مقطوع به و محل وفاق ما بین علما است و این ظاهر میشود از مقال
اینها در مقام ثانی بعلاوه کلمات مذکوره در اینمقام نظر بانکه انچه در مقام ثانی مذکور خواهد شد
اینست که ایا تقلید اموات از مجتهدین جایز است یا انکه تقلید اموات جایز نیست بلکه معین است
تقلید احیای از مجتهدین مقتضای این کلام ان است که تقلید مجتهد متعین است کلام میکرده است
اینست که ایا معین است تقلید احیاء از مجتهدین یا تقلید اموات نیز جایز است پس تامل در
بطلان نماز نیست در صورتیکه مستند بتقلید نبوده باشد مطلقا قال فی الکفایه یجب علی المکلف
معرفة کیفیة الصلوة و ما یعتبر فی هیئتها لیتمکن من الاتیان بها علی وجه الامتثال و لا بد من ان یکون تلک
المعرفة مستندة و لا یکفی الی دلیل تفصیلی ان کان مجتهدا اهلا للاستدلال او دلیل اجمالی ان کان مقلدا
لم یبلغ درجة الاجتهاد علی ما بین فی الاصول و لا یکفی تقلید غیر المجتهد بلا خلاف و لا تقلید الاموات
انتهی کلامه ملخص کلام انکه عمل مکلف در صورتیکه مستند بهیچیک از اجتهاد و تقلید نبوده باشد
چه شخص است عمل در چنین صورت با عدم بصیرة است در اصول کافی از مخبر صادق
جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرموده العامل علی غیر بصیرة کالسائر
علی غیر الطریق لا تزیده سرعة السیر الا بعدا و فی بعض النسخ لا یزیده کثرة السیر الا بعدا ملخص کلام در این مقام

این است نماز یکه ماخوذ از اباء و امهات یا از امثال و اقران بوده باشد نقل کلام در نمازهای یکه از نماز خود منه صادر شده میکنیم یعنی نمازهای پدر و مادر یا امثال و اقران که نماز آنها مستند بوده باشد بیکی از دو طریق که مذکور شد یعنی اجتهاد و تقلید کلامی در آن نیست و اگر مستند بهیچ یک نبوده باشد نماز اصل باطل خواهد بود پس چگونه نماز فرع صحیح میشود پس بطلان نماز در چنین صورت محل تشکیک نیست کلامی که در اینمقام هست این است که آیا حکم به بطلان مختص است بصورتیکه اخلال به بعضی از امور معتبره در نماز شده باشد یا عام است یعنی نماز این طایفه محکوم بفساد است اگرچه مطابق با رأی مجتهد بوده باشد مقتضای کلمات اجله علمای مذکوره و غیرهم نعم است چه تشخص است ثمره در چنین صورتی ظاهر میشود نظر باینکه بطلان نماز در صورت اخلال به بعضی از امور معتبره در صحت نماز محل تامل نیست که محتاج به بیان بوده باشد پس مراد حکم بفساد است بعنوان اطلاق بلکه ممکن است ادعای ظهور کلمات علما قدس الله ارواحهم در صورت ثانیه بوده باشد نظر باینکه ظاهر از کلمات علما بطلان نماز است بجهة انتفای تقلید نه بجهة امور دیگر مثل اخلال به بعضی امور واجبه چه در صورت اخلال به بعضی از امور معتبره نماز محکوم بفساد است اگرچه مستند بوده باشد به تقلید تحقیق مقام مقتضی این است که گفته شود نماز یکه از کسی صادر شده مستند باجتهاد و تقلید نباشد خالی از سه صورت نیست اول آن است که اخلال کرده باشد به بعضی از امور یکه اعتبار او ثابت است در نماز باطباق کل فقها خواه اخلال به بعضی از شرایط کرده باشد مثل اینکه اخلال کرده باشد بوضو یا به بعضی از امور معتبره در وضو مثل اینکه آب وضو غصبی بوده با علم بغصبیت یا تقصیر کرده در ایصال آب وضو به بعضی از اصابع یدین چنانچه متعارف شده در غسل یدین اقتصار مینمایند بغسل آن تا بند دست که تعبیر از آن بمچ مینمایند یا اخلال نموده باشد در ایصال آب بر بعضی از مواضع وضوء و نحو آن یا آنکه اخلال کرده باشد به بعضی اجزاء مثل اینکه اخلال نموده باشد به بعض کلمات سوره مبارکه فاتحة الکتاب بلکه بعض حروف آن اگرچه بتبدیل حرف بحرف دیگر بوده باشد قسم دوم آن است که اتیان بنماز نموده بنحو یکه ماتن به محکوم بصحت است نزد بعض علما و محکوم بفساد است نزد بعض دیگر مثل اینکه در مقام تشهد اقتصار بشهادتین نموده باین نحو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله نظر باینکه صحت نماز در چنین صورت محل خلاف مابین علما است جماعتی حکم نموده اند بصحت نماز و جماعتی دیگر حکم نموده به بطلان آن و این شخص اتیان نموده باین نحو بدون تقلید آن اشخاص نموده باشد که نماز را باین نحو صحیح بدانند یا آنکه در مقام صلوات بر فخر کاینات و آل

در بیان
آنکه حکم
بفساد عبادت
مقلدین اباء و امهات
ثابت است مطلقا
اگرچه اتفاق افتد
که عمل موافق
باشد با رأی
مجتهد

اشاره
استطرادیه
اجمالیه بعض از
مسائل نقلیه فقهیه
از جهت تنقیح
مرام

او شافع



او شافع عرصات در تشهد اتیان باین نحو نموده اللهم صل علی محمد و آله یا آنکه اتیان بتکبیرة الرکوع نموده در حال منحنی شدن بجهة رکوع یا آنکه رفع یدین نموده در جمیع تکبیرات نماز باعتقاد آنکه رفع یدین در آنها لازم است یا آنکه اتیان بنماز نموده در سعه وقت با اشتغال ذمه او بنماز قضا بدون اینکه بنای علما و بفتوی فقیهی بوده باشد که با اشتغال ذمه بقضا اتیان بنماز را در سعه وقت تجویز نموده یا ترک ازاله نجاست از مسجد نموده با تمکن از ازاله آن و در اول وقت اتیان بنماز نموده یا آنکه دینی در ذمه او بوده و متمکن از اداء آن بوده و عالم بوده بعدم رضای صاحب دین از تاخیر در اداء و مع ذلک تاخیر در اداء نموده در اول وقت مشغول بنماز شده یا آنکه خمس لازمی یا زکوة واجبی در ذمه او بوده و ترک در اداء آن نموده و اتیان بنماز نموده در سعه وقت در کل این موارد صحت نماز محل خلاف مابین علمای اعلام است قال العلامة فی کتاب الدین من التذکرة یجب علی المدیون الی قضاء الدین و لا یحل تاخیره مع حلوله و تمکنه من الاداء و مطالبة صاحب الدین فان اخر و الحال هذه کان عاصیا الی ان قال و لا یصح صلوته فی اول الوقت بل اذا تضیق و لا یصح منه فعل شیء من الواجبات الموسعة المنافیة للقضاء فی اول اوقاتها و کذا غیر الدیون من الحقوق الواجبة کالزکوة و الخمس و ان لم یطالب بها الحاکم لان اربابها فی العادة مطالبون و قال فی القواعد بعد الحکم بوجوب السعی علی المدیون فی قضاء الدین ما هذا کلامه و لا یصح صلوته فی اول وقتها و لا شیء من الواجبات المنافیة فی اول اوقاتها قبل القضاء مع المطالبة و کذا غیر الدین من الحقوق الواجبة کالزکوة و الخمس و قال فی التحریر کل من علیه دین وجب قضاؤه عند المطالبة فی الحال مع القدرة و ان اخر معها اثم و لا یقبل صلوته فی اول وقتها بل یجب اعادتها و قال شیخنا الشهید فی مباحث منافیات الصلوة من کتاب البیان و لو ترک رد السلام او رد الودیعة المطالب بها فی الصلوة و هو قادر علی ادائها من غیر ابطال او ایفاء الدین الواجب کذلک فلا ریب فی عدم الابطال سواء اتی بفعل من افعال الصلوة بتلک الحالة او لا اما المطالب بالودیعة او الدین فیصلی مع سعة الوقت بعد المطالبة فالمشهور بطلانها و کذا باقی العبادات الموسعة کل ذلک مع المنافیات لاداء حق الادمی فلو امکن الجمع بینهما فلا ابطال و حکم الزکوة و الخمس کذلک و ان لم یطالب انتهی کلام البیان و این عبارات صریح است در بطلان نماز در سعه وقت در صورتیکه زکوتی یا خمسی در ذمه او بوده باشد و متمکن بوده باشد از ادای آن ترک آن نموده و هم چنین دینی در صورتی تمکن از اداء و عدم رضای صاحب دین بتاخیر کلام شیخ شهید صریح است در اینکه مشهور مابین فقها این است و جماعتی دیگر از اجله علما اعتقاد این است که این شخص در چنین صورت اگرچه اثم و عاصی است لکن نماز باطل نیست که اعاده یا قضای آن واجب بوده

باشد چنین نیست کلام در این است جمعی از مسلمانان که ذمه ایشان مشغول بمثل حقوقی بوده در صورت تمکن
از ادای ترک آن نموده اتیان بمان نموده در سعه وقت لکن نه از این راه که عمل خود را مستند ساخته باشند
بقول آن اشخاصیکه تمکن حکم ببطلان نمان نمیکنند مجملا این قسم این بود که اتیان برنان نموده بنحویکه نماز او
صحیح است بنا بر قول بعضی مجتهدین و باطل است بنا بر قول بعضی دیگر از مجتهدین لکن نه از آن راه
که این شخص عمل خود را مستند ساخته باشد بقول آن اشخاصیکه صحیح میدانند عمل او را در اینصورت بلکه
با عدم بصیرت چنین عملی از او صادر شده بعد مطلع شده که آن عمل بنا بمقتضای فرموده بعضی باطل و
فرموده بعضی دیگر صحیح بوده تشکیکی نیست در بطلان صلوة در قسم اول بعضی در صورتیکه
اخلال نموده مکلف ببعض مامور به اگر اجماع علما منعقد است بر اعتبار آن در نماز و جز آن ظاهر است
نظر باینکه صحت عمل در صورتی متحقق است که مکلف اتیان بمامور به نموده باشد بر وجهی که از او
خواسته باشد مفروض این اینست که مکلف مامور به را بر وجهی که آمر خواسته است اتیان ننموده
پس ماتی به غیر مامور به است و مامور به غیر ماتی به پس این شخص معاقب است بر ترک مامور به بلکه
بمقتضای برهان حکم این شخص اسوء حالات است نسبت بشخصی که بالمره اتیان بمان ننموده باشد نظر باینکه
هر دو در اثم ترک مامور به بعلاوه این شخص نظر بارتکاب غیر مامور به بقصد آنکه مامور به است ممکن
که گفته شود مشرع و مبدع خواهد بود مجملا شبهه در بطلان عمل در صورت مفروض نیست و اما قسم ثانی
پس ظاهر این است آن نیز چنین بوده باشد نظر باینکه هرگاه فرض شود صحت عمل در اینصورت میگوئیم حکم
بصحت یا بجهت اعتقاد مکلف است که موضعا و مامور به است یا بجهت آن است که اتفاق افتاده که عمل او
مطابق شد بارای بعضی از علما هیچیک از این دو وجه موجب حکم بصحت نمیتواند شد اما الاول فبالنقض
و الحل اما نقض میگوئیم اگر محض اعتقاد مامور به از مکلف کفایت میکرد در صحت عمل او میبایست
در اول نیز حکم بصحت شود نظر باینکه این اعتقاد در آنجا نیز ثابت است و حال آنکه بطلان عمل
در آنجا مقطوع به است و اما حل پس میگوئیم اعتقاد مکلف متمر در وقتی میتواند شد که دلیلی
قایم باشد بر جواز اعتماد بر ماخذ آن اعتقاد مثلا اینکه هرگاه این اعتقاد مستند میبود بقول مجتهدی
در اینصورت حکم بصحت بحسب ظاهر مقطوع به بود اگر چه فی الحقیقه مطابق با نفس الامر نبوده
باشد و اما هرگاه دلیلی بنا نتر باشیم بر جواز اعتماد بآن ماخذ پس وجود آن اعتقاد با عدم آن مساوی
مثل اینکه فرض شود چنین اعتقادی مستند باو شده بچیزی دیگر مثلا نجلا اعتقاد مامور به

در بیان استدلال بر فساد عمل بدون بصیرت و تقلید در قسم ثانی از اقسام ثلثه مذکوره که ظهور مطابقه با رای بعض مجتهدین باشد ۲

نابع

نابع هست که حجت شرعی ناطق باشد بر جواز اتکال بمستند آن اعتقاد مفروض این است که اعتقاد این
بیچاره مستند است بقول ملا مکتبی یا بمثل آن و دلیل بر جواز اعتماد بآن نداریم بلکه دلیل بر خلاف
آن موجود است چنانچه از سابق ظاهر میشود بعلاوه عدم دلیل بر جواز اعتماد کفایت میکند در حکم
بعدم جواز اعتماد کما لا یخفی علی المتامل و اما ثانی یعنی محض مطابقه با رای مجتهد با عدم علم مکلف بآن پس
بجهت آنکه مشخص است مناط در تکالیف الهیه جلت عظمته اختیار و اراده مکلف است مفروض این است
که این شخص حین العمل مبنی اعتقاد او چیزی بود که اعتماد بر آن صحیح نبود و بعد از فراغ عمل خواه متصلا فصلی
شده باشد یا نه مشخص شد بعضی علما عمل او را باین کیفیت صحیح میدانند معلوم است این شخص صحیح
در وقتی میداند که اتیان عمل بجهت متابعت و موافقت اعتقاد او بوده باشد نه اینکه مبنای
عمل او چیزی بوده باشد و اتیان عمل بجهت آن مبنای غیر صحیح بوده باشد بعد از وقتی مثلا مشخص
شود مطابقه ماتی به او با اعتقاد بعضی از معتمدین علما مجملا مناط در صحت عمل بمقتضای قواعد مذهب لیتر
اتیان عمل است بجهت مبنای صحیح و این در محل کلام متحقق نیست بلکه متحقق در محل کلام محض مطابقه
عمل است با رای بعضی از معتمدین علما پس مناط و معتبر در صحت عمل مکلف غیر موجود است در
در محل کلام و موجود که محض مطابقه بوده باشد من غیر اراده کفایت نمیکند در صحت پس عمل
در اینقسم نیز مثل قسم اول محکوم بفساد است مجملا آنچه که مبنای عمل این شخص است که اخذ از ملا مکتبی
بوده باشد مثلا قابل این باشد که مبنی تواند شد نیست و آنچه که میتواند مبنی شد مبنی در عمل
این شخص نیست پس عمل نظر با نتفای مبنی صحت محکوم بفساد است تنقیح مقام مقتضی این است که گفته
شود یکه عمل این دو نفر که احدهما عمل او مصداق قسم اول است و ثانی عمل او مصداق قسم ثانی بمقتضای
قواعد عدلیه یا میباید هر دو مقبول شود یا هر دو مردود مقبولیت هر دو قطعی الفساد است نظر بانتفای
شرط قبول در قسم اول قطعا نظر باینکه مفروض این است که اخلال شده است به بعضی از امور معتبره
در آن اتفاقا پس متعین است که باید هر دو مردود شود نه فرق میان مردودیت اول و مقبولیت ثانی بجهت محض
مطابقه اتفاقیه مدفوع است به برهان عقلی چه ممکن است عامل اول نزد موقف حساب عرض نماید
ای معبود حکیم متعال ما دو نفر در امور اختیاریه که مناط در تکلیف است مساوی بودیم نه فرق
که ما بین ما دو نفر هست این است که اتفاق افتاد با عدم شعور و اراده وضع در عمل او ظاهر
شد و در عمل من نبود عدالت مقتضی این است که هر دو مجزی بجزای واحد شویم چنین کلامی مطابق

در بیان آنکه تفرقه ما بین دو شخص که عمل هر دو بدون تقلید و بصیره واقع شد بقبول یکی باعتبار مطابقه اتفاقیه و رد دیگری باعتبار عدم آن مقتضای عدل الهی نیست ۱

عقل ومستحسن است نظیر این آن است که دو نفر دو کاسه را که مملو باشد از مایعی بقصد اینکه ما فی الکاسه شراب است تناول کرده اند بعد اتفاق افتاد احدهما شراب بود و ثانی غیر شراب میگوئیم هر دو شخص
در معاقب بودن نظر باینکه در امور دیگر مناط در تکلیف است که عبارت از اراده و اختیار
بوده باشد هر دو مساویند و محض اتفاق اینکه احدهما غیر شراب بوده با مساوات هر دو در اصل
اختیار بر مثمر ثمری نیست و هم چنین است حال هرگاه دو نفر بدو ضعیفه در شب تار مقاربت
نموده اند باعتقاد اینکه هر دو اجنبیه است بعد مشخص شد که یکی اجنبیه بوده است و دیگری
معقوده و اظهر اینست استحقاق اثم و مذمت نسبت بهر دو ثابت باشد و ایضا ممکن است
که کسی عارف و عالم بمذاق فقها باشد دعوی اطباق فقها تواند نمود بر بطلان چنین عمل اما بنابر اعتقاد
مجتهدیکه این شخص اخلال بواجب نموده ظاهر است و اما بنابر اعتقاد مجتهد دیگر که معتقد
این است چنین عمل صحیح است نظر باینکه مشخص است الشخص حکم بصحت در وقتی مینماید که حین
العمل مکلف عالم بوده باشد که مطابق او چنین حکم نموده علت اختیار او آن عمل را فتوی مفتی او بوده
باشد موضوعاً این است که درین مقام چنین نیست پس مقتضای برهان این است چنانچه عبادات
عبادت محکوم به بطلان است در قسم اول در قسم ثانی نیز چنین بوده باشد و اما قسم سیم
بعنی اتیان نماز بنحوی نموده که بمقتضای اعتقاد کل مجتهدین اخلال بواجب از واجبات نماز نموده
پس میگوئیم این قسم اگرچه بسیار بعید الوقوع است لکن بر فرض وقوع حکم بصحت در این قسم نیز
محل اشکال است بلکه مقتضای انچه در قسم ثانی مذکور شد اینست که درین صورت نیز حکم
شود به بطلان نماز نظر باینکه مبنای اعتقاد این شخص در اقسام ثلثه یکی است دلیلی بر جواز اتکال
بان مبنا در دست نیست بلکه دلیل برخلاف آن موجود است چنانچه مشخص شد پس ظهور مطابقت
با آرا کل مثل ظهور مطابقت با آرای بعضی کفایت نمیکند در حکم بصحت و حکم بصحت در صورتها
که مبنای عمل مکلف فتوی مفتی باشد که دلیل در دست باشد که دلالت کند بر اینکه فتوی او مبنی
عمل میتواند شد و این چنانچه در قسم ثانی منتفی بود در این قسم نیز منتفی است و اتفاق مطابقت با آرای
کل مثل اتفاق مطابقت با آرای بعضی است پس مثمر ثمری تواند شد پس انچه مبنای عمل این شخص است
مبنا نمیتواند شد شرعاً و انچه مبنی عمل تواند شد مبنی نشده است درین مقام بلکه میتوان گفت اخذ بنماز
با اعتماد بان مبنی منهی عنه است و نهی مقتضی بطلان است کلامیکه درین مقام هست این است

کرانچ



در بیان فساد عمل بدون بصیره و تقلید هرچند با آرای جمیع مجتهدین اتفاقاً که مطابق باشد هرچند این فرض بعید است

بیان ذکر اخبار داله بر خلاف بعض مطالب مذکوره و جواب از انها بر وجه کمال

حدیث اول با بیان بوجه دلالت ان

حدیث ثانی و بیان وجه دلالت ان

که انچه مذکور شد اگرچه مطابق برهان و مقرون باعتبار است لکن مستفاد از جمله از اخبار معتبره
ان است که امر او وسیع از اینست نظر باینکه استفاده میشود از اخبار مذکوره که هرگاه کسی جاهل
بحقیقت حال بوده باشد و بپیش خود عمل کند و مشخص شود ان عمل مطابق با واقع بوده همین قدر
کفایت میکند در صحت عمل اگرچه حین العمل عالم بنوده باشد بحقیقت حال فالمناسب ایراد النصوص
المذکورة فنقول منها صحیحة زرارة المرویة فی الفقیه عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله
ذات یوم لعمار فی سفر له یا عمار بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت قال تمرغت یا رسول الله فی التراب
قال فقال کذلک یتمرغ الحمار افلا صنعت کذا ثم اهوی بیدیه الی الارض فوضعهما علی الصعید ثم
مسح جبینیه باصابعه و کفیه احدیهما بالاخری ترجمه ظاهر حدیث ان است که جناب منبع الاوائل
والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده اند که جناب مخزن اسرار الهی جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفری بعمار بن یاسر فرموده اند که ای عمار بما رسید که تو جنب
شده بودی چه کار کردی در چاره جنابت خود عمار عرض کرد خود را بخاک غلطانیدم جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند این عمل خر است که باین نوع خود را بخاک میغلطاند چرا چنین
نکردی بعد از ان دو دست مبارک خود را بر زمین گذاردند بعد از ان دو جبین خود را با انگشتان
خود مسح کردند بعد از ان دو کف دست را هر یک را بدیگری مسح کردند وجه استفاده ان است
که فرموده افلا صنعت کذا مستفاد از این کلام ان است که اگر چنین کرده بودی عمل تو صحیح و بی
عیب بود مشخص است که عمار بینا نیست که چنین میباید کرد و مع ذلک فرموده اند که اگر چنین
کرده بودی صحیح بود پس مقتضای این کلام شریف ان است که جاهل مسئله را هرگاه بپیش خود عمل کند
و مشخص شود مطابق واقع بوده است همین قدر کفایت میکند از صحت عمل او و هو المطلب
ومنها الصحیح المروی فی باب العلة التی من اجلها کان الناس یستنجون بثلثة احجار و العلة التی من اجلها
صاروا یستنجون بالماء من العلل عن ابی خدیجة عن ابی عبد الله ع قال کان الناس یستنجون بثلثة
احجار لانهم کانوا یاکلون البسر فکانوا یبعرون بعرا فاکل رجل من الانصار الدبا فلان بطنه و استنجی
بالماء فبعث الیه النبی صلی الله علیه و آله فجاء الرجل و هو خائف یظن ان یکون قد نزل فیه امر یسوؤه
فی استنجائه بالماء فقال له هل عملت فی یومک هذا شیئا فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله انی والله
ما حملنی علی الاستنجاء بالماء انی اکلت طعاما فلان بطنی فلم تغن عنی الحجارة شیئا فاستنجیت بالماء فقال

له رسول الله صلى الله عليه واله هنيئا لك فان الله عز وجل قد انزل فيك اية فابشر ان الله يحب
التوابين ويحب المتطهرين واورده في الفقيه ايضا لكن مرسلا قال وكان الناس يستنجون بالاحجار فان
كل رجل من الانصار طعاما فلان بطنه فاستنجى بالماء فانزل الله سبحانه فيه ان الله يحب التوابين و يحب
المتطهرين واورده في الفقيه ايضا لكن مرسلا قال وكان الناس يستنجون بالاحجار فان كل رجل من
الانصار طعاما فلان بطنه فاستنجى بالماء فانزل الله سبحانه فيه ان الله يحب التوابين ويحب
المتطهرين فدعاه رسول الله صلى الله عليه واله فخشي الرجل ان يكون قد نزل فيه امر يسوءه فلما دخل
قال له رسول الله صلى الله عليه واله هل عملت في يومك هذا شيئا قال نعم يا رسول الله ص اكلت
طعاما فلان بطني فاستنجيت بالماء فقال له ابشر فان الله تبارك وتعالى قد انزل فيك ان الله يحب التوابين
ويحب المتطهرين فكنت اول التوابين واول المتطهرين ويقال ان هذا الرجل كان البراء بن معرور الانصاري
حاصل ترجمه مذكوره وعلل ان است كه عادت ناس اين بود كه استنجا به سنك ميكردند چونكه مايع كول ايشان
انها بر بعضى خرما قبل از انكه بحد رطب برسد بود لهذا انچه در حين تغوط از انها دفع ميشد مثل
چونكه از اهل مدينه از كسانيكه حضرت جناب رسول خدا صلى الله عليه واله كرده بودند كه خورده
لينتى در مزاج او هم رسيد باين سبب عدول كرد از استنجا باحجار از استنجا باب در انوقت
ايه شريفه ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين بر انسرور انام نازل شد پس جناب حضرت امر
باحضار ان شخص فرموده اند انشخص باخوف واضطراب خدمت انسرور انام مشرف شد بكمان
انكه مذمتى در باب او نازل شده بجهة استنجا نمودن باب جناب فخر انام از او استفسار فرموده اند
درين روز عملى از تو صادر شده است عرض كرد بلى استنجا باب كردم لكن باعث بر ان نبود مكر
انكه چونكه كه خوردم لينتى در مزاج من هم رسيد از نجاست لينت نميشد لهذا استنجا
باب نمودم پس جناب رسول خدا صلى الله فرمودند كه ترا باد بتو كه جناب بارى تعالى شانه ايه
در تحسين عمل تو نازل فرموده انرا برابر است ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين خداوند
عالم دوست ميدارد توبه كاران را و دوست ميدارد كسانيرا كه در صدد اين هستند كه خود را
پاك كنند از كثافات ذكر تو بر شايد بجهة اين باشد كه مردم راغب بان شوند يا همان شخص از جمله
تائبين بوده باشد وجه دلالت حديث مذكور بر مدعى ظاهر است نظر باينكه با جهل باينكه استنجا
باب ميتوان كرد يا نه استنجا نمود باب چونكه عمل او مطابق واقع شده بود محكوم بصحت شد با عدم علم

ان تحقيق



حدیث ثالث وکیفیت استدلال بان

ان بحقيقت حال ومنها المعتبر المروي في باب احكام السهو في الصلوة من الفقيه عن علي بن النعمان الرازي انه قال كنت
مع اصحاب لي في سفر وانا امامهم فصليت بهم المغرب فسلمت في الركعتين الاولتين فقال اصحابي انما صليت
بنا ركعتين فكلمتهم وكلموني فقالوا اما نحن فنعيد فقلت ولكني لا اعيد واتم بركعة فاتممت بركعة ثم سرنا
فاتيت اباعبدالله عليه السلام فذكرت له الذي كان من امرنا فقال لي انت اصوب منهم فعلا انما يعيد من لا
يدري ما صلى وجه الدلالة ظهور ان قول المامومين اما نحن فنعيد يرشد الى ان الامام لم يكن جازما بصحة
الصلوة مع الاتيان بركعة بل كان متحيرا او مترددا في ذلك والا لتابعهم المامومون في ذلك ومع ذلك صوبه
المعصوم م في فعله ومنها ما دل على صحة حج من مر بالموقف مع الجهل بلزوم الوقوف فيه كالمعتبر المروي في الكافي

حدیث رابع وبیان وجه دلالت ان

عن ابن مسكان عن ابي بصير قال قلت لابي عبدالله م جعلت فداك ان صاحبي هذين جهلا ان يقفا
بالمزدلفة فقال يرجعان مكانهما فيقفان بالمشعر ساعة قلت فانه لم يخبرهما احد حتى كان اليوم وقد نفر
الناس قال فنكس راسه ساعة ثم قال اليسا قد صليا الغداة بالمزدلفة قلت بلى فقال اليسا قد قنتا
في صلوتهما قلت بلى فقال تم حجهما ظاهر ترجمه اين حديث ان است كه ابا بصير عرض كرد خدمت جناب
امام جعفر صادق ع كه خداوند عالم مرا فداى تو كرداند اين دو نفر رفيق من جاهل بوده اند بوجوب
وقوف در مشعر الحرام حضرت جواب فرمودند همانوقت كه عالم شدند بوجوب وقوف لازم است
عود نمايند بمشعر وساعتى در انجا توقف نمايند راوى ميكويد عرض كردم كه احدى اخبار بانها نكرد
تا امروز كه كوچ كرده اند مردمان يعنى تا حال كه مطلع نشده بودند بر مسئله وحال كه مطلع شده اند قدرت
بر عود ندارند نظر باينكه كوچ كرده اند مردم راوى كفت اين را كه عرض كردم حضرت سر مبارك را بزير
انداختند ساعتى انوقت فرمودند ايا اين دو نفر نماز صبح را در مزدلفه كه مشعر باشد اتيان كردند عرض
كردم بلى و فرمودند ايا در نماز صبح قنوت نخواندند عرض كردم بلى قنوت خوانده اند پس فرموده اند
كه حج انها تمام و صحيح است وجه استدلال بر مدعى ان است كه اين حديث دلالت ميكند بر اينكه
هرگاه اتفاقا چيزى از مكلف صادر شد با جهل بر اينكه انچيز مطلوب از او هست و در واقع و نفس
الامر مطلوب بوده باشد انچيز كه از او صادر شده قايم مقام انچيز مطلوب ميشود در صحت عمل بنا
بر اين هرگاه كسى در نماز اتيان بچيزى نمود بقصد مطلوبية ان در نماز لكن ماخذ درستى در دست
او نباشد و بعد مشخص شد انچيز مطلوب بوده باشد در واقع پس نماز او ميبايد صحيح بوده
باشد بطريق اولى از اين راه است كه محقق اردبيلى رحمة الله فرموده اند هرگاه كسى چيزى را اعتقاد

نمود که مطلوب از او هست از جو راه که بوده باشد این کفایت میکند در صحت عمل او و عبارت ایشان جمع
ان است قال فی شرحه علی الارشاد فی مباحث اوقات الصلوة کل فعل ماهو فی نفس الامر وان لم یعرف
کونه کذلک مالم یکن عالما بنفسه وقت الفعل حتی لو اخذ المسائل من غیر اهله بل لو لم یاخذ من احد
وظنها کذلک فانه یصح ما فعله وکذا فی الاعتقادات وان لم یاخذها من ادلتها فانه یکفی ما اعتقده
دلیلا واوصله الی المطلوب ولو کان تقلیدا کما یفهم من کلام منسوب الی المحقق نظر الملة والدین
قدس سره العزیز وفی کلام الشارع اشارات الیه مثل مدحه جماعة للطهارة بالحجر والماء مع عدم العلم بحسنها
وصحنج من مر بالموقف وغیرها مما یدل علیه الا ان یطلع علیه ان تاملت مثل قوله صلی الله علیه
واله لعمار حین غلط فی التیمم الا فعلت کذا فانه یدل علی انه لو فعل کذا یصح مع انه ما کان یعرف وفی
الصحیح من لبس رکعتین ففعلها استحسن علیه السلم مع عدم العلم انتهی کلامه ودفع مقامه ممکن است
جواب از احادیث مذکوره حدیث اول پس مناسب این است که نقل کلام شود در آن از چند
راه اول در بیان اختلاف در لفظ حدیث است بزیاده و نقصان پس میگوئیم حدیث بنحو
مذکور مروی است در فقیه واما در کافی و تهذیب پس مطابق با مذکور در فقیه نیست اما
در کافی پس مذکور در آن بسند صحیح باین نحو است روایت کرده است یونس بن عبد الرحمن
از ابی ایوب الخزاز از جناب امام جعفر صادق ع قال سالته عن التیمم فقال ان عمارا اصابته
جنابة فتمعک کما یتمعک الدابة فقال له رسول الله ص یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة فقلت له کیف التیمم فوضع
یده علی المسح ثم رفعها فمسح وجهه ثم مسح فوق الکف قلیلا روایت کرده است همین حدیث را
بسند دیگر از ابن ابی عمیر از ابی ایوب مذکور واما در تهذیب پس مذکور در آن باین نحو است
روایت کرده بسند صحیح از داود بن النعمن قال سالت اباعبدالله ع عن التیمم فقال ان عمارا اصابته
جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال له رسول الله ص وهو یهزء به یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة فقلنا
له فکیف التیمم فوضع یده علی الارض ثم رفعها فمسح وجهه ویدیه فوق الکف قلیلا و در استبصار هم
نیز بهمین طریق است و روایت کرده است همین حدیث را ابن ادریس در اواخر سرائر بنحو دیگر
مخالف با همه اینها است نظر باینکه روایت کرده است از نوادر احمد بن محمد بن ابی نصر که از زکوان
روایت کرده است از عبدالله بن بکیر از زراره از جناب حضرت امام محمد باقر ع که فرموده اتی عمار بن
یاسر رسول الله ص فقال یا رسول الله اجنبت اللیلة ولم یکن معی ماء قال کیف صنعت قال طرحت ثیابی

اشاره بمخالفت محقق اردبیلی در اینمقام

۲ رد بیان جواب از حدیث اول از احادیث مذکوره بوجوه عدیده





وقت علی الصعید فتمعکت فیه فقال هکذا یصنع الحمار انما قال الله عز وجل فَتَیَمَّمُوا صَعِیدًا طَیِّبًا
فضرب بیدیه علی الارض ثم ضرب احدیهما علی الاخری ثم مسح بجبینه ثم مسح کفیه کل واحدة علی
الاخری مسح بالیسری علی الیمنی والیمنی علی الیسری دوم در بیان داعی و باعث بجهت عمار بر اینکه
در مقام غسل خود را بخاک غلطانیده میگوئیم دور نیست داعی بر اینمطلب این بوده باشد
چونکه جناب رسول خدا ص در مقام حاجة بغسل جنابة چنین فرموده اند یکفیک الصعید
عشر سنین این یا مثل این مثل اینکه فرموده اند جعلت لی الارض مسجدا وترابها طهورا یا مثل اینکه
ان الله تعالی جعل التراب طهورا کما جعل الماء طهورا مقتضای همه اینها این است که تراب مثلا قایم مقام آب
میشود و در مقام حاجت بغسل و مشخص است طهوریت آب در مقام حاجت بغسل باین نحو است
که میباید آبرا بجمیع اجزاء بدن رسانید یا مثل غسل ارتماسی که میباید بدن را در جوف آب داخل
نمود بالمقایسه بر اینکه تراب نیز طهور است چنین توهم کرده بود که کیفیت تطهیر بتراب مثل تطهیر بآب است
لهذا بدن خود را بخاک غلطانیده بوده است بعد از نزع لباس این بنا بر غفلت از آیه تیمم بوده که
فرموده فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه سیم در اصل مطلب است
که جواب از تمسک باین حدیث بوده باشد در اثبات اینکه هرگاه جاهل بمسئله در مقام امتثال
اتیان بعملی نزد خود نمود اتفاقا آن عمل مطابق واقع شد عمل در چنین صورت محکوم بصحت خواهد
بود پس میگوئیم وجه دلالت حدیث مذکور بر اینمطلب ظاهر نیست مگر بجهة اشتمال حدیث
بلفظ افلا صنعت کذا یعنی استعمال خاک باین نحو نموده بودی صحیح بود میگوئیم اعتماد باین
حدیث در اثبات اینمطلب ممکن نیست اما اولا بجهة آنکه ظاهر میشود این واقعه در سفری
بود که عمار در خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه واله بود با وجود تمکن از استکشاف
از حقیقت حال از آن سرور برا چگونه ممکن است که ایشان فرموده باشند که اگر پیش خود چنین
کاری میکردی صحیح بود خصوصا در مثل چنین واقعه واما ثانیا میگوئیم مفروض اینست
که عمار جاهل بود از کیفیت تیمم و معلوم است این کیفیت از امور توقیفیه است که میباید
دو دست بخاک زد و بدو کف مسح جبهه وظهر کفین نمود این امری است محال که کسی
بدون تعلیم معلمی تواند بان رسید با وجود این چگونه میفرمایند جناب رسول خدا
که اگر چنین عملی نزد خود نموده بودی خوب وصحیح بود با وجود آنکه نظر بتوقیفیت آن محال

محال بود که تواند شد کسی بنحو چنین عملی نماید بقصد امتثال بخلاف غلطیدن بخاک آن راهی داشت
که توهم شود چنانچه مذکور شد بخلاف کیفیت مطلوبه در تیمم واما ثالثا میگوییم توهم دلالت
این حدیث بجهة همین لفظی است که مذکور شد از انکه ذکر کردیم در اول مشخص شد که این حدیث
مذکور است در کتب معتبره این لفظ در هیچ یک مذکور نیست مگر در فقیه ظاهر است که این
واقعه یک مرتبه بوده است عمار نظر بطریق توهمیکه مذکور شد خود را بخاک غلطانید جناب رسول
خدا صلی الله علیه واله او را تقبیح فرموده اند که این فعل حمار است مناسب همین قدر است چنانچه
مذکور در کافی وفقیه وتهذیب واستبصار همین قدر است بعلاوه سند در فقیه منتهی میشود
بزراره چنانچه در اواخر سرائر چنین است در هر دو کتاب روایت نموده است از جناب حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرموده که عمار بعد از وقوع واقعه خود خدمت جناب رسول خدا صلعم مشرف شد
وعرض کرد چنین واقعه بجهت من در شب اتفاق افتاد و اب نداشتم از اینجا ظاهر میشود که در شب
نوعی بود که وصول بخدمت انحضرت ممکن او نبود بحضرت فرمودند چه کار کردی عرض کرد چنانکه
حمار کیفیت
حضرت فرمودند که این فعل حمار است درست لشد انوقت ایه تیمم را تلاوت فرمودند و
تیمم را بفعل تیمم بتعلیم عمار فرمودند حکایت باین نحو منقح مطابق اعتبار است و مقتضای انچه مروی
در فقیه است ان است که جناب رسول خدا صلعم خود سبقت بسوال فرموده اند و چونکه قضیه
واحد است راوی واحد است مثل مروی عنه پس مظنون ان است بیک نهج نقل شده مطابق اعتبار
کیفیت مسطوره در اواخر سرائر است پس کلام مذکور در فقیه که عبارت از افلا صنعت کذا بوده
باشد نوعی نیست که توان بان اعتماد نمود پس التفاتی بان نیست خصوصا در چنین مقام خطیری
که مخالف عقل وفتاوی اصحاب است مجمل الحکایت عمار مرویست بطرق متعدده در کتب خاصه
وعامه این زیادتی که عبارت از افلا صنعت کذا بوده است در هیچیک از کتب فریقین بنظر
نرسیده است مگر در فقیه اما طریق خاصه پس دانسته شد واما در کتب عامه پس در کتاب
فتمکت
مصابیح که از کتب معتبره عامه است روایت نموده است از عمار انه قال کنا فی سریة فاجنبت
فصلیت فذکرت للنبی صلعم فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلعم بکفیه علی الارض ونفخ فیهما
ثم مسح بهما وجهه وکفیه وفی مشکوة المصابیح وهو ایضا من کتبهم المعتبرة عن عمار قال جاء رجل
الی عمر بن الخطاب فقال انی اجنبت فلم اصب الماء فقال عمار لعمر اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت

فاما انت

فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت فصلیت وذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه واله فقال انما کان
یکفیک هکذا فضرب النبی صلی الله علیه واله بکفیه الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه
وکفیه قال رواه البخاری ومسلم وفی کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول عن عبد الرحمن ان رجلا
اتی عمر فقال انی اجنبت ولم اجد ماء فقال له لا تصل فقال عمار ما تذکر یا امیر المؤمنین اذا انا
وانت فی سریة فاصابتنا جنابة فلم نجد ماء فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت فی التراب وصلیت
فذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه واله فقال صلی الله علیه واله انما کان یکفیک ان تضرب بیدیک
الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهک وکفیک مقصود از تطویل مقال در این مقام ان است که شخص
عبارتیکه در فقیه مذکور شده ماخذی ندارد بلکه مخالف طریقه ثابته در طرق عامه و خاصه
بعلاوه انچه مذکور شد پس مطلقا التفاتی واعتباری باین زیادتی نیست واما جواب از حدیث
ثانی که مشتمل بر حکایت استنجا باب است پس میگوییم اولا مسلم نداریم دلالت حدیث مذکور را
بر اینکه در ان وقت انصار معتقد این بوده باشند که استنجا باحجار متعین بوده باشد بایمعنی
که استنجا باب جایز نبوده باشد چه این بسیار بسیار بعید است سیما بعد از عمومات متکثره
داله بر طهوریة اب بعنوان اطلاق از کتاب وسنة مثل قوله تعالی وانزلنا من السماء ماء طهورا
وقوله تعالی وینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به خصوصا بعد التفات باینکه ایه شریفه و
انزلنا من السماء ماء طهورا جزء از سوره فرقان است وسوره فرقان از سوری است که در مکه
معظمه زادها الله شرفا نازل شده وحکایت انصار در مدینه منوره بوده بعد از مهاجرت از مکه
بعلاوه میگوییم همین انصار وغیرهم در صورتیکه بدن انها یا لباس انها ملوث بغایط میشد اگر میگوییم
مطلقا تطهیر نمیکردند یا تطهیر میکردند بغیر اب هر یک از این دو گویا قبول کردنی نباشد پس کاشف مقطوع
به ان است تطهیر لباسیکه ملوث بغائط میشد باب میکرده اند چنانچه میتوان ادعای قطع نمود
که در تطهیر ان اکتفا باحجار نمی نموده اند وهم چنین در تطهیر مخرج بول پس بسیار مستبعد است
تطهیر لباس را از غائط مثلا باب متعین بوده باشد وتطهیر مخرج غایط باب جایز نباشد و باحجار
متعین بوده باشد بلی ظاهر حدیث مذکور این است که شیوعی داشت استنجا باحجار وعادت
بان مطرد شده بود دور نیست شیوع واطراد عادت بران بجهت ندرت اب در مدینه منوره که
در ان زمان بوده بلکه میگوییم دلالت حدیث بر شیوع واطراد استنجا باحجار بعنوان اطلاق

در بیان جواب از حدیث ثانی از احادیث مذکوره بر بسط تمام

مسلم نیست نظر بعبارت حدیث که مزبور بوده لانهم کانوا یاکلون البسر وکانوا یبعرون بعرا بعد استمرار عادت
انها باینکه در مقام استنجاء باحجار میکرده‌اند بجهت این بود چیزیکه دفع میشد از انها در مقام
تغوط مثل پشکل بود در یبوست در اینصورت حاجت باب نبود و اب هم بندرت داشتند لهذا
عادت مطرد بود در استنجاء باحجار و اگر کسی بگوید اگر استنجاء باحجار متعین نبود و انشخص معتقد
انحصار در احجار نبود پس تشویش و اضطراب او در اوان صدور او از فخر کاینات صلی الله
علیه واله باحضار ان بچه سبب بود ممکن است جواب گفته شود چونکه عادت مطرد شده
بود در استنجاء باحجار بجهت ندرت اب و این شخص عدول از عادت کرده بود باین جهت اضطراب
بجهة او هم رسید در انوقت بر فرض غمض عین از این و تسلیم بعد اینکه اضطراب بجهت این بوده باشد
میگوئیم استبعاد دیگر اولا ذکر کردیم بمراتب زاید بر این میباشد و اما نزول ایه شریفه در مدح
این عمل پس ممکن است بجهت اختیار اولی بوده باشد نظر باینکه استنجا باب اولی است از اقتصار
باستنجاء باحجار مرجح دیگر از برای انچه مذکور شد که بنا نیست در ان وقت استنجاء منحصر باشد
در احجار فرض تجاوز نجاست است از اطراف مخرج التزام حصول تطهیر باحجار در اینصورت
ابعد از سابق است بلی چیزیکه در اینمقام میتوان گفت انست که حکایت انصار مروی در کافی
نیز هست و از انجا ظاهر میشود انحصار استنجاء در انوقت قبل از فعل ان شخص انصاری در احجار
روی ثقة الاسلام فی الصحیح عن جمیل بن دراج عن ابی عبد الله ع قال فی قول الله عز وجل ان الله
یحب التوابین ویحب المتطهرین قال کان الناس یستنجون بالکرسف والاحجار ثم احدث الوضوء
وهو خلق کریم فامر به رسول الله صلعم وانزله الله فی کتابه ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین
ظاهر این است که مراد از وضوء فی قوله ثم احدث الوضوء الاستنجاء باب باشد پس توجیه ظاهر
حدیث اینست عادت مردم چنین مطرد شده بود که استنجاء بکهنه و احجار میکردند بعد از ان
حادث شد استنجا باب و این استنجاء باب صنعت خوبی است پس امر فرمودند باینجناب رسول
خدا صلی الله علیه واله وخود شان نیز بعمل اورده اند اه ممکن است جواب گفته شود از این
حدیث باین نحو که حدیث متروک الظاهر است قطعا نظر باینکه مقتضای ظاهر ان این است که در وقت
متداول بود استنجاء بخرقه و احجار فقط بعد از ان نسخ شد و معین شد استنجاء باب فقط این مخالف
اجماع است جزما لهذا ممکن است حمل کرده شود باین نحو که در سابق متعارف ما بین ناس این بود که استنجا

میکردند



میکردند بخرقه و سنگ مطلقا بعد احداث شد استنجاء باب یعنی معین شد اب این احتمال میکنیم
در صورتیکه نجاست تجاوز کرده باشد از اطراف مخرج و این حملی است صحیح ناخوشی در این
نیست مطلقا مگر انکه مقابله مقتضی انست که قبل از ان وقت استنجاء بخرقه و احجار ثابت بوده است
مطلقا اگرچه تجاوز کرده باشد نجاست و این صحیح نیست ممکن است جواب از این باز باین
نحو که غایت انچه مستفاد از این کلام هست انست که سابق برای چنین کاری میکردند
اما انکه این مقتضای شریعت مطهره فخر کاینات بوده است مطلقا چنین چیزی استفاده
نمیشود پس معنی حدیث چنین میشود که عادت ناس در جاهلیت چنین بود مطلقا خواه
مخرج بول بوده باشد یا مخرج غایط نجاست تعدی کرده باشد یا نه این نسخ شد و استنجاء باب
متعین شد هم در مخرج بول و هم در مخرج غایط لکن اطلاق کلام نسبت به بول مسلم است ولکن نسبت
بغایط محمول است در صورتیکه تعدی کرده باشد نظر باجماع و غیره که دلالت میکند بر ثبوت استنجاء
باحجار در مخرج غایط در این شریعت در صورت عدم تعدی بنابر این اشکالی نیست در حدیث
اگرچه حمل شود احدث الوضوء در این حدیث بر فعل انصاری نظر باینکه چنین چیزی علی سبیل الاطلاق
معتاد کل بود انصاری در صورت لینت مزاج نظر بحسن عقل و مقتضای عمومات کتاب و سنت که مقتضی
طهوریت اب است مطلقا عدول از انچه سابق میکردند بسوی اب نمودند پس بعد از ملاحظه جمیع
انچه مذکور شد بادقت نظر در ان ظاهر میشود که تمسک بحدیث مذکور در اثبات صحت عمل اگرچه اختراع
نزد خود باشد در صورتیکه مشخص شود که مطابق واقع بوده است ضعیف است قطعا و بر فرض
غمض عین از جمیع انچه مذکور شد و تسلیم دلالت حدیث باینمعنی که حدیث حمل شود بر اینکه استنجا
باب نبود و دلیل شرع که مقتضی ان بود در نظر انشخص نبود و نزد خود چنین اختراعی نمود لکن اتفاق
افتاد که مطابق با رضای اله جل شانه شد لهذا عمل انشخص ممدوح بود و نزد خود چنین اختراعی نمود محکوم بصحت شد
میگوئیم اعتماد باین حدیث در اثبات این مطلب جسیم در محل کلام بسیار بیجا است نظر باینکه
کلام در عبادات است صحت در عبادات موقوف بر معلومیت تعلق امر است و قصد قربت است
و با جهل بحقیقت حال چگونه معلوم میشود که امر ثابت است و کجا ممکن است که قصد قربت شود
برخلاف در مورد حدیث نظر باینکه مقصود در انجا ازاله نجاست است و مطهریت در واقع اب است
هرگاه چیز نجس را کسی در اب غسل نمود بمجرد غسل که ازاله نجاست باشد بر ان مترتب میشود اگرچه هرگز بگوش

در بیان جواب حدیث ثالث از احادیث مذکوره ۳

او نزدیک باشد که اب مطهر ومزیل نجاست هست بنابراین میگوئیم هرگاه کسی هرگو نشیند باشد که اب
ازاله غایط میتوان نمود لکن نزد خود چنین احتمال داد که ازاله غایط بان میشود وبمقتضای این احتمال ابرا
دران استعمال نمود قطعا این ثمره بران مترتب میشود لکن این خبر که نمیتواند موسس اساس شود دو عبارات
که با جهل بحقیقت حال اگر کسی عملی از او صادر شود واتفاق افتد مطابق واقع بود حکم شود بصحت ان
نظر بحدیث مذکور بافرق بین المقامین چنانچه مذکور شد واما جواب از حدیث سیم یعنی حدیث
مشتمل بر حکایت فعل ماموم وامامیکه اخلال بیک رکعت از نماز مغرب کرده بود سهوا پس میگوئیم
این حدیث نیز متروک الظاهر است یعنی میتوان ادعا نمود که اجماع برخلاف ان منعقد است توضیح
حال در بیان اینمطلب مقتضای این است که گفته شود که اجماع منعقد است براینکه تکلم بعنوان
عمد مقتضی فساد نماز است پس کلام ماموم با نسبت بامام انما صلّیت بنا رکعتین کلام میست دد
اثنای نماز متعمدا مقتضی بطلان نماز است قطعا پس چگونه میتوان کلام معصوم را انت اصوب
منهم فعلا راحمل نمود بر ظاهر خود که مقتضی این است که اگر انها بعد از تکلم اتیان بیک رکعت از نماز مینمودند
حاجت باعاده نماز نبود بلی حکم در حق انها این بود قبل از تکلم برخیزند اتمام نماز نمایند باتیان یک رکعت
باقی وهم چنین است حال نسبت بامام نظر باینکه کلام امام فقلت ولکنی لا اعید واتم بر کعة کلامیست
صادر از امام بعد از اعتقاد اینکه اخلال بیک رکعت از نماز کرده وچنین کلامی که موجب بطلان نماز است
قطعا ومع ذلك چگونه ممکن است که معصوم فرموده باشند در حق او که انت اصوب منهم فعلا
یعنی عمل تو از عمل انها صحیح تر است این در صورتی بود که حمل شود حدیث بر ظاهر خود وهرگاه صرف
از ظاهر خود شود وبگوئیم مراد این است که ماموین تفهیم امام نمودند بغیر طریق تکلمیکه مفسد
باشد که اخلال بیک رکعت از نماز نموده وامام بعد از اعتقاد بواقع تفهیم انها نمود بهمان طریق که من
اعاده نماز نمیکنم بلکه اکتفا میکنم باتیان رکعت با قیه درین صورت حکم بصحت نماز امام صحیح
وهم چنین حکم باصوبیت فعل امام از فعل انها لکن حمل کردن انرا بر اینکه امام جاهل بوده است
از حقیقت حال بیجا است چه شود که امام واقف بمسئله بود لهذا بمقتضای اعتقاد خود عمل نمود ولکن
چونکه از فعل امام چیزیکه مظهر ان باشد که ماموین اعتماد بان توانند نمود نبود وماموین خود
هم عالم بحکم مسئله نبودند لهذا استیناف نماز نمودند وعرض کردن واظهار بخدمت معصوم بعد
از انکه مراجعت خدمت ایشان نکرده ادراک نموده چه شود بجهت زیادتی اطمینان خود بوده که اشتباه

بوده است



در بیان جواب از حدیث رابع از احادیث مذکوره بوجه اکمل واتم ۴

بوده است یا بجهت اعتماد ماموین البته میباید چنین بوده باشد چه اگر فرض کنیم امام نیز مثل ماموین
جاهل بود چگونه ممکن بود که قصد امتثال تواند نمود چه مشخص است قصد امتثال ممکن نیست مگر با اعتقاد
تحقق امر واعتقاد تحقق امر با شك در اصل عمل از جمله محالات است پس اعتماد باین حدیث نیز در اثبات
مطلب مسطور بسیار ضعیف وواهی است واما جواب از حدیث رابع یعنی حدیث مشتمل بر صحت
حج کسیکه مرور بمشعر کرده باشد با جهل بوجوب وقوف دران پس ان نیز ظاهر بلکه اظهر از سابق است
بیان ان اینست اولا میگوئیم چگونه ممکن است که عاقل احتمال این را تواند داد که هرگاه فعل از کسی صادر شود
با جهل براینکه ان فعل مطلوب شارع است ودر واقع مطلوب شارع بوده باشد محض صدور
ان فعل از ان شخص نه بقصد امتثال بلکه با جهل براینکه مطلوب است کفایت کند در حصول امتثال
واتیان ماموربه سبحان الله این سخنی است ممکن نیست که عاقل تفوه بران تواند نمود اخر مقتضای
لا عمل الا بنیة ونحو ان کجا رفت ثانیا میگوئیم اگر چنین چیزی کفایت میکرد پس معصوم دراین حدیث
امر برجوع بجهت تدارك ان فعل چرا می فرمودند فرموده یرجعان مکانهما فیقفان المشعر وحال انکه وقوف جهلا
که صادر شده بود مفروض این است که اینقدر کفایت میکند اگر کوئی کفایت میکند درصورتیکه متمکن
از تلافی ان در وقت ان فعل نباشد میگوئیم با انکه این تفصیل بیوجه است بنابراین پس میباید در عبارت
تفصیل داده شود مابین امکان تدارك در وقت وعدم ان در اول حکم شود به بطلان بخلاف ثانی وحال
انکه چنین تفصیلی در کلام ان قابل نیست مجملا حمل حدیث بمعنی مذکور صحیح نیست بلکه میگوئیم غایت
انچه مدلول علیه بحدیث هست این است که در چنین وقتی حج ان شخص محکوم بصحت است واین مستلزم
این نیست که انچه جهلا از او صادر شده کفایت کند در حصول امتثال با انکه مخالف عقل ونقل است
چه شود وجه ان این بوده باشد که در چنین صورت ان فعل در حق چنین شخص مطلوب نبوده است
پس حکم بصحت در صورت عدم صدور ان بجهت عدم مطلوبیت ان چیز است از ان شخص بخصوص
نه اینکه بجهت تحقق مطلوب بوده باشد این از ان قبیل میشود که درك اختیاری عرفات را نموده است
ودرك مشعر مطلقا نه نموده است نه اختیاری مشعر را اگر عبارت از طلوع فجر تا طلوع شمس روز
اضحی بوده باشد ونه اضطراری مشعر را اگر عبارت از طلوع شمس بوده باشد تا زوال یوم مذکور
حج چنین شخص محکوم بصحت است مخفی نماند اگرچه مضمار کلام در تنقیح مرام خارج از اعتدال شد
لکن از اینکه مطلب بسیار مهم بود ومحل مزال اقدام بود چاره جز تطویل کلام واطناب مقال در تنقیح

مرام نديد والله العاصم عن الخطاء والزلل فى الحكم والفتوى والقول والعمل پس از جميع مباحث مذكوره ظاهر شد
وجه كلمات كه علما فرموده اند امر هائى لازم است كه مستند بوده باشد باجتهاد يا بتقليد از مجتهد و هر گاه
چنين نباشد ان عمل محكوم بفساد است خواه اخذ نموده باشد از اباء و امهات يا از امثال و اقران يا پيش خود مجدس
و تخمين جمع نموده باشد جمله از كلمات اعاظم اصحاب كه دال بر اين مطلب بود مذكور شد و بسيارى از كلمات
اصحاب كه مقتضى اين مطلب است انشاء الله تعالى بعد از اين مذكور خواهد شد ظاهر از صاحب
معالم دعوى اتفاق است بر اين مطلب قال فى مقام الاستدلال على انه لا بد من تخصيص اهل الذكر
فى الاية الشريفة بمن جمع شرايط الفتوى ما هذا لفظه للاتفاق على عدم وجوب استفتاء غيره بل عدم
جوازه انتهى كلامه رفع مقامه و معلوم ان الاتفاق على عدم جواز الاستفتاء من غير المستجمع للشرايط
يستلزم الاتفاق على عدم جواز العمل بقوله و ظاهر اين است كه فرقى نيست در اين باب ما بين
انكه عمل او مطابق واقع شده باشد يا مخالف وجه ان به بسط تمام مشخص شد مقام ثانى در بيان
عدم جواز اتكال است بر اقوال اموات در عمل و بطلان نماز است در صورتيكه مستند بوده باشد
بتقليد اموات اين معروف ما بين فقها است قال العلامة اعلى الله تعالى مقام الكرامة فى النهاية اختلفوا
فى ان من ليس من اهل الاجتهاد هل يجوز له الافتاء بمذهب غيره من المجتهدين الى ان قال ان حكاه عن ميت
لم يجز الاخذ بقوله اذ لا قول للميت لانعقاد الاجماع مع خلافه بعد موته دون حياته فدل على انه لم يبق له
قول و فائدة تصنيف الكتب مع موت مصنفها استفادة طريق الاجتهاد من تصرفهم فى الحوادث و كيفية
بناء بعضها على بعض و معرفة المجمع عليه من المختلف فيه الى ان قال و ان حكى عن مجتهد حى فان سمعه منه
مشافهة جاز له العمل به و جاز للغير المحكى له العمل ايضا ثم قال و هذا هو الاجود عندى و قال فى التهذيب
و هل لغير المجتهد الفتوى بما يحكيه عن المجتهد الاقرب انه ان حكى عن ميت لم يجز له العمل به اذ لا قول للميت
فان الاجماع لا ينعقد مع خلافه حيا و ينعقد بعد موته و ان كان يحكى عن حى مجتهد فان سمعه منه
مشافهة فالاقرب جواز العمل به و ان وجده مكتوبا و كان موثوقا به فالاقرب جواز العمل به ايضا
و لغيره ايضا و كذا لو سمعه من مخبر ثقة عن المجتهد و ان كاتبه فالاقرب جواز العمل به اذ لا قول للميت و لهذا
ينعقد الاجماع لو خالف حيا و ان حكى عن حى من اهل الاجتهاد فان كان قد سمعه منه مشافهة جاز
له العمل به ان امن الغلط و التزوير و الا فلا و قال فى مبادى الاصول اذا افتى غير المجتهد بما يحكى عن المجتهد
فان كان يحكى عن ميت لم يجز الاخذ بقوله اذ لا قول للميت فان الاجماع لا ينعقد مع خلافه حيا

و ينعقد



و ينعقد بعد موته و ان كان يحكى عن حى مجتهد فان سمعه منه مشافهة فالاقرب جواز العمل به و ان
وجده مكتوبا و كان موثوقا به فالاقرب جواز العمل به ايضا و الا فلا و قال فى القواعد و لا يحل لفاقد
الشرايط او بعضها الحكم و لا الافتاء و لا ينفذ حكمه و لا يكفيه فتوى العلماء و لا تقليد المتقدمين
فان الميت لا قول له و قال فى الارشاد و لا يحل الحكم و لا الافتاء لغير الجامع للشرائط و لا يكفيه فتوى العلماء
و لا تقليد المتقدمين فان الميت لا يجل تقليده و ان كان مجتهدا و قال شيخنا الشهيد فى الذكرى و لا
يشترط مشافهة المفتى فى العمل بقوله بل يجوز بالرواية عنه ما دام حيا و يقيد جواز العمل بالحكاية
عن المفتى ما دام كونه حيا يقتضى انتفاؤه بعد مماته و هو المطلوب و قال المحقق الثانى فى تعليقاته
على الشرايع و قد صرح جمع من الاصوليين و الفقهاء باشتراط كون المجتهد حيا ليجوز العمل بفتياه فلا
يجوز العمل بقول المجتهد بعد موته و هو صحيح و قال شيخنا الشهيد الثانى فى شرحه على اللمعة يجوز للمقلد الفقيه
الحى نقل الاحكام الى غيره و ذلك لا يعد افتاء اما الحكم فيمتنع مطلقا للاجماع على اشتراط اهلية الفتوى
فى الحاكم حال حضور الامام و غيبته و قال الفاضل الخراسانى فى الكفاية و لا يحل لفاقد الشرايط كلا او بعضا
الحكم و لا الافتاء و لا ينفذ حكمه و لا يكفيه فتوى العلماء و لا تقليد القدماء فان الميت لا تعويل على العمل
بفتياه و ان كان مجتهدا و لا يخفى عليك ان العبارات المذكورة باسرها صريحة فى عدم جواز تقليد الاموات
و لو كانوا من اعاظم المجتهدين بل الظاهر من كثير من عبارات جماعة من اعاظم الاصحاب دعوى
اطباق علمائنا عليه منها ما ذكره شيخنا الشهيد فى الذكرى ايضا حيث قال و هل يجوز العمل
بالرواية عن الميت ظاهر العلماء المنع منه محتجين بانه لا قول له و لهذا ينعقد الاجماع مع خلافه
ميتا و جوزه بعضهم انتهى و الظاهر ان مراده من البعض بعض علماء العامة كما ستقف عليه فى كلام
شيخنا الشهيد الثانى و الفاضل المدقق السيد الشهير بالداماد و غيرهما و منها ما ذكره المحقق
الثانى فى شرحه على الالفية فى شرح ثم المكلف بها الان من الرعية صنفان مجتهد و فرضه الاخذ
بالاستدلال على كل فعل من افعالها و مقلد و يكفيه الاخذ عن المجتهد من قوله اللام فى قوله
عن المجتهد للعهد الذكرى فكانه قال عن المجتهد المذكور و يكون فيه ايماء لطيف الى اعتبار كون
المجتهد الماخوذ عنه حيا فان ذلك مذهب اصحابنا الامامية قاطبة و قد نادوا به فى مصنفاتهم
الاصولية و الفقهية فاسمعوا من كان حيا و منها ما ذكره شيخنا الشهيد الثانى فى المسالك
حيث قال و قد صرح الاصحاب فى هذا الباب من كتبهم المختصرة و المطولة و فى غيره باشتراط حيوة

فى نقل العبارات الدالة على اطباق العلماء الشيعة على عدم جواز تقليد الميت

المجتهد فى جواز العمل بقوله وان الميت لا يجوز العمل بقوله ولم يتحقق لى الى الان فى ذلك خلاف ممن يعتد
بقوله من اصحابنا وان كان للعامة فى ذلك خلاف مشهور ومنها ما ذكره فى المقاصد العلية قال
اللام فى قوله عن المجتهد للعهد الذكرى وهو المذكور قبله بيسير اعنى المجتهد المتقدم الاخذ بالاسناد كول
وفيه اشارة لطيفة الى اشتراط حيات المجتهد الماخوذ عنه فان ذلك هو المعروف من مذهب الامامية
لا نعلم فيه مخالفا منهم وان كان الجمهور قد اختلفوا فى ذلك ومنها ما ذكره فى منية المريد قال فى جواز
تقليد المجتهد الميت مع وجود الحى ولا معه للجمهور اقوال اصحها عندهم جوازه مطلقا لان المذاهب
لا تموت بموت اصحابها ولهذا يعتد بها بعدهم فى الاجماع والخلاف ولان موت الشاهد قبل الحكم
لا يمنع الحكم لشهادته بخلاف فسقه والثانى لا يجوز مطلقا لفوات اهليته بالموت ولهذا ينعقد
الاجماع بعده ولا ينعقد فى حياته على خلافه وهذا هو المشهور بين اصحابنا خصوصا المتاخرين
منهم بل لا نعلم قائلا بخلافه صريحا ممن يعتد بقوله لكن هذا الدليل لا يتم على اصولنا من ان العبرة
فى الاجماع انما هو بدخول المعصوم كما لا يخفى والثالث المنع منه مع وجود الحى لا مع عدمه ومنها
ما ذكره شيخنا الشيخ الحسين والد شيخنا البهائى نور الله تعالى مرقدهما فى شرح الالفية حيث
قال واللام فى المجتهد للعهد الذكرى ففيه ايماء الى اشتراط كونه حيا كما عليه اصحابنا ومنها ما
ذكره صاحب المعالم قال لا نعرف خلافا فى عدم اشتراط مشافهة المفتى فى العمل بقوله بل يجوز بالرواية
عنه ما دام حيا ثم قال وهل يجوز العمل بالرواية عن الميت ظاهر الاصحاب الاطباق على عدمه
ومن اهل الخلاف من اجازه وقال ايضا ان القول بالجواز اى بجواز تقليد الميت قليل الجدوى على
اصولنا لان المسئلة اجتهادية وفرض العامى فيها الرجوع الى فتوى المجتهد وحينئذ فالقائل بالجواز
ان كان ميتا فالرجوع الى فتواه دور ظاهر وان كان حيا فاتباعه فيها والعمل بفتاوى الموتى فى غيرها بعيد كل البعد
لما يظهر من اتفاق علمائنا على المنع من الرجوع الى فتوى الميت مع وجود المجتهد الحى ومنها ما ذكره ايضا
قال النجاة للمكلف من اخطار التفريط فى جنب الله والتعدى لحدوده بدون الوصول الى رتبة الاقتدار
على استنباط الاحكام التكليفية واقتناصها من اصولها وماخذها بالقوة القدسية او بالتقليد
لمن هذا شانه مشافهة او بتوسط عدل فصاعدا بشرط كونه حيا والاستراحة فى ذلك الى فتاوى
الموتى كما يصنعه الاغنياء الذين يبنون تدينهم على غير اساس هذيان يدرك فساده بادنى تامل
وهو شىء يرى بطلانه كل من ابصر فان التقليد من حيث هو غير محصل لليقين وقد دلت الادلة العقلية

والنقلية



والنقلية على المنع من اتباعه على اى وجه اتفق ومن كل جهة حصل بل هو مخصوص بمواضع ثبت حكمها
بدليل قطعى لا ظنى فان اعتماد الظن فى ذلك دور صريح يقضى البديهة ببطلانه ومن جملة المواضع
التى ثبت بالقطع ظن القادر على الاستنباط وظن المقلد للمجتهد الحى فى قوله جمهور العلماء لم يخالف
فيه الا من اوجب الاجتهاد عينا من علمائنا وح فيحتاج اتباع الظن الحاصل من تقليد الميت الى
حجة ودليل قاطع وكيف يتصور وجوده ولا يعرف من علمائنا الماضين قائل بذلك ولا عامل به
ومنها ما ذكره الفاضل المدقق السيد الشهير بالداماد فى تعليقاته على العبارة السالفة من الذكرى
حيث قال قوله وجوزه بعضهم يعنى بعضا من العلماء العامة على ما فى كتب الاصول فانا لا نعرف الى
الان مخالفا فى ذلك من اصحابنا رضوان الله عليهم وقال الفاضل المحقق الاستاد قدس الله تعالى
روحه الزكى وحشره مع احبائه من النبى والوصى ما هذا لفظه وايضا المستند ليس نفس الظن من حيث
هو ظن بل الادلة التى مرت وهى موجودة فى حال الحيوة دون الموت ومنها الاجماع وهنا نقلوا الاجماع
على عدم الجواز بل ربما جعل من المعلوم من مذهب الشيعة انتهى كلامه رفع الله تعالى فى مقامه ونور
نور الله تعالى مرقده انه جعل عدم جواز العمل بقول الميت من الامور المعلومة والثابتة فى مذهب
الشيعة وقال سيد الفضلاء والمحققين وسند العلماء والمدققين استادنا بل استاد البرية فى عصره
حشره الله تعالى مع اجداده فى درجاتهم فى المصباح ان القول بالجواز لبعض العامة بناء على اصلهم
الفاسد واما الاصحاب فمذهبهم المنع كما نص عليه غير واحد وحكى المحقق الثانى فى تعليقاته
على كتاب الامر بالمعروف من الشرايع عن فخر المحققين انه حكى عن والده العلامة جواز تقليد
الميت فيما اذا خلى العصر عن المجتهد واستبعده حيث قال بعد حكايته قلت هذا بعيد جدا لانه
قدس سره صرح فى كتبه الاصولية والفقهية بان الميت لا قول له واذا كان بحسب الواقع لا قول له
لم يتفاوت فى عدم جواز الرجوع حال الضرورة والاختيار قال ولعله ره اراد الاستعانة بقول
المتقدمين فى معرفة صدر المسائل والاحكام مع انتفاء المرجع لبات بالعبادة على وجه الضرورة لا
اراد تقليد هم ح مخفى نماند عبارات مذكوره از اعاظم واكابر علماى سلوك صريح است در عدم جواز
تقليد اموات وانيكه احدى از علماى شيعه قدس الله تعالى ارواحهم وحشرهم مع ائمتهم فى اعلى
غرفات الجنان تجويز اينمطلب رانفرموده اند بنابراين تشكيكى نيست در ضعف انچه مرحوم مغفور
السيد السند سيد نعمة الله اختيار بلكه احداث نموده اند اگرچه انصاف اين است كه عبارات مذكوره

بیان استدلال بر عدم جواز تقلید میت

کہ صریح است در اینکه احدی از علمای شیعه قایل باینمطلب نشده بلکه قول بجواز از بعض علمای عامه است
کفایت میکند در توهین و تضعیف این قول و حاجت باستدلال در اظهار فساد این نیست لکن من باب اهتمام
باتقان مطلب تنبیه بر بعض مطالب در اینمقام نمودن بجا است پس میگوئیم بر اهل انصاف و بصیرت
و معتزل از طریقه جود و اعتساف و لجاجت ظاهر و هویداست که با ادعان علما بر اینمطلب تامل
نمودن درین مطلب با میل بر خلاف ان نمودن منشاء ان قلت تامل در مسئله و اطراف انست توضیح
مرام مقتضی اینست که گفته شود در سابق بیان شد که نظیر ما نحن فیه نظیر معجونی است که سلطان
ترتیب داده باشد بعد از ان امر فرموده باشد بعباد خود که اتیان معجون نمایند معلوم است
که عقل قاضی بر اینست که بر عباد لازم است در صدد تحصیل علم بان معجون بر آمده باشند تعلم
نمایند چنانچه سابقا مفصلا بیان شد مقصود در این مقام این است که بیان ماهیت صلوة و امور
معتبره در ان که بمنزله معجون مذکوره است و هم چنین سایر تکالیف الهیه جلت عظمته در عصر
غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه منحصر است در فقهای عظام هم امناء الله تعالی فی الحلال
والحرام و سابق بیان شد که جواز اعتماد در اینمطلب مهم بر فقها قدس الله اسرارهم از جمله
اموری است که محل تشکیک نیست نظر باینکه طریقه استعلام و استنباط فقها غالب امور
معتبره در نماز را منحصر است در ادله ظنیه و اختلاف افکار و انظار و تفاوت سلیق و استعدادها
امری است ظاهر و هویدا لهذا اختلاف شده و میشود ما بین فقها تا ظهور فخر زمین و اسمان جناب
صاحب العصر والزمان عجل الله تعالی بلاده بظهوره و نور عیوننا بتراب نعاله و اجماع علما منعقد
بلکه از امور قطعیه است که مکلفین در امور دین هرگاه اعتماد کنند باحیای از مجتهدین بی عیب بلکه
ماجور و مصاب میباشند کلامی که هست در اعتماد نمودن باموات از مجتهدین است مقصود اینست
که باعانت حضرت اله جل شانه بوضع خوشی بسهولت بیان شود که اعتماد باموات در این باب
نمیتوان نمود میگوئیم تشکیکی در ان نیست که حجت خداوند عالم جل جلاله در زمان غیبت امام
علیه الاف التحیة والسلم بر قاطبه مکلفین که متمکن از استنباط احکام الهیه از مدارک معلومه نیستند ان
فقهای عظام که امنای حضرت رب العالمین و ورثه علوم انبیا و مرسلین و حفظه طریقه ائمه
طاهرین علیهم الاف التحیة والسلم میباشند و اینمطلب بعقل و نقل ثابت است چنانچه در سابق
مفصلا بیان شد و جمله از اخبار وارده در این باب بعلاوه انچه در سابق ذکر شد بیان خواهد شد

بنابراین



بنابر این میگوئیم مفروض این است که این امناء خالق اسمان و زمین و نواب باستحقاق ائمه طاهرین
علیهم السلم اخبار فرموده اند که در امور متعلقه بنماز مثلا اعتماد بقول اموات از فقها نمیتوان نمود
بنابراین میگوئیم تو که در مسائل نماز خود اعتماد میکنی بکتاب قواعد یا ارشاد یا لمعه یا الفیه یا شرح
لمعه یا مسالک و هکذا هرگاه مستغرق بحار رحمة الله مرحوم علامه از تو سوال کند که ای بنده خلاق
اسمان و زمین مرا امین خداوند عالم میدانستی در احکام خداوندیانه مشخص است در جواب خواهی
گفت بلی بعد از ان هرگاه بگوید مرا اگر امین خداوند عالم دانستی لهذا بنای تکلیف خود را بمقتضای
قول من قرار دادی منکه در همان کتاب که بنای عمل خود را بر ان گذاشتی تصریح کردم بکلامیکه
صریح بود که بعد از ممات اعتماد بقول من نمیتوان نمود پس چگونه اعتماد بان کردی در مقام امتثال
خلاق جهان آفرین به بین در انوقت چه جواب توانی گفت و هم چنین است حال هرگاه در امور
صلوة متابعت هر یک از شهید بن سعیدین قدس الله تعالی ارواحهم نمائی و کلام مرحوم علامه
در قواعد و غیره و هم چنین کلام شهیدین سعیدین و غیرهم که صریح در این باب است در سابق
بیان شد پس هرگاه در چنین صورت از عهده جواب قدس اشیان مرحوم علامه و مثل
ایشان نتوانی بر امد چگونه از عهدهٔ جواب خلاق اسمان و زمین خواهی بر امد پس هرگاه
فرض شود در مقام مؤاخذه و سوال چنین سوالی از خلاق عالم جل شانه القا شود ای بنده
من فلان عالم که بتو چنان مطلبی اخبار نمود اگر معتقد این بودی که امینی از امنای من بوده است
پس چرا متابعت او نکردی در اینکه اخبار نمود بتو که در تکالیف الهیه جلت عظمته بعد از
موت او اعتماد بقول او نمیتوان نمود و اگر معتقد این نبودی که امینی از امنای من است پس
چگونه اعتماد بقول او نمودی در مقام اتیان بمطلوب من به بین چه جواب خواهی گفت حال خود را ملاحظه
کن نسبت بمعجون مرتب از سلطان تامل کن ببین هرگاه جماعتی که سابق بر این از امنای سلطان بودند در بیان
اجزای ان معجون و شرایط ان هر یک شرحی قلمی نموده باشند عمل بمقتضای قول هر یک در حال حیات او
بی اشکال باشد نظر باینکه هر یک امینی از امنای انسلطان بودند و هرگاه هر یک در حال حیات خود
چنین اخبار نموده باشد که بعد از فوت من در اتیان بمعجون مطلوب سلطان اکتفا بقول من نمیتوان
نمود تامل کن ببین هیچ عاقلی بعد از اطلاع بر این مرحله هرگز اکتفا خواهد نمود در اتیان بان معجون بگفته
ان امنائیکه سابق بوده اند و هم چنین هرگاه فرض شود از ان امنای سابق چیزی در این باب در دست

نباشد لکن امناء سلطان که موجود هستند در این عصر و مشخص این شخص باشد که امنای سلطان هستند
هرگاه چنین چیزی از همه آنها بلکه از یکنفر از آنها استماع نموده باشی هرگز اکتفا نخواهی نمود در مقام
اتیان بمطلوب سلطان بقول آن شخص و هرگاه فرض شود کسی اکتفا نمود بقول یکی از امنای سابقه
در اتیان بمطلوب سلطان هرگاه السلطان در مقام سوال بگوید که ای فلان شخص تو که از امینی
از امنای من شنیدی که در اتیان بمطلوب من اکتفا بقول آن شخص میت میتوان نمود پس چگونه
اکتفا بآن نمودی به این اگر جواب در آنوقت در آنجا توانی گفت در اینجا نیز میتوانی گفت بلکه
بی اشکال چنین کسی در چنین حالت مستحق لوم و عتاب و مذمت و عقاب است همین قدر در
اینمقام کفایت میکند در حق اهل انصاف و معتزل از مسلک جور و اعتساف حاجت به بیان علاوه
بر اینقدر نیست بعلاوه در حکم بعدم جواز اعتماد بقول اموات حاجت باستدلال نیست چه
مشخص است حکم بجواز اکتفای بآن محتاج بدلیل و برهان است چه کلام راجع باین است که قول
فلان میت حجت است بر مکلفین مشخص است حکم بحجت آن محتاج ببرهان است و عدم ظهور حجت
و مستند در اعتماد کفایت میکند در حکم بعدم جواز اعتماد پس از جمیع آنچه مذکور شد مشخص مشهود
انچه را که مرحوم مغفور السید السند السید نعمة الله اختیار نموده است از قول بجواز تقلید
اموات قولی است بین الضعف ظاهر البطلان کفایت میکند در فساد و بطلان آن عدم ظهور چنین
قولی در میان علمای شیعه بلکه مفصلا دانسته شد که اعاظم علمای شیعه تصریح فرموده اند که چنین
قولی در میان علمای شیعه نیست و قایل بآن منحصر در علمای عامه همین قدر کفایت میکند در توهین
قول مذکور و تضعیف آن والله الموفق للاصابة الی الحق والصواب وللاجتناب عن الخطاء والزلل
و سوء المآب مجملا تشکیکی در ضعف قول مذکور نیست کلامیکه در اینمقام هست این است
که آیا منع مختص است بتقلید ابتدائی بنابراین هرگاه در حال حیات مجتهدی کسی عمل بقول آن مجتهد
نموده بعد فوت شد و مقلد باقی است بنابراین باقی بر تقلید خود میتواند ماند یا چنین منع مختص
بتقلید ابتدائی نیست بلکه عام است شامل ابتدائی و استدامی نیز هست پس عمل بمقتضای قول
میت جایز نیست اگرچه در حال حیات تقلید آن نموده باشد پس در اینصورت عدول از قول آن مجتهد
لازم و متعین است میگوئیم آنچه ظاهر میشود از کلمات اصحاب ثانی است ملاحظه و تامل کن
در عبارات مذکوره نظر باینکه در بسیاری از آنها حکم بعدم جواز تقلید میت معللا باین شده است

ان المیت



ان المیت لا قول له مقتضای این استدلال آن است که بعد از موت مجتهد بقا بر تقلید آن جایز نیست نظر
باینکه میگوئیم این شخص که درک حیات مجتهد نموده و عمل خود را بمقتضای قول او قرار داده و مدتی هم فرض
میکنیم باین نحو عمل نموده بعد روح سعید این مجتهد میل بعالم سرور نمود میگوئیم بنابر بقای این شخص
در اینوقت یا مجتهد است یا مقلد مشخص است انتفای اجتهاد پس میگوئیم عمل این شخص در اینحالت
بنابر قول حی است یا بنابر قول میت اول مفروض الانتفاء است پس متعین است ثانی پس صادق است
در حق این شخص که عمل او درین وقت بمقتضی قول میت است پس اعتماد نمود این شخص در اینوقت
بقول میت و حال آنکه مقتضای کلمات جماعت از اجله علما قدس الله تعالی ارواحهم ان المیت لا قول
له آن است که اعتمادی بقول میت در حق هیچ مقلدی ثابت و جایز نیست و اوضح از این در افاده
اینمطلب کلام شیخ سعید شهید ثانی است در مسالک که فرموده وقد صرح الاصحاب باشتراط
حیات المجتهد فی جواز العمل بقوله وان المیت لا یجوز العمل بقوله اه عبارت مرحوم که سابق بیان
شد وجه دلالت و اوضحیت این ظاهر است و اوضح از همه کلام محقق ثانی است قال ان المجتهد
اذا مات سقط بموته اعتبار قوله شرعا بحیث لا یعتد به وما هذا شانه لا یجوز الاستناد الیه
شرعا الی آخر ما ذکره و دلالة این کلام در عدم جواز تقلید میت اگرچه بطریق بقا بر تقلید بوده
باشد ظاهر است و هم چنین آن بزرگوار فرموده متی عرض للفقیه فسق العیاذ بالله او جنون
او طعن فی السن کثیرا بحیث اختل فهمه امتنع تقلیده لوجود المانع ولو کان قد قلده مقلد
قبل ذلک بطل حکم تقلیده لان العمل بقوله فی مستقبل الزمان مقتض للاستناد الیه وقد
خرج عن الاهلیة لذلک فکان تقلیده باطلا بالنسبة الی مستقبل الزمان انتهی کلامه و دلالت
این کلام نیز بر عدم جواز تقلید میت بعنوان اطلاق اگرچه بطریق استدامه بوده باشد ظاهر است
و این قول مفتی به از اعاظم از مشایخ عظام است که بشرف استفاده خدمت ایشان مشرف
شده ایم منهم المولی الاعظم الاجل الاکرم والاستاد الاکمل الافخم المحیی للشریعة المحمدیة بعد ما کاد ینطمس
مولانا آقا محمد باقر ومنهم سیدنا الاجل الاکمل قدوة ارباب التحقیق واسوة اهالی التدقیق الذی یعجز العیان
عن تحدید وصفه ویقصر القراطیس الطویلة عن تحمل مدحه سید المحققین سید السند السید محمد مهدی
ومنهم المحیی بطریقة المجتهدین والمقوم للقواعد الممهدة لاستنباط احکام الدین المبین مولانا العلی العالی
سیدنا الامیر السید علیا اعلی الله تعالی مقامهم وحشرهم مع اجدادهم فی درجاتهم مجملا آنچه ظاهر میشود از کلمات

در بیان عدم جواز بقا بر تقلید مجتهد بعد از تقلید او

اکثر اصحاب انست کہ تقلید میت جایز نیست خواه ابتدائی بوده باشد یا استدامتی بلکه قول باختصاص
منع بتقلید ابتدائی و جواز استدامتی قایلی بان ظاهر نیست بلی مرحوم مغفور سید الشارحین السید
صدر الدین در شرح وافیة الاصول حکایت فرموده اند از بعض از متاخرین میل باین قول وا بعد
ازان اختیار این قول را نموده قال ومال بعض المتاخرین الی عدم بطلان التقلید بموت المجتهد الذی قلده
فی حیوته وعدم جواز تقلید المیت ابتداء بعد موته وهو قریب انتهی کلامه رفع مقامه و مستند این
قول دو چیز است اول استصحاب دوم لزوم عسر و حرج و هیچیک تمام نیست اما استصحاب پس بجهة
انکه استصحاب در جائی صحیح است که حکمی ثابت باشد در وقتی لا بشرط و در وقت دیگر مشکوک
الثبوت بوده باشد باعتبار باعثی انوقت گفته میشود ثبوت در زمان اول کفایت میکند در حکم بثبوت
ان در زمانیکه مشکوک الثبوت بوده باشد و در ما نحن فیه چنین نیست بلکه جواز تقلید ثابت است
بشرط حیات مجتهد پس در صورت ممات منتفی است نظر باینکه انتفای شرط مستلزم انتفاء مشروط
اما انکه جواز تقلید ثابت است بشرط حیات مجتهد پس بجهة انکه عمومات داله بر عدم جواز عمل بمظنه
از کتاب و سنت مقتضی عدم جواز است مطلقا خارج شد ظن مجتهد مادامیکه مخلع است بخلعت
وجود باجماع و غیر انچه که در سابق بیان شد و باقی ماند ماعدای ان از جمله عمل بمقتضای ظن مجتهدانست
بعد از ممات ان مطلقا اگرچه در حال الحیاة تقلید ان نموده باشد پس جواز عمل بقول مجتهد مشروط بحیات
مجتهد است و این مدلول علیه بکلام اصحاب است چنانچه بیان شد کفایت میکند در این باب کلام
مذکور ان مسالک فرموده و قد صرح الاصحاب باشتراط حیاة المجتهد فی جواز العمل بقوله و بر فرض اغماض
عین از این مرحله میگوئیم شرط استصحاب بقای موضوع است و این در اینمقام منتفی است نظر
باینکه ثابت در حق مکلف در حال الحیاة مجتهد وجوب عمل بقول او است و این بعد الممات ثابت
نیست نظر بامکان ادعاء قطع بجواز عدول بقول مجتهد حی و کلام در جواز بقا بنحو سابق و عدم انست
ازاین راه است که مرحوم سید سند السید صدر الدین تعبیر بعدم بطلان تقلید فرموده اند
فی قوله ومال بعض المتاخرین الی عدم بطلان التقلید بموت المجتهد الذی قلده فی حیاته الی اخر عبارته السالفه
پس شرط استصحاب که بقای موضوع بوده باشد موجود نیست پس تمسک باستصحاب در اینمقام
صحیح نخواهد بود اگر کسی بگوید مسلم نداریم ثابت در حال حیات مجتهد وجوب عمل بقول ان مجتهد بوده
باشد بلکه واجب عمل بقول یکی از مجتهدین است و اما نسبت باین مجتهد معین فلا جواب میگوئیم

مفروض



مفروض در محل کلام بعد از عمل است نه قبل از عمل مشخص است ثابت بعد از عمل وجوب عمل است
بقول همین مجتهد معین در صورتیکه اعلم و اوثق ازان نبوده باشد چنانچه مفروض است ظاهر
این است در جواز عدول بعد از فوت بقول مجتهد مساوی تشکیکی نبوده باشد کلام میکرد است
در لزوم عدول و عدم لزوم است و نظر باینکه اصل جواز جنس است نسبت باحکام اربعه
که عبارت از وجوب و ندب و اباحه بمعنی اخص و کراهة بوده باشد و ظاهر این است که تحصیل
جنس بتحصیل فصل او بوده باشد بنا بر این زوال وجوب مستلزم است زوال جوازی را که متحصل
بتحصل او بوده پس در چنین صورت جوازی ثابت نخواهد بود و اما تمسک بعسر و حرج پس ان
نیز تمام نیست نظر باینکه مفروض این است تعلم مسائل لازم است و در ان عسر و حرجی نیست و این
شخص مفروض این است که اخذ مسائل لازمه خود را نموده ازان مجتهد معلوم است عرض مسائل
معلومه خود را بکتاب مجتهد دیگر تا مشخص شود وفاق و خلاف تعسری در ان نیست که نتوان
متحمل شد پس بقا بر تقلید جایز نیست بلکه عدول معین است بجمله از جمیع انچه مذکور شد
مشخص میشود که بر قاطبه مکلفین لازم است در زمان غیبت امام علیه الصلوة والسلم اخذ مسائل
و احکام دین خود را از مجتهدین نموده باشد لازم نیست از خود مجتهد بیواسطه اخذ نماید بلکه این
ممکن نیست بلکه از واسطه عادل نیز اخذ میتواند نمود مشخص است که اخذ جمیع مسائل بلا واسطه
از مجتهد نسبت بقاطبه اشخاص ممکن نخواهد بود چنانچه در عصر ائمه علیهم السلم نیز چنین بود که کل شیعیان را
ممکن نبود که اخذ مسائل نموده باشد از امام ع عرض میکردند در این باب اذن از حضرت صادر میشد
که رجوع نماید بفلان شخص مثل ابی بصیر الاسدی چنانچه شعیب عقرقوفی عرض کرد خدمت جناب
حضرت امام جعفر صادق ع که بسیار میشود که محتاج میشوم در مسائل از که سئوال کنم فرمودند
سئوال بکن از ابا بصیر الاسدی و هم چنین محمد بن مسلم چنانچه روایت شده از عبد الله بن ابی یعفور
که گفت من عرض کردم خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق ع ممکن نمیشود در هر ساعت مشرف
شدن خدمت شما و می ایند از من سئوال میکنند گاه است جواب انچه را که سئوال میکنند
نمیدانم جواب فرمودند در چنین حالت سئوال کن از محمد بن مسلم بدرستیکه محمد بن مسلم مسائل بسیاری
از والد بزرگوارم اخذ کرده است و هم چنین مثل ذکریا بن ادم چنانچه روایت شده از علی بن مسیب
که گفت من عرض کردم خدمت جناب حضرت امام رضا ع که منزل من دور است در هر زمان ممکن من

نمیشود مشرف شدن خدمت شما مسائل دین خود را از که اخذ کنم فرمودند اخذ کن از زکریا بن آدم که او
امین میباشد در امور دین و دنیا و هم چنین یونس بن عبد العزیز بن المهتدی که عرض کردم خدمت
جناب حضرت امام رضا علیه السلم ممکن نمیشود که هر ساعت خدمت شما مشرف شوم مسائل دین
از که اخذ کنم فرمودند اخذ کن از یونس بن عبد الرحمن مجملا لازم نیست اخذ مسائل از مجتهد بدون
واسطه مواجهة بلکه بکتابت یا بواسطه بلکه بوسایط متعدده نیز اکتفا میتوان نمود اما کتابت
مثل اینکه کسی در یکماه راه مسائلی متعدده در طوماری ثبت مینماید میفرستد خدمت مجتهد
مجتهد جواب مینویسد اعتماد باین میتوان نمود در صورتیکه مشخص باشد که جواب از مجتهد
بوده باشد و اما واسطه یا وسایط پس آن نیز چنین است لکن در صورتیکه مشخص باشد
که جواب از مجتهد بوده باشد و اما واسطه سائل معتقد عدالت هم بوده باشد لکن با امکان
سؤال از مجتهد بدون مشقت و عسر اکتفا بواسطه نمودن مشکل است و در صورت عدم
امکان اولی این است تعیین آن شخص واسطه از مجتهد شده باشد پس جزم در دین مقتضی این است
که با امکان اخذ از مجتهد نماید مشافهة یا از کتاب او بخط مجتهد یا بخط غیر در صورتیکه ایمن از غلط
بوده باشد لکن در صورتی که قابلیت فهم از او اشتر باشد بعد از آن بواسطه که تعیین از مجتهد
شده باشد بعد از آن بواسطه عادل و با تعدد ترجیح دهد اوثق را از غیر اوثق با امکان سؤال
از متعدده بسهولت اکتفا بواحد ننماید اینها در صورت عدالت واسطه است و اعتماد بغیر عادل
نمیتوان نمود مگر در صورتی که مقرون بقراین قطعیه بوده باشد بعد از آنکه نظم کلام باینمقام رسید
مناسب آن است که بحث شود از طریق ثبوت اجتهاد و عدالت پس میگوییم در این مقام دو مبحث
است مبحث اول در طریق ثبوت اجتهاد است یعنی طریق معرفت مکلفین که فلان شخص مجتهد
میگوییم طریق آن اختبار است و اخبار اما اختبار یعنی امتحان و استعلام کردن است پس این مختص
اهل علم و کمال است از مطلعین بعلوم شرعیه خواه فایز برتبه اجتهاد بوده باشد یا نه پس کسی که عالم
بطریقه فقها و عارف بسیره مجتهدین بوده باشد یا نه پس کسیکه عالم بطریقه فقها و عارف بسیره
مجتهدین بوده باشد بعد از آنکه ملاحظه تالیفات و مقالات این شخص را نمود بنظر دقیق مشخص او
میشود که این شخص متصف بصفت اجتهاد هست یا نه کلامیکه در این مقام هست این است که آیا
مظنه بتحقق ملکه اجتهاد کفایت در حکم باجتهاد این شخص میکند یا خیر بلکه لابد است از علم
بتحقق



بتحقق و الا حکم باینکه فلان شخص مجتهد است نمیتواند نمود و اکتفا بمظنه خالی از اشکال نیست بلکه ظاهر
عدم اکتفا است پس معتبر علم بتحقق آن است چنانچه قاعده اشتقاق و لغه مقتضی آن است و اما اخبار
پس هرگاه اخبار باجتهاد شخصی صادر شود از دو نفر عادل فصاعدا اکتفا بآن میتوان نمود در
صورتیکه آن دو نفر از اهل معرفت باجتهاد بوده باشند اگرچه غیر مجتهد بوده باشند همین
که اخبار باجتهاد شخص از دو نفر عادل عالم بمعنی اجتهاد صادر شود اعتماد باجتهاد آن شخص
میتوان نمود بلکه ظاهر اینست که اعتماد باخبار عادل واحد نیز میتوان نمود و در صورتیکه
آن شخص مخبر از اهل خبرت و بصیر باجتهاد بوده باشد لکن این اعتماد در صورتی میتوان نمود
که آن شخص مخبر خواه واحد بوده باشد یا متعدد مخبر عن علم و یقین بوده باشد پس هرگاه مخبر واحد
اخبار بمظنه نماید مثل اینکه بگوید مظنون من این است که فلان شخص مجتهد است اکتفا بآن
نمیتوان نمود و هم چنین است حال هرگاه مخبر متعدد بوده باشد لکن در صورتیکه هر دو اخبار
بمظنه نمایند و اما هرگاه احدهما اخبار بمظنه نماید و دیگری اخبار بجزم نماید ظاهر این است
که اعتماد میتوان نمود لکن کلام در این است آنچه مذکور شد که اعتماد باخبار یکه مستند بمظنه
بوده باشد نمیتوان نمود این در صورتی است که ظن آن شخص مخبر مستند بسبب شرعی نباشد
یا خیر بلکه عام است پس هرگاه مخبر واحد یا متعدد اخبار نمایند باجتهاد شخصی بمظنه و ظن
هر دو یا یکی مستند باشد بقول عدل واحد یا عدلین که اخبار عن علم نموده باشد باز اعتماد
نمیتوان نمود ظاهر ثانی است پس در اینصورت اجتهاد در حق مخبر ثابت خواهد بود نه در حق
مخبر الیه مخفی نماند از آنچه مذکور شد مشخص میشود که گاه است مخبر و مخبر الیه هر دو اعتماد
باجتهاد الشخص میتوانند نمود و گاه است نه مخبر و نه مخبر الیه هیچیک اعتماد نمیتوانند نمود
و گاه هست مخبر اعتماد میتواند نمود لکن مخبر الیه اعتماد نمیتواند نمود اول در صورتی است که مخبر
خواه واحد بوده باشد یا متعدد اخبار بعلم و جزم نماید دوم در صورتیست که مخبر اخبار بمظنه
نماید و ظن او مستند بسبب شرعی نبوده باشد مثل اینکه از اخبار مظنون کسی شده که ملکه اجتهاد
در فلان شخص ثابت است و اعتماد باین مظنه نمود در اخبار باجتهاد الشخص در اینصورت
هیچیک از مخبر و مخبر الیه اعتماد باجتهاد الشخص نمیتوانند نمود سیم وقتی است که مخبر مخبر بمظنه
بوده باشد که مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه عدل واحد یا عدلین که اخبار باجتهاد

شخصی نمودند و خبر هر دو یا یکی ماخوذ شده از اخبار عدل واحد یا عدلین که اخبار بعلم نموده باشند
در اینصورت مجرد اعتماد باجتهاد الشخص میتواند نمود لکن مجرد الظاهر این است که اعتماد نمیتواند نمود
اینها در صورتی بود که مخبر واحد یا متعدد از اهل خبرت و وقوف بحقیقت اجتهاد بوده باشد واما
هرگاه چنین نبوده باشد مثلا اینکه دو نفر عادل مسلم العدالة یا یک نفر عادل اخبار نمود که فلان الشخص
مجتهد است لکن میدانیم این شخص شخصی است عارف بحقیقت اجتهاد نیست در اینصورت ممکن است
تفصیل داده شود در مسئله باین نحو که اگر قول این دو نفر عادل یا یک نفر مفید مظنه شود در اتصاف
الشخص بملکه اجتهاد در اینصورت اعتماد توان نمود در اجتهاد الشخص واما هرگاه قول دو عادل یا یکی
مفید مظنه نشد پس ظاهر این است که اکتفا باین خبر نتوان نمود پس از آنچه مذکور شد مشخص شد
که هرگاه مخبر عدل واحد عارف بحقیقت اجتهاد اخبار باجتهاد شخصی نماید بنحو جزم اعتماد بان
میتوان نمود آیا این در صورتی است که مخبر غیر خود مجتهد بوده باشد یا آنکه عام است یعنی
هرگاه مخبر از اجتهاد شخصی مخبر هم خود مجتهد بوده باشد آیا در حکم باجتهاد او اعتماد بقول خود میگوید
این شخص میتوان نمود مثل اینکه شخص عادلی از اهل علم مزاول علوم شرعیه اخبار میکند باجتهاد خود
مجتهدم بعنوان قطع این اخبار را می نماید اعتماد میتوان نمود در حکم باجتهاد او باخبار خود
او یا نه این متصور بچند صورت میشود اول آنست که قول الشخص مطلقا مفید مظنه
نیست دوم آنست که قول او مفید مظنه هست فی نفسه لکن معارضی نسبت باو موجود است
مثل اینکه مخبر عادل اخبار میکند باینکه او اشتباه کرده است در این اخبار بلکه مطلقا ملکه اجتهاد
در او قائم نیست سیم آنست که قول الشخص مفید مظنه هست ومعارضی نیست چهارم آنست
که قول او مفید قطع است در آنچه اخبار نموده تشکیکی نیست در جواز اعتماد بان در قسم رابع
چنانچه تشکیکی نیست در عدم جواز اعتماد بان در قسم اول بلکه ثانی نیز چنین است کلام در
در قسم ثالث است این محل اشکال است لکن ظاهر در نظر این قاصر عدم جواز اعتماد است نظر باستصحاب
عدم جواز اعتماد و عدم حصول برائة ذمة و عدم حصول ملکه اجتهاد در حق او پس استصحاب
از چندین راه مقتضی عدم است معارضیکه توان اعتماد بان نمود در نظر نیست مگر اطلاق یا عموم
ایه نبأ لکن انصراف آن نسبت بمحل کلام یا مظنون العدم است یا مشکوک وعلی التقدیرین رفع ید از
مذکور شد میتوان نمود مخفی نماند از آنچه مذکور شد مشخص میشود عدم جواز اکتفا در حکم باجتهاد شخص بمشاهده

کردن



کردن او و بر اینکه متصدی امور فتوی و مرافعات میباشد و اقبال عامه ناس بسوی او بوده باشد
در این امور اگرچه معتقد عدالت و زهد و ورع او بوده باشد مگر در صورتیکه مقترن بقراین مفیده
علم باتصاف او بصفت اجتهاد یا اخبار مفیده علم بان بوده باشد و این قول ظاهر از سید جلیل سید مرتضی
و مرحوم محقق و غیر ایشان است و مرحوم علامه اکتفا فرموده اند در حکم باجتهاد بظن بتحقق ملکه
اجتهاد و فرموده اند این مظنه حاصل میشود بمشاهده کردن شخصی را که متصدی فتوی بوده
باشد در محضر ناس و اجتماع خلایق را بر آن شخص در اخذ فتوی جماعتی از متاخرین با ایشان
موافقت فرموده اند و این دو مطلب تمام نیست پس مشاهده کردن کسی که متصدی
فتوی بوده باشد موجب مظنه باینکه ملکه اجتهاد در او ثابت است مسلم نیست و بر فرض
تسلیم اجتزاء بهر ظن در اینمقام نمیتوان نمود چنانچه بیان شد بدانکه هرگاه کسی مطلع باشد بر اینکه
فلان شخص در فلانه بلد مجتهد است خواه آنکس از اهل آن بلد بوده باشد یا نه آیا باینقدر
میتوان اکتفا نمود در تقلید الشخص یا لازم است فحص و بحث نماید در اینکه مجتهد دیگر هست
در آن بلد یا نه پس بعد از فحص هرگاه مشخص شد انحصار مجتهد در الشخص امر ظاهر است و هرگاه
مشخص شد وجود مجتهد دیگر در آن بلد آیا لازم است فحص و بحث نماید در اینکه کدام یک
اعلم میباشند تا تقلید اعلم نماید یا نه ظاهر این است که لازم نباشد تنقیح مقام مقتضی این است
که گفته شود در اینمقام چند احتمال است اول آنست کسی وارد بلدی شد عالم نبود بر اینکه در آن
مجتهدی هست بعد از ورود مطلع شد بر اینکه فلان الشخص در آن بلد مجتهد است دوم آنست
میداند در آن بلد فلان الشخص مجتهد است لکن عالم نیست در اینکه مجتهدی دیگر هست در آن بلد
یا نه ظاهر این است این در هر دو صورت در امور دین خود اعتماد بان مجتهد میتواند نمود فحص
از وجود مجتهد دیگر در آن بلد لازم نیست سیم آنست که عالم است بر تعدد مجتهد در آن بلد
خواه این علم در بدایت امر حاصل بود یا بعد از فحص هم رسید لکن اعلمیت احد مجتهدین بر دیگری معلوم
این شخص نیست آیا میتواند در مقام تقلید اکتفا بقول هر یک که خواهد نماید یا توزیع نماید در بعض
مسائل تقلید بعض نماید و در مسائل دیگر تقلید دیگر یا جایز اکتفا بقول هر یک که خواهد نماید یا توزیع
نماید در بعض مسائل تقلید بعض نماید و در مسائل دیگر تقلید دیگر یا جایز بلکه لازم است فحص
از اعلمیت بعضی از بعضی دیگر نماید بعد از فحص اگر مشخص شد بعضی اوثق است در فتوی از دیگری

از دیکری عمل بقول او متعین خواهد بود والا مخیر خواهد بود ظاهر تفصیل است در این
مقام باین نحو که اکر مطلع شد در مسئله که محل حاجت این شخص است اختلاف کرده اند مجتهدین
بعضی بنحوی و بعضی دیکر بر خلاف آن کفته در اینصورت ظاهر این است که لازم بوده باشد
فحص و بحث از اوثقیه نموده باشد بعد از آنکه اوثقیت احدهما از دیکری مشخص شد عمل بمقتضای
اوثق متعین است واکر مشخص نشد در اینصورت مخیر است در تقلید هریک که خواسته باشد
اما عدم لزوم فحص در صور ثلث مذکوره نظر باطلاق ادله التزام حجیت قول مجتهد مثل قول مولانا
صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی
علیکم و قوله صلی الله علیه و آله علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و قوله الفقهاء ورثة الانبیاء و مقبولة
عمر بن حنظله مرویه در اصول کافی و فروع آن و در زیادات تهذیب ینظران الی من کان منکم قد روی
حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما و قوله تعالی
فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و اما لزوم فحص از اوثقیت در صورت تعدد مجتهدین و ظهور
اختلاف آنها و اخبار هریک خلاف آنچه را که دیکری اخبار بآن نموده پس وجه آن ظاهر است نظر باینکه
هر دو اخبار می نمایند از جانب خداوند عالم جل شانه و مضمون این است حق و ثابت در واقع نیست مکر
یک چیز فرض اینست که احدهما مدعی این است که آن حکم واحد این چیز است که او اخبار می نماید و دیکری
مدعی این است که چنین نیست بلکه ثابت در نفس الامر آنست که او میکوید در اینصورت عقل
قاضی باین است که فحص شود از حال مخبر تا مشخص شود اعتماد بکدام یک بیشتر است پس بعد از
فحص هرکاه مشخص شد که احدهما اعتماد باو بیشتر است پس قول او مظنون الحقیقه میشود بخلاف
قول دیکری پس عمل بقول اول متعین خواهد بود و دلالت بر این میکند مقبوله عمر بن حنظله قال
قلت فان کان کل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضینا ان یکونا الناظرین فی حقهما و اختلفا فیما حکما
و کلاهما اختلفا فی حدیثکم قال الحکم ما حکم به اعدلهما و افقههما و اصدقهما فی الحدیث مورد
حدیث اکرچه در مرافعه و منازعه است لکن مناط یکی است چهارم آنست که مشخص است تعدد
مجتهد در آن بلد و هم چنین مشخص است اوثقیت بعضی بر دیکری در اینصورت عمل بقول اوثق
متعین است ظاهر این است ظن باوثقیت کفایت میکند و اما طریق موصل باوثقیت پس آن ملاحظه
فتاوی صادره از هریک است این در صورتی است که این شخص از اهل علم بوده باشد یا اشتهار

مابین عامه

٣٦

مابین عامه بلد است که فلانه شخص اعلم و اوثق است یا اشتهار مابین معتمدین و معتقدین اهل بلد است
پنجم در حکم عدول از قول مجتهدی است بقول مجتهد دیکر میکوئیم این متصور بسه صورت میشود
واجب العدول ممتنع العدول جایز الامرین واجب العدول در صورتی است که کسی تقلید مجتهد
می نمود بعد مطلع شد بمجتهد دیکر که اوثق از اوست در فتوی در نظر او ممتنع العدول مثل
عدول از اوثق در فتوی بغیر اوثق متساوی الامرین در صورتی است که اوثقیت در عدم
آن هیچ یک مشخص نبوده باشد بعبارة اخری مثل عدول از قول مساوی است بقول مساوی
مصرح به در معتبر و جمله از کتب مرحوم علامه جواز عدول است در اینصورت قال فی المعتبر
اذا اعتقد شیئا من الفروع ثم خالفه قدح فی عدالته و کذا المقلد اذا افتاه العالم اما لو عدل من
عالم الی آخر مع تساویهما فی العلم و العدالة لم یقدح فی عدالته و فی التذکرة اذا اعتقد المجتهد
شیئا من الفروع و فعل ضده مع بقاء اعتقاده قدح فی عدالته و کذا المقلد اذا افتاه العالم اما
لو عدل من عالم الی اعلم او مساو له لم یقدح فی العدالة و بمثله ذکر فی نهایة الاحکام و مصرح به
در کلام علامه در تهذیب الاصول خلاف آن است و اذا تساوی المفتیان فقلد العامی
احدهما لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم و الاقرب جوازه فی غیره فما یظهر منه فی النهایة من دعوی
الاجماع علی عدم جواز الرجوع فلا یخفی ما فیه قال اذا اتبع العامی بعض المجتهدین فی حکم حادثة و عمل بقوله
فیها لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم بعد ذلک الی غیره اجماعا و الوجه عندی جواز العدول الی غیره و هو
فی مساویه لا فیه نفسه و لا یمکن حمله علی العدول من المفضول الی الفاضل و لا علی العدول من الفاضل الی
المفضول للزوم العدول فی الاول و عدم جوازه فی الثانی مطلقا پس مراد در صورت تساوی مجتهدین است
چنانچه این مصرح به است در عبارة السید السند السید عمید الدین در شرح تهذیب الاصول قال
اذا قلد العامی احد المجتهدین المتساویین فی ظنه فی حکم حادثة و عمل علی فتواه فیها لم یجز له الرجوع عنه
فی ذلک الحکم الی غیره اجماعا و جوز بعضهم العدول فی مساوی ذلک الحکم لا فیه بعینه و هو اختیار
المصنف پس عبارة نهایه محمول است در صورت تساوی مجتهدین لکن دعوی اجماع در عدم
جواز عدول در اینوقت منافی با حکم بجواز آن است در تذکره و نهایة الاحکام و قبل از ایشان
مرحوم محقق در معتبر و عبارة این دو بزرکوار مذکور شد تحقیق حال در اینمقام مقتضی این است
که کفته شود تامل نباید نمود در جواز رجوع بمجتهد در سایر احکام نظر بعموم ادله داله بر حجیت قول مجتهد

علی وجه الاطلاق رجوع به بعض از مجتهدین در بعضی از مسائل موجب این نمیشود که قول دیگری از حجیت خارج
شود در حق این شخص کلامیکه در اینمقام هست این است که ایا این بعضی جواز رجوع بغیر ان مجتهد در
صورتی است که در بدو امر عازم نشده باشد که در کل امور تقلید ان مجتهد کرده باشد یا عام است
پس رجوع جایز خواهد بود اگرچه عازم شده که در کل مسائل تقلید ان مجتهد نموده باشد ظاهر این است
که رجوع در بعض دیگر جایز بوده باشد اگرچه در بدایت امر عازم این شده باشد که در کل مسائل تقلید
انرا نموده باشد تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود مسئله متصور بچند صورت است اول ان است
که شخص مقلد در بدو امر قرارداد که تقلید دو مجتهد متساویین را نموده باشد در بعض مسائل تقلید
یکی و در بعضی دیگر تقلید دیگری دوم ان است که در بعضی مسائل تقلید احد مجتهدین را نمود با غفلت
و عدم التفات از تقلید در بعضی سیم انست که قرارداد در کل مسائل تقلید یکی از دو مجتهد را
نموده باشد قبل از این که این عزم فعلیت هم رساند مطلقا یعنی قبل از اینکه تقلید نماید اگرچه در بعضی مسائل
بوده عزم او قرار گرفت که تقلید مجتهد دیگر را نموده باشد در کل مسائل یا در بعض مسائل چهارم مثل
سیم است لکن بعد از تقلید در بعض مسائل میخواهد در بعض مسائل تقلید مجتهد دیگر را نموده باشد
ظاهر این است منع و محذوری در هیچ یک بوده باشد اما قسم اول و ثانی پس وجه ان ظاهر است
نظر باینکه مفروض این است دو مجتهد مثلا هر دو مساویند نظر بادله سابقه و غیرها قول هر یک حجت است
در حق این شخص پس چنانچه ممکن است در کل مسائل تقلید بعض نماید توزیع نیز جایز خواهد بود
دلیلی که دلالت کند بر اینکه باید مبلغ احکام شرعیه بالاضافه بهر مکلفی واحد بوده باشد در دست
نیست بلکه مقتضای عمومات و اطلاقات سابقه خلاف ان است و اما قسم ثالث که عازم این شده
که در جمیع مسائل تقلید احد مجتهدین نموده باشد بعد رای او قرار گرفت در کل مسائل تقلید
دیگری را نموده باشد یا توزیع نماید پس در این نیز اشکال نباید نمود نظر بادله دالّه بر حجیت
قول مجتهد نسبت بمقلد بعلاوه انکه قطع حاصل است که قبل از این عزم در حق این شخص مجوّز بود
هر یک از اقسام مذکوره قطعا پس استصحاب[۷] میتواند شد و هم چنین است حال در قسم رابع
و جه ان نیز از انچه مذکور شد ظاهر میشود کلامیکه هست در ان بعض است که تقلید ان مجتهد نموده
ایا میتواند در ان بعض تقلید مجتهد دیگر نمود یا نه این قسم بدو قسم میشود نظر باینکه مجتهد
دیگر یا موافق است با ان مجتهد در حکم یا مخالف در صورت اول نیز تاملی در جواز نباید نمود





باین نحو چنانچه در اول مطاع خود را ان مجتهد قرار داده بود حال مطاع خود را این مجتهد قرار دهد یعنی
حین العمل چنین التفات نماید ثمره در حال ممات احد مجتهد ظاهر میشود در بقای بر تقلید و عدم ان
بنا بر این مبنای عمل بسه طریق ممکن خواهد بود قول ان مجتهد و قول این مجتهد و تشریک و این کلا است
و در صورت ثانیه یعنی صورتیکه قول مجتهد ثانی مخالف بوده باشد با قول مجتهد اول مثلا اینکه احدهما
صحت بوده باشد و دیگری بطلان یا احدهما حرام بوده باشد و دیگری واجب اشکالیکه در اینصورت
میتوان نمود این است که بعد از انکه این شخص قول بصحت را مثلا اختیار نمود در مقام عمل پس
حکم الهی جل شانه در حق این شخص ان خواهد بود بنا بر این هرگاه تجویز عدول از این تقلید نمائیم
و تجویز تقلید قول مخالف نمائیم در همان مسئله لازم میاید قول بصحت و قول به بطلان هر دو
نسبت بشخص واحد حق بوده باشد و این محال است جواب از این ان است که محال اجتماع صحت
و فساد است بعینه در ان واحد چیزی صحیح بوده باشد و هم باطل نسبت بشخص واحد و این
لازم نیست بلکه لازم ان است چیزی صحیح بود باعتقاد شخصی در وقتی باعتبار چیزی و همان
چیز در وقت دیگر باعتبار و همان چیز محکوم به بطلان بوده باشد و استحاله این مسلم
نیست مثل انکه مجتهدی چیزی را واجب دانست در وقتی باعتبار دلیلی و در وقت دیگر همان
چیز را حرام دانست باعتبار دلیل دیگر مجمل الحکم بعدم جواز عدول در این صورت نیز نمیتوان نمود
بلکه دور نیست که عدول در انجا جایز بوده باشد چنانچه مصرح به در کلام محقق است در معتبر
و کلام مرحوم علامه است در تذکره و نهایة الاحکام و دعوی اجماع بر عدم جواز عدول که ظاهر
میشود از کلام مرحوم علامه در نهایة الاصول و غیره مسلم نیست چنانچه مشخص شد لکن انصاف
این است که تجویز عدول در چنین صورت خالی از اشکال نیست نظر باینکه حکم ثابت نسبت
بشئی معین وجوب است نه حرمت و مجتهد دیگر چنین استنباط نموده که ان حکم ثابت حرمت است
نه وجوب مفروض این است رجحانی و مزیتی در حق احد مجتهدین نسبت بدیگری ثابت نیست
و مفروض این است مقلد یا با عدم اطلاع بفتوی مجتهد دیگر یا با اطلاع لکن نظر بمساوات مابین
مجتهدین مخیر بود در اختیار هر یک که خواسته باشد وجوب را اختیار نمود بمقتضای ان معمول داشت
و مع ذلک اعتقاد حرمت در ان در حق ان مقلد با اعتقاد انکه در واقع نیست مگر وجوب یا حرمت
ممکن نیست و حل این از اینکه مجتهدی حکم بوجوب چیزی نمود باعتبار دلیل و بعد حکم بحرمت

ان نمود باعتبار دلیل دیکر صحیح نیست بجهة انکه در ثانی که حکم بحرمت ان می نماید باعتبار دلیل معتقد
این هست که در اول اشتباه نموده بوده است حکم واقع نبوده است مکر حرمت و در ما نحن
فیه چنین نیست نظر باینکه فرض مساوات بین مجتهدین وعدم رجحان احدهما است بر دیکری
در نظر ان مقلد مفروض این است نظر بفتوای احد مجتهدین معتقد وجوب او شد بمقتضای
ان معمول داشت ومع ذلک معتقد حرمت ان شدن کردد واقع چنین است غیر معقول است
پس عدول از قول مجتهدی بقول مجتهد دیکر در مسئله واحده در صورت اختلاف یا فرض مساوات
صحیح نیست بلی هرکاه احدهما در نظر او رجحانی هم رساند انمحل کلام نیست بلکه انا از قبیل عدول
از قول مفضول است بقول فاضل وما لنتر شد که عدول در چنین صورت لازم خواهد بود
از انچه مذکور شد ظاهر میشود هرکاه دو دلیل متعارض باشد در نظر مجتهدی مجدی که
رجحان احد دلیلین بر دیکری مطلقا ممکن نبوده باشد در اینصورت تکلیف مجتهد تخییر است
در مقام فتوی لکن هرکاه در مقام عمل اختیار احدهما نمود در مقام دیکر اختیار دیکری میتواند
نمود با بقای اعتقاد مساوات مابین دلیلین وممکن است حمل شود عبارت معتبر وتذکره ونهایه
الاحکام بر عدول بقول مساوی در حکم دیکر واین اکرچه خلاف ظاهر است لکن ارتکاب مخالفت
ظاهر اولی است از حمل بر ظاهر چنانچه وجه ان بعد از تامل در انچه مذکور میشود ظاهر میشود
واما ما ذکره شیخنا الشهید الثانی حیث قال لو تعدد المفتی ولتساووا فی العلم والدین وقلنا بتخییر
مطلقا قلد من شاء فیما نزل به ثم اذا حضرت واقعة اخری فهل یجب علیه الرجوع فیها الی الاول وجهان
وعدمه اوجه وکذا القول فی تلک الواقعة فی وقت اخر فلیس من هذا القبیل بل من قبیل کلام المعتبر
والتذکره وشاید وجه این ان بوده باشد واقعه که در ان رجوع نموده بود باحد مفتین متساویین
هرکاه عین الواقعه در وقت دیکر اتفاق افتاد واعتماد بانچه در سابق از مفتی شنیده مشکل است
نظر باحتمال تجدد رای او ومقتضای فرموده شیخ شهید ان است که رجوع در ان واقعه در وقت
دیکر بمفتی دیکر که مساوی با اول بوده باشد میتواند نمود وان مفتی ثانی یا موافق با اول حکم
خواهد بود یا مخالف علی التقدیرین بمقتضای ان عمل میتواند نمود اما بنا بر اول پس وجه ان ظاهر است
واما بنا بر ثانی پس نظر باحتمال عدم بقای مفتی اول بر ان فتوی اولا این شخص عمل بمقتضای قول مفتی
ثانی میتواند نمود اشکالی که مذکور شد نظر باحتمال مذکور وارد نیست چنانچه وجه ان بعد از تامل





دقیق ظاهر میشود بدانکه امر فتوی اکرچه امری است در نهایت عظیم وخطر ان خطری است در غایت
جسیم لکن مفتی بعد از انکه اهلیت این منصب جلیل را هم رساند وصرف طاقت وبذل جهد خود را
نمود در خدمت شریعت مطهره وانقاذ عباد را از خسارت جهالت وضلالت وامداد در لشکرهای
شرعیه وصد الغیر در قلع وقمع مبغوضات الهیه جلت عظمته نمود فایز خواهد بود بمواهب غیر
متناهیه واهب متعال جل شانه اخبار از رسول مختار وائمه اطهار علیه وعلیهم الاف التحیة
من الله الغفار در مدح بلیغ این منصب شریف علاوه بر ان است که توان استقصا نمود
اکرچه در سابق جمله از اخبار مشتمله بر اینمطلب مذکور شد لکن نظر باینکه تکرار اطلاع موجب
مزید رغبت مؤمنان است در اهتمام بان لهذا مناسب دانست که ختم مقام نماید بایراد جمله دیکر
از ان اخبار پس میکوییم از جمله حدیثی است مروی در تفسیر منسوب بجناب کاشف اسرار الهی جناب
امام حسن عسکری علیه وعلی ابائه وخلیفته الاف التحیة والسلم که انحضرت روایت فرموده از
جناب علی بن الحسین ع که فرموده حدیثی که حاصل مضمون ان این است از جانب خداوند عالم جل شانه
وحی رسید بحضرت موسی ع که ای موسی حب مرا در قلوب عباد داخل ومحکم کردان بندکان مرا
بسوی من حضرت موسی عرض کرد ای پروردکار من چکار کنم که این ثمر بران مترتب شود خطاب رسید
که متذکر کن بندکان مرا بنعم ظاهره وباطنه من تا انکه محبت من در قلوب ایشان جا کند ای موسی هرکاه فرار
کننده از درکاه مرا بر کردانی یا کم شده از درکاه مرا هدایت نمائی این بهتر است از برای تو از عبادت صد سال
که روزهای ان را روزه باشی وشبها را مشغول عبادت شده باشی حضرت موسی عرض کرد ای پروردکار
من کیست ان بنده که از درکاه تو فرار کرده باشد جواب رسید ان شخص کسی است که طغیان ورزیده
در معصیت کرده باشد وعرض کرد ان کم شده از درکاه تو کیست فرمود انکسی است که جاهل بامام
زمان خود بوده باشد بشناسان تو اورا امام زمان اورا وهم چنین ان کم شده کسی است که غایب بوده
باشد از امام زمان خود بعد از ان که عارف بامام زمان خود بوده باشد لکن جاهل بوده باشد بشریعت
دین خود تعلیم نما باو شریعت دین اورا باو وکیفیت عبادت پروردکار وچیزی که موجب توصل
برضای الهی است باو تعلیم نما بعد از ان جناب علی بن الحسین فرموده اند بشارت دهید علما شیعیان مارا
بثواب بسیار وجزای وافر وایضا در تفسیر مذکور وکتاب احتجاج از جناب حضرت امام حسن عسکری ع
مرویست که انحضرت روایت فرموده از جناب سرور اوصیا جناب امیر المؤمنین ع که فرموده کلام میکر

حاصل مضمون ان این است کسی که از شیعیان ما عالم بشریعت ما بوده باشد پس بیرون بیاورد ضعفای شیعیان
ما را از تاریکی جهل بسوی نور علیکه ما با و عطا فرموده ایم میاید در روز قیامت و حال انکه بر سر او تاجی
بوده باشد از نور که نور او احاطه کند بجمیع اهل عرصات و بر بدن او جامه بوده باشد که جمیع دنیا
و ما فیها مقاومت نمیکند پستترین نخ او را بعد از ان منادی ندا میکند با اهل محشر ای بندگان خدا این شخص
عالمی است از جملهٔ تلامذهٔ بعضی علمای ال محمد صلی الله علیه و اله پس هر کسی را که در دنیا این شخص
عالم از تحیر جهل خارج نموده باشد باید متمسک شود بنور ان تا انکه بیرون برد او را از تحیر ظلمت
و تاریکی این عرصات بسوی درجات بهشت پس بیرون میرود از ان ظلمت عرصات هر کسی که تعلیم
نموده باشد او را در دنیا امر خیری را یا گشاده باشد از قلب او قفل را یا شبهه را از او رفع نموده
باشد و ایضا در تفسیر مذکور از تفسیر ایه شریفهٔ وَاِذْ اَخَذْنَا مِیْثَاقَ بَنِیْٓ اِسْرَآئِیْلَ لَا تَعْبُدُوْنَ اِلَّا اللّٰهَ
وَبِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَانًا وَّذِی الْقُرْبٰی وَالْیَتٰمٰی و هم چنین در کتاب احتجاج از ان امام عالیمقام اعنی جناب امام
حسن عسکری علیه الصلوة و السلام ماثور است که فرموده که جناب رسول خدا ص فرموده که
خداوند عالم جل شانه ترغیب فرموده بر احسان بر ایتام بجهت منقطع شدن انها از پدران خود پس هر کس
محافظت کند ان ایتام را محافظت فرماید خداوند عالم او را و کسی که نوازش و احسان کند در حق ایتام
احسان فرماید خداوند عالم جل شانه در حق او و کسی که دست خود را بسر یتیمی بکشد بجهت محبت نمودن
بر ان مقرر میفرماید خداوند عالم عز شانه بجهت او در بهشت بازای هر مویی که دست او بان رسیده است
قصری را که وسیع تر بوده باشد از دنیا و انچه در دنیا است و در ان قصر هست هر چه را که خواهش
باشد جناب حضرت امام حسن عسکری ع بعد از ذکر این فرمودند محتاج تر باحسان از این یتیم
یتیمی است که منقطع باشد از امام زمان خود و قدرت بر مشرف شدن بخدمت امام خود نداشته
باشد و در مسائل دین خود معطل و حیران باشد متنبه شوید کسیکه از شیعیان ما که عالم باشد
بعلوم ما این شخص جاهل بشریعت ما که محروم است از سعادت مشاهدهٔ جمال ما که یتیمی است
در دامن او پس کسیکه هدایت و ارشاد و تعلیم نماید او را بشریعت ما میباشد با ما در منازل
عالیه ما در بهشت و ایضا در تفسیر مذکور و احتجاج روایت شده از جناب حضرت امام حسن عسکری ع
که روایت فرموده اند از کاشف السر و العلن جناب امام حسین ع که فرموده اند فضیلت کسی که متکفل
ایتام ال محمد بوده باشد ایتامیکه منقطع از ائمه خود بوده باشد و فرو رفته باشد در گمراهی جهل بیرون

بیاورد

۳۸

بیاورد انها را از گمراهی جهل و رفع شبهات انها بکند بر فضیلت کسانیکه متکفل ایتام هستند
باطعام و اکسای انها مثل فضیلت افتاب است که اعظم کواکب مشرقه است بر سهی که اصغر کواکب است
و ایضا در کتاب منکور مرویست از ان امام عالیمقام که روایت فرموده از جناب حضرت امام
حسین ع انحضرت فرمودند کسیکه متکفل یتیمی که دست او نمیرسد بسبب مختفی که بما رسیده
و نمیرسد و بسبب مخفی بودن ما متکفل چنین یتیمی از ایتام ما بشود پس تعلیم نماید او را انعلوم ما که
افاضه باو شده است تا اینکه او را ارشاد و هدایت نماید خطاب میرسد از جانب خداوند
عالم جل شانه باو یا ایها العبد الکریم المواسی مراوای ام بکرمه از نوایلک که من بکرم ماینداز برای
بنده من در بهشت بعدد هر حرفیکه تعلیم نموده است هزار هزار قصر و ضم کند بان قصرها انچه را
که لایق بانها است از سایر نعمتها و ایضا در تفسیر مذکور از ان امام عالیمقام مرویست که فرموده
ضعیفه مشرف شد بخدمت جناب سیدة النساء فاطمه زهرا ع عرض کرد که من والدهٔ ضعیفه دارم
مشتبه شده است بر او در امر نماز او بعضی چیزها مرا فرستاده است بخدمت شما که از ان استفسار
کرده باشم حضرت جواب فرمودند ثانیا سؤال کرد جواب فرمودند ثالثا سؤال کرد جواب فرمودند
تا ده مرتبه سؤال کرد و جواب شنید بعد از ان اظهار معذرت و خجالت کرد از کثرت سؤال عرض کرد
دیگر شما را مشقت نمیدهم ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و اله جناب سیدة النساء فرمودند سؤال کن
هر چه خواهی یعنی ترک سؤال از امور نماز مکن بتشویش انکه بر من در جواب ان مشقی باشد ایا کسی
که نفس خود را بکرایه بدهد از برای انکه بار سنگینی را به پشت بام ببرد و جه کرایه صد هزار
اشرفی بوده باشد ایا بر ان شخص حمل ان چیز گران است با این اجرت ضعیفه عرض کرد نه گران
نخواهد بود پس سیدة النساء فرمودند اجرت من در جواب هر مسئله بیشتر است از اینکه از عرش
تا هفت طبقهٔ زمین را پر از جواهر باشد پس من سزاوار تر از ان شخص میباشم که بر من شاق نباشد
جواب از مسئله و شنیدم از والد بزرگوار خود ص که فرمودند علمای شیعیان ما محشور میشوند
در روز قیامت پس خلعت داده خواهد بود از خلعتهای کرامات بمقدار کثرت علوم انها و بقدر سعی
و اهتمام انها در ارشاد و تعلیم بندگان خدا تا انکه گاه است خلعت داده خواهد شد بیک عالم
از علمای هزار هزار حله از نور بعد از ان منادی از جانب پروردگار عالم جل شانه ندا خواهد نمود
که ای علمائیکه متکفل ایتام ال محمد ع بوده اند و بیرون اورده اید انها را از جهالت در وقتیکه منقطع

بوده اند انها از پدران خود که ائمهٔ طاهرین علیهم السلم بوده باشند این اشخاصی بوده اند که تعلیم نموده اید
شما ها انها را و باعانت از کوره جهالت خارج شده اند پس خلعت بدهید بر انها پس ان علما خلعت میدهند
بر هر یک از ان ایتام ائمه انام ع بمقدار علومیکه اخذ کرده اند از انها تا بجائی میرسد که کاهست بیکصد
هزار خلعت داده خواهد شد و هم چنین خلعت میدهند ان ایتام بر کسانیکه از انها تعلم کرفته اند
انوقت خطاب از جانب پروردکار عالم جل شانه میرسد که بدهید باین علما عوض انچه را که داده اند
بمتعلمین خود داده بوده اند بلکه ضعف از الپس انچه را که بمتعلمین خود داده بودند میدهند بانها
بلکه ضعف او امید هند انوقت جناب سیده نسا فرمودند بان ضعیفه یک نخ از ان خلعتها بهتر است
از هر چه در دنیا بان افتاب تابد هزار هزار بار و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از ان امام عالیمقام
علیه الصلوة والسلم مروی است که روایت فرموده از کاشف الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق ع
که فرموده حدیثی که حاصل مضمون ان این است که علمای شیعهٔ ما سد میکنند رخنهائی را که شیطان و لشکران او
مسلط میشوند بر ایشان و منع می نمایند ان شیطان را از مسلط شدن بر ضعفای از شیعیان ما پس کسی که
از شیعیان ما نفس خود را نصب نموده از برای اینمطلب مهم این شخص در نزد خداوند عالم بهتر است از کسانیکه
جهاد میکنند با روم و ترک و خزر هزار هزار مرتبه بجهة انکه ان شخص عالم دفع میکند دشمن را از دین شیعیان
ما و این شخص که جهاد میکند با روم و خزر دفع میکند دشمن را از ابدان شیعیان ما و ایضا از دو کتاب مذکور
مروی است از جناب امام عالیمقام علیه الصلوة والسلم که روایت فرموده از جناب امام موسی بن جعفر
علیهما السلم که فرمود فقیهی که انقاذ و خلاص نماید یتیمی از ایتامیکه منقطع میباشد از خدمت ما و محروم است
از سعادت مشاهدهٔ جمال ما از شر شیطان بسبب تعلیم نمودن او را از اموری که محتاج الیها است در دین
چنین فقیهی شدید تر است بر ابلیس از هزار عابد بجهة انکه عابد هم او همین مصلحت نفس خود شان است
و این شخص فقیه چنانچه مقصود او نفس خود هست مقصود مصلحت کافهٔ بندکان و کنیزان خداوند رحمان
تا انکه مستخلص نماید انها را از دست ابلیس و توابع او پس چنین شخصی بهتر است نزد خداوند عالم جل
شانه از هزار هزار عابد و هزار هزار عابده و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از جناب امام حسن عسکری ع
مروی است که انحضرت روایت فرموده از جناب محمد بن علی ظاهر این است که مراد جناب امام محمد تقی ع بوده باشد
چنانچه مصرح بر در احتجاج است که انحضرت فرمودند کسیکه متکفل شود ایتام ال محمد را که منقطع میباشند
از امام زمان خود و متحیرند در جهالت و اسیر میباشند در دست شیاطین و در دست نواصب از دشمنان





ما پس استنقاذ و خلاص کند انها را در دست این شیاطین و نواصب و بیرون اورد انها را از تحیر جهل
و ضلالت و از مقهور بودن شیاطین بسبب باطل کردن وساوس انها را و مقهور کردن نواصب بسبب
اقامهٔ حجج پروردکار ایشان و دلیل ائمه ایشان هر اینه این اشخاص فضیلت داده شده اند از جانب پروردکار
عالم جلت عظمته برقا طبهٔ بندکان زیاده از فضل اسمان بر زمین و زیاده بر فضیلت عرش و کرسی و حجب
بر اسمان و فضل چنین اشخاص بر عابد مثل فضل ماه است در شب چهارده بر خفی ترستاره کردون
اسمان هست و ایضا در تفسیر مذکور از جناب امام حسن عسکری ع روایت نموده که انحضرت فرمودند
علما شیعیان ما ان علمائیکه حفاظ ضعفاء محبین ما میباشند میایند ان علما در روز قیامت
و حال انکه در سر هر یک از ان علما تاجی است که نور ان ساطع و منبث است در عرصات قیامت
و خانهای ان معادل سیصد هزار سال پس شعاع تاجهای ان علما منبث و پهن است در همهٔ عرصات
پس باقی نمی ماند در انجا یتیمی که در دار دنیا ان علما انها را از ظلمت جهل و از تحیر ضلالت اخراج
نموده بودند مکر انکه انها متمسک میشوند بشعبه از ان نور پس ان نور انها را بلند میکند تا انکه بمحاذات
بهشت میرساند بعد از ان پائین می اورد انها را بر منازلیکه مهیا ساخته اند بجهة انها در جوار انعام
استادان انها بوده اند که منازل انها در جوار ائمه علیهم السلم میباشند و باقی نمی ماند ناصبی از نواصب
مکر انکه میرسد چیزی از شعاع ان تاجها بچشمهای انها مکر انکه چشمهای انها را کور میکند و کوشهای
انها را کر میکند و زبانهای انها را لال میکند و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج مروی است
از ان امام عالیمقام علیه الصلوة والسلم که فرموده که جناب سیدهٔ نسا فاطمه زهرا علیها السلم فرموده
که دو نفر زن باهم در امری از امور دین در خدمت ان معصومه نزاع کردند یکی از ان دو زن
معانده و دیکری مؤمنه بوده پس جناب سیده نسا تعلیم ضعیفهٔ مؤمنه فرمودند حجتی را
که بسبب ان مؤمنه غالب شد بر معانده پس مسرور شد ان ضعیفهٔ مؤمنه بسبب و خوشحال پس جناب
سیده نسا فرمودند فرح و سرور ملئکه بسبب غالب شدن تو بر ان معانده زیاد تر از سرور تو شده هم
و حزن شیطان و متابعینان بسبب محزون شدن ان معانده زیاد تر شد از حزن خود ان معانده
و خطابی شدید البشارة از جانب خداوند عالم جل شانه و رسیده بملئکه مهیا نمائید از برای حضرت
فاطمه بسبب ان حجتیکه تعلیم ان ضعیفهٔ مسکینهٔ مؤمنه نمودند در بهشت هزار هزار معادل انچه بجهت
ایشان در بهشت مهیا فرموده بودیم و بکردانید این قاعده را مطرد و سنت در حق هر کس که حجتی را

بر معاند و مبطل غالب کرداند پس از برای او مهیا نمائید در بهشت هزار هزار معادل انچه بجهت او مهیا
شده بود در بهشت احادیث در این باب در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج بسیار است ولکن ظاهر
از کتاب احتجاج انست که نقلا از ان نموده باشد بجملا احادیث در این باب بسیار است همین قدر
در اینمقام کفایت میکند با اطلاع بر مضامین این اخبار چه بسیار پس فطرت و کم همت کسی است
که خود را از این سعادات کثیره بلکه غیر متناهیه محروم کرداند نعوذ بالله سبحانه من الخذلان بالحرمان
من هذه العطایا الجلیلة وارجوا بتفضله منه الفوز بتلك المراتب العالیة مبحث دوم در بیان معنی
عدالت و طریق معرفت ان است پس میگوئیم اما عدالت پس ان عبارت است از حالت نفسانیه
که باعث میشود ارتکاب واجبات و ترك محرمات را و هم چنین ترك منافیات مروت را و بعبارة
اخری عبارت است از حالت نفسانیه که باعث میشود اجتناب از محرمات و منافیات مروت را
و نظر باینکه ترك واجب حرام است پس مندرج در عبادت خواهد بود و تحقیق اینمطلب کما ینبغی
محتاج به بسط و تطویل مقال است در اینجا محل ان نیست تحقیق ان کما هو حقه در جلد رابع
از مطالع الانوار شده است در اینمقام بعنوان اجمال میگوئیم محرمات بر دو قسم میباشد کبیره
و صغیره ارتکاب کبیره اگرچه مطلقا منافی با عدالت هست لکن ارتکاب صغیره بعنوان ندرت منافی
نیست و مراد از منافیات مروت ارتکاب اموری است که دال است بر دنائت نفس و استخفاف
فاعل ان مثل تقبیل زوجه یا کنیز در حضور ناس و مد رجلین در مجالس و افراط در ضحك با عدم باعث
و اکل و شرب در اسواق در غیر اهل سوق بجملة مراد از منافیات مروت ارتکاب اموری است
که نزد عقلا محسوب و معدود از معایب است و مقتضای مقابله بمحرمات این است که منافیات
مروت از جمله امور محرمه نبوده باشد لکن دال بر حسب نفس و دنائت فاعل و عیب او باشد در نظر
عقلا و اعتبار چنین چیزی در عدالت مشهور مابین فقها است بلکه مصرح بر خلاف ان قبل از صاحب
مدارك معلوم نیست و اما طریق معرفت عدالت پس چند امر است اول اختبار است یعنی مباشرت
یعنی بسبب معاشرت ظاهر میشود که نفس فلان شخص چنین است یعنی متصف بحالتی است که اگر
ملتفت شود بمنافی و معصیت یعنی هیچ عایقی و مانعی نبوده باشد ان حالت مانع شود از ارتکاب ان معصیت
تحقق چنین حالت که مدلول علیه است بمعاشرت مختلف میشود بشدت و ضعف تابع زمان
معاشرت است بطول و قصر گاه است معاشرت بجائی میرسد که موجب قطع بتحقق انحالت میشود

وگاه است

وگاه است موجب مظنه میشود ظاهر این است اکتفا بمظنه میتوان نمود پس قطع بتحقق حالت مذکوره
ضرور نیست دوم تزکیه و تعدیل است یعنی دو نفر عادل شخص مجهول الحال را تعدیل نمایند یعنی
میگویند فلان شخص عادل است پس هرگاه قول ان دو نفر عادل مفید قطع یا ظن بعدالت ان شخص
شود ان شخص نزد ان شخص نزد این شخص محکوم بعدالت خواهد بود اعتماد باین شخص در جمیع اموری
که توقف بر عدالت دارد میتواند نمود بلکه باعتقاد این خادم شریعت مطهره هرگاه تعدیل از یك نفر
کسی که کمال وثوق و اعتماد بقول او هست میتوان نمود سیم اشتهار است یعنی هرگاه شخصی در بلدی
مشهور و معروف بعدالت بوده باشد و این اشتهار موجب مظنه بعدالت ان شخص شود اعتماد
بان نیز میتوان نمود بعد از انکه اینمطلب مشخص شد میگوئیم مطلب این بود که اخذ مسائل از مجتهد
لازم است خواه بلا واسطه یا بواسطه که عدالت او بیکی از طرق ثلثه مذکوره ثابت شده باشد
لکن در سابق بیان شد با امکان اخذ بلا واسطه یا عدم عسر اکتفا بواسطه نماید پس اخذ از مجتهد
از خود مجتهد یا از کتاب او مقدم است بر اخذ بواسطه و اما اخذ از کتاب مجتهد یا خود مجتهد
پس مختلف میشود نسبت بحالات مختلفه مجتهد و احوال مقلد پس گاه هست اخذ از کتاب اقوی است
در صورتی که مقلد صاحب فهم باشد و مدتی متخلل شده باشد که مجتهد رجوع نکرده باشد
و گاه هست بعکس این است مخفی نماند تا حال در بیان مطلوب در مطلوب اول بود مطلب ثانی
در معرفت اسرار اقوال و افعال صلوة و تنبیه بر رعایت توجه و اقبال بحضرت کریم ذو الجلال در اوان
اشتغال بنماز که روح و حقیقت نماز است و این مطلب در مباحث نیت و رکوع و سجود و غیرها
مبین خواهد شد انشاء الله تعالی باب اول در بیان مقدمات است و در ان چند فصل است
فصل اول در تقسیم صلوة است بدانکه نماز منقسم میشود بواجب و مستحب و هر یك از این دو قسم
منقسم میشود بچند قسم اما نماز واجب پس اقسام ان شش است اول نماز یومیه دوم نماز جمعه
سیم نماز عیدین چهارم نماز ایات پنجم نماز طواف ششم نمازیست که بنذر و عهد و نحوهما
بر مکلف لازم میشود و افضل از همه نماز یومیه است یعنی پنج نمازیکه در شب و روز اتیان میشود
و وجه تسمیه ان بنماز یومیه با انکه بعضی در روز واقع میشود و بعضی در شب چند چیز است
و اکتفا میشود در اینمقام بیکی از انها پس میگوئیم ممکن است وجه ان این بوده باشد چونکه انچه در
روز واقع میشود بیشتر است از انچه در شب واقع میشود باین سبب تسمیه شده بیومیه تسمیة للشیء

بوصف اکثر اجزائه و نماز یومیه پنج است اول نماز ظهر دوم نماز عصر سیم نماز مغرب
چهارم نماز عشا پنجم نماز صبح و هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا در حضر چهار رکعت است
و در سفر دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت است و نماز صبح دو رکعت است و فرقی در این
دو نماز در سفر و حضر نیست فصل دوم در بیان اوقات این پنج نماز است و در ان چند مبحث است
مبحث اول در بیان وقت نماز ظهر و عصر است بدانکه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است و مراد
از زوال شمس تجاوز نمودن افتاب است از دائره نصف النهار و علامت ان زیاد شدن ظل شاخص
بعد از نقصان در غالب بلاد و زیاد شدن ظل است بعد از نقصان در بعضی اوقات و حادث شدن
ظل است بعد از انعدام ان در بعض بلاد و مراد این است که اول وقت نماز ظهر زوال شمس است یعنی
که مذکور شد و بعد از تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر و دو رکعت در حق مسافر مختص است
بنماز ظهر و بعد از انقضای این مقدار از اول زوال داخل میشود وقت نماز عصر و وقت هر دو
نماز ممتد است تا غروب افتاب یعنی که وقت نماز ظهر ممتد است تا باقی بماند بغروب شمس مقدار یکه
کفایت کند ادای نماز عصر را چهار رکعت نسبت بحاضر و دو رکعت نسبت بمسافر پس این مقدار مختص بنماز
عصر است چنانچه در اول معادل این مقدار مختص بنماز ظهر میباشد و ما بین حدین مشترک خواهد
بود بین الصلوتین و معتبر در رکعت در اینمقام همان قدر واجب است از قول و فعل در حق
کسیکه معتدل القراءة بوده باشد در سرعت و بطوء و همچنین در فعل توضیح این اجمال مقتضی
اینست که گفته شود چونکه مذکور شد بعد از تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر
مختص بنماز ظهر است و مشخص است که زمان رکعت مختلف است بزیاده و نقصان باعتبار
اشتمال ان بر واجب و مستحب میگوئیم مراد در اینمقام رکعت مشتمل بر واجب است و چونکه
مقدار واجب نیز مختلف میشود باعتبار طول سوره و قصر ان میگوئیم مراد زمان قرائت اقصر
سوره قرانیه است و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار سرعت قراءة و بطوء ان میگوئیم مراد مقداریست
که ادا شود در ان مهیز حروف و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار اختلاف اشخاص در مراتب
سرعت و بطوء میگوئیم مراد حال اغلب ناس است و همچنین است کلام در فعل بعضی اشخاص که
فعل بسرعت از انها صادر میشود بخلاف بعضی دیگر معیار صدق و ممیز فعل است بالاضافه بحال
اغلب اشخاص و بعد از اطلاع بر مراتب مرقومه میگوئیم فروعات مترتبه بر دقایق مذکوره چند است

در بیان اوقات صلوات یومیه ٢

اولا انست



اول انست دو نفر فرض میکنیم در اول زوال شروع کردند بنماز ظهر یکی دو رکعت اول طول داد بسبب رعایت
اداب و سنن و دیگری اقتصار نمود باقل واجب و این از نماز ظهر فارغ شد و اول هنوز از رکعت اولی
فارغ نشد ما بنا بر انچه مذکور شد میگوئیم جایز است در حق شخص ثانی اقتدا کند در صلوة عصر خود
بالشخص بعلت انکه وقت نماز عصر بمقتضای انچه مذکور شد داخل شده است اگرچه امام هنوز
از رکعت اول نماز ظهر فارغ نشده باشد با انکه هر دو در یک ان مشغول بنماز ظهر شده اند دوم
ان است هرگاه فرض شود شخص بطیء القراءة بعد از انقضای مقدار یک رکعت از نماز بحسب حال
او از اول زوال شروع کرد بنماز عصر باعتقاد انکه نماز ظهر را بعمل اورده بعد از فراغ از نماز عصر عالم
شد بحقیقت حال صلوة عصر او محکوم بصحت است بنا بر انکه ان مقدار وقت وسعت
کل اقل واجب از صلوة را داشته باشد بخلاف انکه اگر مراد چهار رکعت مختص بالاضافه بوجود
این شخص بطیء القراءة بوده باشد سیم انست هرگاه فرض شود کسی باعتقاد اینکه زوال
متحقق شده مشغول شد بنماز ظهر و بعد فساد اعتقاد او منکشف شد هرگاه بعضی از صلوة
ظهر مصادف با وقت شده باشد بحدی که ان وقت وسعت اقل واجب نماز ظهر را داشته باشد
در ان وقت من غیر تامل حکم میکنیم بجواز اتیان بصلوة عصر من غیر فصل بخلاف اینکه هرگاه
وسعت ان را نداشته باشد چهارم هرگاه فرض شود بالاضافه ببطیء القراءة بمقدار چهار رکعت
از اخر وقت باقی بوده باشد و همین مقدار نسبت باغلب اشخاص وسعت هشت رکعت نماز را
داشته باشد در اینصورت در حق این شخص جایز نیست مشغول بنماز عصر شود و عدول
کند از نماز ظهر مطلقا بلکه اگر ممکن بوده باشد در حق این شخص اتیان صلوتین بجماعت ان متعین
خواهد بود و اگر جماعت ممکن نبوده باشد و ممکن بوده باشد بترک قراءة سوره در هر دو نماز
درک کل صلوة ظهر و درک رکعت از عصر را اضاعه قبل از غروب چنین نماید و اگر فرض شود
که چنین ممکن نبوده باشد دور نیست که بگوئیم در چنین صورت این شخص مخیر است ما بین
انکه اتیان بصلوة ظهر نماید اداء و نماز عصر را قضا نماید نظر باینکه مقدار دو رکعت اخر مختص
بنماز عصر است بی اشکال و مقدار دو رکعت اول مشترک ما بین صلوتین پس در صورت
اختیار نماز عصر هم نماز عصر در وقت خود اتیان شده خواهد بود دو رکعتان در وقت
مشترک ما بین هر دو نماز و دو رکعت دیگر در وقت مختص بخود نماز عصر بخلاف اینکه هرگاه اختیار

در ذکر خلاف شیخ صدوق با مشهور در انکار اختصاص وقت بدایة و نهایة

کند نماز ظهر را در این صورت اگرچه دو رکعت اولی از آن در وقت مشترک شده خواهد بود
لکن دو رکعت آن در خارج وقت خود بلکه در وقت مختص بنماز عصر اتیان شده خواهد بود
واگر چنین نماید و بعد از نماز ظهر قضاء نماز عصر را نیز اعاده نماید قضا اتم و اکمل خواهد بود مبحث دوم
در ذکر خلاف است در تحدید وقت صلوتین بدایة و نهایة اما در بدایة پس انچه مذکور شد
که اول وقت نماز عصر بعد از انقضای مقدار ادای نماز ظهر است از اول زوال این مشهور مابین
فقها است و قول از شیخ صدوق نقل شده حاصل آن این است که آن بزرگوار منکر اختصاص شده
بلکه از زوال تا غروب را وقت هر دو نماز میداند با حکم بلزوم تقدیم ظهر بر عصر و ثمره مابین قولین
ظاهر میشود در چند موضع اول آنست هرگاه کسی شروع بنماز ظهر نموده باشد باعتقاد تحقق
زوال و فارغ از نماز ظهر شد بعد یکه قلیلی از نماز واقع در وقت شده آن وقت حقیقت حال منکشف
شد بنا بر مشهور لازم است تامل نماید تا مقدار ادای ظهر منقضی شود از اول زوال آن وقت
شروع نماید بنماز عصر بخلاف قول شیخ صدوق که مطلقا تامل لازم نیست بلکه جایز است شروع
نماید بنماز عصر بعد از فراغ از ظهر من غیر فصل دوم در صورت اتیان بصلوة عصر است بعد از
زوال من غیر فصل باعتقاد اینکه نماز ظهر را بعمل آورده است و بعد از فراغ از صلوة فساد اعتقاد
او منکشف شود بنا بر مشهور نماز عصر باطل است و بنا بر قول ثانی صحیح است سیم
در صورتیکه بمقدار ادای عصر تا غروب باقی مانده باشد و مکلف اتیان بهیچیک از دو نماز
ننموده باشد در اینصورت بنا بر مشهور معین است که اتیان بنماز عصر نماید اشتغال بنماز ظهر
در اینحالت مجوز نیست نظر باینکه وقت مختص بعصر است و وقت ظهر منقضی شده و مقتضای
قول ثانی آنست که صحیح بوده باشد نظر باینکه این مقدار نیز مشترک مابین هر دو نماز خواهد بود
بلکه مقتضای این قول آنست که انتقال بنماز ظهر در اینوقت نیز متعین بوده باشد و مخفی نماند
که این قول اگرچه مشهور شده از صدوق لکن از کتب آن بزرگوار کلامیکه صریح در اینمطلب بوده
باشد حال در نظر نیست بلکه کلام آن مرحوم در هدایه ظاهر در خلاف این است و هم چنین
در مقنع تصریح فرموده که هرگاه کسی نماز ظهر و عصر را نکرده باشد تا آخر وقت و وقت کفایه
نکند مگر یک نماز معین است که اتیان بنماز عصر نماید و اما اختلاف در نهایه بعض آخر وقت پس
میگوئیم از اطباق اصحاب بر اینکه اول وقت نماز ظهر زوال الشمس است ظاهر میشود از کلمات

ایشان



در ذکر اقوال العلماء ایشان در آخر وقت

ایشان در آخر وقت آن چهار قول قول اول قول شیخ مفید است که فرموده وقت ظهر بعد از زوال است
تا آنکه سایه شاخص زیاد شود بقدر دو سبع شاخص دوم قول شیخ طوسی است در نهایه که
فرموده آخر وقت ظهر در حق مختار وقتی که سایه شاخص زیاد شود بمقدار چهار سبع آن سیم
قول شیخ طوسی در مبسوط و خلاف که فرموده وقت صلوة ظهر در حق مختار ممتد است تا آنکه
سایه شاخص زیاد شود بقدر شاخص و تشکیکی در ضعف این اقوال نیست بلکه ظاهر این است
که مراد شیخین جلیلین نیز اینمعنی که ظاهر میشود از کلام ایشان نبوده باشد چنانچه مدللا
در مطالع الانوار بیان شده قول چهارم قول ابی الصلاح است در کافی ایشان فرموده اند وقت
فضیلت نماز ظهر در حق مختار ممتد است تا وقتی که ظل شاخص بدو سبع شاخص برسد و وقت
اجزای نماز ظهر در حق مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص بچهار سبع شاخص برسد و وقت
نماز ظهر در حق مضطر ممتد است تا آنکه ظل شاخص بمثل شاخص برسد اینها که مذکور شد
ذکر اختلاف بود در وقت نماز ظهر من حیث النهایه و وقت نماز عصر من حیث البدایه و اما
اختلاف در وقت نماز عصر من حیث النهایه پس این نیز بحسب ظاهر خلاف شده بچند قول
اول قول مشهور مابین الاصحاب و مختار مابین اقوال است و آن این است که وقت نماز عصر
ممتد است الی الغروب و تفاوتی مابین مختار و مضطر در اصل جواز تاخیر تا این وقت نباشد
بلی چیزیکه هست این است که در تاخیر در حق مختار تا آن وقت بسیار مرجوح و مذموم است
و اما بالاضافه بارباب معاذیر پس چنین نیست قول دوم اینست که وقت صلوة ممتد است
در حق مختار تا آنکه سایه شاخص دو مثل شاخص شود در اینوقت صلوة عصر در حق مختار
منقضی میشود و اما در حق ارباب معاذیر پس وقت باقیست تا غروب و این ظاهر میشود از شیخ
در مبسوط و ابن حمزه و ابن البراج سیم ظاهر میشود از شیخ مفید و حاصل آن اینست که وقت
عصر اگرچه در حق ارباب معاذیر ممتد است تا غروب لکن در حق مختار منتهی میشود بمیل کردن شعاع
آفتاب بزردی چهارم قول ابی الصلاح است در کافی و محصل آن این است که وقت فضیلت
نماز عصر در حق مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص بچهار سبع شاخص برسد و وقت اجزای آن
در حق مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص بمثل شاخص برسد و وقت آن در حق مضطر ممتد است
تا غروب شمس مبحث سیم در بیان وقت نماز مغرب و عشا است بدانکه اجماع علما منعقد است

در بیان وقت نماز مغرب و عشا

بر اینکه وقت نماز مغرب داخل میشود بتحقق غروب شمس و اشکالی در این نیست و خلافیکه هست
مابین علما در این است که غروب شمس چه چیز است اختلاف کرده اند در این علما بسه قول
اول آنست که علامت غروب شمس استتار قرص شمس است یعنی همین که در صورت انتفا
این و مانع دیگر بعد از ملاحظهٔ افق مشخص شد که قرص شمس پایین رفته و مرئی نشود مشخص
میشود که غروب شده است و این قول ضعیف و موافق مذهب عامه است و مشهور مابین
علمای شیعه است که این قدر کفایت نمیکند در گفتن غروب و اینها متفرق بدو فرقه شده اند
طائفه فرموده اند علامت غروب انتفای حمره است از مشرق مقابل مغرب و این قول شیخ مفید است
در مقنعه و شیخ طوسی است و غیرهما این قول ثانی است و جماعهٔ دیگر فرموده اند علامت غروب
میل نمودن حمرهٔ مشرقیه است از سمت راس بجانب مغرب این قول شیخ است توضیح این اجمال
آنست بعد از آنکه قرص شمس از افق در جانب مغرب پایین رفت سرخی که در جانب مشرق هست
بالا تر میرود تا اینکه آن سرخی بمحاذات سر میرسد بعد از آنکه آن سرخی از جانب سر میل بجانب مغرب
نمود بی اشکال وقت نماز مغرب و وقت افطار خواهد بود و قبل از آن شروع بنماز مغرب نمیتوان
نمود و هم چنین جایز نیست افطار و این نحو مابین دو قول است بنا بر قول اول که علامت
غروب استتار قرص است همین که قرص آفتاب میل بارتفاع می نماید و هرقدر که قرص آفتاب
پایین تر میرود سرخی از جانب مشرق مختفی شد شروع بنماز مغرب و افطار جایز خواهد بود و بنا بر مختار
جایز نخواهد بود مگر در مقام تقیه و هم چنین هرگاه فرض شود کسی نماز عصر نکرده باشد تا آنکه قرص
شمس مخفی شد بنا بر مختار نماز عصر را به نیت ادا میتواند شروع نمود و بنا بر قول اول قضا خواهد
بود و لکن احتیاط در امثال این مقام این است که کسی عمدا تاخیر نماز تا آنوقت ننماید و اگر اتفاقا
تاخیر شد تا آن وقت اگر چه نماز عصر در این حالت ادا است لکن احتیاط این است که متعرض ادا
و قضا نشود و اکتفا بقربت مطلقه نماید بعد از آنکه مشخص شد که اول وقت نماز مغرب غروب
شمس است و علامت غروب میل حمرهٔ مشرقیه است از سمت راس بجانب مغرب بی اشکال
در اینوقت شروع بنماز مغرب میتوان نمود و هم چنین است کلام در افطار در حق صائم و بعد از
تحقق غروب مقداری که کفایت نماز مغرب کند یعنی که در نماز ظهر مذکور شد مختص بنماز مغرب است
بعد از انقضای اینمقدار زمان از اول غروب وقت نماز عشا داخل میشود و وقت هر دو نماز باقی است

تا نصف شب



تا نصف شب چنانچه از اول وقت بمقدار ادای نماز مغرب مختص باوست هم چنین در آخر وقت مقدار
ادای نماز عشا مختص است بنماز عشا پس وقت نماز مغرب داخل میشود بغروب آفتاب و ممتد است
تا آنکه باقی ماند از نصف شب مقداریکه کفایت بنماز عشا نماید و وقت نماز عشا داخل میشود بعد
از آنکه از غروب منقضی شد مقداریکه کفایت بنماز مغرب نماید و ممتد است تا نصف شب و قول
باشتراک هر دو نماز در تمام وقت چنانچه در ظهرین منقول از شیخ بزرگوار صدوق مرحوم بود در اینجا
نیز نقل شده لکن کلام آن بزرگوار در فقیه و غیره مطابق با این حکایت نیست و آنچه مذکور شد
در تحدید آخر وقت در نماز مغرب موافق مشهور و معروف مابین فقها است و ظاهر میشود
از جماعتی از اجله قدمای اصحاب خلاف در مسئلهٔ تحدید قول اول آنست که وقت نماز مغرب منقضی
میشود بزوال شفق که عبارت از حمرهٔ مغربیه است و این ظاهر میشود از ثقة الاسلام در کافی
و شیخ صدوق در هدایه و غیره و شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در خلاف و مبسوط و غیرهما
و قول دوم آنست که وقت نماز مغرب ممتد است تا طلوع فجر صادق و این قول را شیخ طوسی
در خلاف نقل فرموده از بعضی علمای ما و از جماعتی از علمای عامه پس اختلاف شده در آخر
وقت نماز مغرب بسه قول اول آنست که وقت نماز مغرب منتهی میشود بزوال حمرهٔ مغربیه دوم
آنست که ممتد است تا آنکه باقی میماند از نصف شب مقداریکه کفایت نماز عشا نماید و سیم آنست
که وقت آن ممتد است تا طلوع فجر صادق خیر الامور اوسطها قول اول و سیم هر دو ضعیف است
خصوصا سیم و هم چنین تحدیدی که در وقت نماز عشا مذکور شد بدایة و نهایة مشهور
و معروف مابین اصحاب است و در این نیز خلاف شده بسه قول اول آنست که مذکور
شد یعنی وقت نماز عشا داخل میشود بعد از انقضای زمانیکه کفایت نماز میکند نماز مغرب
از اول غروب و وقت آن ممتد است تا نصف شب دوم آنست که وقت آن داخل میشود بزوال
حمرهٔ مغربیه و منقضی میشود بثلث شب و این قول شیخ صدوق است در هدایه و شیخ مفید است
در مقنعه و شیخ طوسی است در خلاف و مبسوط و نهایه و اقتصاد و سلار بن عبد العزیز
در مراسم موافقت مشایخ عظام فرموده در بدایه و مخالفت نموده در نهایه چنانچه فرموده اول وقت
نماز عشا زوال حمره است و ممتد است تا آنکه باقی ماند بنصف شب مقدار چهار رکعت و چونکه
مشایخ مذکوره از اعاظم علمای شیعه میباشند بنا بر این احتیاط مقتضی این است که شروع نماز

ذکر خلاف قدمای اصحاب رضی الله عنهم در تحدید آخر وقت نماز مغرب

ذکر اختلاف علما است در وقت نماز عشا بدایة و نهایة

عشا نشود قبل از زوال حمره مغربیه واگر نماز بجماعت بوده باشد چون تعجیل در ان مطلوب است اولی
انست که اندکی تاخیر در نماز مغرب نماید بحدیکه فارغ میشود از نماز مغرب و نافلهٔ ان زوال حمره
شده باشد ان وقت شروع بنماز عشا نماید ولا سیما بعد از انکه ملاحظه انکه مرحوم شیخ در خلاف
این قول را نسبت بمذهب اصحاب داده ومع ذلك اگر نخواهد کسی رعایت این احتیاط بکند لزومی
ندارد و قول ثالث قولیست که در نماز مغرب نسبت به بعضی اصحاب داده لکن بین است انکس
که این قول را در نماز مغرب قائل شده البته قائل خواهد بود در نماز عشا و این ظاهر است لکن
ممکن هست که کسی ادعا نماید این قول را اگرچه از کلام شیخ در خلاف ظاهر میشود که چنین قائلی در علمای
شیعه بوده باشد لکن چونکه از مبسوط ظاهر میشود این قائل که قائل این قول شده در حال ضرورت
نه مطلقا بنابراین پس قول باطلاق قائلی ندارد و اما قول بان در حال ضرورت پس قائل این قول مجهول
نخواهد بود بلکه جماعتی از اعاظم متاخرین این قول را اختیار نموده اند لکن مختار در نزد حقیر این است
که فرق ما بین مختار و مضطر در این باب نمیباشد و وقت نماز عشا منقضی میشود با نتصاف لیل مطلقا
بنابراین هرگاه کسی در اول شب خوابید قبل از ادای نماز عشا و بیدار نشد مگر بعد از نصف شب ظاهر
این است که نماز او قضا بوده باشد کلامی که در اینمقام هست این است که ایا واجب است بر این شخص
روزه بگیرد همان روز را بقصد کفاره این عمل یا نه ظاهر این است که واجب بوده باشد خواه خوابیدن
باختیار ان شخص بوده باشد یا باضطرار خواه معتاد بوده باشد به بیدار شدن یا نه ظاهر این است که صوم
واجب بوده باشد در جمیع صور مذکوره و همچنین ظاهر اینست که وجوب صوم ثابت بوده
باشد خواه نوم او بعد از اتیان بنماز مغرب بوده باشد یا قبل از اتیان بهر دو نماز لکن ظاهر اینست
که وجوب صوم مختص بوده باشد بصورتیکه انشاء نوم نموده باشد بعد از دخول لیل و انقضای
زمانیکه وسعت هر دو نماز را داشته باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه قبل از
غروب خوابید و بیدار نشد مگر بعد از انتصاف لیل ظاهر این است که صوم واجب نبوده
باشد و همچنین است هرگاه خوابید بعد از تحقق غروب لکن قبل از انقضای زمانی که وسعت
هر دو نماز را داشته باشد بدانکه معروض در بعض کلام اصحاب انست که بیدار شود بعد از نصف
شب و قبل از فجر پس هرگاه فرض شود خوابید و بیدار نشد مگر بعد از طلوع صبح ظاهر این است
در اینوقت نیز روزه واجب بوده باشد و همچنین محل سؤال در حدیث معتبر که مستند حکم

در بیان وجوب صوم بقصد کفاره بر کسی که اخلال بنماز عشا نماید بنوم و فروع ان ۲

در مسئله



در مسئله است اگرچه مرده است لکن فرقی در این باب ما بین مرده و زنده نمیباشد پس هرگاه زن قبل از نماز
عشا خوابید و بیدار نشد مگر بعد از انتصاف لیل روزه ان روز بر او نیز واجب خواهد بود و انچه مذکور
شد در صورتی بود که اخلال بنماز عشا شده باشد در وقت ان بجهة نوم و اما هرگاه اخلال با نشده
باشد بسبب اغماء یا سهو یا بسبب مستی یا متعمدا ترک نماز کرده باشند ایا در اینصورت روزه ان
روز بر ان شخص واجب خواهد بود یا نه میگوئیم اما اغماء پس بی اشکال میتوان گفت که روزه
بر مغمی علیه واجب نبوده باشد لکن این در صورتی است که اغماء باختیار خود این شخص نبوده باشد
باینمعنی که این شخص باختیار خود احداث سبب اغماء ننموده باشد و اما هرگاه باختیار خود احداث
سبب اغماء نموده ممکن هست که گفته شود این شخص حکم عامد خواهد بود و حکم عامد بعد مذکور
خواهد شد و اما اخلال بنماز عشا ساهیا پس میگوئیم که سهو بر دو قسم است اول انست
که معتقد این بود که نماز عشا را بعمل اورده باینجهت نماز عشا نکرده بعد از انتصاف شب مشخص
شد فساد اعتقاد او ظاهر این است در اینصورت حکم بوجوب روزه ان روز نتوان نمود
و اکتفای بهمان قضای نماز مینماید و دوم انست که غافل شد از نماز کردن و وقتی متنبه شد که نصف
شب شده بود احتیاط در دین مقتضی این است در اینصورت اخلال بروزه ان روز ننماید و اما اخلال بنماز
عشا بجهة مستی پس میگوئیم این نیز بر دو قسم است یکقسم انست که مستی باختیار خود نباشد در اینصورت
اگرچه حکم بوجوب روزه ان روز ممکن نیست لکن طریقه احتیاط مقتضی انست که اخلال بروزه ان روز
ننماید و قسم دیگر انست که مستی باختیار خود شخص بوده که احداث سبب سکر را باختیار خود نموده
دور نیست حکم این شخص حکم عامد بوده باشد پس میگوئیم اما عامد یعنی کسیکه عمدا ترک نماز عشا
کرد تا نصف شب گذشت اما روزه ان روز بر ان شخص واجب است یا نه دور نیست که واجب
بوده باشد پس هرگاه اخلال بروزه نماید معاقب خواهد بود بترک صوم چنانچه معاقب است
بترک صلوة و بتاخیر ان از وقتان تنبیه سزاوار اینست که ختم مبحث شود بایراد چند مطلب
اول انست وجوب صوم مذکور ایا مختص است در صورتیکه اخلال بنماز عشا شده باشد
در حضر یا ثابت است در سفر و حضر حق این است که تفصیل داده شود در مسئله ما بین کثیر
السفر و مسافریکه سفر او معصیت بوده باشد و غیر اگر کثیر السفر بوده باشد الشخص که اخلال
بنماز عشا نموده یا انکه سفر او معصیت بوده باشد ظاهر این است که واجب بوده باشد که روزه

در بیان حکم اخلال بنماز عشا ساهیا

در بیان تفصیل وجوب صوم کفاره سفر و حضر و اعتراز

کرفته باشد دران روز واما هرگاه چنین نبوده باشد روزه بران شخص واجب نخواهد بود
وهم چنین است هرگاه این امر در شبی اتفاق افتاده باشد که روزه آن روز در شریعت طاهره مجوز
نبوده باشد مثل اینکه در شب عید اتفاق افتاده وهم چنین است هرگاه عایقی از صوم
دران روز هم رسید مثل اینکه مریض شد یا آنکه ضعیف حایض شد وهکذا مجملا هرگاه این سبب صوم
در شبی هم رسید که صوم آن روز در شریعت ممنوع ومحرم بوده باشد روزه دران روز واجب بلکه
جایز نخواهد بود وتفصیل مقام مقتضی آنست که گفته شود این سبب صوم در شبی که هم رسید
صوم آن روز در شریعت مطهره یا حرام است یا جایز است یا واجب اگر حرام بوده باشد ظاهر این است
که روزه آن روز در اینمقام مطلوب نبوده باشد پس جایز نخواهد بود واگر ممکن بوده باشد بجهة مانعی
از صوم نبوده باشد واجب است روزه واما اگر واجب بوده باشد این محتاج بتفصیل است یا این
واجب یا معین است مثل اینکه این امر در ماه مبارک اتفاق افتاد یا در شبی که روزه آن روز
بران شخص معین بود بنذر یا بغیر نذر در اینصورت ظاهر اینست که لازم بوده باشد نیت
هر دو روزه نماید پس صومین تداخل خواهد نمود یا آنکه نیت روزه ماه مبارک یا نذر معین نماید
ونیت این نماید که این مجزی باشد از آن صومی که مستند است باخلال نماز عشا وتحقیق مباحث
این مسئله را کما هو حقه بتوفیق ایزد بتوفیق در جلد خامس از مجلدات مطالع الانوار در مباحث
صلوة کسوف نموده ایم واشاره اجمالی در مجلد اول در مبحث مواقیت در خصوص همین مسئله
نیز شده است وهرگاه صوم آن روز معین نبوده باشد مثل اینکه صوم صنف وری بنذر مطلق
در ذمه او بود ومنظورش این بود که فردا را بهمان قصد روزه گرفته باشد شب چنین امری
اتفاق افتاد وهم چنین است قضای ماه مبارک در صورت سعه وقت در اینصورت امتثال
در حق این شخص بدو طریق ممکن است اول آنست که روزه را بقصد کفاره تاخیر صلوة
عشا روزه گرفته وجوبا وروزه واجب بنذر مطلق را مثلا تاخیر انداخته بوقت دیگر ودوم
آنست که همان روز را به نیت هر دو صوم روزه گرفته صومین در اینجا نیز تداخل خواهد نمود
وفرق مابین این صورت وصورت سابقه آنست که تداخل در آنجا لازم بود بخلاف در اینصورت
که تداخل در اینمقام جایز خواهد بود بنابرین هرگاه کسی مشغول بصومی شده باشد که تتابع ووقا
دران شرط بوده باشد مثل کفاره ماه مبارک در صورت عدم تجاوز از نصف چنین امری

اتفاق

اتفاق افتاد می تواند در ان روز قصد هر دو صوم نماید امتثال بهر دو در حق او حاصل میشود وبنا
بر این اخلال بتتابع بهم نخواهد رسید تا آنکه لازم باشد استیناف صوم کفاره نظر باختلال تتابع
بعلاوه ممکن هست که گفته شود در صورتیکه ناوی تداخل نبوده باشد بلکه همان روز را بنیت این صوم
مسبب اخلال بصلوة عشا بخصوصه روزه شود تخلل چنین امری موجب اختلال بتتابع مطلوب
دران صوم نشود بخصوصا در صورتیکه احداث سبب باختیار این شخص نبوده باشد مثل
انکه فرض شود کسی که شب سابق وروز آن هیچ خواب نکرده باشد وبعد از ادای نماز مغرب
خواست سجده شکر مستحب را بعمل آورده باشد در اثنای سجده خواب بر او غلبه نمود خوابید
وقتی بیدار شد که حوالی صبح است لکن بعد از فتح باب تداخل بتوفیق الله الموفق الاکبر حاجت باین
وقت دیگر نخواهد بود مطلب ثانی آنست هرگاه شب چنین امری اتفاق افتاد روز آن اثنای سفر
در حق چنین شخصی مجوز خواهد بود یا نه حق در مسئله تفصیل در اینمقام است مابین آنکه
اثنای سفر قبل از زوال یا بعد از زوال بوده اگر قبل از زوال بوده باشد میگوییم جایز است
چه مسافرت بعد از زوال منافات تمام با روزه واجب ندارد واگر قبل از زوال بوده باشد
تفصیل داده شود مابین کثیر السفر وغیره ان اگر کثیر السفر بوده باشد حکم شود بجواز سفر بکو واقع
حکم او بظهور ... باشد ولزوم صوم در آن روز واگر غیر کثیر السفر بوده باشد در اینوقت
تفصیل داده شود مابین سفر واجب وغیر واجب اگر غیر واجب است حکم میشود بعدم جواز آن
وبتعین صوم بر ان شخص در آن روز واگر واجب بوده باشد در اینوقت لازم می آید تعارض
واجبین مضری نیست در اینصورت مگر رجوع بترجیح واختیار اهم در نظر شارع مثلا هرگاه فرض
شود چنین امری در شب اتفاق افتاد وروز قافله حاج میروند واین شخص هم مستطیع است
وبا تخلف از این قافله مایوس است از درک حج است در این سال در اینصورت ظاهر این است
که اختیار مسافرت نماید واز روزه آن روز منصرف گردد وبا عدم امکان ترجیح مخیر خواهد بود
میانه اختیار احد واجبین وترک دیگر مطلب سیم آنست که آیا قضای این روزه در صورت
اخلال واجب خواهد بود یا نه مثل اینکه فرض شود چنین امری اتفاق افتاد در حق صغیر
وصبی حایض شد یا در حق مریض اتفاق افتاد یا روز مریض شد یا مثل که بحقیقت حال شد در
روز وحال آنکه اکل بعمل آورده بود یا آنکه سفر در حق او متعین بود یا اختیار سفر نمود باین سبب

در جواز سفر وعدم جواز آن در حق ناسی نماز عشا در آن روز ۴

در عدم وجوب قضای صوم کفاره ناسی نماز عشا در صورت اخلال بان صوم ۴

یا انکه روزه روز ان شب نظر بمنع در شریعت ممکن نبود مثلا اینکه شب احد عیدین بود یا لیالی التشریق که عبارت
از یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجة الحرام بوده باشد در منی یا انکه اخلال بصوم نموده متعمدا اما
ظاهر این است که حکم بوجوب قضای ان روزه ممکن نبوده باشد در جمیع صور مفروضه مطلب چهارم
انست که این حکم مختص بنماز عشاء است و در سایر صلوات مثل ظهرین و صلوة مغرب ثابت نیست
پس هرگاه بعد از زوال و انقضای زمانیکه وسعت فرضین داشته باشد کسی خوابید و بیدار نشد
مگر بعد از نصف ان وقت فساد اعتقاد او منکشف شد متحقق شد که نماز مغرب را بعمل نیاورده است
یا انکه بعد از دخول شب و انقضای زمانیکه کفایت صلوتین مینمود خوابید قبل از ادای صلوتین
و بیدار نشد مگر قبل از نصف شب مقداریکه کفایت نمینمود مگر ادای صلوة عشاء در جمیع
این صور صوم ان روز ثابت نیست و تمام کلام در اینمقام اگرچه تجاوز از اعتدال نمود لکن نظر بانکه
مباحث مهمه بود و اصحاب رفع الله تعالی مقامهم متعرض نشده بودند در اینمقام ثبت نمود والله العالم
بحقایق الاحکام و حججه الائمة النجباء العظام علیهم الافضل التحیة و الثناء و السلام مبحث چهارم در بیان وقت
نماز صبح است و تحدید ان بدایة و نهایة پس میگوئیم اول ان حین ظهور سفیدی است فوق افق
متصل بافق در جانب مشرق که منبسط و منتشر است در عرض افق متصل بان این اول فجر است که تعبیر
از ان بصبح صادق میشود در مقابل صبح کاذب که عبارت از سفیدی است که فوق افق بطریق استطاله
هم میرسد قبل از این و ان سفیدی متصل بافق نیست بلکه فوق افق است و ظلمتی یعنی سیاهی فاصله هست
مابین این سفیدی و افق مشرق تعبیر از این میشود بصبح کاذب و فجر اول و فجر اولش گویند بجهة اینکه این سفیدی
قبل از سفیدی که متصل بافق و منتشر در عرض افق است هم میرسد و صبح کاذب میگویند از بابت
صفت بحال متعلق موصوف است ای کاذب من اخبر بالصبح یعنی این سفیدی است که کسیکه اعتماد
بان میکند و اخبار میکند که صبح است کاذب است در این اخبار و انچه اول مذکور شد از فجر ثانی
و صبح صادق میگویند ثانی بجهة انکه بعد از روشنی اول هم میرسد و صادق بجهة انست که صادق است
کسیکه اخبار میکند که صبح است و این روشنی که عبارت از روشنی متصل بافق حسی مشرق
و منتشر در عرض انست اول وقت و نیز صبح است و در این وقت حرام میشود اکل و شرب بر
کسیکه عازم صوم هست و وقت نماز ممتد است تا طلوع شمس باینمعنی که وقت نماز صبح منقضی میشود
بطلوع شمس اما اینکه اول وقت نماز صبح حین ظهور سفیدی است که مذکور شد پس محل اتفاق است

در بیان عدم ثبوت حکم وجوب صوم در غیر نماز عشا

در بیان وقت نماز صبح بدایة و نهایة

وکسی

وکسی از فقها در این خلاف نکرده است و اما انقضای وقت ان بطلوع شمس پس این مشهور ما بین فقهاست
خواه در حق مختار بوده باشد یا مضطر و شیخ طوسی تفصیل داده ما بین مختار و مضطر و فرموده
اگرچه وقت در حق مضطر وقت ممتد است تا طلوع شمس لکن در حق مختار منتهی میشود تا ظهور
حمره در جانب مشرق چنانچه در مبسوط فرموده و باسفار صبح یعنی بکمال روشنی رسیدن چنانچه در خلاف فرموده
و ممکن است ارجاع هر دو بیک چیز مبحث پنجم در بیان انست که هر یک از مواقیت مذکوره در هر یک
از صلوة خمسه منقسم میشود بدو قسم وقت فضیلت و وقت اجزاء و مراد از وقت فضیلت وقتی است
که نماز در ان افضل است از نماز در وقت دیگر و مراد از وقت اجزاء وقتی است که نماز در ان مسقط
تکلیف است و مرجوح است نسبت بنماز در وقت فضیلت و وقت فضیلت صلوة ظهر از اول زوال است
تا انکه ظل حادث بمثل شاخص برسد و وقت اجزای ان بعد از انقضاء وقت فضیلت است تا انکه باقی
ماند بغروب شمس مقدار ادای عصر و وقت فضیلت نماز عصر بعد از ادای ظهر است تا انکه ظل حادث
بمقدار دو مثل شاخص برسد و وقت اجزای ان بعد از انقضای این مقدار است تا غروب شمس
و وقت فضیلت نماز مغرب از غروب شمس است تا غروب حمره مغربیه و وقت اجزای ان بعد از انقضای
وقت فضیلت است تا انکه باقی ماند از نصف شب مقداریکه کفایت ادای نماز عشا بکند و وقت
فضیلت نماز عشا از غروب حمره مغربیه است تا ثلث شب و وقت اجزاء ان بعد از فراغ از نماز مغرب است
تا زوال حمره مغربیه و بعد از ثلث شب است تا نصف شب و وقت فضیلت و نیز صبح از اول
طلوع فجر ثانی است تا ظهور حمره مشرقیه و وقت اجزای ان باقی است تا طلوع شمس مخفی نماند ظهور
حمره در مشرق بعد از طلوع فجر دو وقت است اول بعد از انفجار بفاصله بسیار کم و دیگری بعد
از انکه خوب روشن شد و مراد در اینمقام که وقت فضیلت ممتد است تا ظهور حمره این معنی است
که اخر مذکور شد و از انچه مذکور شد در بیان اصل وقت نماز عشا و بیان وقت فضیلت
و وقت اجزای ان معلوم میشود که وقت فضیلت نماز عشا محفوف است بدو وقت اجزا
یعنی وقت فضیلت ان متوسط است ما بین دو وقت اجزاء اول بعد از فراغ از نماز مغرب است
تا زوال الحمره مغربیه و ثانی بعد از انقضای ثلث شب است تا نصف شب و جماعتی از علماء وقت
فضیلت نماز عصر را نیز چنین میدانند یعنی وقت فضیلت ان متوسط است ما بین دو وقت اجزا
اول بعد از فراغ از نماز ظهر است تا انکه ظل شاخص بمثل شاخص شود و ان وقت فضیلت نماز

در بیان وقت فضیلت و وقت اجزای صلوات

عصر داخل میشود و مقتضی میشود بر سیدن ظل بدو مثل شاخص بعد از ان وقت اجزا است تا غروب
و مختار خلاف ان است بلکه بعد از انقضای مقدار یکه کفایت نماز ظهر کند وقت فضیلت نماز عصر داخل
میشود بل بعد از تحقق زوال چنانچه راجح است تاخیر نماز ظهر بعد از اتیان هشت رکعت نافله حینئذ است
حال در نماز عصر یعنی راجح این است تاخیر در نماز عصر نماید تا فارغ شود از هشت رکعت نافله ان
ولکن این در صورتیست که خواهد اتیان بنافله نموده باشد و اما هرگاه نخواهد نافله بعمل اورد
رجحان تاخیر صلوتین بمقدار نافله مسلم نیست بلکه چنانچه اتیان بنماز ظهر نمود در اول زوال نماز
ظهر اتیان شده خواهد بود در وقت فضیلت خود چنین است حال در نماز عصر که هرگاه اتیان
بان نماید بعد از فراغ از نماز ظهر من غیر فصل نماز عصر در وقت فضیلت خود واقع شده خواهد بود
خواه اتیان بهشت رکعت زوال که نافله ظهر است کرده باشد یا نه غایت ما فی الباب ان است که در
صورت عدم اتیان بنافله در هر دو یا احدهما خود را از فضیلت نافله محروم کرده خواهد بود بلی اینمطلب
در نماز عشا مسلم است که هرگاه اتیان شود بان قبل از زوال الحمرة مغربیه واقع شده خواهد بود نماز عشا
در غیر وقت فضیلت خود بدانکه اهتمام تمامی در محافظت صلوات در اوقات فضیلت انها ضرور است
و نهایت مبالغه در اخبار معتبره در این باب بعمل امده چنانچه در حدیث از کاشف اسرار و دقایق
جناب امام جعفر صادق ع مرویست که انحضرت فرموده که فضل و رجحان وقت اول بر وقت اخیر
بهتر است از برای مکلف از اولاد و اموال او و در حدیث دیگر از ان سرور ع مرویست که فضیلت
وقت اول بر وقت اخر مثل فضیلت اخرت است بر دنیا و این مدحی است فوق جمیع محامد و حسنات
بالاتر از جمیع محاسن محروم ساختن ایشان خود را از این سعادت عظمی در صورت انتفای عذر
ستمی است شدید و خسارتی است عظیم و چونکه محافظت صلوات در اوقات فضیلت انها
موقوف بمعرفت وقت فضیلت در غیر ظهرین بنحوی که مذکور شد چندان صعوبتی ندارد و اما
در ظهرین معرفت ان از راهی که مذکور شد صعوبتی داشت لهذا مناسب دانست در تحدید
وقت فضیلت این دو نماز نشان نماید بنحوی که اظهر از این بوده باشد پس میگوئیم مذکور در بحار
و غیره الست و قتیکه افتاب در اول جدی بوده باشد که شمس در انوقت در غایت انحطاط است
ظل حادث بمثل شاخص میرسد در دو ساعت و چهل و دو دقیقه یعنی در اینوقت وقت
وقت فضیلة نماز ظهر ممتد است بقدر نظر دو ساعت و چهل و دو دقیقه و ظل حادث در انوقت

در تحدید وقت فضیلة ظهرین ٢

معادل

معادل دو مثلث مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و دو دقیقه و هم چنین ظل
حادث در وسط جدی معادل مثل شاخص میشود در دو ساعت و چهل و چهار دقیقه
و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت بیست و پنج دقیقه و در اخر جدی که متصل باول
دلو است ظل حادث بمثل شاخص میرسد در دو ساعت و چهل و نه دقیقه و بدو مثل
شاخص میرسد در سه ساعت و سی و دو دقیقه و در وسط دلو معادل مثل شاخص میشود
در دو ساعت و پنجاه و نه دقیقه و معادل دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و چهل
سه دقیقه و در اخر دلو که متصل باول حوت است معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت
و نه دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و پنجاه دقیقه و در وسط حوت معادل
مثل شاخص میشود در سه ساعت و نوزده دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت
و یازده دقیقه و در اخر حوت که متصل باول حمل است معادل مثل شاخص میشود در سه
ساعت و بیست و شش دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و هیجده دقیقه
و در وسط حمل معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و سه دقیقه و معادل
دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و سی و یک دقیقه و در اخر حمل که اول ثور است ظل
شاخص معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو مثل شاخص
میشود در چهار ساعت و چهل دقیقه و در وسط ثور معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت
چهل دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل هشت دقیقه و در اخر ثور
که اول جوزا است معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و چهل و یک دقیقه و دو مثل
شاخص میشود در چهار ساعت پنجاه و سه دقیقه و در وسط جوزا معادل مثل شاخص
میشود در سه ساعت و سی و نه دقیقه و در این اشتباهی است وجه این را در مطالع الانوار
ایراد نموده ایم و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه و در اخر جوزا
که اول سرطان بوده باشد معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو مثل
شاخص میشود در چهار ساعت و چهل و سه دقیقه در این دو مقام نیز اشتباه شده و وسط
سرطان مثل وسط جوزا است و اول اسد مثل اول جوزا است و وسط اسد مثل وسط ثور است
و اول سنبله مثل اول ثور است و وسط سنبله مثل وسط حمل است و اول میزان مثل اول حمل است

ووسط میزان مثل وسط حوت است واول عقرب مثل اول حوت است ووسط عقرب مثل وسط دلو است واول قوس مثل اول دلو است ووسط قوس مثل وسط جدی است اینها در صورتی است
که عرض بلد بقدر سی وسه درجه بوده باشد مثل اصفهان ونواحی ان وبلادی که مثل ان بوده باشد
در عرض ودر صورتی که عرض بلد بیشتر بوده باشد یا کمتر مدت بلوغ ظل حادث بمثل شاخص یا بدو مثل
شاخص بیشتر میشود یا کمتر وانچه مذکور شد در بیان مدت بلوغ ظل حادث بمثل شاخص یا دو مثل
شاخص در اوان بودن شمس بود در اوایل بروج واواسط واواخر ان ودر سایر احوال تقریبا
مطلوب مشخص میشود ومخفی نماند انچه مذکور شد در تعیین مقادیر مذکوره اگرچه مفید قطع
نیست سیما با وقوع اشتباه در بعض مواضع لکن چونکه مفید مظنه هست وباکی در اعتماد
بر مظنه در امثال این مقام نیست لهذا عمل بمقتضای ان نمودن بی عیب است ومع ذلك رعایت
تعجیل نمودن اتقن واحکم خواهد بود وانچه مذکور شد تا اینجا در بیان اوقات صلوات فرایض
یومیه بود واما اوقات باقی فرائض انشاء الله تعالی هریك در محل خود بیان خواهد شد **فصل**
**سیم در** تقسیم نمازهای مستحبه است ونماز نافله منقسم میشود بنوافل یومیه وغیر یومیه واقسام
غیر یومیه بسیار است باعانة الله تعالی شانه بسیاری از انها در محل خود بیان خواهد شد کلام
در اینمقام در نوافل یومیه است اگرچه انچه متعلق بفریضه جمعه است جایز است ایراد شود
در شب یا باعتبار لتمییز مظروف است باسم اشرف ظرفین ودر این نیز چند بحث است **بحث اول**
در عدد رکعات نوافل یومیه سی وچهار رکعت است ضعف رکعات فرایض یومیه هشت
رکعت نافله زوال است که قبل از نماز ظهر ایراد میشود وهشت رکعت بعد از نماز ظهر وقبل از عصر
ایراد میشود وتعبیر میشود از اول بنافله ظهر واز ثانی بنافله عصر ودر حین نیت هرگاه متعرض این
اضافه شود مطلقا عیبی ندارد باین نحو که هشت رکعت را به نیت نافله ظهر وهشت رکعت را
به نیت نافله عصر بعمل اورد بلکه شیخ صدوق در کتاب هدایه مجموع شانزده رکعت را نافله
ظهر دانسته هشت رکعت قبل از ظهر وهشت رکعت بعد از ان قبل از عصر ونقل شده از ابن
الجنید که چهارده رکعت را از نافله ظهر دانسته ودو رکعت را نافله عصر واین هردو قول ضعیف است
وممکن است که مراد صدوق از ظهر زوال بوده باشد نه نماز وبنابراین مراد این خواهد بود که شانزده
رکعت نافله زوال خواهد بود چنانچه صاحب کتاب جامع تصریح نموده که شانزده رکعت نافله زوال

در تقسیم نمازهای مستحبه





وچهار رکعت نافله مغرب است که ایراد میشود بعد از نماز مغرب ودو رکعت نشسته است بجای
یک رکعت که بعد از نماز عشاء است واو را وتیره می نامند وهشت رکعت نماز شب است
ودو رکعت شفع ویک رکعت وتر که مجموع یازده رکعت میشود واطلاق نماز شب چنانچه بر هشت
رکعت اول میشود اطلاق میشود بر مجموع یازده رکعت ودو رکعت نافله فجر است که قبل از فریضه
فجر ایراد میشود وانچه مذکور شد که عدد رکعات نوافل یومیه سی وچهار است این در حضر است
واما در سفر پس نصف ان ساقط پس عدد رکعات این نافله در سفر هفده خواهد بود وشانزده
رکعت نافله ظهر وعصر وهمچنین نافله عشا که وتیره بوده باشد ساقط است لکن این در حق
مسافریست که قصر صلوة در حق او متعین بوده باشد واما مسافری که قصر نماز در حق او
جایز نبوده باشد مثل حضر وهمچنین است هرگاه قصر صلوة در حق او متعین نبوده باشد
ظاهر اینست که جمیع نوافل در حق او ثابت بوده باشد مثل حضر وهمچنین هرگاه قصر صلوة
در حق او متعین نبوده باشد بلکه مخیر بوده باشد ما بین قصر واتمام مثل مسافر در مسجد الحرام
یا مسجد نبی صلی الله علیه واله در مدینه یا حایر حسینی یا مسجد کوفه پس مسافر در این اماکن
اربعه ایراد بنافله ظهرین ووتیره می تواند نمود خواه فریضه را قصر کند یا تمام لکن کلام در اینجا ست
که این حکم در صورت قصر نمودن فریضه در صورتی است که ایراد بفریضه مقصوره در نفس
این اماکن نماید یا ثابت است اگرچه ایراد بفریضه مقصوره در خارج اماکن نیز نماید وعلی التقدیرین
نافله را نیز در نفس اماکن نماید یا در خارج پس مسئله متصور بچند قسم میشود **اول** انست
که ایراد بفریضه نماید ایراد در خود اماکن تمام **دوم** مثل اول است مگر اینکه ایراد بفریضه
نماید مقصوره در این دو صورت نافله ثابت است مثل حضر **سیم** انست که ایراد بنافله
در خارج نماید وایراد بفریضه نماید در نفس اماکن لکن تمام **چهارم** مثل اینست مگر اینکه
ایراد بفریضه نماید در نفس اماکن مقصوره در این دو صورت نیز ظاهر این است که ایراد
بنافله نتواند نمود **پنجم** انست که ایراد بنافله نماید در نفس اماکن وبفریضه در خارج **ششم**
انست که ایراد بهریك از نافله وفریضه در خارج بوده باشد ومشخص است که در این دو صورت
فریضه قصر خواهد بود واین محل کلام نیست وکلام در اینست که ایا در این دو صورت
ایراد بنافله جایز هست یا نه هریك از طرفین خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که حکم

بجواز او بصواب بوده باشد پس در قسم اول اتیان بنافله ظهر می نماید در نفس یکی از اماکن
اربعه اگرچه حین اتیان بنافله ناوی این بوده باشد که اتیان بفریضه در خارج خواهد نمود مقصود
یا آنکه نماز عشا را در خارج مقصود اتیان نموده نماز وتیره را در نفس یکی از اماکن اتیان می تواند نمود و در قسم
ثانی که سادس اقسام است اتیان بهریک از نافله ظهرین و ظهرین در خارج از اماکن مینماید لکن در صورتی
متمکن از اتیان ظهرین در نفس اماکن بوده باشد پس نافله ظهرین مثلا در سفر در وقتی ساقط است
که قصر در ظهرین متعین بوده باشد نجدی که مفری از قصر در حق او نبوده باشد اگرچه تبدیل مکان
نماید مگر باقامه عشره ایام و در ما نحن فیه چنین نیست نظر باینکه متمکن هست در ان وقت نماز را
در نفس اماکن اتیان نماید تمام بنابراین مسافر در مکه معظمه هرگاه نماز ظهرین را در منزل خود اتیان
نماید متعین است که قصر نماید لکن نظر باینکه متمکن هست از اتیان نماز در مسجد الحرام تمام لهذا متمکن است از
اتیان بنافله ظهر مثلا در منزل خود نماید و بعد از فراغ از نافله نماز فریضه را در همان منزل مقصور
نماید و هم چنین است در مدینه متبرکه و کربلای معلی علی مشرفهما الاف التحیه والثناء پس محصل کلام
در اینمقام اینست کسیکه در یکی از اماکن اربعه مذکوره بوده باشد جایز است در حق او اتیان
بنوافل خواه نافله و فریضه هر دو را در خارج اماکن اتیان نماید یا هر دو را در نفس اماکن یا نافله را
در نفس اماکن اتیان نماید و فریضه را در خارج یا بعکس و در صورت اتیان بفریضه در نفس
اماکن خواه اتمام نماید یا قصر در جمیع صور اتیان بنافله ظهرین و عشا در حق او مجوز خواهد بود و هم
چنین هرگاه کسی از سفر وارد میشود در روز و در یک فرسخ به بلد خود مانده زوال شد هرگاه تاخیر در نافله
نماید تا ورود به بلد وقت نافله منقضی میشود در اینصورت در حق او جایز است در بین راه
نافله نماید و تاخیر در فریضه نماید تا ورود بخانه بلکه اتیان بنافله و فریضه هر دو در سفر نماید
در چنین صورت که متمکن از اتیان بفریضه تامه در خانه خود هست بتاخیر در ان اگرچه تا آخر وقت بوده
باشد و هم چنین است هرگاه کسی انشای سفر نماید در اول زوال جایز است در حق او اتیان بنافله
زوال در منزل اگرچه اتیان بفریضه ظهر در سفر نماید و وجه ثبوت نافله در موارد مذکوره را در مطالع
الانوار ذکر نموده ایم **بحث چهارم** در بیان وقت نافله ظهرین است و در این چند قول است **اول** و هو اوسع
الاقوال است که وقت نافله ممتد است بامتداد وقت فریضه و این قول اصحاب شرایع و غیره حکایت
نموده اند و تا حال بقائل این بر نخورده ام لکن کلام ابی الصلاح در مبحث صلوات مسنونه اگرچه موهم

در بیان وقت نافله ظهرین

بحث هست



این هست چنانچه فرموده است که اوقات نافله هر فریضه ممتد است بامتداد ان فریضه لکن مذکور
شده در اوقات فرائض ان مرحوم وقت اجزای نماز ظهر را در حق مختار منتهی میداند برسیدن ظل شاخص
بچهار سبع ان و وقت نماز ظهر را در حق مضطر منتهی میداند برسیدن ظل شاخص قبل شاخص پس
مقتضای جمع مابین دو کلام او انست که وقت نافله ظهر ممتد است تا انکه ظل شاخص مثل شاخص شود
لکن در حق مضطر بلی بلکه مقتضای کلام او در نماز عصر چنین است لکن در حق مضطر نظر باینکه وقت نماز
عصر را در حق مضطر ممتد میداند تا غروب و در حق مختار وقت انرا ممتد میداند تا بلوغ ظل مثل شاخص
**دوم** انست که وقت نافله ظهر ممتد است تا انکه ظل شاخص مثل شاخص شود و وقت نافله عصر ممتد است
تا انکه ظل دو مثل شاخص شود و ارباب این قول مختلفند بعضی استثنا نموده اند از این دو وقت
مقدار بر اکر کفایت فریضتین نماید و بعضی مطلق فرموده اند و استثنا ننموده اند بلکه بعضی تصریح
بر عدم استثنا نموده **قول سیم** و هو اضیق الاقوال انست که وقت نافله ظهر ممتد است تا انکه ظل
حادث بدو سبع شاخص برسد بعد از تحقق زوال تا این وقت مشترک مابین نافله و فریضه است
و بعد از ان مختص بنماز ظهر میشود باینمعنی که اتیان بنافله ظهر در اینوقت جایز نخواهد بود نظر
بخروج وقت ان و وقت نافله عصر باقی است تا انکه ظل حادث بمقدار چهار سبع شاخص برسد
بعد از ان مختص بنماز عصر میشود باینمعنی که اتیان بنافله بعد از انقضای ان مقدار و قبل از عصر جایز
نیست و مختار مابین اقوال قول ثالث است و از جمله اموری که در اینمقام مناسب است که بیان
شود دو مطلب است **اول** انست که هرگاه کسی در اول زوال بجهت عارضی ترک نافله ظهر نمود
و نماز ظهر را در اول وقت اتیان نمود و هم چنین ترک نافله عصر نمود و نماز عصر را بعد از ظهر بلا فصل
بعمل اورد مساوی دو سبع شاخص نشده در اینوقت باعث دفع شد میتواند هر دو نافله را
بعمل اورد بقصد اداء نظر ببقاء وقت هر دو و هرگاه فرض شود که رفع باعث شد بعد از ادای ظهر
و قبل از عصر در اینصورت ایا میتواند اتیان بنافله ظهر نماید مقدم بر نماز عصر یا نه نظر باینکه این نافله ثابت
در وقت فریضه و انقدر که ثابت است جواز این نافله است مقدم بر صلوة ظهر و مفروض
این است که بعد است ظاهر این است که جایز بوده باشد **مطلب دوم** در تحدید وقت نافله
ظهر و عصر است بحسب ساعات بدانکه مذکور در بحار و غیره انست که زمان بلوغ ظل حادث
بدو سبع شاخص وقتی که شمس در راس جدی بوده باشد در یک ساعت و نیم و هفت دقیقه است

مطا

وبچهار سبع شاخص در دو ساعت و ده دقیقه و در وسط جدی در یکساعت و نیم هشت دقیقه
وبچهار سبع در دو ساعت دوازده دقیقه و در اخر جدی که اول دلو است بلوغ ظل بدو سُبع
شاخص در یکساعت و چهل دقیقه وبچهار سبع در دو ساعت و هفده دقیقه و در وسط دلو
بلوغ ظل بدو سبع شاخص در یکساعت و نیم و شانزده دقیقه وبچهار سبع در دو ساعت و بیست
و سه دقیقه و در اخر دلو که اول حوت است بلوغ ظل بدو سبع در یکساعت و نیم و شانزده
دقیقه در این اشتباه است وبچهار سبع در دو ساعت و نیم و یک دقیقه و در وسط حوت بلوغ
ظل بمقدار دو سبع در یکساعت و نیم و بیست و چهار دقیقه وبچهار سبع در دو ساعت و نیم و
هشت دقیقه و در اخر حوت که اول حمل است بلوغ ظل بدو سُبع شاخص در دو ساعت الا
سه دقیقه وبچهار سبع در دو ساعت و نیم سیزده دقیقه و در وسط حمل بلوغ ظل بمقدار دو سبع
در دو ساعت الا سه دقیقه وبچهار سبع در دو ساعت و نیم هفده دقیقه و در اخر حمل که اول
ثور است بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت الا پنج دقیقه در ان اشتباه است وبمقدار چهار
سبع در دو ساعت و نیم هفده دقیقه و در وسط ثور بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت
الا نه دقیقه وبمقدار چهار سبع در دو ساعت و نیم پانزده دقیقه است و در اخر ثور که اول جوزا است
بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یکساعت و چهل و نه دقیقه وبمقدار چهار سبع در دو ساعت و چهل
و دو دقیقه و در وسط جوزا بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یکساعت و سی و هشت دقیقه و بمقدار
چهار سُبع در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و در اخر جوزا که اول سرطان است بلوغ ظل بمقدار
دو سبع در یکساعت و چهل و یک دقیقه وبچهار سبع در دو ساعت و سی هشت دقیقه و وسط
سرطان مثل وسط جوزا است و اخر سرطان یعنی اول اسد مثل اول جوزا است و وسط اسد
مثل وسط ثور است و اخر اسد یعنی اول سُنبله مثل اول ثور است و وسط سنبله مثل وسط
حمل است و اخر سنبله یعنی اول میزان مثل اول حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت است
و اخر میزان یعنی اول عقرب مثل اول حوت است و وسط عقرب مثل وسط دلو است و اخر عقرب یعنی
اول قوس مثل اول دلو است و وسط قوس مثل وسط جدی است و در بعضی مواضع اگر
اشتباه شده لکن بنحوی نیست که منافی با مظنه بوده باشد بنابراین عمل بمقتضای بوده در اتیان
نوافل بی عیب است و مخفی نماند که انچه مذکور شد در وقت نافله ظهرین در غیر روز جمعه است

واما

در بیان نافلهٔ روز جمعه ووقت ان است

واما در روز جمعه چنین نیست نه در وقت و هم چنین عدد رکعات نافلهٔ روز جمعه علاوه است
از عدد رکعات نافله سایر ایام بچهار رکعت پس عدد رکعات نافلهٔ روز جمعه بیست است و اشکالی
در این نیست بلکه کلام در وقت اتیان باین بیست رکعت است و احتمالات در این بسیار است
اول انست که اتیان شود بمجموع بیست رکعت قبل از زوال جمعه یعنی در یکدفعه ظاهر این است
که جایز بوده باشد در هر وقت از اوقات قبل از زوال که بوده باشد خواه وقت پهن شدن افتاب
یا وقت بلند شدن افتاب یا قریب بزوال بوده باشد در هر وقت که خواسته باشد جمیع بیست
رکعت را یکدفعه اتیان می تواند نمود دوم انست که مجموع بیست رکعت را باز اتیان نماید قبل
از زوال لکن متفرقا این نیز بهر نحو که خواسته باشد ظاهر این است که جایز بوده باشد لکن افضل
اقسام متصور ان است که توزیع نموده باین نحو که شش رکعت را وقت انبساط شمس یعنی وقت
پهن شدن افتاب در سطح زمین اتیان نماید و شش رکعت را وقتی که افتاب بلند شد اتیان نماید
و شش رکعت را قریب بزوال اتیان نماید و دو رکعت را متصل بزوال یعنی بسیار نزدیک بزوال اتیان
نماید و دو دو رکعت و بعد از تحقق زوال ظاهر این است که جایز نباشد یا بمعنی که جایز نیست تاخیر
نمایند این دو رکعت را و بعد از زوال اتیان نماید و اگر اتفاق افتاد زوال شد و اتیان باین دو رکعت
نه نموده باشد قبلا اتیان بفریضه اتیان باین دو رکعت نماز نه نماید سیم انست که اتیان نماید
بمجموع بیست رکعت نافله بعد از زوال و قبل از اتیان بفریضه مجتمعه بوده باشد یا متفرقه و این قسم
اگرچه از کلام شهید ثانی ظاهر میشود جواز ان در شرح لمعه و شرح ارشاد لکن مختار عدم جواز است
چهارم انست که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت نافله در میان دو نماز خواه مجتمع بوده یا متفرقه
و این نیز جایز نیست اگرچه مرحوم علامه در نهایة الاحکام و شهید ثانی در شرح ارشاد تصریح نموده اند
بر جواز پنجم انست که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت بعد از ادای فریضتین و شکی در جواز
این نیست خواه مجتمع اتیان نماید یا متفرقه لکن کلام در این است که در اینوقت بنیة قضا اتیان نماید
یا بنیت اداء اولی انست که قصد قربت مطلقه نماید و متعرض ادا و قضا هیچ یک نشود ششم توزیع است
و این بچند قسم متصور میشود اول انست که بعضی از این نافله را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را
بعد از زوال قبل از ادای فریضتین و ثانی انست که بعضی را بعد از زوال و قبل از فریضه و باقی را
فیما بین فریضتین اتیان نماید ثالث انست که بعضی را بعد از زوال اتیان نماید قبل از فریضتین و تمام را

بعد از فریضتین و رابع آنست که بعضی را بعد از زوال و قبل از فریضه و بعضی از آن را فیما بین فریضتین و بعضی
دیگر را بعد از فریضتین و خامس این است که بعضی را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال
قبل از فریضتین و بعضی را فیما بین فریضتین فقط یا بعد از فریضتین هم اتیان نماید ظاهر اینست که
هیچ یک از این اقسام خمسه جایز نبوده باشد بل اقسام دیگر هست که مضایقه از جواز آنها نداریم
اول آنست که بعضی از نافله را قبل از زوال اتیان نماید و تتمه را فیما بین فریضتین و سه قسم از این
منصوص است یکی آنست که هشت رکعت در مابین فریضتین اتیان شود و ثانی آنست که شش
رکعت فیما بینهما اتیان شود و ثالث آنست که چهار رکعت فیما بین اتیان شود دوم آنست که بعضی
از نافله را قبل از زوال اتیان نماید و تتمه را بعد از فریضتین و ثالث آنست که جمع مابین هر سه
نماید یعنی بعضی را قبل از زوال اتیان و بعضی را بعد از زوال لکن فیما بین فریضتین و تتمه را بعد از
فراغ از هر دو فریضه اتیان نماید و در نیست این اقسام هم جایز بوده باشد بدانکه مناسب این است
که ختم مبحث نمائیم بذکر دو مطلب اول آنست مذکور شد که هرگاه کسی اتیان باین بیست رکعت
نماز نماید بهر یک از انحاء مذکوره که بوده باشد مؤدی سنت خواهد بود مگر اقسامی که تصریح
شد بعدم جواز آنها لکن افضل از همه آنست که اتیان شود بمجموع بیست رکعت قبل از زوال
بتوزیعی که مذکور شد باین نحو که شش رکعت را وقت انبساط شمس و شش رکعت وقت ارتفاع
آن و شش رکعت قریب بزوال و دو رکعت متصل بزوال کلا میکرد در اینمقام هست باید دانست
که هرگاه عید فطر یا عید اضحی اتفاق افتاد در روز جمعه آیا حکم نافله بحال خود باقی است یا خیر نظر باینکه
اتیان بنماز نافله در این روز قبل از نماز عید و بعد از آن منهی عنه است ظاهر احتمال اول است
پس نافله مذکوره بر حال خود باقی است اگر چه در صورت مفروضه بوده باشد و ظاهر اینست
که نهی منصرف بغیر این نماز بوده باشد و مطلب ثانی آنست که مجموع این بیست رکعت نماز از
نافله ظهر و عصر این روز است یا از وظیفه روز جمعه است یا شانزده رکعت از نافله ظهرین است
و چهار رکعت از وظیفه یوم جمعه است ثمره در مقام نیت ظاهر میشود ظاهر احتمال اول است
پس ده رکعت اول به نیت نافله ظهر یا صلوة جمعه بعمل میتوان آورد و ده رکعت باقی را به نیت
نافله عصر لکن اولی این است که نیت اینکه از نافله فریضتین است یا از وظیفه یوم است متعرض
هیچ یک نشود بلکه مقصود این باشد که چونکه شارع مقرر نموده در این روز بیست رکعت نماز

شود

---

در بیان وقت نافله مغرب

شود امتثالا للطلب و طلبا لمرضاة این نماز را بعمل می آورم مبحث سیم در بیان وقت نافله مغرب است
وقت این نافله داخل میشود بعد از انقضای مقداری که کفایت نماز مغرب نماید بعد از تحقق غروب
لکن جایز نیست اتیان بنافله مگر بعد از ادای نماز مغرب و در آخر وقت این نافله خلاف است
سه قول اول مشهور و معروف مابین فقها آنست که وقت آن منقضی میشود بزوال حمره مغربیه
و ظاهر محقق در معتبر و علامه در منتهی دعوی اتفاق علمای شیعه است بر این مطلب دوم آنست
که ممتد است بامتداد وقت مغرب و این مختار شیخ شهید است در دروس و صاحب مدارک
سیم جمع مابین هر دو قول است اول در حق مختار و دوم در حق مضطر و این ظاهر میشود
از کلام ابی الصلاح در کافی نظر باینکه در فصل صلوات مسنونه فرموده است که وقت
نافله هر فریضه ممتد است بامتداد وقت آن فریضه و در وقت نماز مغرب قائل شده که وقت
مختار منتهی میشود بزوال حمره مغربیه و وقت مضطر باقی است تا نصف شب و مختار
مابین اقوال قول اول است بدانکه مناسب این است که تنبیه شود در اینمقام بچند چیز
اول آنست که هرگاه فرض شود کسی در بدو امر باعتبار باعثی قرار داد که ترک نافله مغرب
نماید و باین قصد اتیان بهر دو فرض نمود بلا فصل بعد رفع باعث شد و قرار داد که اتیان
بنافله مغرب نماید اگر بعد از زوال حمره است اتیان می نماید بنیت قضا و اگر قبل از زوال حمره است
ظاهر اینست که اتیان به نیت ادا می تواند نمود دوم آنست که مکروه است حرف زدن
مابین مغرب و نافله آن و همچنین مابین چهار رکعت سیم سجده شکری که مستحب است
بعد از فراغ از فرائض اولی این است که اتیان شود بآن سجده مقدم بر نافله مغرب مبحث
چهارم در بیان مزاحمت نوافل مذکوره است نسبت بفرائض و در این چند مقام است
اول آنست که نافله ظهرین مزاحم این دو نماز میشود در وقت این دو نماز توضیح این اجمال
آنست که هرگاه کسی یک رکعت از نافله ظهر را قضاعدا اتیان نمود و وقت نافله منقضی شد در اینصورت
جایز است که هفت رکعت دیگر را مزاحم نماز ظهر کرده اند یعنی هفت رکعت را بعد از انقضای
وقت نافله اتیان نماید بعد اتیان بنماز ظهر نماید و همچنین است حال در نافله عصر پس هرگاه
یک رکعت را قضاعدا در وقت خود اتیان نمود و وقت آن نافله منقضی شد میتواند اتمام نافله
عصر نماید مقدم بر نماز عصر و اشکالی در این نیست لکن کلام در این است که آیا این حکم مختص

در جواز مزاحمت نافله با فریضه ظهر و عصر هرگاه خروج وقت نافله بعد از اتمام رکعت بوده باشد

بصورتیست که این شخص باعتقاد سعة وقت نافله شروع بنافله نمود و بعد از اتیان یک رکعت
فساد اعتقاد او منکشف شد یا انکه مختص باین صورت نیست بلکه حکم ثابت است در صورتیکه
قبل از شروع بنماز نافله معتقد ان بوده باشد که وقت نافله وسعت ندارد مگر یک رکعت از ان را
در اینصورت جایز هست و یک رکعت را در وقت اتیان نماید و تتمه را در خارج وقت ظاهر این است
که حکم در هر دو صورت ثابت بوده باشد و مختص بصورت اول نبوده باشد و لکن این در
صورتیست که خروج وقت نافله بعد از اتیان یک رکعت بوده باشد اما هرگاه قبل از اتمام یک رکعت
بوده باشد این حکم ثابت نیست ایا در اینصورت اتمام دو رکعت جایز است یا انکه قطع
ان نماز متعین است ظاهر اول است لکن این در صورتی است که باعتقاد سعه وقت شروع
بنماز نافله نموده باشد و قبل از اتمام یک رکعت فساد اعتقاد او ظاهر شود بلکه وقت خارج شود
قبل از اتمام رکعت در اینصورت اگرچه اتمام دو رکعت جایز است یعنی قطع نماز بر او
لازم نیست لکن اتمام هم نافله جایز نیست اما هرگاه قبل از شروع بنماز مشخص بوده باشد که ممکن
از اتمام یک رکعت در وقت نیست ظاهر اینست که شروع بنافله در اینصورت جایز نبوده باشد
مقام دوم در اینست که ایا این مزاحمت در نافله روز جمعه ثابت هست یا نه باینمعنی که کسی شروع نمود — در عدم جواز مزاحمت نافله با فریضه در یوم جمعه
بنافله روز جمعه باعتقاد سعه وقت بعد از اتمام یک رکعت مشخص شد که وقت نافله خارج شد یعنی وقت
فریضه داخل شد بتحقق زوال در اینصورت ظاهر اینست که مزاحمت جایز نبوده باشد یعنی اتمام
نافله روز جمعه جایز نبوده باشد و اما اتمام ان نماز که شروع نموده و بعد از اتیان یک رکعت وقت خارج
شد ظاهر این است که جایز بوده بلکه دور نیست که اتمام ان دو رکعت جایز بوده باشد اگرچه خروج
وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد ملخص مقال انست که مزاحمت نافله در روز جمعه با فریضه ثابت
نیست اگرچه ده رکعت نافله را بلکه هیجده رکعت را بعمل اورده باشد بل هرگاه هیجده رکعت را تمام
نموده باشد و شروع برکعت نوزدهم نموده باشد در ان وقت وقت نافله خارج شود یعنی وقت
نماز ظهر داخل شود در این صورت میتواند ان دو رکعت را اتمام نماید تا بیست رکعت تمام شود
اگرچه این مزاحم فریضه شده مقام سیم در مزاحمت نافله مغرب است با صلوة عشا باینمعنی که شروع
بنماز نافله مغرب نمود باعتقاد اینکه وقت تمام نافله باقی است بعد از اتمام یک رکعت وقت خارج شود
در اینصورت ظاهر اینست که جایز بوده باشد اگرچه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد

اما این



اما این در صورتیست که قبل از شروع بنماز معتقد سعه وقت نسبت بهمه چهار رکعت بوده باشد
و هرگاه چنین نبوده باشد این منقسم بچند قسم میشود اول انست که معتقد این هست که بقدر
دو رکعت از وقت نافله باقی است در اینصورت ظاهر این است که تواند دو رکعت را اتیان
نمود ظاهر اینست که می باید در اینوقت قصد کند که این دو رکعت اخر تین است دوم
انست که معتقد اینست که وقت وسعت یک رکعت ما رد نه دو رکعت در اینصورت ظاهر
اینست که شروع بنافله نتواند نمود سیم انست که معتقد این است که وقت وسعت سه رکعت
ما رد در اینصورت اتیان بدو رکعت می تواند نمود نه علاوه مبحث پنجم در بعض نمازهای — در بیان ساعت غفلت است
وارده در اینوقت است یعنی ما بین نماز مغرب و نماز عشا در اخبار تعبیر از این وقت یعنی بعد از
غروب افتاب یا غروب شفق و هم چنین بعد از طلوع فجر تا طلوع شمس تعبیر از این دو وقت بساعت
غفلة شده و وجه تسمیه این وقت بساعت غفلة چنانچه بعض اخبار ایمائی دارد بر این انست که جنود
شیطان در اینوقت غافل میشوند از احوال انسان پس مراد این است که این ساعتی است
که جنود شیطان از انسان غافل میباشند پس انسان از شر انها در اینوقت محفوظ میباشد پس
دعا و عبادت در ان وقت اقرب باجابت و احری بقبول خواهد بود و حدیثی که اشان بان شده
انست که شیطان پهن میکند لشکر و جنود لیلی خود را از برای اغوای عباد الله از وقت غایب شدن
تا زوال شفق که حمره مغربیه است و هم چنین پهن میکند عسکر و جنود نهاری خود را از وقت
طلوع فجر تا طلوع شمس پس این دو وقت وقت جمع نمودن عسکر و پهن نمودن و منتشر ساختن جنود است
بجهت اغوای خلایق پس در این دو وقت چونکه مستولی نیستند بر خلایق لهذا میتوان گفت
که غافلند از احوال انسان و چونکه منتشر میسازند انها را بجهت اغوای ناس لهذا مناسب اینست
که در این وقت انسان مشغول بذکر و دعا شود تا از شر انها محفوظ باشد یا انکه چون این دو ساعت
ساعت شریفی است و غالب ناس از شرافت انها غافلند لهذا تسمیه شده بساعت غفلت نظر بغفلت
اغلب ناس از برکت و شرافت انها یا انکه چون شیطان در این دو وقت جنود خود را متفرق میسازد
بجهت اغوا و اغفال ناس از طاعت الهی جل شانه باین مناسبت تسمیه شده بساعت غفلت علی ای حال — در بیان نماز غفیله است
مقصود در اینمقام اشاره است به بعضی نمازهای وارده در این وقت که عبارت از بعد
از نماز مغرب و قبل از نماز عشا است و در اینمقام اقتصار میشود بچند نماز اول چهار رکعت نافله

مغرب است که بیان شد دوم نمازیست که مشهور شده در السنه بصلوة غفیله و این نماز دو رکعت است
در رکعت اولی بعد از الحمد این آیه را بخواند وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ
فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ
وَكَذَٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ و در رکعت ثانیه بعد از حمد این آیه را بخواند وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا
هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس
الا فی کتاب مبین عبارت حدیث بعد از این این است فاذا فرغ من القراءة رفع یدیه و قال اللهم
انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا
و یقول اللهم انت ولی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد و آله علیه و علیهم السلم لما قضیتها
لی و سال الله حاجته اعطاه الله ما سال این است عبارت حدیث و قوله و ان تفعل بی کذا و کذا
اشاره است باینکه حاجت خود را در این وقت ذکر نماید فی آخر الحدیث و سال الله حاجته
اشاره بر اینست که حاجت خود را دو مرتبه در قنوت ذکر نماید و گویا نکته در تکرار این بوده باشد
که یک مرتبه متوسل میشود بذات اقدس جل شانه در قضای حاجت خود بمعونت شفاعت مفاتح
الغیب یعنی چیزهائیکه موجب توصل بمغیبات است از اسم اعظم الهی و غیره از جمله چیزهائی که علم بآنها نیست
مگر باری تعالی جل شانه و باین اشاره است قوله تعالی بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت تا آخر و مرتبه دیگر
وسیله قضای حاجت خود قرار بدهد سید المرسلین صلوات الله علیه و آل اطهار او را و باین اشاره است
قوله تعالی فاسئلک بحق محمد و آله الی آخر و قوله و سئل الله حاجته ممکن است که مراد این بوده باشد که ذکر
حاجت خود نماید بعد از آنکه گفت تعلم حاجتی باین نحو اللهم انت ولی طلبتی تعلم حاجتی و هی ان تغفر
لی ذنوبی و تجعلنی ممن اخترتهم لدینک و خلقتهم لخلیفتک و تسیرنی فی اقرب الطرق للوفود علیک و تحشرنی
فی زمرة اولیائک الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و هر مطلب که خواهد ذکر نماید آن وقت بگوید فاسئلک
بحق محمد و آله علیه و علیهم السلم لما قضیتها الی و ممکن است که مراد این باشد که ذکر حاجت خود نماید در آخر
باین نحو اللهم انت ولی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد و آله علیه و علیهم السلم لما قضیتها لی ان
وقت ذکر حاجت خود نماید و احتمال سیم آنست که قوله و اسئل حاجته اشاره بوده باشد بتعبیر کذا و کذا
در اینجا که فرموده و ان تفعل بی کذا و کذا و این بعید است چه اگر مراد این می بود می بایست در حینیان
ذکر شده باشد و احتمال چهارم آنست که مراد این بوده باشد که بعد از فراغ از نماز سؤال حاجت خود

در تفسیر دعای در قنوت نماز غفیله و بیان معنی حدیث در آن





نماید بنابراین و سال حاجته عطف خواهد بود بر صلی که در اول حدیث مذکور است و اول حدیث
اینست من صلی بین العشائین رکعتین قرء فی الاولی الحمد و قوله و ذا النون اذ ذهب مغاضبا الی قوله
و کذلک ننجی المؤمنین و فی الثانیة الحمد و قوله و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الی آخر الایة فاذا فرغ من
القراءة رفع یدیه الی آخر الحدیث حاصل معنی حدیث بنابراین چنین خواهد بود کسی که میان نماز مغرب
و عشا دو رکعت نماز کند باین کیفیت که مذکور شد و سؤال کند حاجت خود را بعد از نماز هر گاه
چنین نماید خداوند عالم اجابت حاجت او خواهد فرمود و حاجت او را با او خواهد داد و هر گاه
جمع ما بین هر نماید بهمه احتمالات حدیث عمل کرده خواهد بود باین نحو که بجای و ان تفعل بی کذا
و کذا ذکر حاجت خود نماید و همچنین بعد از آن که گفت تعلم حاجتی سؤال حاجت خود نماید
و اعاده آن نماید بعد از آن که گفت لما قضیتها و همچنین بعد از فراغ از نماز و اگر چنین نماید اشمل
و اتقن خواهد بود مخفی نماند آنچه که مذکور شد در بیان کیفیت و حقیقت این نماز بود و کلامی
در اینمقام هست در حکم آن است که آیا این نماز را ما بین نماز مغرب و عشا میتوان بعمل آورد یا نه
تحقیق در این باب تفصیل در مقال است پس میگوئیم اتیان باین نماز یا قبل از زوال سرخی است
که در جانب مغرب هم رسید بعد از غروب یا بعد از آن در صورت اول یا اقتصار می نماید بهمین
دو رکعت یا جمع میکند ما بین آن و چهار رکعت نافله مغرب و در صورت ثانیه یا این دو رکعت
نماز را مقدم میدارد بر نافله مغرب یا در وسط آن اتیان می نماید یا بعد از آن پس اقسام مسئله
شش است اول آنست که اتیان باین نماز نماید قبل از زوال حمره مغربیه و اقتصار نماید بر این دوم
آنست که جمع نماید ما بین این و نافله مغرب لکن این نماز را مقدم میدارد بر نافله مغرب در این صورت
ظاهر اینست که اتیان باین نماز میتواند نمود سیم آنست که جمع نماید ما بین این نماز و نافله مغرب
لکن اتیان باین نماز نماید ما بین نافله مغرب مشخص است که این قبل از زوال حمره مغربیه خواهد بود و این
قسم نیز ظاهر اینست که جایز بوده باشد چهارم آنست که اتیان نماید باین دو رکعت بعد از چهار رکعت
نافله مغرب لکن قبل از زوال حمره مغربیه این نیز در دو رتبت که جایز بوده باشد پنجم مثل چهارم است
مگر اینکه اتیان باین دو رکعت بعد از زوال حمره مغربیه بوده باشد ششم آنست که اقتصار نماید باین
دو رکعت لکن بعد از زوال حمره مغربیه این دو قسم ظاهر این است که جایز نبوده باشد پس اتیان
در چهار صورت که اول مذکور شد بی عیب است لکن اینها مختلف میباشند در قوت و ضعف

باینمعنی که در صورت اول حکم بجواز و کال قوه ندارد و صورت ثالثه اگرچه جایز است لکن مثل این
دو صورت در وثوق نیست چنانچه جواز در صورت ثالثه اقوی از صورت رابعه است و ممکن است
که هرگاه کسی دو رکعت نافلهٔ مغرب را اتیان نماید بکیفیتی که مذکور شد و در آن قصد هر دو نماز
کند هم قصد نافلهٔ مغرب و هم قصد این نماز امتثال نسبت بهر دو نماز بعمل آورده باشد پس قابل
بثواب هر دو نماز خواهد بود ان شاء الله تعالی وجه جواز این نماز در چهار صورت که مذکور شد
و عدم جواز در دو صورت اخیره ظاهر میشود از مطالع الانوار و از جمله صلوات وارده ما بین
نماز مغرب و عشا نماز معروف بنماز وصیت است که شیخ طوسی در کتاب مصباح ذکر نموده
از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنجناب در مقام وصیت بامت خود فرموده که
وصیت میکنم شما را بدو رکعت نماز میان مغرب و عشا قرائت کند در رکعت اولی بعد از حمد
سیزده مرتبه سورهٔ اذا زلزلت و در رکعت ثانیه بعد از حمد پانزده مرتبه قل هو الله احد کسی که این
نماز را بکند در هر ماهی میباشد او از جملهٔ متقین و هرگاه در سالی بکند می باشد او از جملهٔ محسنین
و هرگاه در هر جمعه بکند می باشد از جملهٔ نمازکنندگان و اگر در هر شب بعمل آورد مزاحم من میشود در بهشت
و غیر از خداوند عالم جل شانه کسی احصای ثواب آن نمیتواند نمود و چونکه حدیثی که مشتمل باین
نماز هست ضعیف است لهذا ترک این نماز اولی است مگر در صورتیکه اتیان بنافلهٔ مغرب
نه نماید یا آنکه این نماز را مقدم بر نافلهٔ مغرب اتیان نماید در این دو صورت ظاهر این است
که اتیان باین نماز عیب نداشته باشد و از جمله نمازهای وارده ما بین عشائین نمازی است
که در دههٔ ذی الحجة الحرام ما بین این دو نماز وارد شده و این نمازی است روایت شده از کاشف
اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق که آنحضرت فرموده که جناب والد من بمن امر فرمود که بنا
ترک نکنی دو رکعت نماز را میان نماز مغرب و عشا در دههٔ ذی الحجه و میخوانی در هر یک از این دو رکعت
بعد از فراغ از سورهٔ مبارکهٔ حمد سورهٔ قل هو الله احد و این آیه شریفه را و واعدنا موسی ثلثین لیلة
و اتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة و قال موسی لاخیه هرون اخلفنی فی قومی و اصلح و لا
تتبع سبیل المفسدین بعد از آنکه این دو رکعت نماز را میان این دو نماز در این دهه بعمل آوردی
شریک خواهی بود با حاج در ثواب ایشان اگرچه حج نکرده باشی این نماز نیز مثل نماز وصیت است
بلکه باعتبار سند این اضعف از سند آن است چه این حدیث در احدی از کتب معتبره روایت نشده و سید بن

دلیل نماز وصیت است

دلیل نماز دههٔ ذی الحجة الحرام است

طاوس

طاوس نقل فرموده این را از کتاب ابن اشناس نه اصل این کتاب معروف است و نه مصنف آن
پس اعتماد باین نمیتوان نمود در حکم بجواز این نماز در وقت فریضه مگر بنحوی که در صلوة وصیت مذکور
شد باین نحو که اقتصار نماید باین نماز و اتیان بنافلهٔ مغرب ننماید یا آنکه در صورت جمع ما بین هر دو
اولا اتیان باین نماز نماید بعد بنماز نافلهٔ مغرب در آید و صورت بی عیب خواهد بود
چنانچه وجه آن در مطالع الانوار مبین است و از جملهٔ نمازهای که متداول شده در این اعصار میان
نماز مغرب و عشا میکنند نماز هدیهٔ میت است و این مطلقا ماخذی ندارد بلکه تا حال مستند
از برای این نماز بنظر نرسیده ایم مگر اینکه کفعمی در مصباح ایراد نموده و آن این است صلوة الهدیة
لیلة الدفن رکعتان فی الاولی الحمد و آیة الکرسی و فی الثانیة الحمد و القدر عشر مرات فاذا اسلم قال اللهم
صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان قال و فی روایة اخری بعد الحمد التوحید مرتین و فی الثانیة
بعد الحمد الهیکم التکاثر عشرا ثم الدعاء المذکور و از اینکه اسناد بمعصوم نداده حدیث بودن آن
مشخص نیست بلکه ظاهر میشود از عبارت و فی روایة اخری اینکه آنچه اول مذکور شده حدیث است
لکن نه سندی دارد که ملاحظه شود و نه اشاره بماخذ شده که استعلام حال آن توان نمود بعلاوه
آنکه غایت مدلول آن این است که چنین نمازی در شب دفن میت وارد شده و اما آنکه این نماز
می باید ما بین دو نماز کرده شود مطلقا اثری از آن نیست پس اتیان نمودن این نماز میان دو نماز
بی وجه است بل هرگاه این نماز بطریق اجاره بر کسی لازم شود در آن وقت اگرچه مخیر است ما بین
آنکه میان دو نماز این نماز را اتیان کند یا بعد از هر دو نماز لکن در اینصورت از محل کلام خارج است
نظر باینکه در اینحالت نافله نخواهد بود مبحث ششم در بیان وقت نافلهٔ عشاء است که مسمی بوتیرا است
بدانکه وقت این نافله داخل میشود بعد از آنکه منقضی شد از مغرب مقداری که کفایت نماز مغرب
و نماز عشا نماید بعد از آنکه باینمقدار منقضی شد اتیان باین نماز می توان نمود اگرچه اتیان بنافلهٔ مغرب
ننموده باشد پس لازم نیست انتظار انقضای زمانی که کفایت نماز نافلهٔ مغرب نماید بلکه بعد از
انقضای مقدار هفت رکعت اگرچه در اول وقت اتیان شده باشد بلا فصل اتیان بنافلهٔ عشا
جایز است و وقت این نماز ممتد است بامتداد وقت عشا محقق در معتبر و علامه در منتهی بر این
ادعای اتفاق فقها فرموده اند پس مقتضای این کلام آن است که هرگاه تاخیر نماز عشا شود تا آخر
وقت آن بحدی که فارغ از نماز عشا شود در نصف شب پس وقت این نافله منقضی شده باشد ظاهر این است

نماز هدیهٔ میت

در وقت نافلهٔ عشا است که مسمی بوتیرا است

که چنین نبوده باشد پس مناسب این است که گفته شود وقت این نافله ممتدست بامتداد وقت عشا
بعلاوه زمانیکه کفایت این نماز نماید در وقتی که نماز عشا اتیان شود در اخر وقت خود وجمیع نوافل مذکوره
وغیرها اتیان بانها در حال قیام با تمکن افضل از اتیان بانها است در حال الجلوس وهرگاه با تمکن از قیام اختیار
جلوس نماید مستحب این است که بجای هر رکعتی دو رکعت اتیان نماید مگر این نماز که چنین نیست
بلکه جلوس دران متعین است و مخفی نماند اگرچه در وقت این نماز بعد از فراغ از نماز عشاء است
لکن اولی ان است که اتیان باین نماز نماید بعد از هر نمازی که در این شب اتیان نماید تا نصف شب
**بحث هفتم** در بیان کیفیت قراءة در این نماز است میگوییم بعد از قطع بر اینکه در این نماز و سایر نوافل
مذکوره اقتصار بحمد و سوره توحید میتوان نمود بلکه اقتصار بحمد تنها نیز میتوان نمود لکن کلام
در قراءت موظفه در خصوص این صلوة است و این لبه طریق روایت شده **اول** انست که قراءت
شود در این دو رکعت نماز صد ایه از قران ظاهر این است که امتثال حاصل است بقراءة صد ایه
در دو رکعت خواه بالمساوات بوده باشد که نصف در رکعت اولی و نصف در ثانیه و خواه بتفاوت
دو دیگر انست که ایات فاتحة الکتاب را از جمله یکصد ایه محسوب می توان نمود و اگر محسوب نماید
اوثق خواهد بود **دوم** انست که اتیان نماید این دو رکعت را بسوره واقعه و اخلاص اگر سوره
اولی در رکعت اولی و ثانیه در ثانیه قراءة نماید اوفق بظاهر حدیث خواهد بود **سیم** ان است
که اتیان شود بسوره ملک و اخلاص **بحث هشتم** در وقت نماز شب است بدانکه اخر وقت نماز عشا
متصل است باول وقت نماز شب پس بعد از انکه نصف اول شب منقضی شد وقت نماز شب داخل
میشود اول وقت نماز شب اول نصف اخر شب است و وقت ان ممتد است تا طلوع فجر صادق و تقدیم
این نماز بر نصف شب جایز نیست مگر در حق مسافری که مظنون او بوده باشد که متمکن از اتیان
نماز شب بعد از نصف شب نخواهد بود خواه باعتبار مشقت سفر بوده باشد یا باعتبار غلبه نوم
یا امر دیگر در اینصورت جایز است در حق چنین کسی اتیان نماید بنماز شب قبل از نصف شب
و هم چنین است هرگاه کسی مظنه عدم تمکن از نماز شب در وقت ان داشته باشد باعتبار غلبه نوم
خواه جوان بوده باشد یا پیر خواه در فصل تابستان بوده باشد یا زمستان خواه در سفر بوده باشد
یا در حضر و هم چنین هرگاه مظنه جنابت داشته باشد در وقت و متمکن از غسل نبوده باشد اگرچه جهت
در حضر بوده باشد در جمیع ان صور اتیان بنماز شب در اول شب میتواند نمود و اینها در صورتی

که مظنون

وقت نماز شب

که مظنون او بوده باشد که متمکن از اصل نماز شب نبوده باشد و اما هرگاه معتقد این بوده باشد که
متمکن از نماز شب در وقت ان هست لکن نیز بر وجه کمال مثل اینکه امر او مردد است مابین اتیان بنماز شب
در اول شب قائما و روبقبله یا انکه اتیان بان نماید بعد از نصف شب در محل و بین راه یا بر روی لشتر
جایز و ظاهر این است در چنین صورت تقدیم نماز شب بر نصف شب جایز نبوده باشد بلکه
جواز تقدیم در صورتی نیست که متمکن از ان در وقت مطلقا نبوده باشد و اما تقدیم نماز شب
در حق کسیکه خایف از جنابت بوده باشد با اعتقاد عدم تمکن از غسل ظاهر این است که مختص
نبوده باشد بصورتی که متمکن از تیمم نبوده باشد بلکه با تمکن از تیمم ظاهر این است که تقدیم مجوز
بوده باشد پس در اینصورت این شخص مخیر خواهد بود ما بین انکه نماز شب را در اول شب اتیان
نماید با وضو یا انکه در اخر شب اتیان نماید با تیمم بدل از غسل جنابت بعد از انکه این مطالب معلوم شد
میگوییم مناسب این است در اینمقام تذکر شود بچند مطلب **اول** انست که در صورت تقدیم
بنماز در صورت مسطوره معین است که باید در شب اتیان شود نیز روز یعنی قبل از غروب اتیان
نمیتواند نمود بلکه معین است که در شب اتیان شود بلکه لازم است که بعد از نماز مغرب و عشا اتیان
نماید پس مقدم بر دو نماز یا در بین دو نماز اتیان بمیتواند نمود **دوم** انست هرگاه چنین کسی اتیان
بنماز شب نمود در اول شب و متمکن شد از اتیان ان در اخر شب ظاهر این است که اتیان بنماز شب ثانیا
نتواند نمود **سیم** انست که این نماز در صورت تقدیم ظاهر ان است که ادا بوده باشد پس بنیت ادا
اتیان میتواند نمود بنابر این ظاهر میشود که وقت نماز شب در حق چنین اشخاص داخل میشود بعد از
فراغ از ادای نماز مغرب و عشا و در حق غیر داخل میشود بعد از انقضای نصف لیل **چهارم** انست
که تقدیم نماز شب در صورت مذکوره مشروط بر این است که معتقد عدم تمکن از قضا بوده باشد بلکه
میتواند مقدم داشت اگرچه با اعتقاد تمکن از قضا لکن ظاهر این است که قضا افضل از تقدیم بوده باشد
**پنجم** انست که حکم بجواز تقدیم مختص هشت رکعت از نماز شب نیست بلکه بالاضافه بشفع و وتر
نیز ثابت است و لکن حکم تقدیم مختص همین یازده رکعت می باشد نسبت بدو رکعت نافله فجر ثابت
نیست اگرچه فرض شود که متمکن از اتیان ان در وقت خود نبوده باشد **ششم** ان است که وقت نماز
شب ممتد است تا طلوع فجر صادق بعد از انکه فجر طالع شد قبل از اتیان بعضیه اتیان باین نماز جایز
نیست مگر در صورتیکه چهار رکعت ان نماز را کرده باشد جایز است اتمام نماز شب بعد از طلوع فجر

هرگاه اتیان بچهار رکعت فساد اعتقاد او ظاهر شود و اما هرگاه قبل از شروع مشخص بوده باشد که وقت
وسعت همه نماز را ندارد اگرچه بعنوان اختصار بوده باشد درچنین صورت اتیان بنماز شفع
و وتر نماید و هشت رکعت را بعد از نماز صبح قضا نماید تفصیل مقام مقتضی این است که گفته شود
در اینمقام چند احتمال است اول ان است که مکلف قبل از شروع بنماز شب معتقد این است که
مقدار باقی از شب کفایت نماز شب را خواهد نمود دوم ان است که مکلف معتقد این است
که مقدار باقی از شب کفایت نماز شب را نمی نماید سیم ان است که معتقد اتساع وقت و عدم اتساع
هیچیک نبوده باشد در قسم اول و ثالث شروع بنماز شب بطریق معهود می تواند نمود لیکن اگر فجر
طالع نشد تا انکه نماز شب را اتمام نمود درایصورت کلامی نخواهد بود و اگر فجر طالع شد قبل از
اتمام نماز شب خالی از این نیست که طلوع فجر یا بعد از اتیان بچهار رکعت خواهد بود یا قبل اگر بعد از
اتیان بچهار رکعت است جایز است نماز شب را اتمام کند قبل از نماز صبح ظاهر این است که در اینصورت
لازم نبوده باشد که در رکعات اقتصار بحمد تنها نماید و اگر طلوع فجر قبل از اتیان بچهار رکعت بوده
باشد اگرچه در رکعت چهارم بوده باشد اتمام نماز شب مقدم بر فریضه فجر جایز نیست ولی ممکن
در صورتیکه چهار رکعت را اتیان قبل از فجر اتیان نموده باشد بحمد تنها با یمعنی که لازم بود اتیان
بحمد تنها نماید مثل اینکه قبل از شروع در نماز معتقد این بود که وقت وسعت ندارد مگر بمقدار یازده
رکعتی که اقتصار شود در انها بحمد تنها در ان صورت ممکن است که کمتر شود یا نمی بعد از فجر اتیان
میشود لازم است که اقتصار شود در ان بحمد تنها پس ترک نماز شب می نماید بعد از اتیان بنافله صبح
نماز صبح را بعمل می اورد و بقیه از نماز شب را بعد قضا خواهد نمود و اگر طلوع صبح در حین اشتغال
برکعت ثالثه یا رکعت رابعه بوده باشد ایا متعین است قطع این نماز نماید یا جایز است اتمام این دو رکعت
یا عدول می نماید بنافله فجر یعنی این دو رکعت را قرار میدهد که نافله فجر است و اتمام می نماید بنیت
نافله فجر ظاهر این است که قطع لازم نبوده باشد و عدول نیز جایز نبوده باشد پس اتمام ان دو رکعت
بهمان قصد یکه شروع نموده جایز خواهد بود و اما قسم دوم یعنی قبل از شروع بنماز شب معتقد
این بوده باشد که قدر باقی از شب کفایت نماز شب را نمیکند در اینصورت ظاهر این است که شروع
بنماز شب بطریق معهود نتواند نمود اگرچه معتقد این بوده باشد که چهار رکعت را قبل از صبح اتیان
میتواند نمود بلکه در اینصورت عدول می نماید از شب بشفع و وتر مخفی نماند اتمام نماز شب بعد از

طلوع

طلوع فجر در صورتیکه چهار رکعت از نماز شب را اتیان نموده باشد قبل از فجر مختص باین نیست
که طلوع فجر در حال اشتغال بنماز شب شود بلکه حکم ثابت است اگرچه چهار رکعت از نماز شب را
کرده باشد در اول وقت نماز شب و تتمه را تاخیر نمود که بعد اتیان نموده باشد و خوابیده یا مشغول
بمطالعه یا شغل دیگر شد و وقتی مطلع شد که صبح طالع شده در اینصورت نیز اتمام نماز شب را
قبل از اتیان بفریضه می تواند نمود هفتم انست در صورتیکه مکلف باعتبار مظنه ضیق وقت
اتیان بنماز شفع و وتر نمود بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد مشخص شد که وقت باقی کفایت تمام نماز
شب را می نماید ظاهر اینست که اعاده شفع و وتر بعد از اتیان هشت رکعت نماز شب ضرور
نبوده باشد بلکه جواز اعاده ان محل تشکیک است هشتم در حدیث صحیح وارد است
کسیکه برخیزد قبل از صبح و اتیان نماید بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح ثبت میشود
در نامه عمل او نماز شب بدانکه مستفاد از این حدیث صحیح لیست که هرگاه کسی برخیزد
قبل از صبح و اتیان نماید بنماز شفع و وتر و دو رکعت نماز نافله صبح قبل از فجر محسوب میشود
بجهت او نماز شب کلا میکه در اینمقام هست اینست که هرگاه کسی چنین نمود یا قضای نماز شب
در حق او واجب هست یا نه نظر باینکه مقتضای حدیث مذکور این است که نماز شب در حق او
محسوب میشود ظاهر این است استحباب قضا ثابت باشد ممکن است استدلال کرده شود
باینمطلب بحدیثیکه در تهذیب مرویست بسند معتبر عن ابن مسکان عن یعقوب البزاز قال
قلت له اقوم قبل الفجر بقلیل فاصلی اربع رکعات ثم اتخوف ان ینفجر الفجر ابدا بالوتر او اتم الرکعات
قال لا بل اوتر و اخر الرکعات حتی تقضیها فی صدر النهار نهم در اینمقام چند احتمال است
اول ان است کسی در اول شب عازم بود که در اخر شب برخیزد و تمام نماز شب را بعمل اورد بعد از
بیدار شد مشخص شد که مقدار باقی از شب کفایت هر نماز شب را نمیکند دوم ان است کسی
در اول شب قصد نداشت که نماز شب کند بعد از انکه از خواب بیدار شد قبل از طلوع فجر
رای او قرار گرفت که اتیان بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله فجر مقتضای این حدیث صحیح انست
که در جمیع این احتمالات مذکوره هرگاه اتیان بشفع و وتر و دو رکعت نافله نماید نماز شب در حق او
محسوب خواهد بود مبحث نهم در بیان کیفیت نماز شب است بدانکه نماز شب یازده رکعت است
با دو رکعت شفع و یک رکعت وتر و دو رکعت اولی بحمد طریق نقل شده اول ان است که در دو رکعت

اتیان نماز شفع و وتر و دو رکعت نافله فجر قبل از فجر قایم مقام نماز شب است

کیفیت نماز شب

اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخواند و هو افضلها دوم آن است که در هر رکعت بعد از حمد سی مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند و هو افضلها سیم آن است در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد و در رکعت ثانیه بعد از حمد سی مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند چهارم آن است در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد سی مرتبه و در رکعت ثانیه سوره قل یا ایها الکافرون یکمرتبه بخواند قول سیم مذکور در کلام شیخ مفید است و قول چهارم مذکور در کلام شیخ بهائی رحمهما الله تعالی و تا بحال بمستند این دو قول در اخبار بر نخورده ایم و شش رکعت دیگر را اگر بتواند اتیان نماید بسوره مطوله و اگر نه بهر سوره که خواهد بعد از حمد تلاوت نماید و در هر رکعت خوب است اگر همه را بحمد و قل هو الله احد اتیان نماید نیز خوب است و مستحب است بعد از فراغ از هر دو رکعت از این هشت رکعت این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ وَلَمْ یُسْئَلْ مِثْلُکَ اَنْتَ مَوْضِعُ مَسْئَلَةِ السّائِلینَ وَمُنْتَهیٰ رَغْبَةِ الرّاغِبینَ اَدْعُوکَ وَلَمْ یُدْعَ مِثْلُکَ وَاَرْغَبُ اِلَیْکَ وَلَمْ یُرْغَبْ اِلیٰ مِثْلِکَ اَنْتَ مُجیبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرّینَ وَاَرْحَمُ الرّاحِمینَ اَسْئَلُکَ اَفْضَلَ الْمَسائِلِ وَاَنْجَحَها وَاَعْظَمَها یا اَللّٰهُ یا رَحْمٰنُ یا رَحیمُ وَبِاَسْمائِکَ الْحُسْنیٰ وَاَمْثالِکَ الْعُلْیا وَنِعَمِکَ الَّتی لا تُحْصیٰ وَبِاَکْرَمِ اَسْمائِکَ عَلَیْکَ وَاَحَبِّها اِلَیْکَ وَاَقْرَبِها مِنْکَ وَسیلَةً وَاَشْرَفِها عِنْدَکَ مَنْزِلَةً وَاَجْزَلِها لَدَیْکَ ثَواباً وَاَسْرَعِها فِی الْاُمُورِ اِجابَةً وَبِاسْمِکَ الْمَکْنُونِ الْاَکْبَرِ الْاَعَزِّ الْاَجَلِّ الْاَکْرَمِ الَّذی تُحِبُّهُ وَتَهْواهُ وَتَرْضیٰ بِهِ عَمَّنْ دَعاکَ بِهِ وَاسْتَجَبْتَ لَهُ دُعائَهُ وَحَقَّ عَلَیْکَ اَنْ لا تَحْرِمَ سائِلَکَ وَلا تَرُدَّهُ وَبِکُلِّ اسْمٍ هُوَ لَکَ فِی التَّوْریٰةِ وَالْاِنْجیلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقانِ الْعَظیمِ وَبِکُلِّ اسْمٍ دَعاکَ بِهِ حَمَلَةُ عَرْشِکَ وَمَلائِکَتُکَ وَاَنْبِیائُکَ وَرُسُلُکَ وَاَهْلُ طاعَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ وَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ وَتُعَجِّلَ خِزْیَ اَعْدائِهِ و سعی نماید که این دعا را که دعای عظیمی است در هر وقت از اوقات بلکه در قنوت صلوات که حاجتی داشته باشد بخواند این دعا بجهة انجاح حاجة بسیار مناسب است بشرطیکه با معرفت و حضور قلب و خشوع بوده باشد بدانکه مستحب است بعد از فراغ از رکعت دوم و رکعت هشتم تسبیح سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام بعد از آن شروع بنماز شفع نماید در هر رکعت بعد از فراغ از قرائة حمد سوره توحید بخواند و در رکعت ثانیه بعد از فراغ از قرائة قبل از رکوع مثل سایر نمازها قنوت مستحب است و قول بعدم ثبوت قنوت در نماز شفع ضعیف است

در بیان دعائیکه که بعد از هر دو رکعت از هشت رکعت نماز شب مستحب است

وبعد از

وبعد از فراغ از آن نماز سنت است که این دعا بخواند اِلٰهی تَعَرَّضَ لَکَ فی هٰذَا اللَّیْلِ الْمُتَعَرِّضُونَ وَقَصَدَکَ فیهِ الْقاصِدُونَ وَاَمَّلَ فَضْلَکَ وَمَعْرُوفَکَ الطّالِبُونَ وَلَکَ فی هٰذَا اللَّیْلِ نَفَحاتٌ وَجَوائِزُ وَعَطایا وَمَواهِبُ تَمُنُّ بِها عَلیٰ مَنْ تَشاءُ مِنْ عِبادِکَ وَتَمْنَعُها مَنْ لَمْ تَسْبِقْ لَهُ الْعِنایَةُ مِنْکَ وَها اَنَا ذا عُبَیْدُکَ الْفَقیرُ اِلَیْکَ الْمُؤَمِّلُ فَضْلَکَ وَمَعْرُوفَکَ فَاِنْ کُنْتَ یا مَوْلایَ تَفَضَّلْتَ فی هٰذِهِ اللَّیْلَةِ عَلیٰ اَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ وَعُدْتَ عَلَیْهِ بِعائِدَةٍ مِنْ عَطْفِکَ فَصَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ الْخَیِّرینَ الْفاضِلینَ وَجُدْ عَلَیَّ بِطَوْلِکَ وَمَعْرُوفِکَ یا رَبَّ الْعالَمینَ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَآلِهِ الطّاهِرینَ وَسَلَّمَ تَسْلیماً اِنَّ اللّٰهَ حَمیدٌ مَجیدٌ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَدْعُوکَ کَما اَمَرْتَ فَاسْتَجِبْ لی کَما وَعَدْتَ اِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمیعادَ و بعد از آن شروع نماید بمفرده و نیز و افتتاح آن نماید بتکبیرات افتتاحیه و اگر نخواهد اقتصار نماید بتکبیرة الاحرام بعد از فراغ از قرائة فاتحة الکتاب سه مرتبه سوره توحید بخواند و بعد از فراغ از هر مرتبه کذلک ربی مناسب است و اگر اقتصار باین نماید بعد از فراغ از مرتبه سیم باکی نیست و بعد از آن سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند مناسب این است بعد از آنکه گفت قل اعوذ برب الفلق بگوید اعوذ برب الفلق و همچنین بعد از آنکه گفت قل اعوذ برب الناس بگوید اعوذ برب الناس و سوره را اتمام نماید بعد از آن شروع نماید بقنوت مطول در قنوت در جمیع صلوات امری است بغایت مطلوب و صنعی است در نهایت محبوب خصوصا در قنوت نماز شب که وقت خلوت و تخاطب با معبود و محل عرض مطالب و مناجات با قاضی الحاجات است از جمله مخاطباتی که جناب موسی بن عمران ع از جانب رب العزة تعالی شانه مشرف بشرافه آن شده خطابی است که حاصل مضمونش این است ای پسر عمران کسیکه در همه شب خواب میکند و خود را از سعادت و شرافت ذکر و مناجات با ما محروم مینماید اگر ادعا نماید که محبت با ما دارد این ادعا از او دروغ و بیحاصل خواهد بود آیا چنین نیست که هر کس حب محبوبی در قلب او بوده باشد البته با کمال شوق طالب خلوت با محبوب خود میباشد خلوتی بهتر از شب کی ممکن خواهد شد که کار مردم ناس در خواب مگر کسانیکه لذت مناجات با خالق ارضین و سموات جل جلاله بمذاق ایشان رسیده هر کس استراحت خود را در خواب میداند مگر این اشخاص که عین استراحت و محض لذت خود را در اشتغال بمناجات و تضرع و ابتهال بدرگاه قاضی الحاجات میدانند مجملا تطویل در قنوت در جمیع صلوات خصوصا در قنوت نماز شب لاسیما در قنوت وتر مطلوب و مرغوب است و هر دعا

در کیفیت نماز وتر

كه خواهد ميتواند خواند و بهترين ادعيه مناجاتهاى وارده از ائمه اطهار است خصوصا ادعيه
صحيفه كامله و ساير مناجاتهاى ان مفخر اهل عبادت بدانكه اداب قنوت وتر سه چيز است (در بيان اداب قنوت وتر)
خصوص اول دعا در حق چهل نفر از برادران دينى اگرچه احاديث در فضيلت دعا در حق چهل مؤمن
از برادران دينى بسيار است اما در خصوص قنوت وتر تا حال بحديثى در اين باب برنخورده ام
لكن عموم احاديث وارده شامل اينمقام هست اگرچه اين كفايت در خصوص توظيف در قنوت
وتر نميكند لكن فتوى ثابت از جماعتى از اجله فقها نور الله تعالى مراقدهم كفايت ميكند در امثال مقام
پس حكم باستحباب دعا در حق چهل نفر از برادران دينى در خصوص قنوت وتر بى عيب است (دعا در حق چهل نفر در قنوت وتر)
و ظاهر اين است تاديه سنة مختص باين نيست كه مى بايد چهل نفر مدعو لهم از اموات بوده باشند
بلكه امتثال چنانچه بدعا در حق چهل نفر از اموات حاصل ميشود بدعا در حق چهل نفر از احيا
يا مشترك ما بين احيا و اموات و ظاهر اين است كه تاديه سنت منحصر در اين است كه مى بايد چهل
نفر مرد بوده باشد و چهل زن يا بعضى زن و بعضى مرد كفايت نميكند در اين باب بلكه هرگاه در حق
زن نيز دعا كند در همين قنوت لكن انها را از عدد چهل حساب ننمايد باكى نيست و ظاهر اين است
تاديه سنت موقوف بر اين نيست كه چهل نفر عادل بوده باشد پس اگر كلا فاسق بوده باشند يا بعضى
فاسق و بعضى غير فاسق ظاهر اين است كه كفايت مى نمايد در تاديه سنت مخفى نماند كه امتثال موقوف
بر اين نيست كه دعا بجهة غفران ذنوب بوده باشد بلكه چنانچه سنت مؤدى ميشود بدعاى در مغفرت
و ثواب در حق جميع همچنين مؤدى ميشود بدعا در سعة رزق در حق همه چنانچه مؤدى ميشود
بدعاى مغفرت ذنوب در حق بعضى و در سعة رزق نسبت به بعضى يكى يا طلب مغفرت نسبت به
و سعة رزق نسبت بديگرى و اداى ديون نسبت بثالث بجهة مناط دعا است در حق چهل مؤمن
خواه در امور متعلق بدنيا بوده باشد يا در امور متعلق باخرت يا مختلف اين باعث اين ميشود
كه دعائيكه در حق خود ميكند دعاى او مستجاب شود خواه دعا بجهة خود مماثل دعائى بوده كه در حق
كرده يا مخالف دوم از امور ثلثه كه از اداب خصوص قنوت وتر مى باشد استغفار است پس (استغفار در قنوت وتر)
مناسب ان است بعد از انكه از دعا در حق چهل نفر فارغ شد هفتاد مرتبه استغفار نمايد خواه بلفظ
استغفر الله ربى و اتوب اليه بوده باشد يا باسقاط ربى باين نحو استغفر الله و اتوب اليه
يا باسقاط لفظ جلاله بگويد استغفر ربى و اتوب اليه و يا بگويد استغفر الله و اسئله التوبه راجع كند

مابين



ما بين اثنين يا ثلاث يا اربعه باين طريق كه اول بيست دفعه بگويد استغفر الله ربى و اتوب اليه
و بقيه هفتاد را تمام نمايد بسه طريق ديگر مثلا و اگر هفتاد مرتبه بگويد اللهم اغفر لى ذنوبى
ظاهر اينست كه امتثال بعمل امده باشد و از جمله اداب اين استغفار انست كه در حين استغفار
دست چپ خود را بلند نگاه دارد و بدست راست ضبط عدد استغفار نمايد و بعد از
فراغ از هفتاد مرتبه مستحب است كه هفت مرتبه بگويد هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ النَّارِ بعد از ان
هفت مرتبه بگويد اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لِجَمِيعِ ظُلْمِي وَجُرْمِي وَاِسْرَافِي عَلٰى
نَفْسِي وَاَتُوبُ اِلَيْهِ بعد از ان بگويد رَبِّ اَسَأْتُ وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَبِئْسَ مَا صَنَعْتُ وَهٰذِهِ
رَقَبَةٌ خَاضِعَةٌ لِمَا اَتَيْتُهُ وَهَا اَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَخُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي الرِّضَا حَتّٰى تَرْضٰى
لَكَ الْعُتْبٰى لَا اَعُودُ سيم از امور ثلثه اين است كه بعد از انكه از استغفار فارغ شد سيصد
مرتبه بگويد العفو جايز است بنصب واو چنانچه جايز است برفع ان و بنا بر نصب مفعول
فعل محذوف است اى اسئلك العفو جايز است بنصب واو چنانچه جايز است برفع ان
و بنا بر نصب مفعول فعل محذوف است اى اسئلك العفو عن ذنوبى او استدعى منك
العفو و بنا بر رفع اين لفظ مبتداى محذوف الخبر خواهد بود اى العفو مطلوبى منك او من
صفاتك و در صورتى كه جمع ما بين هر سه نمايد اتيان كرده خواهد بود بافضل افراد و در صورت
اقتصار بد و ظاهر اين است كه جمع ما بين دعا در حق چهل نفر از برادران دينى و هفتاد مرتبه
استغفار اكمل از دو تاى ديگر بوده باشد خواه جمع ما بين دعا در حق چهل نفر و سيصد مرتبه
العفو بوده باشد يا جمع ما بين استغفار و سيصد مرتبه العفو و در صورت اقتصار بيكى
دور نيست كه اقتصار بهفتاد مرتبه استغفار بهتر از اقتصار بهر يك از دو تاى ديگر بوده
باشد مگر در صورتيكه دعا در حق چهل نفر طلب مغفرت ذنوب انها از غفار ذنوب بوده
باشد در اين صورت دور نيست كه اقتصار بدعا در حق چهل نفر اولى خواهد بود نظر باحاديث
مستفيضه از جمله انها حديث صحيحى است كه ثقة الاسلام روايت نموده از ابرهيم بن هاشم
كه و نموده ديدم عبد الله جندب را در عرفات نديدم در عرفات كسى را بحالت او بود دست
او بلند بود بسوى اسمان اشكهاى چشم او جارى بود بحدى كه بزمين ميرسيد بعد از انكه مردم
متفرق شدند باو گفتم يا ابا محمد نديدم كسى را مثل حالتى كه از تو ديدم در جواب من گفت

قسم

(سيصد مرتبه العفو در قنوت وتر)

بخداوند عالم جل شانه دعا نکردم مکر در حق برادران خود نظر بانکه از مولی و سرور خود
موسی بن جعفر علیهما السلم شنیدم که فرمود هر کس دعا کند در حق برادر خود در حال غیاب
او ندا کرده میشود از جانب رب العزة که از برای تو باد صد هزار برابر انچه که برای برادر مؤمن
خود خواستی پس خوش نداشتم که بکذارم صد هزار برابر یکی که خداوند عالم ضامن او شده
برای مطلبی که بجهة خود خواهم ندانم که مستجاب خواهد شد یا نه بنابراین هر کاه طلب مغفرت از
حضرت رب العزة در حق چهل نفر از برادران دینی خود نماید چندین هزار مقابل از جانب رب
العزة بجهة او خواهد بود پس الشخص بدین حالت فرد کامل مستغفرین فی الاسحار خواهد بود
و بعد از فراغ از قنوت برکوع رفته بعد از رفع راس از رکوع مستحب است که این دعا بخواند هذا
مَقامُ مَن حَسَناتُهُ نِعمَةٌ مِنكَ وَشُكرُهُ ضَعيفٌ وَذَنبُهُ عَظيمٌ وَلَيسَ لِذلِكَ اِلّا رِفقُكَ
وَرَأفَتُكَ فَاِنَّكَ قُلتَ في كِتابِكَ المُنزَلِ عَلى نَبِيِّكَ المُرسَلِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ كانُوا قَليلاً مِنَ
اللَّيلِ ما يَهجَعُونَ وَبِالاَسحارِ هُم يَستَغفِرُونَ طالَ هُجُوعي وَقَلَّ قِيامي وَهذَا السَّحَرُ وَاَنَا اَستَغفِرُكَ استِغفارَ
مَن لا يَجِدُ لِنَفسِهِ نَفعاً وَلا ضَرّاً وَلا حَيوةً وَلا نُشُوراً بعد از ان بسجود رفته رکعت را اتمام نماید ای
برادر عزیز از خواب غفلت بیدار شو و جزو مستی از کوش و هوش دور کن بدانکه انچه مذکور شد
از اول تا اینمقام در کیفیت نماز شب بمنزله بدن و کالبد است و از برای ان روحی است که باعث حیاة
بقا و نما و صفای ان و ان توجه و التفات است در جمیع افعال و اقوال بجناب معبود عظیم متعال
بانهایت خضوع [خشوع] و اقبال و باین است اشاره بقوله الصَّلوةُ مِعراجُ المُؤمِنِ چنانکه کمال بدن انسانی
و بها و صفای ان بروح است و ان بدن با عدم روح شئی است باطل و جثه ایست زائل چنین است
حال صلوة با عدم توجه و اقبال بحضرت جناب ذو الجلال که بمنزله روح انست و علت محاسنیکه
در خصوص شب چیزی هست که در غیر ان نیست ان است که چونکه عساکر نوم مستولی شود
و مشاعر اغلب ناس شده هر یك بر بستر استراحت اسوده اغلب بلذت نوم خود و از لذت نوم
برات خلقت انسانی محروم و برحی لمبهت التذاذ بمحبوب بی اعتبار خود را از سرمایه اعتبار بی اعتبار
نموده لهذا درین وقت عوایق تخاطب با معبود کمتر و موانع مناجات با قاضی الحاجات اندک است
انکس که لذت توجه بساحت عظمت رب العزة و حلاوت التفات بر بنای کبریائی معدن العظم
بمذاق او رسید طالب چنین وقتی است که خود را ببهای سعادت دارین و مصدر افتخار

نشاین



نشاین رساند زنك الام مکتبسه از مباعدت ساحت حضور را از خود دور و الیام جراحات
مولمه از قلب محنت قرین برهم وصال جهان نماید حواجب مظلمه غائفه جمال محبوب متعال را
بنالهای جکرسوز و نداهای رقت اندوز دفع نموده و باعانت توسل بمناجات وهب لی دوام
الاتصال بخدمتك خود را از حضیض مالم و رقت مهجور باوج مسرت وصل محبوب مسرور کرداند
چه بلاها است که به برکت خروج دموع از عیون در ان وقت ظلوم از خوف و خشیت حضرت
معبود جل شانه از اهل ان بلد دفع خواهد شد و چه مراتبی است که بدستیاری نالهای بسیار در ان شب
تار از خوف و غضب حضرت قهار بان می تواند رسید نعم ما قیل ؛ ایدانه که خوشه می توانی کشتن ؛
در خاك چه ماندهٔ سری بیرون کن ؛ از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
وارد است حدیثی که حاصل معنی ان این است که هر چشمی در روز قیامت کریان خواهد بود مکر چشم
که کریسته باشد از خوف و خشیة الرجل شانه و نیست چشمی که پر شده باشد ان چشم از اب خود از خوف
الهی مکر انکه خداوند عالم جل جلاله بدن ان شخص را از اتش جهنم حرام خواهد کرد ماند و هر کاه اب ان چشم
بر صورت جاری شده باشد ظلمتی و مذلتی در روز قیامت بران وجه وارد نخواهد شد و نیست
چیزی مکر انکه کیلی و وزنی بجهة او هست مکر اشك چشمی که از خوف الهی ریخته شده باشد بدرستیکه
خداوند عالم به برکت قلیل از ان دریاهای اتش جهنم را خاموش خواهد نمود و اکر بندهٔ در میان
امتی از خوف و خشیت الهی بنالد خداوند عالم جل شانه به برکت کریه او قاطبه ان امت را رحم
خواهد فرمود نعم ما قیل ؛ تا نکرید طفلکی نوشد لبن ؛ تا نکرید ابر کی خندد چمن ؛ اشکها کی
بهر خدا باریدخلق ؛ کوهر است و اشك پندارند خلق ؛ ما به در بازار این دنیا روا است ؛
مایه انجا سوزش چشم تر است ؛ بجمله نماز بی خضوع چون بدنی است بی روح و عبادت بدون
توجه و اقبال چون شعله چراغی است بی روغن و قیام مقام امتثال با عدم شعور بعظمت جناب
باری چون عرش نهالی است بی اب باری و از مخزن اسرار الهی جناب رسالت پناهی صلی الله
علیه واله مرویست حدیثیکه حاصل مضمون ان این است که هر بندهٔ که مشغول نماز شده و در ان
اقبال معبود بی زوال نبوده قلب او و التفات بغیر نموده در ان حالت ندائی از جانب رب العزة میرسد
کهای بندهٔ من که مقصود تو است و کرا طلب میکنی ایا پروردکار غیر را میخواهی یا طلب میکنی حافظی را
که سوای من بوده باشد یا در طلب جوادی هستی که غیر من بوده باشد منم اکرم الاکرمین و منم جود کننده

تر از هر جود کنند ومنتم افضل از هر عطا کنند اکر ثواب میخواهی ثوابی بتو خواهم داد که کسی احصای ان نتواند
نمود روی بدرکاه ما اورکه من اقبال بجانب تو نموده ام وملئکه ما بجانب تو اقبال نموده اند پس هرکاه ان بنده
متنبه شد و از مساءت غفلت احتیاط نموده و اقبال بجانب عظمت مدار حضرت ازیک کار نمود قلم عفو
بر انچه از او صادر شده میزنند پس اکر ثانیا باز التفات نمود اعاده میشود از جانب رب العزة انچه حال مند کرد
پس اکر اقبال نمود بجانب پروردکار عالم خداوند عالم اورا بانچه از او صادر شده مواخذه نخواهد نمود
پس اکر مرتبه سیم باز التفات نمود باز از جانب رب العزة همان کلام اعاده میشود پس اکر باز اقبال بصلوة
خود نمود خداوند عالم عفو میفرماید انچه را که از او صادر شده پس اکر مرتبه چهارم باز التفات نمود در زمان
بجانب غیر خداوند عالم جل شانه از او اعراض میفرماید وهم چنین کل ملئکه از او اعراض خواهند نمود و خطاب
میرسد در این حالت از جانب رب العزة باین مضمون که تو را واکذاردیم بانکسی که میل باو داری و نیز از ان
سرور انبیا علیه وعلی آله الاف التنا وارد شده که ان حضرت وصایا بیکی از شهود عالم ابا ذر نموده اینست
که ای اباذر دو رکعت نماز انکسی صادر شود با تفکر و توجه و اقبال بدرکاه ذو الجلال بهتر است
از نماز در کل شب درحالیکه قلب مصلی از معبود حقیقی غافل بوده باشد و نفهمد چه میکوید
وچه میکند ای عزیز من خلاق عالم جل شانه محتاج بعبادة ما و شما نیست چه قادری که از افادر
قدرت ان خلقت سموات وارضین است با عدم ماده ومکان و انتفای انصار و اعوان با ان احکام
و اتقان که عقول عقلا در درک ان عاجز وحیران می باشند چه حاجت است او را بعبادت عابدان
و صامیکه هر چه را مشیتش قرار کرفت کفایت میکند در تحقق ان محض صدور کن او را چه حاجت است
باطاعت عالمیان بلکه حکمت در وضع تکالیف ان است که چون خلاق عالم جل شانه مرید هر عبادا
وچیزی در حق عباد او لحاظ معرفت معبود و اطاعت او نمیتواند شد لهذا اساس عبادت را
بر انکیخت تا ملتزمین بمناهج ان خود را بمطلوب وساحل نجات توانند رسانید ومقصود باین است
که این ثمره که باعث وداعی بر وضع طاعات است مرتب بر وجه کامل بر محض این اقوال و افعال نمیشود
بلکه لا بد است از توجه و اقبال بمعبود جلیل متعال با خضوع و خشوع و اجلال در جمیع افعال و اقوال
اهم از همه تصحیح نیت است از اغراض و مقاصد فاسد مثل ریا و سمعه هرکاه داعی بر اقدام بعبادت
این بوده باشد که مردم مطلع شوند که این شخص نماز شب میکند تا اینکه احترام او را منظور داشته
باشند یا انکه باو چیز بدهند یا انکه هرکاه اظهار حاجتی بانها نماید اجابت او نمایند چنین عمل علی



ما نحن فیه است ترک این مراتب اولی از فعل ان است که داعی بر اتیان عبادت ان است که منکشف شود حیث
عبارت این در سابقه ای عزیز من اکر طالب عظمت و احترامی از خداوند عالم بخواه و اکر راغب بچیزی که
محتاج باو هستی از درکاه قادر علی الاطلاق طلب کن چه قاطبه موجودات غیر از ذات احدیت جل
جلاله خود محتاج اند احد محتاج الیه اکرچه سلاطین دوران بوده باشد بلکه میتوان کفت احتیاج سلاطین
نسبت بدیکران اشد است چه حاجت هرکس در دنیا بقدر تعلق او است بان پس هرکس تعلق او
باساس دنیا بیشتر است افتقار او از دیکری اشد است ومعلوم هر عاقل هست که از محتاج بسیار
طلب بلکه سفاهت است قال طلب المحتاج من المحتاج سفه من عقله و زلة من رائه و خداوند
عالم است غنی مطلق و شایبه احتیاج در حق او غیر متصور و هرچه غیر خداست محتاج است
تحصیل محتاج الیه او با عدم تعب در حق او متصور نیست و خداوند عالم است قادر مطلق
انه علی کل شیء قدیر انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون پاکر خود را از سلک عقلا میدانی
طلب محتاج الیه خود از کسی کن که معری از وصف احتیاج بوده باشد تا بوصل مطلوب بسهولت
ممکن شود غیر از ذات اقدس از ابنای زمان امتعه دنیا نزد انها محبوب است و مراتب محبوبیت مختلف است
بشدت وضعف نسبت باشخاص باعتبار شدت تعلق وضعف ان ومعلوم است انتزاع محبوب کسی از نزد او
و بسهولت ممکن نیست دنیا و ما فیها در جنب قدرت الهی جل جلاله بسیار بیوقع است پس تحصیل مطلوب
بودن از کسیکه مطلقا نزد او وقعی نداشته باشد بمراتب اسهل است از طلب نمودن او را از کسی که حب
ان در قلب او رسوخ نموده باشد پس قصد در عبادات که فی الحقیقه راجع است بطلب محبوب
از ناس بعد از تامل چکونه با عقل جمع میشود و اکر طالب ان هستی که معزز و محبوب نزد مردم باشی
خود را محبوب خداوند عالم عز شانه کن محبوب الهی محبوب افاق است بعد از تخلیص نیت
از اغراض فاسده قلب خود را متوجه معبود یکه هو معك اینما کنت کن و سعی کن که غایت فعل
خود را تحصیل انس بمعبود و معرفت ملك ودود قرار دهی اکر خدا را داری فاقد هیچ چیز نیستی
و اکر خدا را نداری هیچ چیز نداری فاقد همه چیزی ما الذی فقد من وجدك وما الذی وجد
من فقدك و فکر کن که چه اراده داری و در مقابل که میخواهی ایستاده باشی اکرچه عبادت بقول علیکم
قابل حضرت معبود بوده باشد محال است که از امثال ما ها صادر تواند شد لکن بقدر مقدور باید
سعی نمود در جمیع احوال با خضوع متذکر معبود بود و هرکاه چنین نمائی مداومت در ان وقت

خواهی فهمید معنی قول جناب مخزن اسرار ربانی جناب رسالت پناهی را که فرموده قرة عینی
فی الصلوة وهم چنین معنی قول آن سرور را که فرموده الصلوة معراج المؤمن بعد از آنکه دو رکعت
نماز با جمیع آداب ظاهره و باطنه بجا آوردی آن وقت اگر تامل نمائی فی الحقیقه محول غایت خجلت و انفعال
خواهی بود چه مثال تو در آن وقت مثال بنده خواهد بود که جمیع ما فی الید او از مولای او بوده با شد
و قتی اراده نمود که خدمتی نسبت بمولای خود نموده باشد انواع تکلفات در حضور مولای خود حاضر
نمود بعد که تامل نمود دید که هر چه صرف نموده کلا از مال مولای او بوده مطلقا در تکلفاتیکه بجهة خدمت
مولای خود مهیا نموده از این عبد چیزی نبوده هر چه بوده از مال مولا را صرف در خدمت مولا صرف
نموده بعد از تعقل و تفکر و فهم این مطلب جز اینکه مستغرق بحار خجلت و انفعال و مستولی با نواع
رو سیاهی و شرمساری نموده چاره ندارد و تو ای عابد که مشغول عبادتی در حالتیکه اتیان بدو رکعت
نماز با غایت تضرع و ابتهال نموده آنچه که از تو صادر شده تامل کن ببین چه چیز است اگر بدو قدم
در مقام خدمت الهی ایستاده این دو قدم را از کجا آوردی و اگر بلسان معذرتی مناجات با قاضی
الحاجات نمودی لسان را که بتو داده و اگر منحنی شدی بجهة رکوع و سجود و قدرت این انحنا را
از کجا آوردی و اگر تضرع و ابتهال نمودی توفیق وصول باین سعادت عظمی از که بوده و از این راست
که فخر عابدین و سید الساجدین امام زین العابدین فرموده کیف لی بتحصیل الشکر و شکری ایاک
یفتقر الی شکر و کلما قلت لک الحمد وجب علی لذلک ان اقول لک الحمد فی الحقیقه اگر خلاق عالم جل شانه
عبادتی را از امثال ما ها بشرافت قبول مشرف گرداند و چاقی از خان احسان بی منت خود بعبد ذلیل
خود عطا فرماید بهتر از آن خواهد بود که نقل کرده اند شخصی عابدی ساده در گوشه عزلت اختیار
نموده در آنجا مشغول عبادت میبوده اتفاقا چشمه آبی در آن مکان بود آب آن شور و تلخ و آن شخص
معبود آبی بهتر از آن آب ندیده چنین توهم مینمود که جمیع آبهای عالم مثل همان آب است در شوری
و تلخی و فقیر نظر بقلت فقر و تنگدستی و شدت حاجت و بی بضاعتی مجوا طرا و رسید نزد سلطان
آن ولا رفتن چیزی از او اخذ نموده بآن سد فاقت خود نموده باشد باین عزم از معبد خود بیرون
امد اتفاقا در اثنای راه بنهری بر خورد که آب آن بسیار صاف و شیرین بود چنین بخواطرش خلید
که مثل این آب در عالم نمیباشد و چونکه متعارف این است که هر گاه کسی بدیدن شخص بزرگی میرود
مناسب این است از نفایس اشیا با خود بعنوان هدیه برده نثار خدمت آن بزرگ نماید بر خود

قرار داد

قرار داد در آن وقت که بدیدن سلطان میرود چونکه بهتر از این آب چیزی نیست مناسب این است
قلیلی از این آب ماخوذ برده بعنوان تحفه نثار خدمت سلطان نماید لهذا ظرفی را مملو از آن آب
نمود بدوش میکشید اتفاقا بجهة همان پادشاه بجهة انجام امری بیرون آمده در جائی منزل نموده
آن شخص عابد خود را بمجلس پادشاه رسانید تحفه خود را که همان آب بوده باشد نثار خدمت
سلطان نمود سلطان شخصی صاحب فطانت و ذکا بود درک مطلب نمود امر نمود بجز بیر را خود
که فلان مبلغ بشخص عابد داده او را از همان مکان قرار داده که عود بمکان خود نماید بعد از اشتغال
آن سبب تعجیل و امر او معاودت از آن مکان و جبران ابرار نمود که اگر از این مکان معاودت نمی نمود
می آمد همراه می آمد چونکه در اثنای راه نهر عظیمی است و آب آن در نهایت خوبی آن شخص عابد
از مشاهده آن منفعل میشد از هدیه خود لهذا مناسب دانستم از اینجا معاودت نماید تا از مشاهده
آن آب بالم خجلت و انفعال مبتلا نگردد ای عزیز من اگر عبادت خداوند عالم آنکه از ملائکه مقربین
و انبیاء مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم صادر شده آنچه از ما ها صادر میشود فی الحقیقه
معصیت است نه عبادت اگر خلاق عالم از فضل و کرم خود قبول فرماید از این راه است که اشان
بان شد و اگر واضح از این خواهی بدان مثال قبول فرمودن خداوند عالم جل جلاله از امثال ما ها
مثال این است که جمعی بخدمت شخصی بزرگی مشرف میشوند هر یک باعتقاد خود تحفه
بعنوان هدیه می برند هر کس آنچه را که برده باعتقاد خود چیز نفیسی دانسته بعضی فی الواقع نفیس و مطابق
واقع بوده برخلاف بعضی دیگر هر گاه چیز نفیسی بشرافت قبول مشرف شود و غیر نفیس مردود شود
باعث خجلت و انفعال آورنده و موجب رو سیاهی و شرمساری او میشود لهذا جلالت و بزرگی
مقتضی این است که غیر نفیس و غیر قابل را نیز بشرافت قبول مشرف گرداند تا آن عبد ذلیل بذلت
خجلت و انفعال مبتلی نگردد و بعد از آنکه نظم کلام باینجا رسید مناسب دانست که عنان قلم را
در میدان وصف بندگی از عبادات صادره از ارکان دین و مقربین بارگاه رب العالمین جلوه داده
باشد شاید اطلاع بر آن موجب تیقظ از خواب غفلت ما غافلان و باعث تحذیر از مفاسد سکرات
اهل طغیان شود بدانکه روایت شده که خلاق عالم را ملائکه چندی هستند در آسمان هفتم
از روزیکه خلق شده اند تا روز قیامت انها در سجودند اعضا و جوارح انها از خوف و خشیت الهی
جل شانه پیوسته در لرزه و ارتعاش است هر قطره از اشکهای انها که منفصل میشود ملکی خلق

در وصف بندگی از عبادات ارکان دین و مقربین

میشود و این صنف از ملئکه باین حالت هستند تا روز قیامت بعد از انکه روز قیامت شد سر از سجده
بر میدارند عرض مینمایند در مقام اعتذار ما عبدناک حق عبادتک و از سرور عالم و فخر بنی ادم و ادم صلوات الله
وسلامه علیه در بیان حال شریف انحضرت در مقام عبادت مرویست که انحضرت وقتیکه بنماز می
ایستادند از شدت کریه از خوف الهی صدائی از شکم مبارک ان سرور شنیده میشد مثل صدای
جوشش دیک بر روی اتش و روایت شده که ان سرور عالم از خوف الهی این قدر میکریستند تا بیخود
میشدند و در مجموع شب مشغول عبادت می بودند تا انکه بر کثرت عبادت عتابی از جانب
خلاق عالم جل شانه بر ایشان نازل شد بقوله تعالی طه ما انزلنا علیک القران لتشقی یعنی ما نفرستادیم
قرانرا بسوی تو از برای انکه بر خود اینقدر تعب داده باشی کما یقال سید القوم اشقاهم ای اتعبهم
و اما کیفیت عبادت سر خیل ارباب معرفت و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین ع اظهر از این است
که بیان شود ما در اینمقام اقتصار مینمائیم بانچه شیخ صدوق در مجالس ذکر نموده حاصل مضمون ان
این است که راوی میکوید در خدمت سید اوصیاء علیه الاف التحیة والثناء مشرف بودیم در نخلستان
بنی النجار ناکاه از ما جدا شدند از اشخاصیکه در خدمت ایشان مشرف بودند بجهتیکه از نظر غایب شدند
و من چنین بخواطرم رسید که انحضرت بمنزل خود تشریف برده اند ناکاه صوت حزین و ناله و دهائی
بکوش من رسید کوش دادم شنیدم کسی با صوت حزین و ناله سوزناک مشغول باین مناجاتست الهی
کم من موبقة حلمت عنی فقابلتها بنعمتک و کم من جریرة تکرمت عن کشفها بکرمک یعنی ای معبود من چه
بسیار از معاصی مهلکه از من مطلع شدی بمقتضای صفت حلم خود با من معمول داشتی در مقام مؤاخذه من
بر نیامدی بلکه در مقابل ان که مستحق مؤاخذه بودم بر نعمتهای خود بر من افزودی و چه بسیار معاصی شدیده
از من صادر شد با علم بهم انها که مستحق این بودم که پرده از روی انها بر داشته مرا مفتضح نمائی از کرم و بی منتهای
خود انهارا مستور از نظار فرمودی در مقام افتضاح من بر نیامدی الهی ان طال فی عصیانک عمری و عظم
فی الصحف ذنبی فما انا مؤمل غیر غفرانک و لا انا براج غیر رضوانک یعنی
ای معبود من اکر چه بسیار از عمر خود را در معصیت تو صرف نموده باشم و معاصی عظیمه من در دیوان اعمال ثبت
شده باشد یعنی چونکه چنین هست لهذا من امیدی ندارم مکر بصفت غفاریت تو و معاصی اکر چه عظیم بوده باشد
در جنب صفت مغفرت تو چیزی نیست و رجائی ندارم مکر برضای و خوشنودی تو که باید چیزی
از هم میکذری چنانچه این معنی مدلول علیه است بقوله ع یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر و اوی میکوید

بیان کیفیت عبادت جناب امیر المؤمنین علیه السّلم

بعد ازانکه

بعد از انکه این ابیات را باین حال شنیدم در تفحص ان بر امدم و از عقب این صوت چند سوی رفتم دیدم
که صاحب این مناجات علی ابن ابیطالب است خود را مخفی داشتم تا به بینم اخر ار بکجا خواهید رسید
ان وقت جناب حضرت امیر المؤمنین در همان دل شب چند رکعت نماز کردند بعد از ان شروع کردند
بدعا و کریه و مناجات از جمله مناجاتی که در ان وقت از ان مفخر ارباب عرفان صادر شد این بود الهی
افکر فی عفوک فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذک فتعظم علی بلیتی یعنی ای معبود من
وقتیکه فکر میکنم در صفت عفو و کذشت از تو همه خطاهای من در نظر من سهل میشود بعد از
انکه متذکر شده عذاب و انتقام تو میشوم ان وقت امر بر من بر خورده صعب و عظیم میشود بعد از ان
فرمودند اه ان انا قرات فی الصحف سیئة انا ناسیها و انت محصیها فتقول خذوه فیا له من ماخوذ لا تنجیه
عشیرته و لا قبیلته یرحمه الملا اذا اذن فیه بالنداء یعنی اه اه وای بر من وقتیکه نامه اعمال بمن دهند به بینم
در ان معصیتی ثبت است که من فراموش کرده ام ان را و تو احصا و ثبت فرموده ای و ان وقت
اکرام فرمائی بملئکه غلاظ و شداد بکیرند این عبد عاصی را ای وای در ان وقت بران که فقیر شده که
نه عیشره او می توانند او را نجات داده و نه قبیله او می توانند باو نفعی رسانند اهل محشر براو رحم می کنند
هر کاه ماذون شود در نداو ناله و زاری کردن بعد از ان فرموده اه من نار تنضج الاکباد و الکلا اه من نار
نزاعة للشوی اه من غمرة من لهبات لظی یعنی اه از اتشیکه می پزد جکرها و کرده ها را اه از اتشیکه پوست را
از سر میکند یا اتشیکه که مخلوط و مشوب بغیر اتش نیست و اه از شدت انجنانی که ناشی میشود از
شعلهای اتش بعد از ان کریه بسیاری کردند و صوت ایشان قطع شد من بخواطرم رسید که خواب
با ایشان غلبه نموده نظر بطول مدت بیداری در شب تامل کردم تا صبح طالع شد کفتم ایشانرا بیدار کنم تا نماز
صبح را ادا نمایند رفتم نزدیک دیدم ایشانرا مانند چوب که بر روی زمین افتاده نه حس دارند و نه
حرکت حرکت دادم ایشانرا حرکت نه نمودند و اعضا و جوارح ایشانرا خواستم بهم اورده باشم بهم نیامد
پس کفتم انا لله و انا الیه راجعون روح مقدس ان سرور از رفاقت با علی درجات جنت انتقال نمود
بتعجیل رفتم منزل ایشان خبر ممات ایشانرا رسانیدم سیدة نساء فاطمه زهرا علیها السلم فرمودند که
این از موتیکه تو خیال نموده نیست بلکه این غشی است از خوف الهی جل شانه عارض ایشان میشود
بعد از ان جمع شدند و اب بر روی مبارک ایشان پاشیدند تا بحال امدند و از مبین حقایق
و دقایق جناب امام جعفر صادق ع مرویست که فرمودند عادت جناب علی بن الحسین ع چنین بود

ذکر بیان کیفیت عبادات جناب علی ابن الحسین علیهما السلم و برخی از مقالات صادره از آن بزرگوار ۴

وقت نماز که داخل رنگ مبارک آن سرور زرد میشد و اعضای شریفه ایشان بلرزه در می آمد مثل
شاخ درخت درهم و مقالات صادره از آن قدوه ارباب معرفت و یقین اوضح شاهدی است
بر کیفیت عبادت آن سرور و از جمله مناجاتهای آن متقین قوانین اخلاص و بندگی این است
إلهی لو بکیتُ إلیک حتی تسقطَ أشفارُ عینی وانتحبتُ لک حتی ینقطعَ صوتی وقمتُ لک
حتی ینقطعَ صوتی وقمتُ لک حتی تتنشّر قدماي ورکعتُ لک حتی ینخلعَ صُلبی وسجدتُ لک حتی
تتفقأ حدقتای وأکلتُ ترابَ الارضِ طولَ عمری وشربتُ ماءَ الرّماد آخرَ دهری وذکرتُک فی
خلال ذلک حتی یکلَّ لسانی ثم أرفع طرفی إلی آفاق السماء استحیاءً منک ما استوجبتُ بذلک
محوَ سیئةٍ واحدةٍ من سیئاتی و از جمله آنها این است الهی وعزتک وجلالک وعظمتک لو انی
منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بکل شعرةٍ فی کل طرفة
عینٍ سرمد الامد بحمد الخلائق وشکرهم اجمعین لکنتُ مقصّراً فی بلوغ شکر اخفی نعمةٍ من نعمک
علیّ ولو انی کربتُ معادن الدنیا بانیابی وحرثتُ ارضها باشفار عینی وبکیتُ من خشیتک مثل بحور
السموات والارضین دماً وصدیداً لکان ذلک قلیلاً فی کثیر ما یجب علیّ من حقک ولو انک
یا الهی عذبتنی بعذاب الخلائق اجمعین وعظّمت قلیلاً فی کثیر ما استوجبه بعد ذلک من عقوبتک وعز انها
از مناجاتهائیکه از آن سرور و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام صادر شده بدانکه ذیل دامن عصمت و طهارت انبیاء
و ائمه علیهم السلم اگرچه اجل از این است که بکثافات و خباثت معاصی ملوث شود لکن این موجب این
نمی تواند شد که ایشان خوف مواخذه الهی جل شانه نداشته باشند بلکه خوف و خشیت ایشان بیشتر
از پروردگار عالمیان بیشتر و تضرع و ابتهال از ایشان نسبت بدیگران زیادتر می باید باشد چنانچه
در واقع چنین است چه قلت و کثرت خوف الهی تابع قلت و کثرت معصیت نیست تا بمعنی که هر کس
معصیت بیشتر داشته باشد خوف او بیشتر باشد چنین نیست بلکه قلت و کثرت خوف حق سبحانه
و تعالی تابع قلت و کثرت معرفت الهی است هر کس معرفت او بجناب اقدس زیادتر است خوف او
بیشتر است سبحانک اخشی خلقک بک اعرفهم بک مجملا وجه تضرع و ابتهال و اظهار خوف از عقوبات
الهیه و توبه و انابه و اعتذار از معاصی از انبیاء و ائمه علیهم السلام بنوعیکه مشخص ان معتبر دکاه ذو الجلال
در مقام مناجات با قاضی الحاجات شده چند چیز است وجه اول مقام حیا است بیان آن مطلب
مقتضی این است که تصویر مثالی شود که موصل بحقیقت حال شود بدانکه باتفاق نفس

در بیان وجه تضرع و ابتهال انبیا و ائمه هدا علیهما السلام

میکوئیم



میکوئیم بنده که صاحب عقل و ذکا و اهل فطانت و وفا بوده باشد مادامیکه در حضور مولا است
پیوسته ملازم حیا و ادب و همواره مجتنب از مفاسد و غیر ملایم است و هر عبدی که در عقل کاملتر
است و مال اندیشی او بیشتر است در لزوم طریقه ادب اقوی و اصیل و در اجتناب
از مساوی آداب اتم و اکمل است و احترام مولی و اظهار وفا بحق او مقتضی این است که جمیع جوارح
ظاهره و باطنه هر یک را با مس حالات و اخضع انچه نسبت باو متصور است در حضور مولی مرعی
داشته باشد مثلا مناسب عبد یکه در حضور مولای خود هست این است که بایستد خدمت
مولا نه بنشیند و ایستادن هم بطرق مختلفه متصور هست بطریق انتصاب و انحنا و بعنوان
استقلال و اتکاء و بإظهار اطراف مختلفه می تواند گذاشت بعضی اقرب بحیا و احترام و ادب از بعضی
دیگر و هم چنین دست و انکه اعقل عبید است در ایستادن انچه اقرب باحترام است اختیار می نماید
خصوصا در صورتیکه مطلع باشد که مولی ملتفت بسمت او خواهد شد و بهمین دقایق رعایت خواهد
خورد و هم چنین در وضع قدمها و دستها و اقرب احوال لسان یا رب آن است که در حال تکلم خاضع
بوده با نهایت تانی و التفات و اجتناب نماید از رفع صوت بغیر طریق متعارف و وظیفه
گوش و چشم وقوه باصره آن است که منصوب بسوی مولا بوده باشد بوجهیکه انسب بحیا باشد
و وظیفه گوش و قوه سامعه آن است که متوجه دارد بسمت مولی که اگر خطابی از مولی صادر
شود بمقتضای آن معمول داشته باشد و در امثال این دقایق مختلف میشود بضعف قوه عاقله و قوت
آن انکه اعقل است درک او بحسن و رعایت محاسن و قبح ترک آنها زیادتر است از انکه عقل
او کمتر است و اینها با علم بحضور مولی است گاه است اتفاق می افتد مولی حاضر است و بنده
مطلقا علم بحضور او ندارد اعمالیکه ملایم با حضور مولی نبوده از او صادر میشود بعد مطلع
بر حضور مولی و اطلاع او بانچه از او صادر شده میشود یا انکه عالم بحضور مولی بود و لکن
غفلت چنین عملیکه ملائم با حضور مولی نبود از او صادر شد یا متعمدا صادر شد بسبب
حدوث بعضی دواعی گاه است بیخود میشود و نزع لباس از خود میکند بعد یکه منکشف العورة
میشود در حضور مولی و قتیکه بحال آمد مطلع میشود بر انچه در حال بیخودی از او صادر
شده در جمیع این مراتب بدیهی آنکه که عقل را در دو مقام دیگر چه قدر مجهول الام خجلت و انفعال
میشود گاه است بجائی میرسد که راضی بموت خود میشود باین سبب که دیگر نظر او بمولا

امور

نیفتد تشکیکی در این مراتب نیست در حق عبید نسبت بمولای مجازی پس چگونه امثال این
نسبت بمولای حقیقی و خلاق هر ضیع و دنی موجب اعتناد و اظهار خجلت و روسیاهی و باعث
تضرع و گریه و انابه و بیقراری نشود با انکه در هیچ انی از هیچ بنده دور نیست ما یکون من نجوی
ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا و در موضع
دیگر فرموده یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و هو یعلم اینما کنتم و در جای
دیگر فرموده یستخفون من الناس و لا یستخفون من الله و هو معهم و در موضع دیگر فرموده اذا سالک
عبادی عنی فانی قریب اجیب و در مقام دیگر فرموده انا اقرب الیکم من حبل الورید و مشخص است از عقل
عقلاء انبیاء و ائمه علیهم السلم میباشند و معلوم است که ایشان منفک ازین مقوله که مذکور شد نیستند
و مامور هم نیستند که منفک از امثال اینها بوده باشد لا محاله صحبت با مردم مثلا شنیده و خنده از اینها
صادر میشد و معاشرت بان می نمودند و صلاعبه و ملاعبه و تقبیل و جماع از ایشان صادر میشد
در امثال این امور نسبت بسایر ناس امتیاز داشتند که است حسنی میگذشت مگر اینکه جماع از
ایشان صادر میشد و در اخبار مذکور است کثرة الطروقة من خواص الانبیاء و هم چنین میخوابیدند
و پا را دراز میکردند و صدا بلند میکردند مجملا مشخص است احوال انبیاء و ائمه با لا صناف
بخلاق عالم مختلف بوده حالتی بوده در ان توجه نام بخداوند عالم جل جلاله داشتند تشکیکی
بنده ندارم در انوقت صدور ضحک از انها با بقای انحالت ممکن نبوده و پا نمیتوانستند
دراز کنند و ملاعبه و مقاربت با ایشان در انوقت در حق انها ممکن نبوده و هکذا سایر
امور بلکه در این حالت که حالت توجه تام بمعبود منعم ذی الجلال و الاکرام بوده باشد مرعی
میداشتند جمیع انچه را که عقل قاضی بر حسن او بوده و مجتنب بودند از جمیع انچه منافی
با ادب و طریقه احترام بود و حالتی دیگر از برای ایشان بود که در انحالت معاشرت با مردمان
می نموده اند و می خندیدند و حرف میزدند و صحبت می داشتند و ملاعبه با زنان و تقبیل
انها و جماع می نمودند و امثال این امور اگرچه در حق ایشان طاعت بود لکن چون امثال این امور
در حضور مولی با اطلاع مولی غیر مناسب بلکه غیر ملایم با احترام مولی می باشد وقت توجه
تام که متذکر این مطلب می شدند جنود حیا و حجاب مستولی ان نفوس شریفه نسبت بانها میشد
بی اختیار فتح لسان معذرت با گریه و زاری و توبه و انابه ترتیلا فما بخر از ایشان صادر بود می نمودند

مانند بنده

مانند بنده که در حین غفلت از حضور مولی مباشر اموری شده باشد که ملایم با حضور مولی
نبوده و ازین راه است که مقتدای قاطبه ناس و سرور جناب موسی بن جعفر علیهما السلم
الله الملک الاکبر در حین سجود با معبود و دو دو جلشانه در حال جریان اشک گوهر و از زبان بدیع
حق بین میمنت دثار فتح لسان معذرت بدرگاه پروردگار نموده در مقام مناجات چنین
بعرض درگاه قاضی الحاجات میرسانیدند رب عصیتک بلسانی و لو شئت و عزتک
لاخرستنی یعنی ای پروردگار من معصیت تو کرده ام بازبان من قسم بعزت تو اگر بخواهی
لال و گنگم میکنی مشخص است معصیت لسانی ان سرور عباد غیبت و فحش و غیرهما از
محرمات لسانی نبوده بلکه ظاهر این است از این مقوله بوده انحضرت در اوان صحبت با ناس
کیفیت تکلم ایشان بر وجهی بوده که با تذکر بحضور و عظمت احدیت ملایم نبوده بعد از انکه
متذکر میشدند نظر بفرط حیا منفعل میشده فتح لسان معذرت چنین می نموده و بعد فرموده
عصیتک ببصری و لو شئت و عزتک لاکمهتنی و عصیتک بسمعی و لو شئت و عزتک لاصممتنی
بیدی و لو شئت و عزتک لکنعتنی عصیتک برجلی و لو شئت و عزتک لجذمتنی
عصیتک بفرجی و لو شئت و عزتک لعقمتنی عصیتک بجمیع جوارحی التی انعمت بها
علی و لیس هذا جزاءک منی معصیت لسان در حق ایشان مشخص شد و اما معصیت بصر مشخص
که وظیفه بصر عبد ذلیل در حضور مولای جلیل میباید مثل بصر مستحی بوده باشد چنانچه
در حال توجه تام بمعبود چنین است و در حالتیکه چنین نبوده باشد خارج از طریق ادب شده
از نظر خود گویا استخفاف بمولا نموده لهذا بعد از التفات محمول انواع خجلت و انفعال میشود و اطاعت
گوش در حق امثال ایشان ان است که در حالت استماع جمیع اثار بنحوی بوده باشد که ملایم با عظمت
و جلال جناب احدیت بوده باشد و معصیت گوشی ایشان این است که در حین استماع ان چنین
نبوده باشد و اطاعت یدی ایشان ان است که هرچه از ید ایشان از حرکات صادر شود مجموع
بنحوی بوده که ملایم عظمت و جلالت و حضور جناب احدیت بوده باشد و معصیت یدی ان است
که چنین نبوده باشد و هم چنین هرگاه کسی با عدم شعور و التفات بحضور مولی مقاربت با حلال خود کند
و بعد ملتفت شود که مولی حضور داشت اگرچه مطلقا اثمی از ان صادر نشده لکن تامل کن به بین
در مقام حیا الشخص در حالت التفات و تذکر بحضور چه قدر منفعل میشود و هم چنین هرگاه فرض شود

در حال شعور بحضور مولی بوده لکن بعد از تامل تحمل خجلت و انفعال در این صورت زیادتر است
مجملا هر امری از امور صادر از هر یک از جوارح که ملایم با حضور مولی نبوده باشد در حین توجه
تام و تذکر بحضور معبود بخصلت شریفه حیا موجب خجلت و شرمساری و فتح لسان اعتذار و بی
زاری میشود و مقتضی این میشود که در صدد اصلاح و چاره آن بر آمده و چونکه چاره بهتر از
اعتراف بخطا و تضرع و ابتهال و توبه و انابه نمی باشد لهذا بی اختیار اهالی معرفت و اعتبار اختیار
سلوک این مسلک بی اعتبار را می نمایند و از این مقوله است کلام سید اوصیا جناب امیر المؤمنین
الهی اعتذاری الیک اعتذار من لم یستغن عن قبول عذره فاقبل عذری یا اکرم من اعتذر الیه المسیؤن
الهی ان انا مضینا لغفلة عن الاستعداد للقائک فقد نبهتنی المعرفة بکرم آلائک و کلام سید
الساجدین صلوات الله و سلامه علیه که فرموده هل ینفعنی یا الهی اقراری عندک بسوء ما اکتسبت
و هل ینجینی منک اعترافی لک بقبیح ما ارتکبت ام اوجبت لی فی مقامی هذا سخطک ام لزمنی
فی وقت دعائی مقتک سبحانک لا ایئس منک و قد فتحت لی باب التوبة الیک بل اقول مقال
العبد الذلیل الظالم علی نفسه المستخف بحرمة ربه الی آخره مقصود از این تطویل فتح بابی است
در وجه اعتراف ارباب طهارت و عصمت بذنوب تامل در آن موجب فتح ابوابی میشود
در این مقصود و همین وجه که مذکور شد یعنی مقام حیا بجهت ارتکاب امور غیر ملایمه با حسن
آداب وجه است در کلام سید اوصیا علیه آلاف التحیة و الثنا که مذکور شد یعنی قوله الهی کم من
موبقة الی آخره و همچنین کلام سید الساجدین علیه آلاف التحیة من رب العالمین و لو انک یا الهی
عذبتنی بعذاب الخلایق اجمعین الی آخره و عارف در مقام غایت توجه و مناجات بعد از آنکه
بمرتبه شهود رسیده که کاشف از این کلام معجز نظام سید اولیا است که فرموده لو کشف
الغطاء ما ازددت یقینا خلاف ادبیکه در وقت دیگر از او صادر شده اگرچه در واقع و نفس الامر جنایتی
نبوده باشد بلکه موجب مواخذه فی الواقع نبوده باشد در حال توجه تام بمعبود در مقام اعتراف در نظر
و اعتقاد او اعظم کبایر می آید بمقتضای آن اعتقاد نالر و زاری و توبه و انابه و بیقراری و اعتراف بعظمت
شان می نماید وجه دوم از وجوهیکه باعث انبیا و اولیا است بر جزع و فزع و بیقراری و ولع ایشان است
بر اعتراف بجرایم و معاصی مقام شکر است توضیح این مطلب مقتضی این است که گفته شود بدان
حقوق و نعم منعم متعال به مرتبه ای اجل از این است که توان احصا نمود لکن من باب التنبیه اشاره به بعضی

ازان



از آن می نمائیم تا حقیقت حال مشخص شود میگوئیم از جمله حقوق الهی جل شانه بر هر فردی از افراد
عباد چشم است اگر خواهی که قدر و منزلت این نعمت عظیم را دانسته باشی چنین فرض کن
طفل از مادر متولد شد بی چشم تامل و فکر کن به بین که هرگاه سلاطین دوران و متمولین
عالم و ارباب علم و کمال از فقها و حکما و اطبا و غیرهم و قاطبه ارباب حرف و صنایع جمع شوند
و بذل ما فی الید کنند چاره این امر را نمیتوانند نمود بلکه مقطوع به است در نزد هر ذی
فطنتی که هرگاه قاطبه ناس جمع شوند و مالک جمیع خزاین عالم بوده باشند صرف نمایند چاره
این امر را نمیتوانند نمود ای بی انصاف اندکی تامل کن و انصاف بده این یک جزئی از جزئیات
نعمت خداوند عالم است جل شانه در نوکه مقاومت کرد با هر چه در عالم است بلکه علاوه
آمد چه دانستی که اگر کسی چشم نداشته باشد قاطبه ناس جمع شوند صرف مجموع خزاین عالم نمایند
چاره این امر را نمی توانند نمود پس این فایق بر همه آمد بدانکه آنچه مذکور شد اختصاص بچشم ندارد
گوش دماغ و دهن و لسان و دست و پا بلکه پلک انگشت بلکه ناخن هر یک را بخصوصه که ملاحظه
نمائی چنین است که مذکور شد بعد از آنکه عارف بهم اینها که مذکور شد و غیر اینها بنظر معرفت و
ملاحظه نمود کی طاقت دارد که قیام و اقدام بشکر اینها نماید و همچنین است نعم خارجه از ماکول و مشارب
و ملابس هر یک را اگر ملاحظه نمائی جاری است در هر یک آنچه در خصوص چشم مذکور شد
پس هرگاه فرض کنی طبیعت گندم معدوم شد هرگاه جمیع عالم جمع شوند و بذل ما فی الکون نمایند
بخواهند گندمی ایجاد نمایند محال است و همچنین سایر ماکولات خلقت غریب و صنعت
عجیب بظهور رسیده ملبوسات و غیرهما از آن تامل کن قطره نطفه منی که از صلب پدر در رحم مادر
قرار گرفت بصنع و قدرت که این خلقت غریب و صنعت عجیب بظهور رسید که قاطبه
عقلا از درک حقیقت آن متحیر و سرگردانند و بین هر جزئی از جزئیات آن حقی است عظیم
هرگاه کسی مالک باشد هر چه را که در عالم بوده باشد و بذل نماید در مقابل شکر پلک چشم که خداوند
عالم عطا فرموده از عهده شکران بر نیامده خواهد بود تا برسیم بچشم دیگر و گوش و دماغ و دهن
و زبان و سایر اعضا و جوارح هرگاه یکی از ابنای دنیا احسانی بکسی نماید و این شخص اگر آدم است
می باید پیوسته متذکر احسان او بوده باشد و هر وقت او را اگر دید بمقتضای آن احسان
با او معمول داشته باشد اگر چنین ننماید از قواعد انسانیت خارج خواهد بود و مراتب امتنان

مختلف می باشد باختلاف مراتب احسان وهم چنین مختلف می باشد باختلاف استعداد در درک مراتب
احسان وهر کس که قوه عاقله او اکمل است درک او مراتب احسان اتم واقوی است پس او در امتنان
ووفا بادای حقوق اقوی واشد خواهد بود مشخص است اعقل موجودات انبیاء واوصیای
انها میباشند واعقل از کل انبیا فخر رسل وخاتم انبیاء باعث خلقت ارض وسما جناب پیغمبر اخر
الزمانند میباشد وهم چنین اعقل از کل اوصیا ایشان شفیع کافه اهل محشر خواهد بود پس افضل
عالم واوصیای مفخر بنی ادم در درک حقوق الهیه اقوی واکمل خواهد بود بر انبیا واوصیا پس
ایشان در وفا بادای شکر در مقابل حقوق الهیه اشد واتم خواهند بود واین وجه دیگریست از وجوه
که داعی در حق ائمه طاهرین وسایر اولیای مقربین علیهم الاف التحیة من رب العالمین که اصرار در ناله
وزاری واکثار در تضرع وابتهال وبیقراری فرموده باشند واز این راه است که جناب سید الساجدین
در مقام مناجات بعرض بارگاه قاضی الحاجات رسانیده اند فقراتیکه قبل مذکور شد حاصل معنی انها
این است ای معبود من قسم بعزت وجلال وعظمت تو اگر من میبودم از اول ایجاد عالم از ان وقتیکه
اراده خلقت من فرموده وعبادت تو می نمودم بقدر امتداد ربوبیت تو بهر موئی در هر چشم
زدنی در همه روزگار وحمد وشکر تو می نمودم بحمد وشکریکه معادل حمد وشکر تمامی خلایق
بوده باشد یعنی اگر بودم وچنین می نمودم با وجود این معترف این هستم ومیدانم که نمیتوانستم از
عهده شکر کمترین نعمتی از نعمتهای تو بر امده باشم فی الواقع چنین است چه هرگاه فرض شود همان
نعمت که کمتر از ان در بین نعم الهی جل شانه نبوده باشد معدوم شود وفرض شود کسی مالک جمیع خزاین
ارض بوده باشد وصرف کند در ایجاد ان متمکن از ایجاد ان نخواهد شد پس همان نعمت که کمترین نعمتها
مقاومت کرده با مجموع خزاین عالم بعلاوه پس چگونه میتواند شد کسی از عهده شکر آن بر امده باشد
پس حقوق غیر متناهیه الهیه که در حق هر فردی از افراد ناس ثابت است عقل قاضی بر اینست که ادای شکر
انها نموده باشد از عهده ان بر نمیتواند امد پس چاره ندارد مگر اینکه روز وشب اوقات را صرف
تضرع وابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال نموده باشد واعتراف بعجز از ادای شکر حقوق الهیه نموده
باشد ودر مقام توجه تام بدرگاه خالق انام همین اخلال بشکر اگر چه مستند بعجز بوده باشد از اعظم
معاصی در نظر او میباشد لهذا مبالغه در اعتراف بمعصیت می نماید این است که جناب سید الساجدین
در فقره ثانیه از دعای مذکور فرموده وحاصل معنی ان اینست که ای معبود وخداوند من هرگاه

جمیع معادیکه در دنیا میباشد بچنگهای خودم وزراعت کنم همین زمین دنیا را بمعونت ثمرهای
چشم خود وبنالم از خوف وخشیت تو بحدیکه جاری شود از اب چشم من مثل دریاهای اسمانها
وزمینها خون وچرک هر اینه اینها کم خواهد بود در جنب بسیار چیزها که بر من واجب است
از حقوق تو وفی الواقع چنین است ووجهان از انچه مذکور شد ظاهر میشود ووجه سیم از وجوه
موجب تضرع وابتهال وباعث گریه وزاری واضطراب بدرگاه با رفعت حضرت ذو الجلال
نسبت بر انبیا واولیا وائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک المتعال میشود مقام حب است
بیان این مطلب این است که حکمت بالغه الهی جل جلاله چنین اقتضا نموده که خلقت انسانی
باشد بنحویکه در ان جمع شود وقوی مختلفه متضاده پس خلق فرموده انسانرا بنحویکه در ان
قوه رحمانیه وقوی بهیمیه جمع شده مشخص است تضاد مابین قوی مقتضی تضاد مابین
مقتضیات انها است در او اینکه مشغول باقتضای مقتضیات هریک که بوده باشد از
مقتضای قوی دیگر محروم وغافل است بمقتضای قوی بهیمیه طالب اکل وشرب ونوم ومعاشرت
با انسان ونحو انها میباشد وبمقتضای قوی ملکیه طالب توجه معبود وتحصیل معرفت وانس
ببارگاه سعادت مسعود ملک ودود میباشد بعد از انکه قوی بهیمیه مغلوب قوه
ملکوتیه گردید عمده مقصود در توجه بمعبود وطاعت وانقیاد امر ملک ودود میگردد
ولکن نه بنحویست که منسلخ شده باشد از مقتضیات قوی بهیمیه بالمره چه ظاهر است مادامیکه
نفس انسانی متعلق باین بدن بوده باشد لا بد است او را از معاشرت با ناس واکل وشرب
بقدر احتیاج وصحبت ومعاشرت با انسان وخلطت با اهل واولاد ونوم واستراحت اگرچه
در قلیلی از اوقات بوده باشد وچونکه مشغول باین مقتضیات قوه بهیمیه گردید نظر بعلاقه
اینها محروم از توجه تام بساحت عزت ملک انام ومبتلی بالم شدید مفارقت حضرت علام میشود
بعد از انتقال بمقتضای قوه ملکیه قواعد رضیه حب ووداد محرک اظهار شکایت از تالم
فراق ومقتضی گریه وزاری وتضرع وابتهال وبیقراری واز الم ندامت از حرمان فیوضات
وصال نزد محبوب متعال میگردد واز این است که جناب فخر عالمین سید الساجدین علیه
وعلی ابائه واولاده الاف التحیة من رب العالمین بعرض شکایت در این باب بعرض بارگاه رب
الارباب رسیده حیث قال مالی کلما قلت قد صلحت سریرتی وقرب من مجالس التوابین مجلسی

عرضت لی بلیة ازالت قدمی وحالت بینی و بین خدمتک سیدی لعلک عن بابک طردتنی وعن خدمتک
نحیتنی او لعلک رایتنی غیر شاکر لنعمائک فحرمتنی او لعلک رایتنی فی الغافلین فمن رحمتک آیستنی
او لعلک رایتنی آلف مجالس البطالین فبینی وبینهم خلیتنی او لعلک لم تحب ان تسمع دعائی
فباعدتنی او لعلک بجرمی وجریرتی کافیتنی او لعلک بقلة حیائی منک جازیتنی این فقیر
درحین قرائت این فقرات مزیل غفلت از قلوب اخیار علاوه می نمایم این فقره را او لعلک
رایتنی غیر قابل لخدمتک فطردتنی و همچنین آن سردار باب اسرار دو جای دیگر در مقام
استدعای مرحمت از کریم غفار بعرض رسانیده ارحمنی اللهم فانی امرء حقیر وخطری یسیر ولیس عذابی
مما یزید فی ملکک مثقال ذرة ولو ان عذابی مما یزید فی ملکک مثقال ذرة لسالتک الصبر علیه
واحببت ان یکون ذلک لک ولکن سلطانک اللهم اعظم وملکک ادوم من ان تزید فیه طاعة المطیعین
او ینقص منه معصیة المذنبین وجه چهارم از وجوهیکه موجب اضطراب قلوب اخیار و باعث
بکا و استکانت ارباب انکسار و داعی توسل و انقطاع بدرگاه کریم غفار میشود مقام استکمال است
و توضیح این مطلب آن است که صانع حکیم متعال و خالق مجید بری از شائبه انقطاع و زوال خلقت
انسانی را موجود بر وجهیکه قابل کمالات و لایق انحاء ترقیات و ارتقاء از مهابط حقیقی باوج انخراط
زمره علیات می باشد و این مرتبه مرتبه ایست که هرکس بقدر قابلیت و همت شایق وصول باین
سعادت عظمی و طالب رقود بر این کرامت کبری هست مشخص است که طریقه استکمال موجب
افتقار بخدمت اهل کمال است معلوم است که ماعدای خداوند متعال در عرضه فنا و زوال
و در حیز موثود و اضمحلال است و کمال حاصل نمیشود مگر برفع نقصان و قصور و این بارجوع
ارباب کمال از افراد انسان است یا بتضرع و گریه و زاری و بیقراری و انقطاع بدرگاه بارفعت عظیم
متعال خداوند فعالیکه موصل باثری از آثار قدرت اوست که انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له
کن فیکون معلوم است که اول در حق انبیاء و اوصیاء ایشان غیر معقول است پس ثانی متعین است
پس داعی بر تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذوالجلال استکمال است و از این است که جناب سید
الساجدین صلوات الله وسلامه علیه در مقام مناجات بعرض درگاه قاضی الحاجات رسانیده
وعزتک لا احد لذنوبی سواک غافرا ولا اری لکسری غیرک جابرا و قال الهی کسری لا یجبره الا
لطفک وحنانک وفقری لا یغنیه الا عطفک واحسانک وقال ایضا فمن حاول سد خلتی من عندک

ودوام



ودوام مرضا الفقر من نفسه بک فقد طلب حاجته فی مظانها وان اتی طلبت من وجهها و بازاز این باب
کلام قرة عیون ارباب معرفت و یقین جناب امیرالمومنین ع انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها
الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة وتصیر ارواحنا معلقة
بعز قدسک و همچنین کلام آن مصباح سعادت و یقین الهی الحقنی بنور عزک الابهج فاکون
لک عارفا وعن سواک منحرفا و قوله ع الهی ان من انتهج بک لمستنیر وان من اعتصم بک لمستجیر
و همچنین کلام آن مفخر اولیاء علیه الاف التحیة والثناء اسئلک بحقک وقدسک واعظم صفاتک
واسمائک ان تجعل اوقاتی فی اللیل والنهار بذکرک معمورة وبخدمتک موصولة واعمالی
عندک مقبولة حتی تکون اعمالی واورادی کلها وردا واحدا وحالی فی خدمتک سرمدا و کلام
آن سرور اخیار اللهم انی اتقرب الیک بذکرک واستشفع بک الی نفسک واسئلک بجودک
ان تدنینی من قربک وان توزعنی شکرک وان تلهمنی ذکرک توضیح مطلب آن است که هر بنده
دور است از خداوند عالم در نهایت نقصان و افتقار است و هرچه معرفت او بقادر بیمثل و نظیر
کمتر است در خسارت و ضلالت است و استخلاص از این الم شدید و انفکاک از این محنت
زدید ممکن نیست مگر به ابتهال و اصرار در تضرع و ابتهال بدرگاه کریم غفار و مبادرت بناله
واضطراب ببارگاه پروردگار رحیم و ستار مجمل بعد از ساحت حضور جناب احدیت
منتهای مرتبه نقصان و خسارت و قرب بجلال باکمال حضرت معبود بود و بود غایت مرتبه کمال
وجلال است و افراد انسانی در درک مراتب نقصان و کمال بقدر قابلیت و استعداد مختلف
میباشند آنکه اعقل ناس است بعد از ساحت حضور عظمت دستور را اعظم مهالک و اکمل
مناقص میداند چنانچه قرب ببارگاه مکرمت اقتران را فوق قاطبه کمالات و اتم همه سعادات
میداند مقصود در اینمقام این است که وجه دیگر از وجوهیکه موجب شدت گریه و فغان و زاری
و تضرع و ابتهال و بیقراری در حق انبیاء و اولیا همین دوری از بعد ساحت حضور و تحصیل قرب
و وصول بمرتبه دوام وصول بخدمت حضرت ملک ودود است خواه مرتبه فوق آنچه در حق انسان
حاصل شده ممکن باشد نسبت با انسان یا نه عارف در مقام مناجات و عرض نیاز بدرگاه قاضی الحاجات
هر مرتبه از مراتب کمال که در حق او ملیه شده معترف بنقص خود در تحصیل فوق و طالب علاوه
بر آن هست و از این راه است که فخر ملک تکر مقربین و علما انبیاء و مرسلین در مقام عجز و تقصیر بعرض

بارگاه رب رحیم قدیر رساینده سبحانک ما عبدناک حق عبادتک وما عرفناک حق معرفتک وجه پنجم
از وجوهیکه موقع رعب وخوف در قلوب خالی از غش وغبار وموجب نهایت دهشت واضطرار
وغایت خشیت واضطراب قاطبه اخیار است ملاحظه عظمت وشوکت مخترع افلاک وعناصر ومبدع جمله
املاک وکواکب است هرکس بقدر درک عظمت خلاق ارضین وسموات خائف ولرزان وبمقدار تعقل
شوکت از ان قاطبه نفوس وصوانات هائم وهراسان است هرکه در درک عظمت حضرت قیوم جل
جلاله کامل تر است خوف ورعب او بیشتر سبحانک اخشی خلقک بک اعرفهم بحقک درک ومعرفت
اصل عظمت ذی الاقتدار موجب دهشت واضطراب است خواه در ان وقت تشویش مواخذه
در حق او حاصل بوده باشد یا نه بلکه هرگاه فرض شود که بجمیع جهات ایمن از مواخذه بوده باشد باز ان
اضطراب وارتعاش که مستند باصل درک عظمت معبود است حاصل است مجملا اصل درک
عظمت وشوکت موجب خوف ورعب در قلوب اخیار وباعث ظهور اضطراب واضطرار
وناله وانکسار بی اختیار میشود واز این است که در حدیث وارد است در بیان کیفیت احوال شریف
مفخر انبیا وسید رسل وملجاء اولیا وهادی سبل علیه وعلی اله صلوات الله الخالق الاکمل که ان سرور
عالم وفخر بنی ادم در وقت قیام بنماز از خوف وخشیت الهی جل شانه صدا وجوششی از سینه مبارک ایشان
شنیده میشد مثل صدای جوشش دیگ از اتش شدید واین قدر میگریستند تا بیخود میشدند واز قافله
کاروان معرفت ویقین جناب امیر المؤمنین ع ماثور است که چون وقت نماز داخل میشد اندام مبارک
ان سرور بلرزه می امد وهم چنین وارد شده که جامع المکارم فی الورد العلی جناب امام حسن ع چون مشغول وضو
بجهت نماز میشدند مفاصل بدن شریف ایشان میلرزید ورنگ مبارک مایل بزردی میشد وچون
از وجه این سؤال میکردند جواب میفرمودند سزاوار این است که انجناب هرکس در مقام بندگی
بخدمت خداوند عالم ایستاده بند هایش از خوف وبیم معبود بلرزد ودر کتاب حلیة الاولیا مذ
کور است واینکه حاصل مضمون ان این است که چون جناب فخر العابدین سید الساجدین امام
زین العابدین علیه وعلی ابائه واولاده الاف التحیه من رب العالمین از وضو فارغ میشد وعازم
نماز میشد ندا رتعاش ولرزه بر اعضای مبارک انحضرت مستولی میشد چون استعلام میفرمودند
وای بر شما مگر نمیدانید بخدمت که می ایستم وبا چه عظیم الشانی میخواهم مناجات کنم وجه ششم از وجوهیکه
موجب اضطراب قاطبه عباد ومایه زوال مسرت وهادم اللذات است ملاحظه شداید موت وعقوبات

احق وبتر است



احق وبتر است که سموات وارضین طاقت تحمل ان ندارند انها سبب این است که ختم مقام شود در بیان
این مرام بدانکه ثقة الاسلام در کتاب کافی روایت نموده از کاشف اسرار ودقایق حضرت امام جعفر
صادق ع فرموده بدرستیکه عیسی ولد مریم امد بسر قبر یحیی بن ذکریا علیهما السلام واز خداوند
عالم جل شانه مسئلت نمود که حضرت یحیی را زنده نماید بجهت او پس خطاب نمود یحیی ویحیی
بامر الهی عز شانه جواب گفت او را پس از قبر بیرون امد وگفت بحضرت عیسی چه میخواهی
از من گفت میخواهم بدنیا برگردی ومونس من باشی در دنیا حضرت یحیی در جواب گفت
ای عیسی هنوز تشنگی وتلخی جان کندن از من ساکن نشده تو میخواهی مرا برگردانی بدنیا دوباره
این مرارت عاید من شود ونیز در ان کتاب از جناب فخر الاوائل والاواخر حضرت امام محمد
باقر ع مروی است که فرموده جوانان چندی از اولاد سلاطین بنی اسرائیل طریق عبادت
وبندگی خداوند عالم جل شانه را اختیار نموده بودند وایشان از شهر خود بیرون رفتند سیر
بلاد میکردند تا از مشاهده امور غریبه عبرت گرفته باشند اتفاق مرور نمودند بقبری که در بیابانی
ان اهی واقع شده بود باد ریگ وخاک را بر روی ان قبر جمع نموده واثری از ان باقی مانده
بود مشخص میشد که قبر است وانجوانان با هم گفتند خوب است که از درگاه خلاق عالم جل
شانه مسئلت نمائیم در اینوقت که صاحب این قبر را زنده فرماید تا از او سؤال نمائیم که چگونه
طعم موت را یافته پس شروع نمودند بدعا باین نحو انت الهنا یا ربنا لیس لنا اله غیرک والبدیع
الدائم غیر الغافل الحی الذی لا یموت لک فی کل یوم شان تعلم کل شیئی بغیر تعلیم انشر لنا هذا المیت
بقدرتک بعد از فراغ از این دعا قبر شکافته شد شخصی از ان قبر بیرون امد موی سر وریش او سفید
بود خاک را از سر خود دور می نمود در حالیکه مضطرب بود وچشم خود را بسوی اسمان باز کرده بود
وخطاب کرد باین جوانان چه باعث شده که بر قبر من ایستاده اید گفتند ما از درگاه الهی جل شانه استدعا
نمودیم که تو را زنده نماید تا از تو سؤال نمائیم که چه مرتبه یافته طعم وشدت موت را گفت که من در قبر ساکن
بودم نود ونه سال هنوز شدت والم موت از حلق من محو نشده ومرارت طعم موت هنوز از حلق
من خارج نشده است وانجوانان از او سؤال نمودند که تو روزی که می مردی باین نحو موی سر وریش
تو سفید بود گفت نه ولکن چونکه شنیدم صیحه که از قبر بیرون بیا جمع شد تربیت استخوانهای من بسوی روح
من پس بیرون امدم با اضطراب در حالیکه چشم بان صوت انداخته بودم وبسرعت شتافتم در اجابت ان

در حکایت جوانان سلاطین بنی اسرائیل و مسئلت ایشان

صوت باین جهت موی سر و ریشم سفید است و ایضاً روایت شده که حضرت عیسی بن مریم ع که معجزه
آنحضرت این بود که بقدرت الهی جل شانه مرده را زنده میکرد اموات را کر تا مرده اند شاید این
اشخاص زنده باشند یعنی این ساختگی و حیله بوده باشد زنده کن از برای ما کسی را که مرده و از
سابق فوت شده باشند حضرت فرمود شما اختیار نمائید از اموات در زمان سابق هر کسی را
که خواسته باشید عرض کردند زنده کنید از برای ما سام بن نوح را حضرت عیسی تشریف برداند
بر سر قبر سام و دو رکعت نماز ادا نمودند و استدعا از درگاه رب العزة عز شانه نمودند که سام را زنده
فرموده باشد سئول بشرف اجابت مشرف که دید سام زنده شد دیدند سر و ریش او سفید
شده سوال کردند که در زمان تو پیری نبود این سفیدی مو سر و ریش تو از چه راه است در جواب
گفت شنیدم ندائی که از قبر بیرون بیا گمان کردم که قیامت برپا شده بجهت هیبت این موی سر و ریش
من سفید شد سئول کردند چند وقت است از اول موت تو تا حال گفت چهار هزار سال لکن شدت
الم موت هنوز از خواطرم محو نشده است و ایضاً روایت شده هیچ مؤمنی نیست که بمیرد مگر آنکه
اظهار رجوع بدنیا باو میشود و او انکار مینماید بجهت شدت احتراز تلخی جان کندن باو رسیده مگر شهدا
که ایشان مرارت جان کندن را نفهمیده اند پیوسته تمنا میکنند رجوع بدنیا را از برای آنکه ثانیاً شهید
شوند در راه خداوند عالم جل شانه و بعضی در اینمقام مثالی ذکر کرده باین نحو که موت را تشبیه نموده اند
بدرختی که خار بسیاری داشته باشد مثل خار مغیلان و داخل شده باشد در جوف انسان و هر خاری
از این درخت در رگی فرو رفته باشد بر رگی از رگهای انسان آن وقت شخصی شدید القوی آن درخت را بحق
تمام بکشد معلوم است تألم آن بنحوی است که توان متحمل شد موت نیز چنین است تا حال مذکور شده
وصف شدت موت بود و در حدیثی وارد شده که ما بین دنیا و آخرت هزار عقبه است اهون و اسهل
از همه موت است موت نیز که اهون از همه است وصفش مذکور شد نعوذ بالله سبحانه من البلاء وامّا صفت
عذاب الهی در آخرت بیان کما و کیفاً اگرچه بنحوی است که توان توصیف نمود ولکن ما در اینمقام
ایراد مینمائیم آنچه را اگر حدیث صحیح مروی در تفسیر علی بن ابراهیم مشتمل بر آن است میگوئیم از حضرت امام
و دقایق جناب امام جعفر صادق ع روایت نموده که جبرئیل امین بعرض سید المرسلین چنین رسانید — در بیان وصف عذاب الهی جل شانه در آخرت
که خداوند عالم امر فرمود که آتش جهنم را دمیدند هزار سال تا سفید شد بعد از آن بامر الهی دمیدند
بر آن هزار سال دیگر تا سرخ شد پس از آن بامر الهی دمیدند بر آن هزار سال دیگر تا سیاه شد بهمان



حالت سیاهی باقی گذاردند و هرگاه قطره از ضریع واقع شود در آبهای دنیا هر آینه قاطبه اهل دنیا
میمیرند از شدت عفونت آن و هرگاه یک حلقه از زنجیری که طول آن هفتاد ذرع است و مهیا
شده است بجهت اهل جهنم واقع شود بر روی زمین هر آینه همه زمین آب میشود از شدت
حرارت آن و هرگاه پیرهنی از پیرهنهای اهل جهنم آویخته شود ما بین آسمان و زمین هر آینه قاطبه
اهل زمین هلاک میشوند از شدت عفونت و حرارت آن پس جناب رسول خدا ص گریست
و از جناب امام جعفر صادق ع روایت شده که بعد از این واقعه کسی جناب رسول خدا را خندان
ندید و اهل جهنم بعد از آنکه داخل جهنم شدند سعی مینمایند بفرار سعی مسافت هفتاد ساله راه
خود را بکنار میرسانند آنوقت ملائکه که موکلانند میزنند آنها را بگرزهای آهن ثانیاً می اندازند آنها را
در قعر جهنم و الیه الاشارة بقوله تعالی ولهم مقامع من حدید کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم اعیدوا فیها
و ذوقوا عذاب الحریق و اگر علاوه بر این خواهی بدانکه در کتاب دروع الواقیه روایت شده از جناب
امیر المؤمنین ع که آنحضرت روایت نموده از سید المرسلین ص فرموده قسم بکسی که حیات و ممات محمد
در ید قدرت اوست هرگاه قطره از زقوم بریزد بر کوههای عالم هر آینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین
و آن کوهها طاقت تحمل آن را ندارد پس چگونه طاقت این را داشته باشد کسی که زقوم طعام او بوده باشد
و قسم بکسی که حیات و ممات من بید قدرت اوست هرگاه از غسلین واقع شود بر کوههای عالم هر آینه
فرو میرود تا هفت طبقه زمین و این کوهها طاقت تحمل آن را ندارد پس چگونه تواند شد طاقت او را داشته
باشد کسی که این غسلین شراب او بوده باشد و قسم بحق کسی که حیات و ممات من بید قدرت اوست هرگاه
گرزی از گرزهای که خداوند عالم در قرآن ذکر فرموده گذارده شود بر کوههای عالم هر آینه فرو میرود تا هفت
طبقه زمین و طاقت تحمل آن را ندارد پس چگونه طاقت این گرز را دارد کسی که این آلت ضرب او بوده باشد
بعد از آنکه شدت موت و فی الجمله وصف از عذاب آخرت را شنیدی میگوئیم مقصود از این کلمات
که از جمله بواعث و دواعی گریه و زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری بدرگاه جناب باری جل شانه خوف
و تشویش از عذاب الهی و شدت موت است پس بنده ذلیل بعد از اعتقاد باین مراتب چگونه میتواند
که خائف و ترسان و هائم و هراسان نبوده باشد پس باید بر سبیل دوام ناله و زاری و تضرع و بیقراری
بدرگاه حضرت باری نماید تا از فضل و کرم بی منتهای خود بنده ذلیل را از این مهالک و عقوبات نجات
دهد ممکن نیست کسی که مطلع بر این امور بوده باشد و اعتقاد بر صحت آنها داشته باشد خود را از تضرع

وابتهال بدرگاه ذو الجلال ضبط نواند نمود مگر اوقاتیکه مسجون جنود غفلت وضلال ومحبوس عساکر تحت
اهل وعیال بوده باشد لکن افراد انسانی در سلوک این طریق مستحسن عقلا ونقلا مختلف الاحوال میباشند
هر کس که اطلاع او بر حقیقت این امور بیشتر واز عساکر غفلت وجنود سکرت دورتر است تضرع
وابتهال وناله وبیقراری او در این باب زیادتر است واز این راه است که جناب مقتدی عابدین عبادت
وبندگی ومؤسس اساس تضرع وبیقراری جناب علی ابن الحسین ع در اواسط شب در مقام مناجات
بدرگاه قاضی الحاجات می نالیده الهی قد ترى وقوفی وذل مقامی بین یدیک تعلم سریرتی
وتطلع علی ما فی قلبی وما یصلح به امر آخرتی ودنیای اللهم ان ذکرت الموت وهول المطلع والوقوف
بین یدیک نغصنی مطعمی ومشربی واغصنی بریقی واقلقنی عن وسادی ومنعنی رقادی کیف
ینام من یخاف بیات ملک الموت فی طوارق اللیل وطوارق النهار بل کیف ینام العاقل وملک الموت
لا ینام لا باللیل ولا بالنهار ویطلب قبض روحی بالبیات او فی آناء الساعات یعنی ای معبود وخداوند
من می بینی ایستادن مرا وخواری وبیوقعی ایستادن مرا در خدمت تو وخبیری بر باطن من ومطلعی
بر آنچه در قلب من هست وآنچه بصلاح می آید بان امر آخرت ودنیای من یا باصلاح می آوری تو بان امر
آخرت ودنیای مرا خداوندا من هرگاه متذکر مردن وهولهائیکه بعد از مردن هست میشوم وهمچنین
متذکر میشوم ایستادن در موقف حساب بخدمت تو را تلخ میکند اینها بر من طعام وشراب مرا
یعنی نمی فهمم در انوقت اکل وشرب خود را واینها باعث این میشود که آب دهن من در حلق من میماند
یعنی از شدت خوف قدرت فرو بردن آب دهن ندارم وهمچنین باعث اضطراب من میشود
در بالش استراحت من ومنع می کند خواب را از من چگونه بخوابد کسی که می ترسد از آمدن ملک الموت
در جملۀ کسانیکه می آیند در شب وروز چگونه می خوابد عاقل وحال آنکه ملک الموت نمی خوابد نه در شب
ونه در روز وطالب این هست که قبض روح من نموده باشد در شب یا در روز وایضا نقل شده که
آن سرور احیانا بعد از فراغ از نماز شب این دعا را می خواندند اناجیک یا موجودا فی کل مکان لعلک تسمع
ندائی فقد عظم جرمی وقل حیائی مولای یا مولای ای الاهوال اتذکر وایها انسى ولو لم یکن الا الموت
لکفى کیف وما بعد الموت اعظم وادهى الى اخره وایضا در دعای صحیفه که بعد از نماز شب تلاوت
می فرموده اند فرموده اللهم انی اعوذ بک من نار تغلظت بها علی من عصاک وتوعدت بها من صدف
عن رضاک ومن نار نورها ظلمة وهینها الیم وبعیدها قریب ومن نار یأکل بعضها بعض ویصول

بعضها

بعضها علی بعض ومن نار تذر العظام رمیما وتسقی اهلها حمیما ومن نار لا تبقی علی من تضرع الیها ولا ترحم
من استعطفها ولا تقدر علی التخفیف عمن خشع لها واستسلم الیها تلقی سکانها باحر ما لدیها
من الیم النکال وشدید الوبال واعوذ بک من عقاربها الفاغرة افواهها وحیاتها الصالقة
بانیابها وشرابها الذی یقطع امعاء وافئدة سکانها جملۀ مناجاتهای ائمۀ طاهرین ع که مشتمل بر تضرع
وابتهال در مقام استعاذه از عقوبات اخرویه بوده باشد بسیار است کسی توهم نکند که انبیاء
واولیاء تشویشی نسبت بایشان در عقوبت مطلقا در حق انبیاء واولیا نیست این مسلم است
لکن این موجب عدم اضطراب خود ایشان نمی تواند شد واگر مراد این است که خود انبیا واولیا
قاطع اند در جمیع احوال حتی در حالت مناجات بدرگاه قاضی الحاجات بر اینکه عقوبت اخرویه
مطلقا از ایشان منتفی است میگوئیم چنین نیست وجه این بعلاوه مکالمات صادره از ایشان
در مقام مناجات ظاهر میشود از آنچه در سابق بیان شد یعنی از وجه اول وثانی چگونه چنین نبوده
باشد وحال آنکه چنانچه یأس از رحمت الهی جل شانه از معاصی کبیره است چنین است امن از سخط الهی
عز شانه ومخفی نماند اگرچه رشتۀ کلام در اینمقام از حد اعتدال خارج شد ومناسب وضع رساله
نبود لکن چونکه اطلاع بر این مطالب که مذکور شد باعث تنبیه امثال ما غافلین وموجب استیقاظ
ارباب معاصی وطاغین میشد عنان قلم را در میدان بیان این مطالب جولان داده شد شاید
اطلاع بر آن موجب تنبه غافلان وباعث تیقظ ارباب عصیان شود بدانکه مناسب در اینمقام
آن است که ختم کلام شود در این مباحث بذکر دو مسئله مسئلۀ اولی بدانکه در کتب معتبرۀ
شیعه وسنی احادیث مستفیضه وارد شده است در بیان آنکه در هر شب از شبهای سنه ساعتی

ذکر بیان ساعات مخصوصه در هر شب از شبهای سنه که دعا در آن وقت مقرون باجابت است ۲

هست که هر بنده از بندگان خداوند عالم جل شانه در آن ساعت هرگاه حاجتی از قاضی الحاجات بخواهد
البته باجابت میرسد ودر احادیث معتبره از ائمه صلوات الله علیهم بیان این ساعت شده وفرموده اند
این دو ثلث اول از نصف ثانی شب است که آخر آن متصل است باول ثلث آخر شب ودر وقتیکه
آفتاب در راس سرطان است در آفاق مایله شب در انوقت در غایت کوتاهی است مقدار
ساعت شب در این وقت بنابر آنچه در محل خود ذکر کرده اند در اواخر اقلیم ثانی واوایل اقلیم ثالث ده
وربع ساعت است وهمچنین مقدار شب در اواخر اقلیم ثالث واوایل اقلیم رابع نه ساعت و
سه ربع ساعت است واین مقدار از غروب شمس است تا طلوع شمس وظاهر این است شبی

کرد در کلام ائمه ما مذکور شد مراد از ان از غروب شمس است تا طلوع فجر پس مابین طلوع فجر تا طلوع شمس
از این مقدار باید کم شود و ان باختلاف افاق مختلف میشود و قدر متیقن امتداد در اقلیم ثالث
مثل اصفهان و امثال ان در فرض مذکور یکساعت و چهل دقیقه است تقریبا و بعد از انتقاص این
مقدار نه ساعت و چهل و پنج دقیقه باقی میماند بعد از شب در صورت مسطوره هشت ساعت و
پنج دقیقه و بنابر انچه از برکات ائمه ما صلوات الله علیهم ظاهر شد ان است که این ساعت مطلوبه
بمقدار بعد از انقضای چهار ساعت و نه دقیقه و نیم در مقدار یکساعت و ثلث ساعت و دو ثلث
دقیقه و سدس دقیقه از این مقدار میباشد پس ساعت با خیر از این مقدار همان ساعتی است
که بمقتضای این احادیث معتبره هر حاجتی که بنده ذلیل از خداوند جلیل در ان مسئلت نماید البته بدرجه
اجابت مشرف میشود ای برادر عزیز متحمل مشقت سفر و برودت و حرارت هوا میشوی و تملق اراذل
ناس مینمائی و مذلت تردد در خانه فلان و فلان را بر خود قرار میدهی و غافل از مضمون حق مشحون الحمد لله
الذی وکلنی الیه فاکرمنی ولم یکلنی الی الناس فیهینونی هستی گویا هرگز بگوشت نرسیده مضمون
صدق آمین الحمد لله الذی ادعوه کلما شئت لحاجتی واخلوا به حیث شئت لسری بغیر شفیع فیقضی
لی حاجتی این زحمات سفر و تملق و مذلت اراذل ناس بر خود قرار میدهی و در فکر این نیستی که در صدد
این بوده که با حال مناسب و حواس جمع در این ساعت شریفه را نموده باشی و در ان مناجات با قاضی
الحاجات و تضرع و ابتهال بدرگاه خالق ارضین و سموات نموده از درگاه وهاب علی الاطلاق سؤال
نمائی که توفیق سعادت و کمال معرفت بجناب احدیت و لذت انس و مناجات با معبود متعال را روزی
تو نماید که جمیع لذاید دنیا و اخرت در جنب ان مفهور و مضمحل و قاطبه ملاذ لشانین در مقابل ان بی وقع است
و باطل است و در اطالت لسان معذرت بدرگاه کریم غفار منفتح نموده که تا طبر ما یحتاج دنیا و اخرت را
بدون تحمل ذلت اراذل ناس مجهت تو میسور و مقرر نموده باشد انصاف این است که بسیار ستم
بلکه بسیار بسیار غریب و عجیب است مخفی نماند که انچه مذکور شد در تعیین این ساعت مطلوبه بود در امثال
این بلد در اوقات غایت قصر لیالی و در اوقات غایت امتداد شب یعنی وقتی که شمس در راس جدی
بوده باشد مقدار شب در ان وقت چهارده ساعت و پانزده دقیقه میباشد در مثل اصفهان و بعد از
انتقاص مابین طلوعین یعنی یکساعت هفده دقیقه تقریبا در فرض مذکور از این مقدار باقی میماند از ان
مقدار دوازده ساعت بیست و هشت دقیقه تقریبا و شب شرعی در ان وقت عبارت از همین است

وساعت



وساعت مطلوبه بنابر انچه از برکات ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار ظاهر میشود بعد از انقضای شش
ساعت چهارده دقیقه و دو ساعت چهار دقیقه و دو ثلث دقیقه محقق است بر عاقل طالب خیرات
و سعادات و راغب لذت طاعت و مناجات بسیار سهل و جزئیست اهتمام در درک این مقدار
بجهت وصول باین عطیه نامدار با وقار بلکه بعون تر عبارت ثالثه ما خود از بعض نصوص معتبره است
که در چنین صورت نیز ساعت مطلوبه ساعت با خیر بعد از انقضای یکساعت چهار دقیقه و ثلث
دقیقه خواهد بود بنابراین امر در درک ساعت مطلوبه اسهل خواهد بود پس خاسر و مغبون کسی است
که خود را از شرافت سعادت این نعمت عظمی و عطیه کبری و فضیلت مثلی محروم کرداند مسئله ثانیه
در تعیین سحر است بدانکه احادیث در فضیلت استغفار در اسحار بیشمار است و کفایت میکند در این
باب آیه شریفه مختومه بالمستغفرین فی الاسحار و ایه شریفه و بالاسحار هم یستغفرون متحصل است
درک این فضیلت عظیم موقوف بمعرفت وقت سحر است و ادعیه وارده در وقت سحر خصوصا
در ماه مبارک رمضان معروف است و امتثال این ادعیه نیز موقوف بر معرفت ان است و کلمات
علما در تعیین این وقت مختلف است جوهری در صحاح و قاموس و غیرهما سحر را تفسیر نموده اند بقبیل
الصبح یعنی بسیار نزدیک بصبح و ظاهر از مرحوم علامه رفع الله و تعالی قدره در منتهی اختیار این
قول است و صاحب کشاف در ایه شریفه و نجیناهم بسحر در سوره قمر سحر را تفسیر نموده
بسدس اخر شب و مرحوم شیخ طوسی قدس الله تعالی روحه در جوامع الجامع نیز موافقت با ایشان
نموده فخر رازی در تفسیر خود این قول را نقل نموده بعد از انکه سحر را تفسیر نموده باخر شب و بعضی
نیز سحر را تفسیر باخر شب نموده و این تفسیر اعم از دو تفسیر اول است و ظاهر این است که سحر
عبارت از ثلث اخر شب بوده باشد پس سحر عبارت از مجموع سدس خامس و سدس اخر لیل
خواهد بود چنانچه متبادر از این لفظ در عرف این معنیست و لهذا هرگاه کسی استغفار در سحر
نموده است و ظاهر میشود این قول از مرحوم علامه در تذکره و مؤید این مطلب است
حدیث صحیحی که اسمعیل بن سعد الاشعری روایت نموده قال سئلت ابا الحسن الرضا عن ساعات
الوتر قال احبها الی الفجر الاول و سئلته عن افضل ساعات شب اللیل قال الثلث الباقی بنابر انکه چون سحر
افضل اجزاء لیل است و این حدیث دلالت دارد بر اینکه افضل ساعات شب ثلث اخر شب است
پس سحر عبارت از ثلث اخر شب خواهد بود و قول اول را مضایقه نداریم که گفته شود معنی لغوی

تعیین وقت سحر ۲

همان بوده باشد که تفسیر نموده اند لکن سحر در عرف اعم از این قدر است جزماً چگونه بوده باشد و حال
انکه میتوان ادعا نمود این قدری که مدلول علیه باین تفسیر است وسعهٔ ربع ادعیه وارده در سحر ماه
مبارک را ندارد و ثمرهٔ مترتبه برای مطلب ظاهر است چه اعمال موظفه در سحر بنا بر قول باینکه سحر
عبارت از سدس اخر لیل است قبل از ان هرگاه کسی اتیان بان نماید محصل امتثال نخواهد بود بلکه
حکم بمشروعیه ان نمودن مشکل است چه اتیان بعبادهٔ موظفه بقصد توظیف قبل از وقت
ان بدعت خواهد بود بر خلاف انکه گوئیم که سحر عبارت از ثلث اخر شب میباشد و هم چنین
سحری که مستحب است در ماه مبارک رمضان امتثال بان در صورتی میشود که در ثلث اخر
شب واقع شود اگر چه در سدس خامس بوده باشد و هرگاه قبل از ان شود مؤدی سنت نخواهد بود
و هم چنین است حال در استغفار در اسحار **مبحث هشتم** در وقت نافله صبح است بدانکه وقت
این نافله داخل میشود بعد از انکه از نصف ثانی شب منقضی شد مقداری که کفایت یازده رکعت
نماز نماید که عبارت از هشت رکعت نماز شب و سه رکعت شفع و وتر بوده باشد و ممتد است
تا ظهور حمره از جانب مشرق لکن افضل اوقات این مابین فجرین است پس وقت فضیلت این مخصوص است
بدو وقت اجزاء سابق و لاحق سابق بعد از انقضای مقدار یازده رکعت است از نصف ثانی
شب و لاحق بعد از طلوع فجر صادق است تا ظهور حمره از جانب مشرق بنا بر این اتیان باین نافله قبل از
فجر اول جایز خواهد بود بی اشکال در صورتیکه اتیان بنماز شب و شفع و وتر نموده باشد بلکه ظاهر اینست
در صورتیکه نماز شب را نکرده باشد و نخواهد هم بکند اتیان باین نافله صبح قبل از فجر اول بتنهائی میتوان
نمود و هم چنین هرگاه کسی باعتبار عارضی بنای او بر این شد که اتیان باین نافله نماید و در اول فجر اتیان
بفریضه فجر نمود و بعد داعی بر ترک نافله رفع شد اتیان بنافله می نماید بنیت ادا مادامیکه حمره از جانب مشرق
ظاهر نشده باشد و ان اتیان می نماید بنیت قضا و فجر مذکور در وقت این نافله بنا بر و بنا بر مشهور
ما بین فقها است و در هر دو مقام خلاف شده بعضی قایل شده اند باینکه وقت ان داخل میشود
بطلوع فجر ثانی اول پس اتیان بان را قبل از ان تجویز نمی نمایند و بعضی قایل شده اند باینکه وقت ان منتهی
میشود بطلوع فجر ثانی پس اتیان باین دو رکعت بعد از طلوع فجر ثانی و قبل از اتیان بفریضه بنا بر این
قول مجوز نخواهد بود لکن ظاهر اینست که این در صورتی بوده باشد که اتیان بنماز شب نموده و اما
هرگاه مشغول بنماز وتر بوده و فجر ثانی طالع شد بسیار بعید است که در این صورت کسی ادعا نماید که اتیان

بنافله



بنافله صبح قبل از اتیان بفریضه نتوان نمود و مخفی نماند که از جمله محاسن عبادات مواظبت بنوافل است
خصوصاً نوافل یومیه که اهتمام در محافظت انها بسیار باید نمود و ثمرات مترتبه بر محافظت انها
بسیار است **از جمله** انست که محافظت انها باعث این میشود که اتیان بفرایض یومیه در وقت
فضیلت انها شود و مثوبات مترتبه در اتیان بفرایض یومیه در وقت فضیلت بسیار است **دوم**
غالب انست که نماز هائی که از ما ها صادر میشود مشوب است بانواع نقص و قصور و احادیث
مستفیض است که اتیان بنوافل موجب دفع نقایص و قصور فرایض است **سیم انست**
که مواظبت نوافل احیای سنت جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله میباشد نظر باینکه نوافل
یومیه از موضوعات ان سرور و اخبار و سید اطهار میباشد اگر فرض شود هیچ ثمری مترتب بر محافظت
این نوافل نبود مگر همین احیای سنت انجناب مناسب این بود که امت ان سرور اخلال باین ننماید
چنانچه ان فخر عالم پیوسته در صدد اصلاح امت بود هر کدام از یکی که موجب خسارت و تالم امت
بود راضی نمیتوانستند شد قال الله تعالی لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین
رؤف رحیم یعنی امده است بسوی شما پیغمبری که از جنس شما است یعنی از افراد انسان است نزار و ملالی که
شاق است بران رسول مشقت شما بعبارت دیگر موجب مشقت شما است نمیتواند دید مناسب حال امت
بر چنین است که قرار دیگر ان سرور داده ند احدی از امت تخلف از ان ننماید بعد از انکه رشته کلام باین مقام
کشاند بخاطر رسید حدیثی که مظهر لطف ان سید عالم و فخر بنی ادم بوده باشد در حق امت در این مقام
ذکر شود که اطلاع بران موجب تکثیر حق بیست در حق امثال ما غافلان و تذکر ان باعث تذکر غربی امت
در حق ما عاصیان بی حزان نقل شده از انس بن مالک که یکی از صحابه جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله بوده
حدیثی که حاصل مضمون ان این است که حضرت جبرئیل امین نازل شد بر سید المرسلین صلی الله
علیه و اله در وقتیکه متعارف نبود که در مثل انوقت بران سرور نازل شود وارد شد در حالتیکه
اثار حزن و ملال از ان امین حضرت ذو الجلال ظاهر میشد ان سرور عالم از سبب تغیر و الم استفسار
فرمودند بعرض ان سرور رسانید که لایق و سزاوار نیست کسیکه عالم بجهنم و شدت عذاب
ان بوده باشد اثار سرور و شادی از ان ظاهر شود جناب رسول خدا صلعم فرمودند ای جبرئیل بان
از وصف جهنم را بیان نما جبرئیل گفت یا محمد خداوند عالم بعد از انکه جهنم را خلق کرد امر فرمود اوقد جستند
بران هزار سال تا سرخ شد بعد از ان افروختند هزار سال دیگر تا سفید شد بعد از ان افروختند بران

در بیان وقت نافله صبح

در بیان ثمرات مواظبت بنوافل مرتبه

در ذکر نقل حدیث واقعه جهنم

هزار ساله دیگر تا سیاه شد و حال بهمان حالت سیاهی و ظلمت باقی است قسم بکسیکه شما را مبعوث

بحق فرموده هرگاه ثوبی از ثیاب اهل جهنم معلق شود مابین اسمان و زمین هر اینه قاطبه اهل زمین

هلاک میشوند از شدت عقوبت ان و قسم بعظمت کسی که شما را برسالت مبعوث فرموده هرگاه

قلبلی از زنجیرهائیکه خداوند عالم مقرر فرموده و در قران ذکر فرموده کذارده شود بر کوههای

عالم هر اینه کوهها اب میشود از شدت حرارت ان تا هفت طبقه زمین و قسم بجلالت کسیکه

شما را بنبوت مبعوث فرموده اگر مردی در مغرب معذب شود بعذاب جهنم هر اینه میسوزند کسانیکه

در مشرق هستند از شدت عذاب از مغربی و اتش التی است که حرارت ان شدید است و قعر

جهنم بسیار دور است و همه جهنم اهن است و اب اهل جهنم حمیم و چرک است از برای جهنم هفت

در است و از برای هر در طائفهٔ از مردان و زنان قسمت شده که داخل شوند دران حضرت

فرمودند ایا ان هفت در مثل درهای این زمان است جبرئیل عرض کرد که درهای جهنم بعضی

ازان درها فوق دیگریست و مسافت مابین هر باب تا باب دیگر بقدر هفتاد ساله راه است

و هر طبقه که در تحت هست حرارت ان اشد است از طبقه که در فوق ان هست بهفتاد مقابل

کشیده میشود دشمنان خداوند عالم بسوی ان طبقات بعد از انکه بنزدیک رسانیدند ملئکه عذابی

که موکل بان طبقه میباشند باستقبال انها می ایند با غل و زنجیر و طرف زنجیر را داخل در دهن انها

میکنند و از عقبان بیرون می اورند و غل را بدست چپ و گردن او میگذارند انوقت بان زنجیر

انها را می کشند هر نفر را مع شیطانی که با او بوده در یک زنجیر قرار میدهند و میکشند انها را در

حالتیکه برو در افتاده باشند و ملئکه عذاب میزنند انها را با گرزهای اهن جناب رسول خدا

صلی الله علیه و آله فرمودند که کیست سکان این طبقات جبرئیل؏ در جواب عرض کرد طبقه

که در تحت همه است ساکنین ان منافقین و کفارند از آل فرعون و اسم این طبقه هاویه است و طبقه

که فوق آنست ساکنان ان مشرکانند و نام ان جحیم است و طبقه ثالثه سکان ان کسانیند که خارج

از جمیع ادیان بوده باشند و نام این طبقه سقر است و طبقه رابعه سکان ان ابلیس و اتباع او

و مجوس میباشند و نام ان لظی است و طبقه خامسه سکان ان یهود میباشند و نام ان حطمه میباشد

و طبقه سادسه در ان نصاری میباشند و نام ان سعیر است بعد از ان حضرت جبرئیل؏ سکوت

نمود جناب رسول خدا صلی الله علیه فرمودند ای برادر من جبرئیل چرا اخبار ننمودی از طبقه

تفصیل طبقات جهنم



سابعه که سکان ان کیانند عرض کرد یا محمد سوال مکن از سکان این طبقه که سکان ان اهل معاصی

کبیره از امت شما میباشند انانیکه اقدام بمعاصی کبیره نموده و فوت شده اند قبل از توبه و نام این

طبقه جهنم است چون کلام باینجا رسید جناب رسول خدا ص بیهوش شدند و افتادند پس

حضرت جبرئیل سر مبارک ان رسول جلیل را بر دامن خود کذارد تا حضرت بحال امدند پس فرمودند

ای جبرئیل چه بسیار بزرگ شد از استماع این مصیبت من و شدید شد حزن و الم من از امت من

اتش جهنم میشوند جبرئیل عرض کرد بلی اهل کبائر از امتان تو داخل خواهند شد پس جناب رسول

خدا صلی الله علیه و آله و جبرئیل علیه السلم ان دو بزرگوار شروع بگریستن نمودند جناب

رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف بردند بمنزل خود قرار فرمودند که کسی داخل نشود بر ایشان

و بیرون تشریف نیاوردند مگر بجهت نماز بعد از فراغ از نماز با کسی متکلم نمیشدند و داخل منزل

خود میشدند و در بعضی اوقات بعد از فراغ از نماز گریه و تضرع و زاری بدرگاه جناب باری

عز شانه مینمودند تا پنج تا سه روز از بسکه اندوه ملول بودند کسی جرات تکلم با ایشان نمینمود

بعد از سه روز بعضی از صحابه فتح باب جرات بر خود نموده امدند پشت در دولت سرای جناب رسول

خدا صلی الله علیه و آله و گفتند السلم علیکم یا اهل بیت الرحمة هل الی مولای رسول الله من سبیل الی

ممکن هست کسی خود را بخدمت جناب رسول الله ص برساند احدی جواب نگفت برگشت

و ثنا بناعو نمود و بهمان نحو سلام گفت و سئول نمود جواب نشنید تا سه بار باین نحو معمول

داشت مطلقا جوابی نشنید سلمان فارسی رضی الله عنه را بخواطر رسید که در این باب بی بایه

متوسل بسیده نساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها شد امد بخدمت ان معصومه و عرض نمود یا بنت

رسول الله صلی الله علیه و آله جناب رسول خدا صلعم عزلت از مردمان اختیار نموده و بیرون

تشریف نمی اوردند مگر بجهت نماز از شدت حزن و الم با احدی حرف نمیزنند و احدی را اذن نمیدهند

که بخدمت ایشان مشرف شود جناب سیده نساء جامه بر سر انداخته تشریف اوردند و در وقتیکه

امد بودند در سجده بودند پس سلام کردند و عرض کردند یا رسول الله من فاطمه ام جناب رسول خدا ص

سر مبارک را از سجده برداشتند چونکه نظر جناب فاطمه بر ان سرور افتاد اثار تغیر و حزن و هم از ایشان

مشاهده فرمودند مجدیکه گوشت رخسار مبارک ان سرور اب شده بود از شدت حزن و الم

گریه بر سید فاطمه نساء غلبه نمود که بسیار گریه کردند و عرض کردند یا رسول الله چه میشود شما را چه چیز نازل

حضرت فرمودند جبرئیل نازل شد و وصف نمود طبقات جهنم را و خبر داد بمن که در طبقهٔ که فوق همه
طبقات است معذب خواهند بود اهل کبایر از امت من اینست که باعث حزن و الم من و موجب
که بر من گردید فاطمه زهرا عرض کرد که کیفیت دخول این امت در جهنم چه نحو است حضرت فرمودند
میکشند ملئکه انهارا تا داخل جهنم نمایند لکن روهای انها سیاه نمیشود و مهر بر دهنهای انها نمیگذارند
و غل و زنجیر بگردن انها نمیگذارند عرض کرد پس چگونه میکشند انهارا فرمودند اما مردان پس ریشهای
انهارا میگیرند و اما زنان گیسوهای انهارا میگیرند و میکشند و چه بسیار از پیران امت من میباشند
که ریشهای انهارا میگیرند و میکشند بسوی جهنم و انها فریاد میکنند که واشیباه واضعفاه
و چه بسیار از جوانان از امت من که ریشهای انهارا میگیرند و میکشند بسوی جهنم و انها فریاد
میکنند که واقبیحتاه باین نحو انهارا میکشند تا میرسانند بمالك بعد از انکه نظر مالك بر انها
افتاد استفسار مینماید از ملئکه که انهارا میکشند که کیستند این اشخاص که اشقیای مثل اینها ما
ندیده ایم صورتهای انها سیاه نشده است و غل و زنجیر هم بر گردنهای انها گذارده نشده ملئکه
میگویند ما باین نحو مامور بوده ایم که انهارا بتو رسانیده باشیم مالك خطاب مینماید بانها که ایجماعه
اشقیا کیستید انها در جواب میگویند ما از جمله اشخاصی بوده ایم که قران بر ما نازل شد و روزه
ماه مبارك رمضان را میگرفتیم پس مالك میگوید قران نازل نشد مگر بر محمد صلعم پس میگوید
ایا نرسید بشما از قران چیزی که منع نماید شمارا از معصیت الهی میگویند در جواب بلی رسید بما
لکن شقاوت بر ما غلبه نمود و گمراه شدیم پس بعد از انکه انهارا بکنار جهنم رسانیدند و نظر کردند
بسوی اتش جهنم و بملائکه غلاظ و شداد که موکلند بر ان التماس مینمایند بمالك که ایا مالك مارا
اذن بده تا بحال خود بگرییم مالك اذن که میدهد انقدر گریه میکنند تا اشك چشم انها تمام
میشود اخر بجائی میرسد که خون از چشمهای انها خارج میشود بجای اشك انوقت مالك
بانها میگوید کاش که این گریه از خوف خداوند عالم در دنیا بود ممکن نبود الحال از اتش جهنم بشما برسد
در انوقت مالك امر میکند باتش جهنم که بگیر اینهارا اتش میگوید چگونه بگیرم اینهارا و حال انکه
میگویند لا اله الا الله بعد از ان مالك میگوید قسم میدهم تورا بجناب رب عالم جل شانه که بگیر اینهارا
انوقت اتش میگیرد انهارا پس میگویند بسم الله الرحمن الرحیم اتش جدا میشود از انها باز خطاب میکند
باتش که بگیر انهارا اتش میگوید چگونه بگیرم کسانیرا که ذکر اسم خداوند عالم مینمایند باز میگوید مالك

بگیر

بگیر اینهارا اتش میگوید که تو مامور از جانب پروردگار عالم هستی که با امر مینمائی که اینهارا بگیرم مالك
گوید بلی باین نحو مامورم از جانب پروردگار عالم انوقت اتش میگیرد انهارا باختلاف شقاوت انها
بعضی را میگیرد تا قدمین و بعضی را میگیرد تا زانوها و بعضی را میگیرد تا بکمر و بعضی را میگیرد تا بگردن
بعد از ان اتش میل میکند بسوی روهای انها مالك میگوید مسوزان روهای اینهارا که بسیار سجده
کرده اند از برای خدا و نسوزان قلوب اینهارا که بسیار متحمل عطش و تشنگی شده اند در ماه مبارك رمضان
پس بهمین حالت معذب خواهند بود تا انقدر که مشیت الهی قرار گرفته باشد و ندا میکنند یا ارحم الراحمین
یا حنان یا منان بعد از انکه خداوند عالم حکم خود را باین نحو بانها جاری فرمود میفرماید بجبرئیل ای جبرئیل
چکار کردند گناهکاران از امت محمد صلعم عرض میکند چه بسیار بد است حال انها و چه بسیار تنگ است
مکان انها سوزانیده است اتش بدنهای انهارا و خورده است گوشتهای انهارا و باقی مانده است
قلوب و روهای انها نور ایمان در قلوب انها باقی است بعد از رخصت از رب جلیل امر مینماید
بمالك که حجاب از روی انها بردارد تا ببیند حال انها بچه حال رسیده است پس امر مینماید مالك
ملئکه را که حجاب را بر میدارند بعد از انکه نظر انها بجبرئیل میافتد و ملاحظه حسن خلقت
او مینمایند میدانند که از ملائکه عذاب نیست استفسار مینمایند که کیست این بنده که مثل او
ما ندیده ایم پس ملئکه میگویند که این حضرت جبرئیل مقرب درگاه احدیت است این است
که واسطه وحی بود بجناب محمد صلعم پیغمبر شما بعد از انکه اسم جناب رسول خدارا میشنوند
همه انها فریاد میکنند که ای جبرئیل سلام مارا به پیغمبر ما برسان و خبر بده ایشانرا از بدی حال و شدت
عذاب ما انوقت حضرت جبرئیل بعد از انکه خود را بموقف عرض پروردگار جلیل جل شانه رسانید
خداوند عالم میفرماید ای جبرئیل چگونه دیدی امت محمد را صلعم عرض میکند ای پروردگار عالم
چه بسیار بد است مکان انها و شدید است حال انها پس پروردگار عالم میفرماید و حال انکه دانا
تر است از همه از تو مطلبی سوال کردند عرض میکند که سئوال نمودند از من که سلام انهارا بر پیغمبر
ایشان برسانم و بدی حال انهارا بان سرور عرض نمایم خطاب میرسد از جانب خداوند عالم که بمقتضای
خواهش انها عمل نما پس جبرئیل میاید بخدمت جناب رسول خدا در وقتیکه انحضرت در خیمهٔ تشریف
دارند که از برای ان خیمه چهار هزار در میباشد هر دری دو لنگه از طلا پس عرض میکند ای محمد من امده ام
از جانب امتان تو که معذب اند در جهنم سلام بشما رسانیده اند و عرض میکنند که معاصی ما مارا از پیغمبر

حضرت فرمودند جبرئیل نازل شد و وصف نمود طبقات جهنم را و خبر داد بمن که در طبقهٔ که فوق همه
طبقات است معذب خواهند بود اهل کبایر از امت من اینست که باعث حزن و الم من و موجب
گریه من گردید فاطمه زهرا عرض کرد که کیفیت دخول این امت در جهنم چه نحو است حضرت فرمودند
میکشند ملئکه انهارا تا داخل جهنم نمایند لکن روهای انها سیاه نمیشود و مهر بر دهنهای انها نمیگذارند
و غل و زنجیر بگردن انها نمیگذارند عرض کرد پس چگونه میکشند انهارا فرمودند اما مردان پس ریشهای
انهارا میگیرند و اما زنان گیسوهای انهارا میگیرند و میکشند و چه بسیار از پیران امت من میباشند
که ریشهای انهارا میگیرند و میکشند بسوی جهنم و انها فریاد میکنند که واشیباه واضعفاه
و چه بسیار از جوانان از امت من که ریشهای انهارا میگیرند و می کشند بسوی جهنم و انها فریاد
میکنند که وافضیحتاه باین نحو انهارا می کشند تا میرسانند بمالک بعد از انکه نظر مالک بر انها
افتاد استفسار می نماید از ملئکه که انهارا میکشند که کیستند این اشخاص که اشقیائی مثل اینها ما
ندیده ایم صورتهای انها سیاه نشده است و غل و زنجیر هم بر گردنهای انها گذارده نشده ملئکه
میگویند ما باین نحو مامور بودیم که انهارا بتو رسانیده باشیم مالک خطاب می نماید بانها که ای جمله
اشقیا کیستید انها در جواب میگویند ما از جمله اشخاصی بودیم که قران بر ما نازل شد و روزه
ماه مبارک رمضان را میگرفتیم پس مالک میگوید قران نازل نشد مگر بر محمد صلعم پس میگوید
ایا نرسید بشما از قران چیزی که منع نماید شمارا از معصیت الهی میگویند در جواب بلی رسید بما
لکن شقاوت بر ما غلبه نمود و گمراه شدیم پس بعد از انکه انهارا بکنار جهنم رسانیدند و نظر کردند
بسوی اتش جهنم و بملائکه غلاظ و شداد که موکلند بر انها التماس مینمایند بمالک که ای مالک مارا
اذن بده تا بحال خود بگرییم مالک اذن گریه میدهد انقدر گریه میکنند تا اشک چشم انها تمام
میشود اخر بجائی میرسد که خون از چشمهای انها خارج میشود بجای اشک انوقت مالک
بانها میگوید کاش این گریه از خوف خداوند عالم در دنیا بود ممکن نبود الحال از اتش جهنم بشما برسد
در انوقت مالک امر میکند باتش جهنم که بگیر اینهارا اتش میگوید چگونه بگیرم اینهارا و حال انکه
میگویند لا اله الا الله بعد از ان مالک میگوید قسم میدهم ترا بجنان و بانعام جلشانه که بگیر اینهارا
انوقت اتش میگیرد انهارا پس میگویند بسم الله الرحمن الرحیم اتش جدا میشود از انها باز خطاب میکند
باتش که بگیر انهارا اتش میگوید چگونه بگیرم کسانیرا که ذکر اسم خداوند عالم می نمایند باز میگوید مالک

بگیر

بگیر اینهارا اتش میگوید که تو مامور از جانب پروردگار عالم هستی که بامر من انهارا بگیری مالک
گوید بلی باین نحو مامورم از جانب پروردگار عالم انوقت اتش میگیرد انهارا باختلاف شقاوت انها
بعضی را میگیرد تا قدمین و بعضی را میگیرد تا زانوها و بعضی را میگیرد تا بکمر و بعضی را میگیرد تا بگردن
بعد از ان اتش میل میکند بسوی روهای انها مالک میگوید مسوزان روهای اینهارا که بسیار سجده
کرده اند از برای خدا و نسوزان قلوب اینهارا که بسیار متحمل عطش و تشنگی شده اند در ماه مبارک رمضان
پس بهمین حالت معذب خواهند بود تا انقدر که مشیت الهی قرار گرفته باشد و ندا میکنند یا ارحم الراحمین
یا حنان یا منان بعد از انکه خداوند عالم حکم خود را باین نحو بانها جاری فرمود میفرماید بجبرئیل ای جبرئیل
چکار کردند گناهکاران از امت محمد صلعم عرض میکند چه بسیار بد است حال انها و چه بسیار تنگ است
مکان انها سوزانیده است اتش بدنهای انهارا و خورده است گوشتهای انهارا و باقی مانده است
قلوب و روهای انها نور ایمان در قلوب انها باقیست بعد از رخصت از رب جلیل امر می نماید
بمالک که حجاب از روی انها بردارد تا به بیند حال انها بچه رسیده است پس امر می نماید مالک
ملئکه را که حجاب را بر میدارند بعد از انکه نظر انها بجبرئیل می افتد و ملاحظه حسن خلقت
او می نمایند میدانند که از ملائکه عذاب نیست استفسار می نمایند که کیست این بنده که مثل او
ما ندیده ایم پس ملئکه میگویند که این حضرت جبرئیل مقرب درگاه احدیت است این است
که واسطه وحی بود بجناب محمد صلعم پیغمبر شما بعد از انکه اسم جناب رسولخدا را میشنوند
همه انها فریاد میکنند که ای جبرئیل سلام ما را به پیغمبر ما برسان و خبر بده ایشان را از بدی حال و شدت
عذاب ما انوقت حضرت جبرئیل بعد از انکه خود را بموقف عرض پروردگار جلیل جلشانه رسانید
خداوند عالم میفرماید ای جبرئیل چگونه دیدی امت محمد را صلعم عرض میکند ای پروردگار عالم
چه بسیار بد است مکان انها و شدید است حال انها پس پروردگار عالم میفرماید و حال انکه دانا
تر است از همه اینها از تو مطلبی سوال کرد عرض میکند بلی سوال نمودند از من که سلام انهارا به پیغمبر
ایشان برسانم و بدی حال انهارا بان سرور عرض نمایم خطاب میرسد از جانب خداوند عالم که بمقتضای
خواهش انها عمل نما پس جبرئیل می اید بخدمت جناب رسولخدا در وقتیکه انحضرت در خیمه تشریف
دارند که از برای ان خیمه چهار هزار در میباشد هر دری دو لنگه از طلا پس عرض میکند یا محمد امت
از جانب امتان تو که معذبند در جهنم سلام بشما رسانیدند و عرض میکنند که معاصی ما هارا از بعض

خدمت شما محروم کرد وجز ارخال ما نداری کر چر بر ما میکند رد ان شدت عذاب انوقت جناب
رسول خدا صلعم تشریف می برند در مقام مناجات با قاضی الحاجات و میروند بسجود و در سجده
خداوند عالم را ذکر خواهند نمود بثنائی که احدی خداوند عالم را بمثل آن ثنا و ذکر ننموده باشد خطاب
میرسد از جانب رب العزة که یا محمد سر را از سجده بردار و هر سؤالی که خواهی بکن که حاجت با جابت
مقرونست در انوقت سؤالیکه از ان حضرت صادر میشود که ای پروردگار عالم حکم خود را
جاری فرمودی در اشقیای از امت من شفاعت مرا در باب انها بدرجه قبول مشرف کردان خطاب
میرسد که ای حبیب من شفاعت تو مقبول است برو در انجا که امتان تو معذبند بیرون
بیاور هر کس که گفته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله پس روانه میشود جناب رسول خدا صلعم
بان سمت و وقتی که نظر مالک بجمال با کمال سعادت شمس فلک رسالت می افتد بر میخیزد بجهت
تعظیم انحضرت پس جناب رسول خدا صلعم میفرماید ایمالک چگونه است حال اشقیای امت
من مالک عرض میکند چه بسیار بداست حال انها و ضیق است مکان انها حضرت میفرماید در جهنم را باز
کن و حجاب را بردار بعد از انکه نظر عصاة از امت بجمال با کمال شمس فلک سعادت می افتد قاطبه انها
بتضرع و ابتهال فریاد و ناله میکنند که یا محمد ما از امتان تو ایم اتش پوست و گوشت بدن ما را سوزانید
انوقت جناب رسول خدا صلعم همه انها را از اتش بیرون می اورد و در حالیکه بدن همه انها مثل زغال
شده باشد حضرت انها را با خود می برند بسوی نهری که در بهشت اسمش حیوانست پس فرو می برند
در ان نهر بهمان حالت و بیرون می ایند صحیح الاعضا و الجوارح خوش صورت کل بصورت جوان
اثر بر پیشانی انها نقش شده جهنمیون عتقاء الرحمن من النار پس داخل میشوند در بهشت بعد از انکه
اهل سایر طبقات جهنم می بینند که مسلمانان از عذاب جهنم مستخلص شدند تمنی میکنند که کاش
ما مسلمان می بودیم و از عذاب جهنم مستخلص میشدیم و هو قوله تم ربما یود الذین کفروا لو کانوا
مسلمین مبحث نهم در بیان مطالبی که مناسب مباحث سابقه است و این بسیار است الله در ز سان
السنت که افضل نوافل رواتب کدام است بدانکه افضل نوافل مذکوره نافله شب است بعد
از ان نافله زوال بعضه نافله ظهر افضل از باقی است بعد از ان نافله فجر افضل از تتمه است و نافله
مغرب افضل از باقی است و نافله عصر افضل از نافله عشا است مطلب ثانی در عروض اسباب مسقطه
تکلیف بصلوة و رفع ان است و در این دو مقام است مقام اول در عروض و حدوث این

اعذار است

و در بیان افضلیة بعض نوافل از بعضی

ذکر بیان اسباب مسقطه تکلیف و دفع ان

اعذار است بدانکه هرگاه حیض یا نفاس یا جنون یا اغماء هم رسید اگر بعد از دخول وقت اگر بعد از
دخول وقت تا عروض این اعذار مقداری منقضی شده باشد که کفایت نماز با شرایط مفقوده نماید
در اینصورت قضای ان نماز لازم است جزما در صورت عدم اتیان بنماز و اگر چنین نبوده باشد قضای
ان نماز لازم نیست تفصیل مسئله مقتضی این است که گفته شود گاه است همان انقضای مقدار یکه
کفایت چهار رکعت یا سه رکعت یا دو رکعت نماید کفایت میکند در حکم بوجوب قضای نماز
ظهر یا مغرب یا صبح و گاه است این قدر کفایت در حکم بلزوم قضا نمی نماید اول در صورتیست که کسی
در حین دخول وقت فرض جمیع شرایط صلوة در حق او متحقق بود و مقدار چهار رکعت از زوال و سه رکعت
از غروب و دو رکعت از طلوع فجر که منقضی شد عذر مسقط تکلیف حادث شد مثلا اینکه ضعیفه
حایض شد در اینصورت پس اشکال ان نماز لازم است و اما هرگاه در حین دخول وقت چنین نبوده باشد
انقضای این مقدار کفایت نیکند در حکم بلزوم قضا بلکه لابداست در حکم بلزوم قضا از انقضا شدن
مقدار یکه کفایت نماز و شرایط مفقوده نماید و همچنین است نفاس و جنون و اغماء مقام ثانی
در رفع اسباب مانعه است بدانکه هرگاه این اسباب رفع شد و از اخر وقت درک نمود مقدار یرا
که کفایت شرایط مفقوده و یک رکعت از نماز نماید در اینصورت اتیان باین نماز واجب است پس هرگاه
ضعیفه پاک شد از حیض و از اخر وقت درک نمود مقدار یرا که کفایت وضو و غسل و همچنین هرگاه
طفل بالغ شد و بعد از بلوغ درک نمود مقدار یرا که کفایت وضو و یک رکعت نماز نماید نماز واجب است
ظاهر این است که نماز ادا بوده باشد پس بنیت ادا میتواند نمود بلکه ظاهر این است که اگر زمان کفایت
غسل و یک رکعت را نماید لکن کفایت تیمم و یک رکعت را نماید با ان نماز واجب بوده باشد و ظاهر این است
که وسعت زمان بجهة رفع خبث معتبر نبوده باشد پس اگر زمان کفایت در رفع خبث نماید با ان خبث
نماز لازم خواهد بود و در جمیع صور مذکوره هرگاه اخلال بنماز در همان وقت نماید اثم و قضای ان نماز واجب
بوده باشد و از انچه مذکور شد معلوم میشود که اگر قبل از غروب درک نماید مقدار یرا که کفایت پنج
رکعت نماید نماز ظهر و عصر هر دو بران شخص لازم خواهد بود و همچنین هرگاه قبل از نصف شب درک کند
مقدار پنج رکعت نماز مغرب و عشا هر دو لازم خواهد بود و اما هرگاه بقدر چهار رکعت درک کند در انوقت
لازم است اتیان بنماز عشا نماید اتیان بنماز مغرب جایز نیست نظر بانکه این مقدار مختص بنماز عشا است
پس صادق نیست که یک رکعت از نماز مغرب را در وقت خود درک نموده و قول بوجوب نماز مغرب و عشا

در بیان رفع اسباب مانعه از صلوة

هر دو لازم خواهد بود واما هرگاه بقدر چهار رکعت درک کند در این وقت لازم است اتیان بنماز
عشا نماید اتیان بنماز مغرب جایز نیست نظر بانکه این مقدار مختص بنماز عشا است پس صادق
نیست که یک رکعت از نماز مغرب را در وقت خود درک نموده وقول بوجوب نماز مغرب وعشا
در اینصورت ضعیف است ووجه آن از آنچه مذکور شد ظاهر میشود بعلاوه آنکه وقت مختص
بعشا مقدار چهار رکعتی است که دو رکعت با حمد وسوره بوده باشد ودو رکعت من غیر سوره
در اینصورت ممکن از اتیان سه رکعت نماز مغرب ویک رکعت نماز عشا اگر با حمد وسوره بوده
باشد نخواهد بود پس از مفروض خارج خواهد بود مگر اینکه گفته شود که چون که در ضیق وقت اتیان
سوره در ضیق وقت واجب نیست لکن بنا بر این در چهار رکعت وپنج رکعت نیز چنین میگوئیم
یعنی هرگاه بقدر رکعت از آخر وقت درک نموده هر دو نماز واجب است این نیز چون در ضیق
وقت است پس پنج رکعت پنج رکعتی خواهد بود که مشتمل بر سوره نبوده باشد ومقدار رکعتی
که معین است نماز عشا چهار رکعتی است که مشتمل بر سوره نبوده باشد ومقدار رکعتی که معین است
نماز عشا چهار رکعتی است که مشتمل بر سوره نبوده باشد پس این فرقی که شد در چنین صورت
نماز مغرب ونماز عشا هر دو واجب خواهد بود صحیح نخواهد بود تحقیق در مسئله این است در حق
مختار که وقت چهار رکعتی که مختص بنماز عشا است چهار رکعتی است که دو رکعت با حمد وسوره بوده
باشد ودو رکعت بدون سوره با بمعنی که تاخیر نماز عصر ونماز عشا در حق مختار تا این حد جایز است
اما تاخیر زیاده بر این ظاهر این است که جایز نبوده باشد اگرچه کفایت چهار رکعت بدون سوره بکند
واما اولیاب معاذیر پس هرگاه بمقدار پنج رکعت بدون سوره از وقت درک نماید ظاهر این است که هر دو نماز
واجب بوده باشد نظر بضیق وقت واطباق فقها بعدم وجوب سوره در این حالت مطلب سیم
لازم است قبل از شروع نمودن بنماز تحصیل علم بدخول وقت نماز با امکان علم واما در صورت عدم امکان
علم اکتفا بظن در دخول وقت جایز است پس هرگاه در صورت تمکن از علم اکتفا بظن نمود وشروع
بنماز نمود نماز باطل خواهد بود خواه مشخص شود که کل نماز واقع در خارج وقت شده وبعضی در وقت
یا نه بلکه نماز باطل است اگرچه مشخص شود که کل نماز واقع در وقت شده باشد واما هرگاه متمکن از تحصیل
علم نبوده باشد در اینصورت اعتماد بظن میتوان نمود واین منقسم بدو قسم میشود اول آنست
که متمکن از تحصیل علم در حال نیست وهم چنین است رجاء حصول علم در استقبال در اینصورت

در بیان علم بدخول وقت با امکان وجواز ظن با عدم آن



اعتماد بظن در دخول وقت بی اشکال است دوم آنست که متمکن تحصیل علم در حال نیست
لکن رجای حصول علم در استقبال هست مثل یوم غیم در اینصورت نیز اعتماد بظن ظاهر این است
میتوان نمود یعنی لازم نیست که تامل نماید تا علم بدخول وقت حاصل شود بلکه بهمان ظن بدخول وقت نماز
میتواند نمود پس اگر اعتماد بظن در اینصورت نمود خالی از این نیست یا معلوم شد که ظن او مطابق
واقع بوده یا معلوم شد که مطابق با واقع نبوده است یا مطابقه وعدم مطابقه هیچیک معلوم نشد
صحت صلوة در قسم اول مسلم است وهم چنین است حال در قسم ثالث واما قسم ثانی پس آن بر دو قسم
میشود یک قسم آن است اگرچه فساد اعتقاد او مشخص باشد لکن بعضی از اجزاء صلوة در خارج وقت
شده وبعضی در وقت واقع شده در این قسم نیز نماز صحیح است اگرچه اجزای واقعه در وقت اقل
بوده باشد از اجزای واقعه در خارج وقت لکن این در صورتی است که فساد اعتقاد او بعد از
فراغ از نماز مشخص شده باشد یا در اثنای نماز لکن بعد از دخول وقت واما هرگاه فساد اعتقاد
او در بین نماز مشخص شود لکن قبل از دخول وقت اما بجهت دیگر اگر نماز را اتمام نماید در بین نماز وقت
داخل میشود وبعضی اجزاء نماز بعد از دخول وقت میشود در اینصورت ظاهر این است که نماز
باطل بوده باشد پس قطع نماند در این وقت که مشخص شد هنوز وقت داخل نشده متعین است
اگرچه عالم بوده باشد که قبل از اتمام صلوة وقت داخل میشود وقسم دیگر آن است که کل اجزای صلوة واقع شود در خارج
وقت در این قسم نماز باطل واعاده آن در وقت لازم است مطلب چهارم راجح وافضل در هر نمازی آن است
که بعد از دخول وقت آن تعجیل شود در اتیان بان نماز مگر در مواضع چندی که استثنا شده از این حکم که
چنین نیست بلکه تاخیر اولی از تعجیل است اول نماز ظهر وعصر است اولی در حق نافله گذار آن است
که بقدر اداء نافله تاخیر نماید وهم چنین نماز صبح افضل آن است که بقدر اتیان دو رکعت نافله تاخیر نماید
هرگاه نافله را مقدم بر فجر اتیان ننموده باشد دوم نماز عشاء است اولی تاخیر آن است تا نور الحمره مغرب زایل
شود سیم نماز مغرب وعشاء است در حق کسیکه وقوف بعرفات نموده بعد از غروب کوچ نماید از عرفات
بسوی مشعر الحرام افضل در حق این شخص آن است که تاخیر در ادای مغرب وعشا نماید تا برسد بمشعر
چهارم تاخیر نماز است بجهت حصول علم بدخول وقت در مقامیکه اکتفا بظن در دخول وقت جایز
بوده باشد پنجم تاخیر مستحاضه با استحاضه کثیره است نماز ظهر ومغرب را مطلقا چنانچه مقتضای
مستند است یا تاخیر نماید تا اتیان نماید هر یک از صلوتین را در آخر وقت فضیلت اینها با انتظار بقا

در بیان مقاماتی که تاخیر نماز اولی از تعجیل در اول وقت است

وجمع میان ظهر وعصر با غسل واحد وهم چنین جمع مابین مغرب وعشا بغسل واحد با اتیان هر دو در وقت
فضیلت یا تاخیر نماید بجهة ترقب وانتظار نقا با رعایت اتیان صلوة را در اوقات فضیلت انها پس تاخیر می نماید
نماز ظهر را تا حدیکه بعد از اتیان بغسل وظهر ظل شاخص مثل شاخص شود واتیان بنماز عصر بعد از ان بلا فصل
نماید وتاخیر نماید نماز مغرب را بحدیکه بعد از غسل واتیان بنماز مغرب زوال حمره مغربیه شود وبعد از ان
بلا فصل اتیان بنماز عشا نماید **ششم** ارباب معاذیر مسوغ تیمم یعنی کسانیکه تکلیف انها تیمم است
بجهة عذریکه موجب تیمم میشود در صورتیکه این عذر مرجو الزوال بوده باشد تاخیر نماز از اول
وقت راجح است بلکه احتیاط در تاخیر است تا ضیق وقت انوقت اگر رفع شد بمقتضای ان عمل
می نماید واگر نه انوقت تیمم میکند ونماز میکند **هفتم** در حق صائم در صورتیکه جمعی منتظر او بوده
باشند یا نفس او منازعت با او کند پس در اینصورت افطار را مقدم میدارد بر صلوة **هشتم**
تاخیر نماز است بجهة رفع بول وغایط **نهم** تاخیر صلوة مغرب است تا اخر وقت فضیلت در حق
مسلوس ومبطون تا جمع کند مابین مغرب ونماز عشا در وقت فضیلت هر دو بعد از ازاله نجاست
در صورتیکه در بعد دار المشقه بوده باشد یا احتمال حفظ مرض قائم بوده باشد **دهم** تاخیر ظهرین
ظهر وعصر است از مربیه طفل در صورتیکه ثوب متعدد نداشته باشد در اینصورت تاخیر ظهرین
می نماید تا اخر وقت بعد از غسل همان ثوب وجمع می نماید مابین ظهرین وعشائین **یازدهم** تاخیر نماز
از اول وقت بجهة اشتغال بقضای حاجت مؤمن **دوازدهم** تاخیر ظهر وعصر است در صورتیکه اتیان
بیکرکعت از نافله انها در وقت نافله درک نموده باشد در اینصورت اولی تاخیر دو نماز است بقدر یکه
تاخیر نماز صبح است در صورتیکه فجر طالع شده باشد بعد از اتیان بچهار رکعت از نماز شب در اینصورت
اولی تاخیر نماز صبح است بقدریکه اتمام نماز شب واتیان بنافله فجر نماید **چهاردهم** تاخیر ونیز است
از برای کسیکه اراده احرام دارد از نافله احرام **پانزدهم** تاخیر صلوات است در حق کسیکه در ذمه
او مشغول بفوائت بوده باشد **شانزدهم** تاخیر صلوات در صورت انتفای بعض شرایط بجهة عدم
تمکن از ان در صورت رجای تمکن بتاخیر مثل صلوة با کشف عورة در اول وقت در صورت عدم تمکن
از ساتر با رجای تمکن از ان بتاخیر وهم چنین نماز در اول وقت با نجاست ثوب یا بدن در صورت عدم
تمکن از ازاله با احتمال تمکن از ازاله بتاخیر تا ضیق وقت وهم چنین نماز در سعه وقت نشسته با احتمال
تمکن از نماز ایستاده با تاخیر وسجود بر چیزیکه سجده بر انجایز نیست در حال اختیار با اعتبار عدم تمکن

ازچیزیکه

ازچیزیکه سجده بر ان جایز است در انوقت با رجای تمکن از سجده بر ان با تاخیر وموارد دیگر هست
که تاخیر نماز در ان راجح است **مطلب پنجم** انست که نافله منقسم میشود بر سه قسم راتبه واین نوافل یومیه است
وذوات الاسباب مثل نماز طواف واحرام ونماز تحیة مسجد ونماز زیارت ونماز حاجت ومثل
اینها ونافله مبتدئه وان نمازیست که مکلف اتیان بان می نماید نزد خود یعنی مخصوصا در شرع
وارد نشده است اگرچه بعنوان عموم رخصت رسیده است **قسم اول** موقوف است چنانچه
بیان شد پس در غیر وقت ان اتیان نمیتوان نمود مگر بعنوان قضا **وقسم ثانی وثالث** در هر وقت از
اوقات که کسی خواهد اتیان میتوان نمود مگر اینکه **قسم ثالث** مکروه است اتیان بان در پنج محل
سه کراهت متعلق بزمان است ودو موضع متعلق بفعل اما ان سه موضع که متعلق بزمان است
**اول** وقت طلوع شمس است تا انکه افتاب پهن شود بهر جانب **دوم** وقت قیام افتاب است
که عبارت از نزدیک رسیدن افتاب باشد تا تحقق زوال که عبارت از تجاوز نمودن افتاب بوده
باشد بدایره نصف النهار **سیم** نزدیک بغروب شمس است یعنی وقتیکه افتاب میل بزردی
میکند تا وقت غروب واما ان دو موضع که متعلق بفعل است **اول** بعد از نماز صبح است
تا طلوع افتاب کراهت فعلی در اینجا متصل است بکراهت زمانی **دوم** بعد از نماز عصر است
تا غروب در اینجا گاه هست تو ارد هر دو کراهت میشود واین در صورتیست که اتیان بنماز
عصر در وقت میل افتاب بوده باشد بزردی وگاه است زمان کراهت فعلی بیشتر است از زمان
کراهت زمانی واین در صورتیست که اتیان بنماز عصر قبل از انوقت نموده باشد وگاه است بعکس اینست
که زمان کراهت فعلی اقل از زمان کراهت زمانی است واین در وقتیست که اتیان بنماز عصر بعد از
انوقت نموده باشد **مطلب ششم** صبی متطهر هرگاه بالغ شود در اثنای وقت خالی از این نیست
یا قبل از اشتغال بنماز نخواهد بود یا حین اشتغال یا بعد از فراغ از نماز وبر جمیع تقادیر بعد از
بلوغ تا وقت وسعت یکرکعت نماز یا زیاده را دارد یا نه وبر کل تقادیر یا بلوغ بنحویست که مبطل طهارت
نیست مثل اکمال سن یا مبطل هست پس مسئله بچندین صورت متصور میشود ودر نه قسم نماز
واجب نیست واین در صورتیست که زمان بعد از بلوغ وسعت یکرکعت نماز را نداشته باشد خواه
قبل از اشتغال بنماز بوده باشد یا بعد از اشتغال بان یا بعد از فراغ از ان وتفاوتی نیست که بلوغ
بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد یا نه وهم چنین است در صورتیکه زمان بعد از بلوغ

در بیان
اقسام
نوافل

در بیان
مکروه بودن
اتیان بنافله مبتدئه
در پنج محل
۲

در
صور
مسائلی
که متعلق است
ببلوغ صبی در
اثنای وقت نماز
۳

وطهارترا

وسعت یکرکعت نماز نداشته باشد تا لکن بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد و دیگر
صور نماز واجب است و این در صورتیست که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت نبوده باشد
و زمان بعد از بلوغ وسعت یکرکعت را داشته باشد خواه قبل از شروع بنماز بوده باشد یا در اثنای نماز
یا بعد از فراغ و همچنین در صورتیکه بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد لکن زمان
بعد از بلوغ وسعت طهارت و یکرکعت نماز را داشته باشد در جمیع این صور نماز واجب است پس هرگاه
اخلال نماید اثم و قضای ان لازم خواهد بود مطلب هفتم انست که هرگاه کسی مشغول نماز عصر شد باعتقاد
انکه نماز عصر شد باعتقاد انکه نماز ظهر را بجا اورده است یا مشغول نماز عشا شد باعتقاد انکه اتیان بنماز مغرب
نموده است بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد ظهور فساد اعتقاد یا در اثنای نماز عصر و عشاء است
یا بعد از فراغ از هر دو نماز پس در این مطلب دو مقام است مقام اول انست که ظهور فساد اعتقاد
در اثنای نماز بوده باشد و این بر شش قسم میشود اول انست که شروع بنماز متاخر در وقت مختص
بمتقدم بوده باشد و ظهور فساد اعتقاد نیز در وقت مختص بهمان نماز بوده باشد دوم انست که شروع
بنماز متاخر در وقت مختص بنماز سابق شده باشد لکن ظهور فساد اعتقاد در وقت مشترک مابین صلوتین
بوده باشد سیم انست که شروع بنماز لاحق و همچنین ظهور فساد اعتقاد هر دو در وقت مشترک
بوده باشد در هر سه قسم لازم است که بمحض اطلاع بر حقیقت حال عدول نماید از نماز لاحق بسوی نماز سابق
یعنی قلب نیت نماید از لاحق بسابق پس بنحوی قرار دهد که این نماز نماز ظهر است یا مغرب قسم چهارم
انست که زمان شروع بنماز و زمان تذکر هر دو در وقت مختص بنماز متاخر بوده باشد مثل اینکه شروع
بعصر یا بنماز عشا در اخر وقت نمود باعتقاد انکه قبل از او نماز ظهر یا مغرب بجا اورده شده است در اثنای
نماز بخاطر او امد که نماز ظهر یا نماز مغرب را اتیان ننموده در اینصورت بی اشکال عدول جایز نیست
پس لازم است همان نماز را بقصد انکه عصر است یا عشاء است باتمام رساند بعد از ان نماز سابق را
قضا نماید قسم پنجم انست که وقت شروع بنماز لاحق وقت مشترک بوده باشد و وقت تذکر بحقیقت
حال وقت مختص بنماز لاحق بوده باشد و این قسم اگر بنحوی است که اگر عدول بنماز سابق نماید و تمام کند متمکن
از درک یکرکعت از نماز لاحق در وقت خود نخواهد شد پس عدول جایز نیست و اگر چنین نبوده باشد
یعنی بعد از عدول بنماز سابق و اتمام ان میتواند یکرکعت از نماز لاحق را در وقت اتیان نمود خالی از
اشکالی نیست لکن باز ظاهر است که عدول نتوان نمود مخفی نماند از انچه مذکور شد در قسم پنجم ظاهر میشود

در بیان احکام و مسائل متعلقه بعدول

حکم

حکم قسم ششم مقام دوم انست که ظهور فساد اعتقاد بعد از فراغ از نماز بوده باشد احتمالات سابقه
در اینجا نیز جاریست توضیح حال مقتضی این است که گفته شود که فراغ از نماز لاحق یا در وقت مختص بنماز
سابق است یا در وقت مشترک است یا در وقت مختص بنماز لاحق خواهد بود و بر جمیع تقادیر زمان
شروع در نماز لاحق یا موافق است با زمان فراغ یا مخالف پس احتمالات متعدد خواهد بود اول انست
که زمان فراغ از نماز لاحق مختص بوده باشد بنماز سابق و همچنین زمان شروع در اینوقت ظاهر اینست
که نماز باطل بوده باشد و اعاده ان بعد از اتیان بنماز سابق لازم بوده باشد پس عدول در اینمقام ثابت نخواهد
بود دوم انست که زمان فراغ مخالف با زمان شروع است باین نحو که زمان شروع بنماز لاحق اگرچه مختص
بزمان سابق است لکن زمان فراغ وقت مشترک مابین هر دو نماز است در این صورت نیز ظاهر اینست
که این نماز باطل بوده باشد پس اعاده این نماز بعد از اتیان بنماز سابق لازم خواهد بود سیم انست
که زمان فراغ از نماز لاحق موافق بوده باشد با زمان شروع در ان باین نحو که زمان فراغ از ان و زمان
شروع باین هر دو در وقت مشترک میان هر دو نماز بوده باشد در اینوقت اگرچه عدول ثابت نیست
لکن ظاهر اینست که نماز لاحق صحیح بوده باشد و اعاده ان واجب نبوده باشد پس اتیان می نماید بنماز سابق بلتنهائی
چهارم انست که زمان شروع با زمان فراغ از نماز لاحق مختلف بوده باشد باین نحو که زمان شروع مشترک مابین
هر دو نماز بوده باشد و زمان فراغ مختص بنماز لاحق بوده باشد پنجم انست که زمان فراغ موافق بوده باشد
با زمان شروع باین نحو که هر دو در وقت مختص بنماز لاحق بوده باشد در اینصورت نیز نماز لاحق صحیح است
و عدولی ثابت نیست و لازم است اتیان نماید بنماز سابق لکن در این دو صورت نماز سابق قضا خواهد
بود پس اتیان می نماید از برای نیت قضا پس از انچه مذکور شد مشخص شد که عدول از نماز لاحق بسابق
بعد از فراغ از نماز ثابت نیست خواه دو نماز باهم در عدد رکعات مساوی بوده باشد یا مختلف؛
و در صورت مساوات هر دو چهار رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا دو رکعتی لکن در این دو صورت
اخیر لا محاله احدهما باید قضا بوده باشد و دیگری ادا یا هر دو قضا بوده باشد بخلاف در چهار رکعتی
چنانچه تصویر در هر دو قضا ممکن هست در هر دو ادا نیز ممکن است و همچنین در مختلفین پس جواز عدول
مختص خواهد بود بصورتیکه متذکر بحقیقت حال شود در اثنای نماز و اینهم از این است که هر دو نماز
ادائی بوده باشد چنانچه کلام در این بود یا هر دو قضا بوده باشد یا مختلف باینمعنی که معدول منه ادائی بوده
باشد و معدول الیه قضا و تصویر عکس اگرچه ممکن است لکن خالی از اشکال نیست و عدول در صورتیکه معدول

منزو معدول الیه هر دو مساوی در عدد رکعات بوده باشند ثابت است مادامیکه فارغ نشده است
اگرچه قبل از صیغه سلام بوده باشد که بان از نماز خارج میشود و هم چنین است در صورتیکه معدول منه
و معدول الیه مختلف بوده باشند لکن رکعات معدول الیه زیاده بوده باشد از رکعات معدول منه
مثل اینکه معدول منه نماز مغرب بوده باشد مثلا و معدول الیه نماز عصر و اما هرگاه رکعات معدول منه
بیشتر بوده باشد از رکعات معدول الیه مثلا اینکه معدول منه نماز عشاء است و معدول الیه نماز مغرب
شکی در این نیست که حکم بجواز عدول قبل از فراغ بر وجه اطلاق صحیح نیست چه ظاهر است که بعد از
رفع راس از سجود رکعت اخیره ماتی به چهار رکعت خواهد بود و مشخص که نماز مغرب سه رکعت است
پس عدول در این صورت ممکن نخواهد بود بلکه شبهه ان است که محل عدول فوت میشود بدخول
در رکوع رکعت رابعه در صورت مفروضه کلامی که در اینمقام هست این است که ایا فوات محل
عدول موقوف بر زیادتی رکنی است نسبت بمعدول الیه یا مطلق زیادتی است مختار نزد حقیر ثانی است
بنابراین همین که در صورت مفروضه ایستاد در رکعت چهارم دیگر عدول نمیتواند نمود اگرچه شروع
بقراءة یا تسبیح نموده باشد پس لازم است در فرض مفروض هرگاه متذکر بحقیقت حال شد بعد از انکه ایستاد
بجهت رکعت چهارم بنماز عشا اتمام نماید بقصد نماز عشا بعد از فراغ از این نماز ثانیا بنماز مغرب نماید
و از انچه مذکور شد معلوم شد که عدول چنانچه بعد از فراغ از عمل ثابت نیست هم چنین است در اثناء عمل
هرگاه تجاوز نمود از محل عدول و هم چنین مشخص شد که اختلاف در کیفیة مابین معدول منه و معدول
الیه در قراءة در جهر و اخفات مانع از عدول نیست و لهذا جایز است عدول از نماز مغرب بنماز عصر و از نماز
ظهر بنماز صبح و هکذا فصل چهارم در بیان قبله است بدانکه قبله در اصطلاح اهل شرع عبارت است
از موضعی که لازم است استقبال بسوی ان در حالت نماز و کرد اینده ذبیحه را در حالت ذبح بسوی ان
و ترک نمودن توجه بسوی ان در حالت بول و غایط فقها اعلی الله مقامهم اختلاف کرده اند در تعیین ان بسیاری
از قدمای فقها فرموده اند ان کعبه است در حق کسانیکه در مسجد الحرام میباشند و مسجد الحرام در حق
اشخاصیکه در حرم میباشند و حرم است در حق کسانیکه در خارج حرم میباشند و حق این است
که قبله عبارت از فضائیست که کعبه معظمه مالی الله است از فوق تا سموات علی و از تحت الثری در حق
اشخاصیکه متمکن هستند از استقبال بان و جهة همین فضا است در حق کسانیکه متمکن از استقبال
بان نیستند و این قول مختار محققین از فقها است و مختار در تعریف جهة ان است که گفته شود

در بیان قبله و تحقیق در آن



جهة قبله فضای جانبی است که محقق کعبه در ان معلوم بوده باشد یا بظنون با احتمال عدم خروج ان
فضا از هر جزوی از اجزای معتبره ان امتداد پس قطع یا ظن بتحقق فضا نسبت بمجموع ان امتداد ما است و احتمال
نسبت بهر جزو از اجزای معتبره ان امتداد و این امتداد در عرض مختلف میشود بزیاده و نقصان باعتبار
معلومیة طول و عرض بلد و مجهولیة ان و گاه است تمام نصف غربی میشود و گاه است ربع غربی جنوبی
و گاه است ربع شرقی جنوبی میشود و گاه است ثمن و هکذا تفصیل مقال ان است که در صورت
معلوم بودن طول و عرض بلد بچند قسم منقسم میشود اول ان است که طول و عرض بلد هر دو
زیاده از طول و عرض مکه بوده باشد در اینصورت مکه غربی جنوبی بلد خواهد بود دوم ان است
که عرض بلد زیاده از عرض مکه بوده باشد لکن طول کمتر از طول مکه بوده باشد در این قسم مکه شرقی
جنوبی بلد خواهد بود سیم ان است که طول و عرض بلد هر دو کمتر از طول و عرض مکه بوده باشد
در این قسم مکه شرقی شمالی بلد خواهد بود چهارم ان است که طول بلد از طول مکه زیادتر بوده
باشد لکن عرض کمتر از عرض مکه بوده باشد در این قسم مکه در ربع غربی شمالی بلد خواهد بود
پنجم ان است که طول بلد مساوی بوده با طول مکه لکن عرض بلد زیادتر بوده باشد از عرض مکه
ششم ان است که طول بلد باز مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد کمتر از ان بوده باشد
از عرض مکه در قسم پنجم نقطه سمت قبله نقطه جنوب خواهد بود چنانچه در قسم ششم نقطه قبله
نقطه شمال بلد خواهد بود هفتم ان است که عرض بلد مساوی بوده باشد با عرض مکه لکن طول بلد زیادتر
بوده باشد از طول مکه هشتم ان است که عرض بلد باز مساوی بوده باشد با عرض مکه لکن طول بلد کمتر
بوده باشد از طول مکه در این دو صورت بعضی توهم کرده اند که در قسم اول نقطه سمت قبله نقطه مغرب
میباشد و در قسم ثانی ان نقطه نقطه مشرق است و این صحیح نیست چنانچه مطلع خواهی شد بدانکه
عمده در تشخیص قبله قواعد هیئة است پس مناسب این است که اشاره نماید بکیفیة استخراج سمت
قبله بنابر قواعد هیئة پس میگوئیم سمت قبله بسمت راس ان بلد و سمت راس مکه ان نقطه ایست که
اقرب بسمت راس مکه است و خطی که اخراج میشود از مرکز افق بلد و مرور نماید بان نقطه این خط خط سمت
قبله میباشد که بنای محراب را بران میگذارند بعد از انکه این نقطه و این خط مشخص شد قبله مشخص است
مهم در اینمقام در طریق تشخیص و استعلام ان است و استعلام ان بچند طریق میشود اسهل و انفع
بطریق دایره هندیه است بیان ان این است که موضعی از زمین یا غیر زمین را هموار نمایند بنحوی که سطح

تفصیل مقام در صورت معلوم بودن طول و عرض بلد بالاضافه بمکه معظمه

در بیان کیفیت دایره هندیه است

ان مطلقا تغیر و تحدیب بعضی بهیچوجه پستی و بلندی نداشته باشد مثل سطح کاغذ که اگر آب بر آن بریزند بهمه جهات
جاری شود بالمساوات و در این سطح مذکور دایره رسم نمایند بنحوی که محیط بهم این سطح نشود بلکه دایره تمام داخل
این سطح واقع شود پس بعضی از این سطح خارج دایره خواهد بود هر قدر بیشتر خارج دایره باشد بهتر است
بعد از این شاخص ثقیلی که بشکل مخروط بوده باشد در آن دایره نصب نمایند بنوعی که مرکز قاعده این مخروط
منطبق شود بمرکز دایره و این دایره لتسهیل میشود برسم دایره بمرکز آن دایره که نصف قطر آن مساوی با نصف
قطر قاعده مخروط بوده باشد بعد از آنکه محیط قاعده مخروط منطبق شد بمحیط آن دایره مشخص میشود
که مرکز قاعده منطبق شده است بمرکز دایره اولی و لازم است که شاخص در بلندی قدری بوده باشد
که ظل آن در حالت انتقاص بحدی برسد که اقصر از نصف قطر دایره بوده باشد تا ظل در حالت انتقاص
داخل دایره بشود و در حالت ازدیاد خارج شود از طرف دیگر آن بعد از این مرحله باید استخراج خط نصف
النهار نمود باین نحو که بعد از ارتفاع شمس ملاحظه حال ظل نموده تا آنکه داخل در دایره شود مدخل ظل را
تعیین نماید و همچنین ملاحظه حال ظل نموده تا از دایره خارج شود آنوقت تعیین مخرج ظل نماید بعد از آن مابین
مدخل و مخرج را بخط مستقیم وصل نماید و این خط وتر خواهد بود بجهت دو قطعه از دایره و خطی که اخراج
میشود از مرکز دایره بحدی که منتصف وتر مذکور بوده و قطعه مذکوره از دایره شود آن خط خط نصف النهار
خواهد بود میل ظل از این خط از جانب مغرب بجانب مشرق دلیل تحقق زوال است و لامحاله اصل این دایره
باین خط نصف النهار منقسم میشود بدو قسم متساوی بعد از آن از منتصف این دو قسم خطی اخراج میشود
که تقاطع نماید با خط نصف النهار بر مرکز دایره بزوایای قائمه پس اصل این دایره باین دو خط منقسم میشود
بچهار قسم متساوی هر یک ربع دوره میشود و این خط ثانی مسمی بخط مشرق و مغرب است بعد از آن که این

در بیان استخراج سمت قبله

مطلب منقح شد عود میکنیم باصل مدعی که عبارت از استخراج سمت قبله بوده باشد پس میگوئیم هر دو قسم
از اقسام ثمانیه مذکوره همین استخراج خط نصف النهار کفایت میکند در استخراج سمت قبله دیگر احتیاج
بعمل دیگر نیست آن دو قسم آنست که بلد مساوی بوده باشد با مکه در طول پس در اینحال اگر عرض بلد بیشتر
بوده باشد از عرض مکه مکه جنوبی بلد خواهد بود و سمت قبله نقطه جنوب خواهد بود و اگر عرض بلد
بلد اقل از عرض مکه بوده باشد مکه شمالی بلد خواهد بود و سمت قبله نقطه شمال خواهد بود پس هر گاه کسی
در اول متوجه نقطه جنوب شد متوجه قبله خواهد بود چنانچه کسی در ثانی متوجه نقطه شمال شد متوجه
قبله خواهد بود و لکن در شش قسم باقی دیگر همین استخراج خط نصف النهار بتنهائی کفایت نمیکند در استخراج

سمت

سمت قبله بلکه محتاج است بعمل دیگری بیان آن اینست که در صورتیکه طول و عرض بلد اکثر بوده باشد از طول
و عرض مکه مثل اصفهان مثلا که طول آن هشتاد و شش درجه و چهل دقیقه است و عرض آن سی و دو درجه
و بیست و پنج دقیقه است و طول مکه هفتاد و هفت درجه است و عرض آن بیست و یک درجه و چهل
دقیقه پس طریقه در استخراج سمت قبله در این بلد آنست که بعد از استخراج خط نصف النهار و تقسیم
دایره مذکوره بسیصد و شصت قسم متساوی از هر یک از نقطه جنوب و شمال بشمارند بقدر زیادتی
طول بلد از طول مکه که عبارت از نه درجه و کسری بوده باشد در این فرض بجانب مغرب و وصل نمایند
مابین این دو موضع بخط مستقیم و از هر یک از نقطه مشرق و مغرب بشمارند بجانب جنوب بقدر
زیادتی عرض بلد از عرض مکه که در فرض مذکور عبارت از یازده درجه بوده باشد تقریبا بجهت
آنکه بتحقیق ده درجه و چهل و پنج دقیقه میشود تقریبا بعد از آن مابین موضعین را وصل نمایند
بخط مستقیم البته این خط تقاطع میکند با خط اول که محدد فضل مابین الطولین بود بعد از آن
از مرکز دایره خطی اخراج میشود بمحل تقاطع این دو خط این خط خط سمت قبله خواهد بود
و اگر فرض شود که طول و عرض بلد اقل بوده باشد از طول و عرض مکه در اینحالت مکه شمالی
شرقی بلد میشود پس طریقه استخراج سمت قبله مقتضی آنست که شمرده شود از نقطه جنوب
و شمال بجانب مشرق بقدر فضل طول مکه از طول بلد و مابین موضعین را بخط مستقیم وصل
نمایند و همچنین از نقطه مشرق و مغرب بقدر زیادتی عرض مکه از عرض بلد بجانب شمال و مابین
موضعین را بخط مستقیم وصل نمایند مشخص است که این دو خط باهم تقاطع خواهند نمود
بعد از آن از مرکز دایره خطی اخراج شود بمحل تقاطع این دو خط این خط خط سمت قبله خواهد بود
و اگر فرض شود که طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه و عرض اقل از عرض مکه در اینصورت شمرده
میشود از نقطه جنوب و شمال از محیط دایره بجانب مغرب بقدر زیادتی طول بلد از طول مکه
و وصل میشود مابین موضعین بخط مستقیم و همچنین از نقطه مشرق و مغرب بجانب شمال بقدر
زیادتی عرض مکه از عرض بلد و مابین نقطتین وصل میشود بخط مستقیم و این دو خط باهم تقاطع
خواهند نمود بعد از آن از مرکز دایره خطی اخراج میشود بمحل تقاطع خطین این خط خط سمت قبله
خواهد بود و اگر فرض شود که طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه و عرض اکثر از عرض مکه در اینصورت
مکه شرقی جنوبی بلد خواهد بود طریقه استخراج سمت قبله آنست که از نقطه جنوب و شمال بقدر زیادتی

طول مکه از طول بلد شرقیه شود ما نخیط دایره بجانب جنوب بقدر زیادتی عرض بلد از عرض مکه و ما بین
موضعین وصل شود بخط مستقیم و دو خط باهم تقاطع می نمایند و از مرکز دایره خطی اخراج میشود
بموضع تقاطع خطین این خط خط سمت قبله خواهد بود از انچه مذکور شد کیفیت استخراج سمت قبله
در شش قسم از اقسام ثمانیه مذکوره مشخص شد و دو قسم دیگر باقی یکی ان است که بلد مساوی
بوده باشد با مکه در عرض لکن طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه ثانی مثل این است در عرض لکن طول
بلد اقل بوده باشد از طول مکه در این دو قسم اگرچه توهم شده که قبله نقطه مغرب بوده باشد در اول و نقطه
مشرق در ثانی پس استخراج خط مشرق و مغرب کفایت می نماید در تشخیص قبله لکن چنین نیست چه این
در صورتی صحیح بود که ممکن می بود که دایره اول سموت بلد منطبق بوده باشد با دایره اول سموت
بلد منطبق میبود با دایره اول سموت مکه لازم میباید که غایت تباعد ما بین دو دایره عظیمه متقاطعه
در چهار نقطه بوده باشد هذا خلف توضیح مطلب این است که گفته شود که دایره اول سموت بلد
در نقطه مشرق تقاطع می نماید با معدل النهار بعد از ان شروع می نماید بتباعد تا انکه میرسد بسمت راس
بلد در انجا غایت تباعد ما بین دو دایره متقاطعه است بعد از ان شروع می نماید بتقارب تا انکه در نقطه
مغرب با این هم تقاطع می نمایند و چونکه فرض این است که بلد با مکه مساوی در عرض میباشد و مختلف
در طول لکن طول اکثر است از طول مکه در اینوقت لا محاله دایره اول سموت بلد در سمت راس بلد
غایت تباعد ما بین ان و دایره معدل النهار است بعد از مرور از سمت راس بلد شروع می نماید بتقارب
پس قطعا مرور نمیکند بسمت راس مکه بلکه بسمت راس مکه واقع میشود در جانب شمال الغربی
بلد پس نقطه مغرب سمت قبله نخواهد بود بلکه نقطه سمت قبله واقع شده خواهد بود در ربع
غربی شمالی و بعبارة اخری نظر باینکه مفروض این است که بلد با مکه مساوی در عرض میباشد بنا
بر این پس بعد سمت راس بلد از معدل النهار مثل بعد سمت راس مکه خواهد بود از معدل النهار پس اگر
فرض شود که دایره اول سموت بلد مرور نماید بسمت راس مکه لازم می اید دو دایره عظیمه متقاطعه غایت
تباعدهما از هم در چهار نقطه بوده باشد و این در صورتی بود که طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه
با مساوات در عرض و اگر فرض شود در اینصورت که طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه معظمه سمت
قبله نقطه مشرق نمیتواند شد قطعا بلکه نقطه سمت قبله واقع میشود در ربع شرقی شمالی بهمان وجهی
که مذکور شد توضیح مطلب اینست که دایره اول سموت بلد در اینصورت که توهم ارتسام و شد از نقطه مغرب

بلد

بلد در انجا با معدل النهار تقاطع میکند بعد میل میکند بارتفاع تا بسمت راس بلد در انجا که ربع دورات
غایت تباعد ما بین این دایره است با دایره معدل النهار و بعد شروع می نماید بتقارب نظر باینکه مفروض
این است که بلد با مکه مساوی در عرض است پس لا محاله نمیتواند مرور نمود بسمت راس مکه بلکه سمت
راس مکه در جانب شمال شرقی این دایره واقع خواهد شد پس سمت قبله شرقی شمالی بلد خواهد
بوده نه نقطه مشرق بلد و هو المطلوب طریقه دیگر از طریقی که بان تشخیص سمت قبله میشود ان است

طریقه دیگر در بیان استخراج سمت قبله

که ملاحظه ظل شمس شود در حین مرور شمس بسمت راس مکه و ظل شمس در اینوقت خط سمت قبله
خواهد بود توضیح مطلب در اینمقام مقتضی این است که گفته شود سابق بیان شد که عرض مکه معظمه
زادها الله تعالی عزا و شرفا بیست و یک درجه و چهل دقیقه میباشد و غایت میل منطقة البروج از معدل
النهار که بغیر از ان بمیل کلی می نماید بیست و چهار درجه بیشتر نیست پس لا محاله شمس در وقتیکه بوده باشد در جزئی
از اجزای منطقة البروج که بعد او از معدل مساوی عرض مکه باشد خواه در وقت صعود و یا در وقت
هبوط مرور خواهد نمود بسمت راس مکه و این جزء از منطقة البروج که بعد او از معدل بیست و یک درجه
و چهل دقیقه است بنا بر انچه تصریح فرموده بان محقق طوسی قدس الله تعالی روحه هشتم درجه جوزا است
و بیست و سیم درجه سرطان در اول شمس صاعد خواهد بود و در ثانی هابط و مرجع در اطلاع
بر اینکه شمس در احد جزئین است در حین اغلب ناس تقاویم است و اما تشخیص انکه شمس در انحین
بسمت راس مکه مرور می نماید پس باین طریق است که تفاوت ما بین طولین که عبارت از طول مکه
و طول بلد بوده باشد ملاحظه شود پس اگر طول مکه اکثر بوده باشد از طول بلد ان زاید را حساب نموده
بازای که پانزده درجه یکساعت وضع نموده و بازای هر یک درجه چهار دقیقه انوقت ملاحظه ارتفاع شمس
نموده همان قدر که بازای زیادتی طول مکه از طول مانده که شمس بنصف نهار بلد برسد ان وقت شمس
در نصف النهار مکه و بسمت راس مکه خواهد بود و ظل شمس در انحالت سمت قبله می باشد مثلا هرگاه
فرض شود در بلدی که نصف نهار ان بلد در حین وصول شمس بدرجه ثامن جوزا شش ساعت و نیم
بوده باشد و زیادتی طول مکه از طول بلد بقدر سه درجه بوده باشد در اینوقت تعیین ارتفاع شمس
باصطرلاب میشود تا سه درجه مانده بنصف النهار بلد برسد انوقت مشخص میشود که شمس بدایره نصف
النهار مکه رسیده ظل شمس در اینوقت سمت قبله میباشد و هرگاه فرض شود که طول بلد اقل از طول
بلد بوده باشد مثل اینکه فرض شود طول مکه اقل است از طول بلد بهفت درجه و نیم در اینوقت بعد از انکه شمس

بداین نصف النهار بلد رسید بقدر بیمساعت تامل نموده اونت شمس در نصف نهار مکه خواهد بود و ظل
شمس در اینوقت سمت قبله میباشد هرگاه سمت قبله مشخص نبوده باشد لازم است اجتهاد در تشخیص
ان از راهی که مذکور شد یا از غیر ان ولکن در بلاد مسلمین اعتماد بمحاریب مسلمین ومقابر ایشان میتوان نمود
مگر در صورتیکه علم یا مظنه باشتباه یا خطا ان در هریك از این دو صورت که بوده باشد اعتماد
نمیتوان نمود بلکه لازم است اجتهاد در تشخیص قبله تا منجر بعلم یا مظنه شود بلکه در صورت شك نیز
چنین است مجملا سمت قبله میباید معلوم باشد یا مظنون تا توان اعتماد نمود و در صورت انتفای
مظنه وعدم تمکن از ان در جهت معینه اگر جمیع جهات در نظر مکلف مساوی بوده باشد لازم است اتیان
چهار نماز در چهار سمت واگر مساوی نبوده باشد بلکه امر قبله منحصر در سه جهت بوده باشد لازم است
اتیان سه نماز در سه جهت واگر منحصر در دو جهت بوده باشد اقتصار نماید بدو نماز در دو سمت
وقول بجواز اقتصار بنماز واحد بهر سمتی که خواهد یا با رجوع بقرعه ضعیف است واشکالی در این نیست
لکن سزاوار این است که در این مقام تنبیه شود بر چند امر اول انست که اتیان چهار نماز مثلا در چهار سمت
در صورتیکه یك نماز بوده باشد ظاهر است مثل نماز صبح واما هرگاه دو نماز بوده باشد مثل ظهر وعصر
یا مغرب وعشا در اینصورت ایا لازم است اول چهار نماز ظهر را در چهار سمت اتیان نماید وبعد از ان
اتیان بچهار نماز عصر در چهار سمت نماید یا اتیان بنماز عصر در هر جهتی میباید بعد از فراغ از نماز ظهر در ان جهت
بوده باشد یا مخیر است بهر نحو که خواهد اتیان نماید ظاهر اول است پس اولا اتیان بچهار نماز ظهر در
چهار سمت اتیان بچهار نماز عصر در چهار سمت نماید لکن لازم نیست که ابتدا نماید بنماز عصر در ان سمتی
که اول شروع بنماز ظهر نموده بود بلکه جایز است اتیان بنماز عصر در اول در غیر سمتی که اتیان بوده است
نماز ظهر چهارم را دوم بهتر ان است در صورتی که اتیان بچهار نماز در چهار سمت نماید باین نحو بوده
باشد که اول دو خط مستقیم اخراج نماید بنوعی که زاویه ما بین هر دو خط مساوی بوده باشد
باهم وبعبارة اخری اقرب بفهم عوام انفراج ما بین هر دو خط باهم مساوی بوده باشد این دو خط بعد
از تقاطع بچهار قسم میشود هر قسمی را در حال نماز ما بین دو قدم قرار دهد و نماز کند سیم انست
که انچه مذکور شد که لازم است چهار نماز نماید در حالت سعه وقت است اما در حال ضیق وقت اقتصار
نماید بانچه وقت کفایت نماید پس هرگاه وقت کفایت نکند مگر یك نماز اقتصار بهمان یك می نماید وتعدد
لازم نیست و در تعیین جهت در اینصورت مختار است واگر کفایت دو نماز نماید لازم است دو نماز

و هکذا

در بیان مسائلیکه در حق متحیر در امر قبله میباشد و فروعی ان



و هکذا چهارم واجب نیست در حق متحیر در امر قبله که تاخیر نماز نماید تا انکه باقی نماند از وقت مگر مقدار یکه
کفایت هشت نماز یا شش نماز یا چهار نماز نماید بلکه ظاهر این است که جایز بوده باشد در اول وقت
اشتغال بنماز نماید خصوصا در صورتیکه عالم بوده باشد باستمرار تحیر تا اخر وقت بلی دور نیست کسی
بگوید لازم بوده باشد تاخیر در نماز در صورت علم برفع مانع در اخر وقت پنجم انست که هرگاه مقدار
چهار نماز از اول زوال مثلا منقضی شد بر متحیر در قبله و بعد از ان مصحوب بعضی معاذیر مسقطه
تکلیف شد مثل اینکه ضعیفه حایض شد بعد از ارتفاع عذر خالی از این نیست یا باقی است
وصف تحیر یا نه اگر باقی است لازم است در مقام قضا رعایت نماید حالت ادا را پس لازم است
اتیان بچهار نماز ظهر قضائی نماید وقضاء نماز عصر بر او لازم نیست بلکه ممکن است کسی ادعا
نماید در چنین صورت اولی بلکه لازم این بوده باشد که تاخیر در قضا نماید تا رفع تحیر شود
اگرچه بنا بر قول بمضایقه بوده باشد نظر باینکه شمول ادله این قول نسبت باین فرض ظاهر نیست
واگر تحیر باقی نبوده باشد در چنین قضا تشکیکی در این نیست که چهار نماز ظهر قضائی بچهار سمت
واجب نیست بلکه جایز نیست وهمچنین ظاهر این است که پی اشکال اتیان بچهار نماز ظهر قضائی
در سمت قبله نیز لازم نبوده باشد بلکه جایز نبوده باشد پس اجزاء بیك نماز ظهر میتواند نمود
لکن کلام در این است که ایا در اینصورت که مقدار شانزده رکعت نماز از اول زوال منقضی شد مثلا
بعد از ان عذر مسقط تکلیف طاری شد ایا قضای نماز عصر بر این شخص لازم خواهد بود یا نه حکم در
این خالی از اشکالی نیست لکن ظاهر این است که قضای نماز عصر در چنین صورت لازم نبوده باشد و از اینجا
ظاهر میشود هرگاه مقدار هفت نماز چهار رکعتی مثلا منقضی شد و بعد از ان عذر مسقط تکلیف
عارض شد حکم بوجوب قضای نماز عصر بان ممکن نبوده باشد وهمچنین حکم بوجوب قضای نماز
ظهر ممکن نبوده باشد وهمچنین در صورتیکه منقضی شده باشد از اول وقت مقدار سه نماز ظهر بعد از ان
عذر مسقط تکلیف عارض شود ومعلوم است انچه مذکور شد در صورتیست که تحیر در امر قبله
در اول وقت متحقق بوده باشد واما اگر چنین نبوده باشد مشخص است مقدار انقضای چهار
رکعت یا هشت رکعت یا انقضای زمانیکه کفایت طهارت نماید کفایت میکند در حکم بوجوب
قضا اگرچه ما بین متحقق تحیر و عروض عذر مسقط تکلیف مقداریکه کفایت چهار نماز بلکه یك نماز
کند متحقق نشده باشد ششم انچه مذکور شد حکم لزوم قضا وعدم لزوم ان است بالاضافه باول

در بیان لزوم رعایت حالت در قضا در حق متحیر در قبله بالاضافه باول وقت
۴

دُر بیان حکم لزوم قضاء وعدم ان بالاضافه باخر وقت

وقت واما اخر وقت بایمعنی که عذر مسقط تکلیف رفع شد واز وقت باقی نمانده باشد مگر بقدر دیگر
کفایت چهار نماز نماید باطهارت ظاهر اینست که اینمقدار وقت مختص بنماز عصر بوده باشد چنانچه در حق
متحیر در قبله از اول وقت بمقدار چهار نماز مختص بنماز ظهر است همین مقدار از اخر وقت مختص بنماز عصر
خواهد بود پس در فرض مذکور نماز ظهر واجب نخواهد بود نه بعنوان اداء ونه بطریق قضاء وهرگاه
بمقدار پنج نماز از اخر وقت درک نماید واجبست یک نماز ظهر بهر سمتی که خواهد وچهار نماز عصر
بچهار سمت وهمچنین هرگاه بمقدار شش نماز یا هفت نماز درک نماید ونماز ظهر را اول بدو سمت و سه سمت
در اخر بسه سمت اتیان می نماید ودر جمیع چهار نماز عصر بچهار سمت هفتم هرگاه متحیر در قبله مشغول بنماز

دُر بیان انکه متحیر در قبله دفع تحیر ان شود در اثنای نماز

شد بقصد اینکه چهار نماز نماید بچهار سمت مثلاً بعد از ادای یک نماز رفع تحیر او شد خالی از این
نیست یک نمازیکه قبل از زوال تحیر از او صادر شده یا بسمت قبله بوده یا بخلاف ان اگر بخلاف قبله
بوده بی اشکال اکتفا بان نماز نمیتوان نمود بلکه لازم است اتیان بیک نماز بسمت قبله واگر ان نماز اتفاقا
بسمت قبله بوده باشد در جواز اجتزاء بان اشکالاست احوط اعاده ان نمازاست ثانیا بهمان سمت
قبله بلکه دور نیست که واجب بوده باشد بجهت انکه لازم است که نماز بسوی قبله اتیان نموده باشد
وامتثال در صورتی متحقق است که قبل از اخذ بصلوة معتقد این بوده باشد که این سمت قبله است
انوقت شروع بنماز نماید ودر متحیر چونکه این معنی ممکن نبود شارع چهار نماز بر او واجب نموده من باب
المقدمه در هیچ یک از چهار ممکن نیست نام این بوده باشد که این نماز بسوی قبله است بلی بعد از
اتیان بچهار نماز مشخص میشود که یک نماز او بسمت قبله بوده پس امتثال در حق مکلف بیکی از دو وجه
متحقق میشود یا اینکه قبل از ان نماز عالم بوده باشد که این سمت سمت قبله است وشروع بنماز نماید بهمان
سمت یا انکه بنماند لکن چهار نماز مثلاً بعمل اورد ودر ماتحن فیه هیچیک متحقق نیست پس حکم بحصول
امتثال ممکن نیست پس اعاده نماز بهمان سمت لازم خواهد بود واما هرگاه رفع تحیر در اثنای نماز
شود پس هرگاه مشخص شد که نماز بر خلاف سمت قبله است قطع ان لازم است واگر بسمت
قبله بوده باشد اگرچه استصحاب صحت مقتضی حکم باتمام است لکن مقتضای لا صلوة الا الی القبلة
نظر بانچه مذکور شد باز حکم بلزوم قطع است بجهت انکه لفظ صلوة اسم است از برای افعال مفتتحه
بتکبیر و مختتمه بتسلیم وامتثال بمضمون این حدیث موقوف براینست که وقت شروع بنماز معتقد
این بوده باشد که این صلوة بسوی قبله است ومفروض نه چنین است هشتم انست این حکم که مذکور

شد



دُر بیان عدم اختصاص نماز باربع جهات بنماز یومیه

شد یعنی اتیان بچهار نماز بچهار سمت ایا مختص است بنماز یومیه یا عام است ممکن است تفصیل در این
مقام باین نحو که اما نماز میت پس ظاهر این است که اکتفا بیک نماز بهر سمتی که بوده باشد میتوان نمود
واما غیر از ان مثل نماز ایات غیر کسوفین که موقت بوقت نبوده باشد بگوئیم تاخیر ان نماید تا رفع تحیر
شود انوقت اتیان بیک نماز نماید بسوی قبله واما کسوفین پس اگر وقت وسعت چهار نماز بچهار سمت
داشته باشد لازم است که اتیان نماید واگر وسعت نداشته باشد اقتصار نماید بانچه وقت وسعت
دارد ودور نیست در امثال مقامات در مثل نماز میت ونماز کسوف وخسوف در چنین وقت
عمل بمقتضای قرعه نمودن اولی بوده باشد خصوصا در مثل نماز میت نظر بعموم وشمول ادله قرعه
وعدم انصراف مقتضی تکرار در ادله اتیان صلوة بنماز میت وغیره نهم انست که متحیر در قبله
جایز است اقتدا نماید بمتحیر وهمچنین جایز است اقتدای متحیر بغیر متحیر واما اقتدای غیر متحیر
بمتحیر در سمتیکه غیر متحیر معتقد این است که سمت قبله نیست بی اشکال جایز نیست واما در سمتیکه
معتقد این است که سمت قبله است حکم بجواز اقتدا مشکل است بدانکه در اینمقام چند مبحث است

دُر بیان وجوب استقبال در جمیع احوال نماز

اول انست که واجب است رعایت استقبال در جمیع احوال نماز پس هرگاه التفات از قبله
نماید در اثنای نماز این بر دو قسم است میشود عمدا یا سهوا وعلی التقدیرین یا همه بدن است
یا بروی تنها وبر جمیع تقادیر یا بخلف قبله است یا بسوی یمین ویسار است یا مابین یمین ویسار
پس اقسام دوازده است شش قسم در عمد وشش قسم در سهو اما اقسام عمد اول انست که التفات
نماید بهمه بدن بخلف قبله دوم انست که التفات نماید بوجه تنها بخلف قبله شکی در بطلان نماز در این
دو قسم نیست پس استیناف نماز لازم است سیم انست که التفات نماید بکل بدن بجانب یمین یا بجانب
یسار در این قسم نیز نماز باطل میشود واستیناف ان لازم است چهارم انست که التفات نماید بکل
بدن مابین یمین یا یسار این قسم نیز بنابر تکیست نماز باطل خواه مشغول بوده باشد در حین انحراف بر بعضی افعال
نماز یا نه در هر دو صورت نماز باطل واستیناف لازم است پنجم انست که التفات نماید بوجه
تنها بجانب یمین خود یا یسار خود این قسم ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد ولکن اصل فعل
مکروه است ششم انست که التفات نماید بوجه تنها بمابین یمین یا یسار صحت در قسم خامس
مستلزم صحت در این قسم است بطریق اولی بلکه حکم بکراهت در این صورت ممکن نیست واما
اقسام سهو اول انست که التفات نماید بوجه تنها بمابین یمین یسار دوم انست که التفات نماید

بوجه تنها بسوی یمین یا یسار شبهه در صحت صلوة در این دو قسم نیست و حکم بصحت صلوة در این دو قسم نیست و حکم بصحت صلوة در این دو قسم نیست حکم بصحت نماز درین دو صورت صحت است در صورت سهو بطریق اولی سیم التفات بوجه تنها است بخلف قبله در اینصورت اگرچه ظاهر از بسیاری از فقها رفع الله تعالی قدرهم صحت نماز است مثل دو صورت مذکوره لکن مختار نزد حقیر آن است که نماز باطل و استیناف آن لازم است چهارم التفات بکل بدن است بخلف قبله پنجم التفات بکل بدن است بجانب یمین یا یسار مختار در این دو صورت نیز فساد نماز است ششم التفات بکل بدن است بما بین یمین و یسار در اینوقت اگر مشغول به بعضی از واجبات نماز بوده باشد نماز باطل میشود اگرچه از واجبات غیر رکنیه بوده باشد و اگر مشغول به بعضی از آنها نشود حکم ببطلان مشکل است احتیاط در اعاده است مخفی نماند که آنچه مذکور شد حکم التفات و انحراف از قبله در اقسام تعمد و نسیان مختص بنمازهای واجبست و اما نماز نافله ظاهر این است که هیچ قسم از اقسام مذکوره موجب فساد نشود اگرچه التفات بکل بدن بوده باشد بمقابل جهت قبله متعمدا مبحث دوم

در ظهور فساد اعتقاد است در امر قبله بعد از فراغ از نماز یا در اثنای نماز هرگاه فساد اعتقاد بعد از فراغ از نماز بوده باشد این سه قسم میشود اول آنست که نماز واقع شده است ما بین یمین و یسار مصلی دوم بسوی نفس یمین یا یسار مصلی سیم بخلف قبله بعبارة اخری بعد ما بین سمت قبله و ما بین النسمتی که متوجه شده در حال نماز یا اقل از ربع دور است یا مساوی آن است یا بیشتر از ربع است تعبیر از اول میشود بما بین مشرق و مغرب و از ثانی بنفس مشرق یا مغرب و از ثالث با استدبار اگر اول باشد نماز صحیح است و محتاج باعاده نیست و در ثانی اعاده لازم است هرگاه انکشاف فساد اعتقاد او در وقت شده باشد و اگر بعد از انقضای وقت بوده باشد قضا لازم نیست و در ثالث خلاف عظیمی است ما بین فقها مختار این است که مثل صورت ثانیه است اعاده نماز در وقت لازم و بعد از انقضای وقت قضا لازم نیست لکن احوط در این قسم اتیان بقضا است و اما هرگاه ظهور فساد اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد در این صورت اگر ما بین یمین و یسار است لازم است میل نماید بسوی قبله و نماز را اتمام کند در حال میل ظاهر این است که لازم است که مشغول واجبی از واجبات نماز نشود و در دو صورت دیگر لازم است نماز را قطع کند و متوجه قبله شده استیناف نماز نماید اگرچه متمکن از اتیان کل نماز در وقت نبوده باشد بلکه هرگاه از وقت درک نماید مقداری را که کفایت یک رکعت فقط نماید لازم است قطع نموده

استیناف

> در بیان ظهور فساد اعتقاد در امر قبله بعد الفراغ یا در اثنا



استیناف نماید بعد از توجه بسمت قبله و اما هرگاه فرض شود بعد از قطع متمکن از درک یک رکعت نماز در وقت نبوده باشد آنچه از جماعتی از متاخرین فقها ظاهر میشود آن است که در این صورت لازم است اتمام نماز بعد از انحراف بسمت قبله و قطع نماز را در اینصورت تجویز نفرموده اند و مختار نزد حقیر خلاف آن است بلکه لازم است قطع نماز حتی در اینصورت و چونکه مفروض این است که ما بقی از وقت کفایت یک رکعت از نماز را نمیکند لازم است نماز را بقصد قضا اتیان نماید و اما حکم در جاهل بسمت قبله یا ناسی مثل کسی است که خبط در سمت قبله نموده باشد میگوییم اما جاهل پس ظاهر این است که حکم آن چنین نیست بلکه لازم است اعاده نماز اگرچه نماز او ما بین مشرق و مغرب بمعنی که مذکور شد واقع شده باشد بلکه جاهل در حکم عامد است پس اگر کسی عمدا نماز بغیر جهت قبله نموده باشد نماز او باطل است جزما اعاده نماز یا قضای آن متعین است جاهل نیز مثل اوست و اما ناسی مناسب این است که اول بیان شود که مراد از ناسی چه چیز است آنوقت بیان شود حکم آن پس میگوییم مراد از ناسی در این مقام دو احتمال دارد اول آنست که مراد ناسی بحکم بوده باشد دوم ناسی موضوع و مراد از ناسی بحکم آنست که او را مبدا آنست که در نماز واجب است استقبال قبله لکن این مطلب را فراموش نمود و مراد از ناسی موضوع آن است که اولا سمت قبله را تشخیص نمود لکن فراموش نمود و نماز بسمت دیگر نمود باعتقاد اینکه این سمت از سمتی است که تشخیص نموده بوده است اما ناسی بحکم این دو قسم میشود اول آن است که در نسیان مقصر است یعنی منشاء نسیان قلت مبالات و مسامحه در دین بوده دوم آنست که چنین نیست در اول ظاهر این است که حکم آن حکم جاهل است پس صلوة او محکوم به بطلان است اگرچه واقع شده باشد ما بین مشرق و مغرب بلکه حکم بصحت صلوة او مشکل است اگرچه واقع شده باشد بسمت قبله نظر باینکه امتثال بقوله تعالی وَحَيْثُمَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ با جهل بلزوم استقبال ممکن نیست و دور نیست که حکم در ثانی نیز چنین بوده باشد و جزآن از آنچه مذکور شد مشخص میشود و تفاوت هست آنست که در اول بجهت نسیان اثم است بخلاف ثانی و اما ناسی موضوع پس ظاهر این است که حکم این حکم کسی است که خبط در سمت قبله نموده باشد پس اگر نماز او فیما بین یمین و یسار بوده باشد صحیح بوده باشد و اگر به نفس یمین یا یسار بوده باشد یا بخلف قبله بوده باشد نماز باطل بوده باشد بلکه دور نیست که گفته شود تلافی لازم بوده باشد اگرچه متذکر شود بحقیقت حال در خارج وقت پس اعاده صلوة در وقت و قضای آن در خارج وقت لازم خواهد بود و این در صورتیست که متذکر شود بحقیقت حال

در خارج وقت پس اعادهٔ صلوة در وقت وقضای ان در خارج وقت لازم خواهد بود واین در صورت [ثبت] کرد متذکر شود بحقیقت حال بعد از فراغ از نماز واما هرگاه تذکر در اثنای صلوة بوده باشد پس اگر مابین یمین و یسار بوده باشد نماز او صحیح لازم است میل نماید بسمت قبله واگر بنفس یمین یا یسار یا بخلاف جهت قبله بوده باشد نماز باطل قطع نماز و استیناف ان لازم است مبحث شیم انست که علم بجهت قبله با [امکان] لازم است و با عدم امکان علم چنانچه اغلب چنین است اعتماد بظن میتوان نمود و طرق مظنه مختلف [است] مثل مشاهده محاریب مسلمین یا مقابر ایشان لکن در شهرها یا قریه‌ای کبیره یا متوسطه واما قریه که در ان چند نفر بوده باشند استفاده ظن از محراب مسجد یکه در چنین قریه بوده باشد مشکل [است] واما مذابح شیعیان بوده باشد مفید مظنه هست و اعتماد میتوان نمود واما اگر از اهل سنت بوده [باشد] مشکل است نظر باینکه شرط نمیدانند استقبال قبله را در ذبح و ذبح بغیر قبله را نیز تجویز می نمایند مجمله مرجع در تشخیص سمت قبله قواعد هیئت است چنانچه مذکور شد وبنای محاریب و مقابر در بلاد میباید مستند بان قواعد بوده باشد وهم چنین ظاهر این است که کلام فقها قدس الله تعالی ارواحهم ذکر نموده اند از علامات مختلفه نسبت به بلاد مختلفه هم مستند بوده باشد بقواعد هیئت و علامات مذکوره در کلمات فقها مذکور در اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام نیست بجهت انکه نصوص وارده از اهل عصمت در بیان قبله چند حدیث است مدلول جمله از احادیث ان است که امتداد کرد متوسط است مابین مشرق و مغرب قبله است و علامات مذکوره در کتب فقهیه مطلقا راجع باین نمیتواند شد بلکه عمل باین اخبار بر وجه اطلاق ممکن نیست بلکه اجماع بر خلاف این منعقد [است] پس این اخبار لا محاله محمول است در صورت اشتباه در سمت قبله چنانچه سابق اشاره بان نمودیم [باین معنی] که کسی باعتقاد اینکه سمت قبله میباشد در حال نماز متوجه بان سمت شد بعد فساد اعتقاد او منکشف شد در اینوقت مقتضی این اخبار این خواهد بود که مابین مشرق و مغرب قبله است در حق کسیکه اشتباه و خبط در سمت قبله نموده باشد و حدیث دیگر در باب تشخیص قبله حدیث موثقی [است] که محمد بن مسلم از فخر الاوائل والاواخر جناب امام محمد باقر ع باقر کاشف الاسرار والدقائق جناب امام جعفر صادق ع روایت نموده و لفظ از احد امامین علیهما السلام سئول نمودم از امر قبله در جواب فرمودند جدی را برپشت سر خود قرار بده و بیان نکرد وچونکه راوی که محمد بن مسلم بوده باشد از اهل کوفه میباشد لهذا حمل میشود بر اینکه مراد معصوم بیان قبله عراق است و مراد از قفا اگر پشت سر حقیقی است که عبارت



در بیان جواز اعتماد بظنه با عدم امکان علم در قبله و طرق ان

اخباریکه دلالت میکند براینکه مابین مشرق و مغرب قبله است محمول است در حالت اشتباه

حدیث محمد بن مسلم در بیان قبله



اخرى مابین کتفین بوده باشد مخالف است با انچه فقها ذکر نموده اند در بیان علامت قبله عراق که جدی را خلف منکب ایمن قرار بدهند و اگر مراد اعم از این معنی است شامل صور متکثره خواهد بود یک صورت انست که فقها ذکر نموده اند بان مخالف خواهد بود با انچه در بیان علامت قبله عراق ذکر نموده اند وحدیث دیگر حدیثی است که شیخ صدوق در فقیه ذکر نموده از حضرت امام جعفر صادق ع باین نحو مردی خدمت با سعادت انحضرت عرض کرد که من میروم بسفر و قبله را نمیدانم در شب حضرت در جواب فرمودند ایا میشناسی ستاره را که او را جدی میگویند گفت گفتم بلی فرمودند ان ستاره را برپین خود قرار بده و هرگاه در راه مکه بوده باشی بگردان ان ستاره را میان دو کتف خود بعضی علامت قبله در راه مکه این است که جدی را مابین کتفین خود قرار بدهی و در سفر دیگر این است که جدی را بر یمین خود قرار بدهی و این شخص راوی معلوم نیست که که بوده باشد و از اهل کدام بلد بوده با وجود این منطبق میشود با انچه فقها ذکر نموده اند در بیان علامات قبله بلکه بعد از رجوع بقواعد هیئت ظاهر میشود که سفر این شخص یا بلد او اگر در بلدی بوده عرض ان بلد زاید بوده بر عرض مکه بقلیلی وطول ان بلد اکثر بوده از طول مکه تا انکه قبله ان بلد نزدیک بنقطه مغرب بوده باشد تا انکه استقبال بقبله محقق شود در صورت قرار دادن جدی را بجانب یمین وحدیث دیگر حدیثی است در تفسیر ایه کریمه وبالنجم هم یهتدون که در سوره نحل است وارد شده چنانچه عیاشی روایت نموده از قائد ارباب معرفت ویقین جناب حضرت امیر المؤمنین که انحضرت از جناب رسول خدا صلعم روایت نموده که فرموده که مراد از نجم در ایه شریفه جدی است بجهت انکه ان ستاره ایست که از مکان خود زایل نمیشود و بر انست بناء قبله و بان ستاره راه می یابند اهل بر و بحر و اظهر در عدم انطباق مضمون این حدیث با انچه فقها ذکر نموده اند اظهر است وحدیث دیگری وارد شده در بیان قبله اظهر از انچه مذکور شد نیافتیم پس مرجع در انچه فقها ذکر نموده اند اظهر است میباید قواعد هیئت بوده باشد لکن انصاف این است انطباق انچه ذکر نموده اند در بیان قبله و علامات ان بقواعد هیئت نیز کال اشکال دارد از جمله فرموده اند اهل هر اقلیمی میباید متوجه شوند بسوی رکنی از ارکان کعبه از برای اهل ان اقلیم هست پس اهل عراق لازم [است] متوجه شوند بسوی رکن عراقی و ان رکنی است که در ان حجر الاسود منصوب است و بعضی بر این ایراد نموده اند که لازم می اید بنابراین قبله عراقی نقطه مغرب بوده باشد نه مابین جنوب و مغرب بیان ملازمه مقتضی این است که گفته شود چون بنای کعبه بنحو یکه هست مربع مستطیل است

حدیث شیخ صدوق در بیان قبله

حدیث عیاشی در بیان قبله و عدم انطباق ان با انچه فقها رضوان الله علیهم ذکر فرموده اند

بنا براین هرگاه فرض شود خط مستقیمی اخراج شود از رکنی که در ان منصوب است حجر الاسود
برکن مغربی لا محاله این مربع مستطیل است منقسم میشود بدو مثلث یکضلع احد مثلثین محصورست
مابین رکن حجر و رکن یمانی و ضلع دیگر از این مثلث محصور است مابین رکن یمانی و رکن مغربی
و یکضلع از مثلث دیگر محصور است مابین رکن حجر و رکن شامی و ضلع دیگر از این محصور است
مابین رکن شامی و ضلع مشترک مابین هر دو مثلث است ضلعیست که مابین رکن حجر و رکن مغربی
وتر هر دو مثلث است و بنا براین هرگاه کسی مواجه طرف این ضلع شد از جانب حجر الاسود لا محاله مواجه
طرف دیگر این ضلع خواهد بود پس کسیکه مواجه رکن حجر الاسود بوده باشد که مسمی برکن عراقی است کما
هو المفروض مواجه رکن مغربی خواهد بود پس مواجه نقطه مغرب خواهد بود بنا براین نقطه سمت قبله
متوسط مابین نقطه جنوب و نقطه مغرب نخواهد بود بلکه مابین نقطه مغرب میباشد یا متوسط
مابین نقطه مغرب و نقطه شمال فافهم پس حکم باینکه عراقی میباید متوجه رکنی شود که در ان نصب شده
حجر الاسود صحیح نخواهد بود این است غایت انچه ممکن است که گفته شود در بیان ملازمه و این مطلب
اگرچه چنین است که مذکور شد لکن جمع مابین این و میان انچه فرموده اند که از جمله علامات قبله اهل عراق
ان است که مشرق را بجانب یسار و مغرب را بجانب یمین قرار دهند ممکن نیست بلکه در اینصورت
ادعای عکس اولی خواهد بود نظر باینکه مشخص است کسیکه محاذی نقطه مغرب می ایستد لازم اینست
که نقطه مشرق در خلف او واقع شود پس قطعا این قسم از توجه رکن عراقی مراد فقها نخواهد بود
بلکه لازم است تصویر این نوعی شود که جمع مابین هر دو شده باشد هم متوجه برکن حجر و هم قرار دادن
مشرق را بجانب یسار و مغرب را بجانب یمین و اگر رکن مغربی محاذی نقطه مغرب بوده باشد لازم است
رکن حجر محاذی با نقطه مشرق بوده باشد پس بنا براین در صورتیکه کسی مغرب را بجانب یمین قرار داد
حقیقة و مشرق را در جانب یسار لازم است که محاذی رکن شامی و رکن یمانی بلکه محاذی جزئیکه مابین
رکن شامی و مقام حضرت ابراهیم است و محاذی مستجار با قریب بمستجار بوده باشد لکن ظاهر
بنحویکه مشاهده شده رکن حجر محاذی با مشرق اعتدال نیست بلکه محاذی با مشرق اعتدال مابین
رکن حجر و باب بیت است که تعبیر از ان بحطیم میشود پس رکن مغربی محاذی با مغرب اعتدال نخواهد
بود بلکه محاذی با مغرب اعتدال نقطه قبل از وصول برکن مغربی خواهد بود پس قرار دادن مغرب را
بجانب یمین و مشرق را بجانب یسار حقیقة محاذات متحقق است مابین این شخص و جزء نماز خانه که

کمتوسط



[illegible]

که متوسط بوده باشد بین رکن شامی و مقام حضرت ابراهیم ع و اگر قائل باعم از این شویم چنانچه ظاهر اینست
که این مراد بوده باشد یعنی مراد این باشد که مغرب در جانب یمین باشد و مشرق در جانب یسار باشد
لکن و فرض شود چنانچه محاذات باعرض بلد بیشتر است از عرض مکه طول ان بیشتر از وی بوده باشد
چنانچه مراد این است در اینصورت بسبب اختلاف در زیادتی طول گاه است محاذات مابین
او و بین باب خانه میشود و گاه است محاذات مابین این شخص و بین باب میشود و گاه است
محاذات مابین این شخص و حطیم میشود که مابین باب و رکن حجر است و گاه است محاذات با رکن
حجر میشود که مابین باب و رکن حجر است الی اخر لکن بزبان نحو که مذکور شد و لکن بنا براین حکم بر جهان
انهدیتیاسر مشکل بلکه سزاوار این است که حکم بر جهان تیامن شود و علی جمیع التقادیر حکم باینکه
اهل عراق مشرق را در جانب یسار و مغرب را در جانب یمین قرار میدهند بعنوان اطلاق صحیح نیست

مبحث چهارم در این است در جائیکه سمت قبله شخص بنود و فحص و بحث نمود مظنه هم رسانید
بسمتی که از جهة قبله است اعتماد باین مظنه میتوان نمود مادامیکه باقی بر وصف مظنه بوده باشد
محتاج بتکرار اجتهاد موافق عدد نماز نیست پس اعتماد باجتهاد اول می نماید اگرچه صد نماز بعمل اورد
و ظاهر این است همین که مظنه هم رسید اعتماد میتوان نمود و نماز کرد انتظار اینکه ظن اقوی تحصیل
نماید لازم نیست مگر در صورتیکه علم ما شرط باشد که بتاخیر ظن اقوی میشود در اینصورت
احوط بلکه دور نیست که حکم بوجوب تاخیر شود و انچه مذکور شد که حاجت بتکرار اجتهاد نیست
این در صورتیست که باقی بر وصف مظنه بوده باشد و اما هرگاه باعتبار عروض امری از امور
ظن او مبدل بشک شده لازم است اعاده اجتهاد پس اگر مظنه بخلاف سمت اول هم رسید نمازها
سابقه انچه بعمل امده صحیح حاجت باعاده نیست نمازهای دیگر را بسمت دیگری که مقتضای
اجتهاد است بعمل میاورد و فرق مابین این مسئله و مسئله که سابق بیان شد که اعاده نماز با بقای
وقت لازم بود و در اینجا لازم نیست انست که موضوع مسئله در سابق این بود که سمت قبله
مشخص میشد و عود میشود بهمان سمت که مشخص بود بخلاف ما نحن فیه که در اینجا تعیین سمت
قبله نمود باجتهاد و بهمان سمت اتیان نماز نمود و بعد ظن مبدل بشک شد و بمقتضای اجتهاد سمت
دیگر مظنون شد و فرق دیگر در اینجا متیقن بغلط بود و در ما نحن فیه ظن بخطا میباشد
مبحث پنجم انست که هرگاه مجتهد اختیار نمود بسمت قبله و مظنه حاصل شد از قول الله شخص

در بیان عدم
حاجت بتکرار
اجتهاد مادامیکه
بر وصف مظنه
باقی باشد

در بیان حکم اخبار عدل یا عدلین بعد از اتمام و عمل بان

عمل بان مظنه میتوان نمود و اکر فرض شود مخبر دیکر اخبار بر خلاف ان نمود خالی از این نیست یا هر دو
مساوی اند در عدالت یا احدهما اوثق می باشد بر هر دو تقدیر یا خبر ثانی قبل از شروع بنماز است
یا در اثنای نماز است یا بعد از فراغ از نماز پس مسئله منقسم بشش قسم میشود **اول** انست که دو خبر قبل
از شروع بنماز میباشد و دو مخبر هر دو مساوی اند در عدالت و وثوق در اینصورت ظاهر این است
که حکم این شخص حکم متحیر است در دو سمت لازم است هر دو سمت نماز نماید **دوم** انست
که هر دو خبر باز قبل از شروع بنماز میباشد لکن احدهما اوثق از دیکری بوده باشد در این قسم
عمل بقول اوثق لازم و ترک دیکری متعین است **سیم و چهارم** مثل این دو صورت لکن اخبار
از مخبر ثانی در اثنای نماز و حکم در این دو صورت انست در صورت اوثقیت احدهما اکر اوثق مخبر
اول است نماز را بهمان سمت که شروع نموده تمام می نماید چیزی بر او نیست و اکر اوثق مخبر ثانی است اکر
اختلاف ما دون یمین و یسار است منحرف میشود در اثنای نماز بان سمت که مقتضای قول اوثق است
و اکر بسوی یمین یا یسار است یا مقابل ان جهت که شروع بنماز نموده قطع نماز لازم و استیناف ان نماید
بمقتضای قول اوثق و در صورت مساوات مخبرین در وثوق نماز را بهمان سمت که شروع نموده تمام می
و ایا لازم است نماز دیکر بمقتضای قول مخبر ثانی یا نه ممکن است تفصیل داده شود در اینمقام باین نحو
که اکر اختلاف مابین دو مخبر ما دون یمین و یسار است اعاده نماز ضرور نباشد و اکر اختلاف بنفس
یمین یا یسار بوده باشد یا مقابل قول اول حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که بکوئیم اکتفا
بهمان نماز میتواند نمود و اتیان بنماز ثانیا بمقتضای قول مخبر ثانی واجب نبوده باشد **پنجم و ششم** مثل
سیم و چهارم است لکن اخبار از مخبر ثانی بعد از فراغ از نماز بوده در اینصورت اکر اختلاف مابین
دو مخبر مابین یمین و یسار است اعاده نماز ضرور نیست اکرچه مخبر ثانی اوثق بوده باشد و اکر چنین
نبوده باشد خواه اختلاف مابین دو مخبر بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا مقابل قول اول در صورت
مساوات دو مخبر در وثوق اشکالی در عدم احتیاج باعاده نماز نیست بلی کلامیکه هست در نماز
دیکر است که بعد میباید بعمل بیاورد و حکم این در اول ظاهر شد و در صورت اوثقیت احدهما
باز اشکالی نیست اکر اوثق اول بوده باشد و اشکالیکه هست در صورت اوثقیت ثانی است
باز دور نیست که اکتفا بهمان نماز تواند نمود و لازم نبوده باشد که ثانیا اتیان بنماز نماید بمقتضای
قول مخبر ثانی لکن دور نیست که بکوئیم احوط اعاده است لکن با بقای وقت **بحث ششم** در حکم

در حکم نماز در جوف کعبه و سطح ان

نماز

۱۷

نماز در جوف کعبه و سطح ان است پس در این دو مقام است **مقام اول** در نماز در جوف کعبه است پس میکوئیم نماز
در جوف کعبه یا نافله است یا فریضه اکر نافله بوده باشد اشکالی در جواز ان نیست و مخیر است بهر سمتی
و رکنی که خواهد متوجه میتواند شد بلکه دو رکعت نماز مستحب است و در حدیث صحیحی وارد شده که
فخر انام اسرار الرجل شان جناب رسالت پناه صلعم در هر یک از چهار کنج یعنی مقابل هر رکنی دو رکعت
نماز اتیان فرموده اند و اما نماز واجبی پس در حال ضرورت مثل کسیکه متمکن از بیرون امدن نبوده باشد
بی اشکال جایز است و ظاهر این است که محل خلاف نبوده باشد و اما در حال اختیار پس محل خلاف است
و ظاهر این است که محل خلاف نبوده باشد و اما در حال الاختیار پس محل خلاف است و ظاهر این است
که جایز نبوده باشد لکن با کراهت **مقام ثانی** نماز در سطح بام کعبه است و این نیز محل خلاف مابین فقها است
بعضی کفته اند نماز میکند مستلقیا یعنی پشت میخوابد رو به بیت المعمور و نماز میکند و بعضی کفته اند
مضطجعا یعنی به پهلو میخوابد نماز میکند و این هر دو قول ضعیف است مشهور مابین فقها و مختار
مابین اقوال ان است که نماز ایستاده میکند با رکوع و سجود مثل سائر مواضع بهر سمتی که خواهد
متوجه میتواند شد لکن لازم است بنحوی بایستد در جمیع احوال حتی در حال سجود چیزی از فضای
بیت پیش روی او باقی بوده باشد تا در جمیع احوال چیزی از فضای خانه پیش روی او بوده باشد
و از اینجا ظاهر میشود انچه مشهور است که فضای کعبه اوسع بوده باشد از این مقدار که هست و از
جوانب اربعه چیزی از ان فضا بیرون اند لختر اند مسلم نبوده باشد **بحث هفتم** در بیان چیزهائی

در بیان چیزهائیکه استقبال قبله در انها لازم است

که استقبال در انها لازم است و این چند امر است **اول** نمازهای واجبی است **دوم** نماز میت است
**سیم** ذبیحه است یعنی لازم است در حال ذبح یا نحر مذبوح یا منحور را بسمت قبله نکه داشته
ذبح یا نحر نمایند و اما استقبال ذابح پس ان لازم نیست **چهارم** محتضر است یعنی لازم است در حال
احتضار شخص را متوجه قبله نماید **پنجم** میت است در حالت دفن لکن کیفیت استقبال در اینها

یعنی حال نزع روح که عبارت از حال موت بوده باشد

مختلف است کیفیت استقبال در احوال نماز ان است که رو و سایر مقادیم بدن را بسمت قبله نکه
دارد و احتیاط در انکشتان پاها نیز چنین است این در حال قیام است و در حال جلوس قریب باین
و اما در حال سجود مشخص است که باین طریق نیست بلکه میباید سجود بر سطح دائره مار
بسمت راس بلد و مکه بنحوی بوده که دائره مفروض منصف ساجد بوده بدو قسم متساوی از
روجر و قبر و صدر و غیرها و بقید نماز بواجبه بجهت احتراز از نوافل است که استقبال قبله در نافله

در بیان جواز اتیان بنافله بغیر سمت قبله مطلقا

واجب نیست بلکه جایز است اتیان بنافله بغیر سمت قبله در سفر و حضر و در حال اختیار و ضرورت و در حال
مشی و بر روی چارپا و اجمالا ظاهر این است که اتیان بنماز نافله در جمیع احوال مذکوره بغیر سمت قبله میتوان
نمود و در حال رکوع اشان بسر نماید و ایما بجهت سجود اخفض از ایما بجهت رکوع باشد یعنی بجهت رکوع
و سجود سر را بپایین حرکت داده میل سر بجهت سجود زیادتر بوده باشد و آیا لازم است تکبیرة
الاحرام بجانب قبله بگوید در جمیع احوال مذکوره ظاهر این است که چنین نبوده باشد اگرچه رعایت آنها
امکن احوط خواهد بود و مخفی نماند که انچه مذکور شد اتیان نافله بود در حین مستی و حرکت نمودن و اما
در حال ایستاده در حال اختیار پس دور نیست که بان استقبال قبله شرط نبوده باشد پس اتیان بنافله در حال
وقوف عمدا بغیر سمت قبله میتوان نمود لکن احوط رعایت استقبال است

## فصل پنجم در لباس مصلی است

در لباس مصلی و فروع آن

و در این چند مطلب است **مطلب اول** انست که جایز نیست نماز در اجزای حیوان غیر ماکول اللحم خواه
ان حیوان نجس العین بوده باشد مثل کلب و کافر و خوک یا طاهر العین بوده باشد مثل گربه و روباه و غیرها
و خواه ان جزئیکه از حیوان طاهر العین میباشد نجس بوده مثل بول گربه مثلا یا نجس نبوده باشد مثل
شیر گربه و اب دهان ان و موی ان و سایر اجزای و فرقی که هست مابین بول گربه مثلا و اب دهن او
انست که بول گربه بر لباس مصلی مادامیکه رطوبت ان باقی است از دو راه مانع صحت نماز است
یکی از راه نجاست و دیگری از ان راه که جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و در صورت زوال رطوبت
و تحقق جفاف منحصر میشود مانعیت از راه نجاست و اما مثل اب دهن راه مانعیت در ان منحصر است
در جزء غیر ماکول اللحم بودن و معلوم است این در صورتیست که رطوبت باقی بوده باشد پس در صورت
خشک شدن مانعی نخواهد بود تحقیق حال در اینمقام مقتضی این است که گفته شود نماز با جزء غیر
ماکول اللحم یا با علم بموضوع و حکم است یا با جهل بهر دو و جهل بحکم یا بعکس این چهار قسم است مراد از علم
بموضوع انست که عالم بوده باشد که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و مراد از علم بحکم ان است که عالم
بوده باشد که با جزء غیر ماکول اللحم نماز جایز نیست بلکه فاسد است هرگاه این را دانسته شد میگوییم شبهه
در فساد نماز در قسم اول نیست و ظاهر این است که در قسم ثانی نیز نماز باطل بوده باشد و همچنین
در قسم سیم که عبارت از علم بموضوع و جهل بحکم بوده باشد و اما در قسم چهارم یعنی در صورت
جهل بموضوع و علم بحکم مثل اینکه میدانست که نماز در جزء غیر ماکول اللحم صحیح نیست لکن نمیدانست
که جزء غیر ماکول اللحم با او هست در اینصورت ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و معنی دیگر جهل

بموضوع

بموضوع ان است که میداند این چیز با او هست لکن نمیداند که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و این
متصور بدو صورت میشود یک صورت ان است که مشتبه الحال است حکم این مذکور خواهد شد
دوم انست که نمیداند که از حیوان غیر ماکول اللحم است بلکه معتقد این است که از حیوان ماکول
اللحم است در اینصورت ظاهر این است که نماز فاسد بوده باشد و اعاده ان لازم بوده باشد و اما
در صورت نسیان پس این دو قسم است نظر باینکه ناسی یا ناسی موضوع است یا ناسی حکم اول
مثل اینکه میدانست که جزء حیوان غیر ماکول اللحم با او هست لکن در حال نماز فراموش کرده و نماز کرده
بعد از فراغ از نماز متذکر شد دویم ناسی حکم است در این دو صورت نیز نماز باطل است و مخفی
نماند انچه مذکور شد اعم است از اینکه جزء لباس مصلی بوده باشد یا محمول بوده باشد بلکه شعر اینکه
چسبیده باشد به بدن مصلی یا ثوب مصلی نیز چنین است بل ممکن است که تفصیل داده شود
در محمول باین نحو که اگر ملاصق بدن مصلی یا ثوب مصلی بوده باشد نماز باطل باشد و اگر چنین نبوده
باشد مثل اینکه در جوف قلمدان بوده باشد که در جیب مصلی است در اینصورت حکم
بفساد نماز ممکن نیست انچه مذکور شد در صورتیست که حیوان غیر ماکول اللحم غیر انسان بوده
باشد و اما انسان پس بحث در اجزای ان از دو راه است **اول** اجزای هر شخصی بالاضافه بخود

در عدم لزوم اجتناب از اجزای انسان

این شخص این ظاهر این است که در غیر اجزائیکه نجس بوده باشد مثل خون و بول و منی و غایط نبوده
باشد مثل موی ادم و ناخن و عرق و قی و اب دهن و مذی و ودی و غیر اینها پس بودن اینها با خود
شخص موجب بطلان نماز نمیشود اگرچه دندان بوده باشد بنابراین هرگاه دندان کسی افتاده باشد
و این دندان را در بغل خود بگذارد و نماز کند نماز صحیح است و این در صورتیست که ان جزء گوشت
نداشته باشد و اگر گوشت داشته باشد مثل انکه انگشت کسی را بریده باشند و ان انگشت را با خود
داشته نماز کند در اینصورت نیز حکم به بطلان نماز مشکل است احوط اجتناب است **دویم** اما
اجزای شخصی نسبت بدیگری و این ظاهر این است که در مثل مو و ناخن و عرق و اب دهن و قی و اب دماغ
موجب بطلان نماز نشود و اما مثل دندان و انگشت و نحو هما ظاهر این است که موجب بطلان نماز شود
و اما مثل شیر اگرچه شیر پسر بوده باشد اگرچه شیر دختر بوده باشد پس حکم خالی از اشکال نیست احوط اجتناب است
لکن با بقای رطوبت و اما در صورت جفاف پس حرجی نیست و مخفی نبوده باشد که انچه مذکور شد در
اجزای حیوان غیر ماکول است در صورتیکه صاحب خون جهنده بوده باشد و اما هرگاه نفس سائله نداشته

باشد پس هرگاه گوشت نداشته باشد مثل شپش وکیك و پشه و مگس اشکالی نیست در عدم لزوم اجتناب و هم
چنین است زنبور خصوصا مثل موم و عسل بنا بر این شمع در جیب بوده نماز کند موجب بطلان نماز نخواهد
بود و از این باب است ابریشم پس اجتناب از ان نیز لازم نیست و اما در مثل حیواناتیکه نفس سائله
ندارند لکن صاحب گوشت باشد مثل بعض اقسام ماهی که ماکول نیست پس دور نیست که اجتناب
از اجزای ان در حال نماز لازم بوده باشد و از جمله حیواناتیکه صاحب نفس سائله نیست پس ظاهر است
از مشاهده و لکن ظاهر این است که اجتناب از اجزای ان در حال صلوة لازم نباشد بیماریکه
که در جوف ان میباشد بلکه ممکن است ادعای استقرار سیره مسلمین شود در عدم اجتناب از ان
و اما چیزیکه مشتبه بوده باشد یعنی مردد باشد ما بین انکه از حیوان ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم است
پس اگر جلد بوده باشد یا غیر جلد بوده باشد لکن جزء لباس بوده باشد در این دو صورت ظاهر
این است که اجتناب لازم بوده باشد و اما مثل شعرات که به بدن یا بجامه مصلی چسبیده باشد و مشتبه
بوده باشد که از ماکول اللحم بوده یا از غیر ماکول اللحم ظاهر این است که اجتناب از ان لازم نبوده باشد
و هم چنین است استخوانی که مردد بوده باشد ما بین اینکه از ماکول اللحم بوده باشد یا از غیر ماکول اللحم بلکه
اگر چه احتمال این بوده باشد که از نجس العین بوده باشد باز اجتناب از ان در احوال نماز لازم نیست و ظاهر
این است که وجوب اجتناب از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم مختص نبوده باشد باینکه حرمت اکل لحم او بالاصالة
بوده باشد بلکه ثابت است اگر چه حرمت اکل لحم او بالعرض بوده باشد مثل حیوانیکه نعوذ بالله سبحانه موطوء
انسان بوده باشد یا جلال بوده باشد و نحو هما پس لزوم اجتناب از اجزای حیوانیکه اکل گوشت ان حرام بوده
باشد ثابت است در جمیع حیوانانی که حرمت اکل لحم انها ثابت بوده باشد ثابت است در جمیع حیوانانی
که حرمت اکل لحم انها ثابت بوده باشد مگر سه چیز اول خز است که اجتناب از ان و دیگر معمولات از کرک ان
بوده باشد لازم نیست باتفاق فقها و هم چنین است جلد ان لکن بنا بر مشهور و اقوی بجهة اجتناب
از کرك و مو و پوست خز در نماز لازم نیست و اما سایر اجزای ان مثل عظم و غیره محل اشکال است
ظاهر لزوم اجتناب است دوم سنجاب است و سیم حواصل است ابن بیطار در جامع خود که
در طب جمع نموده گفته است حواصل مرغ بزرگی است در بلاد مصر معروف است بکی بکاف مضموم
و بای ساکنه تصریح نموده که این بر دو قسم است یك قسم سفید است و یکقسم سیاه قسم سیاه ان بد
بو است مو و جلد او را مستعمل میکنند و قسم سفید ان نیکو و خوش بو است و طبیعت ان قلیل الحرارة

و کثیر الرطوبة

در بیان عدم لزوم اجتناب از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم که صاحب نفس سائله نباشد

در بیان خز

در بیان سنجاب و حواصل



و کثیر الرطوبة نیست و لباسیکه از ان بعمل می اورند نافع امزجه حاره است و هم چنین نافع امزجه ایست که صفرا
بران غالب بوده باشد بجهة مقصود این است که سنجاب و حواصل اگر چه از حیوان غیر ماکول اللحم است
لکن استعمال ثوب معمول از جلد و وبر انها در نماز جایز است اگر چه اجتناب احوط است و اما اجزاء
دیگر این دو حیوان مثل عظم و غیره چنانچه در خز مذکور شد پس استعمال انها در نماز جایز نیست مطلب
ثانی در استعمال اجزای میته است بدانکه میته یا از ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم و غیر ماکول
اللحم یا نجس العین است یا طاهر العین پس در این سه مقام است مقام اول بدانکه اجزای ماکول اللحم
یا اجزائی است که حیاة در ان حلول نه نموده مثل شعر و عظم و نحو هما یا اجزائی است که حیات در ان
حلول نموده است اگر اول بوده باشد ظاهر این است که استعمال انها در صلوة و غیر صلوة جایز
بوده باشد خواه موئی بوده باشد که قطع نموده باشند از میته یا کنده باشد لکن در صورة ثانی نمو ضعیکه
اخراج شده از جلد باید شسته شود پس اجزاء مثلا مخلر الحیوة از میته که از ماکول اللحم بوده باشد استعمال
ان در نماز موجب بطلان نمیشود مگر در صورتیکه مانع بوده باشد مثل بول و خون و شیر و نحو اینها
مثل رطوبت خارج از میته در اینصورت میگوئیم هرگاه یکی از انها برسد به بدن مصلی یا بلباس مصلی نماز
در ان جایز نیست اگر چه بگوئیم بشیر میته ماکول اللحم طاهر است لکن در اینصورت تفرقه باید بشود
ما بین شیر و غیر شیر مانع شیر بنا بر این بابقاء رطوبت است پس در صورت جفاف مانعی نخواهد
بود پس محتاج بغسل ملاقی نخواهد بود بخلاف بول و نحو ان که اگر چه بول حیوان ماکول اللحم در حال حیوة
طاهر است لکن بعد از ممات نظر بملاقات بمیته نجس میشود پس بعد از تحقق جفاف اثر نجاست باقی است
و از الهٔ ان محتاج بغسل است و اما اگر اجزائی بوده که حیوة در انها حلول کرده باشد مثل جلد و لحم و نحو اینها
پس نماز در انها بلکه نماز با ان جایز نیست اگر چه ملا یتم به الصلوة بوده باشد بلکه استعمال انها در مقام استقلال
در خارج نماز نیز جایز نیست مقام دوم در اجزای میته غیر ماکول اللحم است که طاهر العین بوده باشد حکم
این اجزاء در سابق مذکور شد مشخص میشود بلکه حکم در صورت موت اشد میشود و جزء ان
نیز از اجزاء در این مقام مذکور شد ظاهر میشود نظر باینکه اشیای مانعه منفصله از حیوان غیر ماکول اللحم
در حال حیوة غیر از بول و خون طاهر است پس مانعیت اجزای مایعه طاهره مشروط خواهد بود به بقای
رطوبت بنا بر این در صورت تحقق جفاف مانعی نخواهد بود بخلاف رطوبات منفصله از ان حیوان
بعد از ممات نظر بملاقات انها با نجاست مقام سیم در اجزای میته از نجس العین است حکم این نیز

در بیان استعمال اجزای میته و فروع ان

در بیان حکم اجزای میته ماکول اللحم که طاهر العین باشد

در بیان میته از نجس العین

از انچه مذکور شد در مباحث سابقه معلوم میشود بلکه حکم در اینها اشد است نظر باینکه تفرقه ما بین
رطوبات منفصله از نجس العین در حال حیوة و بعد از ممات از حیثیت نجاست میباشد بلکه مثلا تحلل الجنین
از نجس العین مثل مو و عظم و نحوهما نیز نجس است بدانکه فرقی نیست در جمیع انچه مذکور شد در مباحث
متعلقه بمیته میان انکه اجزاء میته ملبوس بوده باشد یا جزء ملبوس یا محمول بمایتم به الصلوة بوده باشد یا نه
مایحله الحیات بوده باشد یا نه مگر تفصیلی که در اجزای میته از ماکول اللحم مذکور شد در جمیع صور مذکوره
در جمیع صور مذکوره اجتناب لازم و با عدم اجتناب نماز محکوم بفساد است **مطلب سیم** انست که حکم
بعدم جواز استعمال جزء حیوان بجهة جزء میته بودن در نماز و غیر نماز ایا مختص است بصورتیکه
علم حاصل باشد برانیکه این جزء از اجزای میته است پس در صورت عدم حصول علم بان حکم میشود
بجواز استعمال ان اعم از اینکه عالم باشد بتحقق تذکیه یا نباشد بلکه جواز استعمال مشروط بثبوت تذکیه است
و با عدم ثبوت تذکیه حکم میشود بعدم جواز استعمال ظاهر ثانی است بنابراین پس در دو صورت
جلود مثلا محکوم است بعدم جواز استعمال یکی انست که عالم بوده باشد بمیته بودن دیگری در
صورت عدم ثبوت تذکیه است پس استعمال جلد مردد ما بین انکه از میته بوده باشد یا از مذکی
در نماز جایز نخواهد بود ولکن ثبوت تذکیه بچند چیز است **اول** بمشاهده صدور تذکیه
از مذکی **دویم** بصدور اخبار از عدلین بلکه از عدل واحد بتحقق تذکیه **سیم** بوجود جلود
در بازار مسلمین اگرچه مشاهده تذکیه حیوان نه نموده و همچنین عدلین یا عدل واحد اخبار بتذکیه
نه نموده باشد اعم از اینکه ذوالید معلوم الاسلام بوده باشد یا مجهول الحال و اما اگر معلوم الکفر بوده
باشد استعمال ان جایز نیست مگر در صورتیکه مشاهده تذکیه حیوان از مسلم نموده باشد یا عدلین
یا عدل واحد اخبار نماید بصدور تذکیه از مسلم و اما جلود مطروحه در بلاد مسلمانان پس اگر
اثار تصرف در ان بوده باشد مثل اینکه قطعه از کفش بوده یا جلد کتاب یا تمام چاقو بوده و مثل
اینها ظاهر این است که استعمال ان در نماز و غیر نماز جایز بوده باشد و اما هرگاه اثار استعمال در ان
نبوده باشد اگرچه مثلا دباغی بوده باشد در اینصورت استعمال ان جایز نیست مگر در صورتیکه بیکی
از وجوه مذکوره تذکیه ان ثابت شود یا مظنون التذکیه بوده باشد ظن از هر راه که حاصل بشود ظاهر
این است که کفایت بکند و اما جلود موجوده بلاد مسلمین غیر بازار پس اگر اثار استعمال در ان هست
مثل پوستین مثلا در دست مسلمانی است در غیر بازار در اینصورت نیز اشکالی در جواز

در بیان طرق ثبوت تذکیه

مبایعه



مبایعه و جواز استعمال ان در نماز و غیر نماز نیست و اما اگر اثار استعمال مطلقا در ان نبوده باشد پس اگر مظنون
بتذکیه بوده باشد استعمال ان جایز خواهد بود و الا فلا ضابطه قول در لباس مصلی مقتضی این است که گفته
شود لباس مصلی یا ماخوذ از نباتات است مثل قطن و کتان و نحوهما از حیوانات اگر از نباتات است
شبهه در جواز ان مطلقا نیست و اگر از حیوانات است پس اگر از حیوان غیر ماکول اللحم است مطلقا
جایز نیست خواه مذکی بوده باشد یا غیر مذکی پس اگر مردد شود ما بین انکه نماز عاری کند یا با لباس
معمول از حیوان غیر ماکول اللحم البته نماز عاری متعین است و اگر معمول از حیوان ماکول اللحم بوده باشد
یا ماخوذ از مذکی است یا از میته اگر اول است جایز است و اگر ثانی است جایز نیست و اما در صورت
اضطرار پس اگر مردد بوده باشد ما بین لباس ماخوذ از میته غیر ماکول اللحم یا از میته ماکول اللحم ظاهر
این است که ترجیح ثانی متعین بوده باشد و اگر مردد شود ما بین لباس ماخوذ از میته ماکول اللحم و
از مذکی غیر ماکول اللحم اشکالی در ترجیح هست لکن دور نیست که ترجیح میته ماکول اللحم اولی بوده
باشد از عکس یا تخییر **مطلب چهارم** در احکام حریر است و در این چند مبحث است **اول** انست
که جایز نیست در حق مرد پوشیدن لباس حریر محض خواه در حال نماز بوده باشد یا غیر حال نماز
بلکه اگر به پوشیدن قبای حریر نماز در ان بعمل اورد نماز باطل خواهد بود مگر در دو صورت
که پوشیدن ان و نماز در ان بعمل اوردن جایز است **دویم** در حال حربیکه در شریعت مطهره
راجح بوده باشد **سیم** در حال ضرورت مثل برودت هوا بحدیکه در ترک لبس حریر مظنه
هلاکت نفس یا حدوث مرض بوده باشد و اما لبس ان بجهت دفع شپش علی سبیل الاطلاق مشکل
بلکه جایز نیست مگر در صورتیکه بحد ضرورت برسد و انچه مذکور شد در حق مردان بود و اما
نسبت بزنان پس پوشیدن حریر بی اشکال جایز است در حق انها و اما نماز زنان در حریر محض اگرچه
شیخ صدوق قائل بعدم جواز شده لکن مشهور و حق در مسئله ان است که جایز بوده باشد
بلکه مسئله در نظر حقیر محل اشکال نیست اگرچه مرحوم علامه در منتهی توقف نموده است
**مبحث ثانی** انست که منع از پوشیدن حریر و نماز در ان در حق مردان در صورتیست که مخلوط
بچیزی نبوده باشد که نماز در ان جایز بوده باشد پس هرگاه لباس مرکب بوده باشد از ابریشم و ریسمان
پوشیدن ان در حق مردان و همچنین نماز کردن انها در ان جایز خواهد بود خواه کل تار ابریشم بوده باشد
و کل پود ریسمان یا بعضی از هر یک از تار و پود هم ابریشم بوده باشد و هم ریسمان یا کل تار ابریشم بوده

حکم جلود موجوده در بلاد مسلمین

ملخص کلام در لباس مصلی

در حکم جواز پوشیدن مخلوط با ابریشم در نماز و غیر نماز

در بیان عدم جواز نماز در جامهٔ که مخلوط بطلا یا موی حیوان غیر ماکول اللحم است

حکم جامه کج

در حکم جاهل بثوب حریر

و پود مرکب از ریسمان و ابریشم یا بعکس باین نحو که کل پود ابریشم بوده باشد و تار مرکب از ابریشم و ریسمان [لیسمان لمیده]
یا بعکس باین نحو که کل پود ابریشم بوده باشد و تار مرکب از ابریشم و ریسمان پس در جمیع این صور پو
شیدن چنین لباسی را و هم چنین نماز کردن در ان جایز خواهد بود و در صورت امتزاج شرط نیست
که باید ابریشم علاوه از ریسمان نبوده باشد پس جواز پوشیدن مردان و نماز در ان ثابت است اگر چه
ابریشم علاوه از ریسمان در صور مسطوره بوده باشد مجملا منع از پوشیدن حریر محض و از نماز در ان[ست]
پس هر گاه امتزاج بنحوی بوده باشد که صادق نباشد که حریر محض است عیبی نخواهد داشت و [اینها]
در وقتی است که ابریشم ممزوج بوده باشد بغیر ابریشم از چیزهائیکه نماز در انها جایز بوده باشد
مثل ریسمان و پشم حیوان ماکول اللحم و کتان و خز و امثال اینها و اما هر گاه ممزوج بوده باشد بچیزیکه
نماز در ان جایز نبوده باشد مثل اینکه مخلوط بوده باشد بموی حیوان غیر ماکول اللحم یا بطلا در اینصورت
امتزاج ثمری ندارد و منع از استعمال در احوال نماز باقیست **مبحث سیم** در حکم کج است بدانکه حکم
کج در اینمقام حکم ابریشم است پس هر گاه لباس معمول بوده باشد از محض کج یا از کج و ابریشم یا از کج و غیر
کج از چیزهائیکه نماز در ان جایز نخواهد بود و اما پوشیدن در غیر حال نماز گاه است منع ثابت است
و گاه است منتفی است تفصیل این اجمال این است که اگر ثوب معمول از کج تنها بوده باشد یا از کج
و ابریشم بوده باشد پوشیدن ان در حق مردان جایز نیست و اما اگر معمول از کج و موی حیوان
غیر ماکول اللحم غیر نجس العین بوده باشد پس پوشیدن ان در غیر حالت نماز جایز خواهد بود بلکه حکم
بعدم جواز پوشیدن اگر چه ممزوج بوده باشد باجزای نجس العین مشکل است و لکن اینها در صورتیست
که اجزاء مخلوط ماخوذ از ان حیوان غیر ماکول بوده باشد در حال الحیوة و اما هر گاه ماخوذ بوده با[شد]
از ان بعد از ممات حکم بجواز پوشیدن ان اگر چه در غیر حالت نماز بوده باشد مشکل بلکه ممکن نیست
و مخفی نماند نبوده باشد که منع از نماز در حریر ثابت است اگر چه عورت مصلی مستور بغیر ان بوده با[شد]
بلکه منع ثابت است اگر رویه جامه حریر بوده و استر غیر حریر یا بعکس ان **مبحث چهارم** انست که حریر از
موانع علمیه است پس هر گاه کسی در حریر نماز کند با جهل بموضوع یعنی نداند که این ثوب حریر ا[ست]
مثل اینکه در شب تار جامه پوشیده و نماز کرده بعد از فراغ از نماز مشخص شد که نماز در حریر شده ظا[هر]
این است که نماز صحیح بوده باشد اعاده ان نماز لازم نیست اگر چه عالم بحقیقت حال در وقت شود و اما
هر گاه بر عکس این بوده باشد باین نحو که نماز در جامه اتیان نمود باعتقاد اینکه این جامه حریر میباشد بعد [از فراغ]

از نماز



در عدم جواز نماز با بند زیر جامه حریر و کمربند حریر و کلاه و زیر ان

در بیان انکه حکم خنثی مشکل در عدم جواز پوشیدن حریر محض و نماز در ان حکم رجال است

از نماز مشخص شد که حریر نبوده باشد است ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد و اما ناسی پس ان
یا ناسی بموضوع است یا ناسی بحکم ناسی بموضوع ظاهر این است که مثل جاهل بوده باشد و اما
ناسی بحکم پس در ان تفصیل است انشاء الله در مبحث مغصوب ظاهر خواهد شد **مبحث پنجم**
انست که حکم ببطلان نماز مختص باین نیست که حریر قدری بوده باشد که نماز بتنهائی در ان توان نمود
بلکه ثابت است اگر چه ما لا یتم به الصلوة بوده باشد پس نماز در بند زیر جامه از حریر یا کمربند از حریر
باطل است و هم چنین است نماز در کلاه حریر لکن این متصور بچند صورت میشود یکقسم
ان است که رویه و استر کلاه هر دو حریر بوده باشد دوم ان است که رویه تنها حریر بوده
باشد و استر غیر حریر سیم عکس این است یعنی استر حریر بوده باشد و رویه غیر حریر در هر یک
از سه صورت که بوده باشد نماز باطل خواهد بود چهارم ان است که بعضی از رویه کلاه حریر
بوده باشد یا بعضی از استر ان حریر بوده باشد در اینصورت اگر حریر قلیل بوده باشد اشکالی
در جواز ان نیست و اگر بسیار بوده باشد محل اشکال است حکم بجواز اظهر است اگر چه اجتناب
اقرب بطریق نجات و اوفق بطریق احتیاط است خصوصا در صورتیکه کلاه سه دار بوده با[شد]
و گل و دمه حریر بوده باشد و اما هر گاه سر کلاه که بتعبیر از عرف بغنچ کلاه می نامند حریر بوده با[شد]
و دمه کلاه غیر حریر بوده باشد اشکالی در ان کم است انچه مذکور شد در حکم نماز در ما
لا یتم به الصلوة از حریر است و اما استعمال اینها یعنی لبستن کمربند بکمر یا قرار دادن بند زیر جامه
در لیفه زیر جامه یا کلاه حریر بر سر گذاردن در خارج نماز دور نیست که تفصیل داده شود در
اینمقام باین نحو که اگر کلاه حریر بوده باشد بر سر گذاردن ان جایز نبوده باشد اگر چه در غیر حالت نماز
بوده باشد و اما اگر مثل کمربند یا بند زیر جامه بوده باشد ظاهر این است که حکم بحرمت نتوان نمود
پس لبستن کمربند حریر در کمر و داخل کردن بند زیر جامه حریر در لیفه زیر جامه و پوشیدن ان زیر جامه
در غیر حال نماز جایز خواهد بود و اگر چه اجتناب اقرب بطریق سداد است **مبحث ششم** در بیان
مسائل متعدده متعلقه باینمقام است **اول** انست که حکم خنثی مشکل در اینمقام حکم رجال است
پس جایز نیست در حق او پوشیدن حریر محض و نه نماز کردن در ان **دویم** انست که هر گاه فرض
شود که مکلف متمکن نبوده باشد مگر از لباس حریر جامه او مردد باشد ما بین انکه نماز در لباس حریر
نماید یا عاریا معین است اختیار ثانی پس نماز در حریر جایز نخواهد بود اگر چه در چنین صورت [بوده باشد]

سیم هرگاه امر مردد شود مابین انکه نماز در متنجس نماید یا در جامه حریر لازم است اولی را اختیار نماید چهارم
واجب نیست بر ولی منع نماید مولی علیه را از پوشیدن حریر بلکه دور نیست که تمکین ولی مولی علیه را
بر پوشیدن حریر جایز بوده باشد پنجم انست که لازم است بر مکلف که اجتناب نماید از مشتبه بحریر
پس هرگاه لباسی مردد باشد باینکه حریر است یا غیر حریر و تشخیص ان ممکن نبوده باشد اجتناب از ان لازم است
و هم چنین هرگاه شک کند که ممزوج هست بچیزی که نماز در ان مباح بوده باشد یا نه ششم انست که انچه
مذکور شد در پوشیدن حریر و نماز کردن در ان است و اما راه رفتن بر فرش حریر یا نشستن بر ان یا خوابیدن
بر ان یا تکیه کردن بر حریر هیچیک حرمت ان ثابت نیست و مرحوم ابن حمزه در اینمقام قائل بحرمت شده
فرموده است هر چیزی که پوشیدن ان حرام بوده باشد حرام است فرش نمودن و تکیه نمودن بر ان و این
قول ضعیف است و هم چنین جایز است سوار شدن بچاروائی که روی پالان ان حریر بوده باشد
و هم چنین است هرگاه حریر روی زین انداخته شود لکن اگر سرخ بوده باشد استعمال ان مکروه است
و اما حریر بر خود پیچیدن اگرچه این هم مثل سابق است ظاهر این است که حکم بحرمت نتوان نمود لکن
احوط اجتناب است و اما در حال نماز پس جایز نیست هفتم در حریر محمول است بدانکه حمل حریر در غیر
حالت نماز شبهه در جواز ان نیست و اما در حال نماز پس ظاهر این است که موجب بطلان نماز
نشود اگرچه جامهٔ دوخته بوده باشد هشتم در لباس مکفوف بحریر است یعنی جامهٔ که سجاف او
حریر بوده باشد بدانکه پوشیدن چنین لباسی بی اشکال جایز است اما نماز در ان پس ظاهر این است
که جایز بوده باشد و مراد بکف جامه سجاف ان است لکن چنانچه جایز است نماز در جامهٔ که سجاف او
حریر بوده باشد چنین است جامهٔ که قیطان از ابریشم در ان دوخته باشند خواه در اطراف جامه بوده باشد
با عدم میل بظاهر مثل اطراف بدن عربی یا چوخا ارانی یا با میل بظاهر مثل با فترا بریشم که متعارف است
در بخیه قبا میکنارند و هم چنین سر استین و مثل این است تکمه ابریشم که در بخیه و سر استین میدوزند
بالجمیع اینها بی عیب و نماز با همهٔ اینها صحیح است و هم چنین است بند حریری که بقبا میدوزند ان
نیز بی عیب و نماز با همهٔ اینها صحیح است مطلب پنجم در حکم نماز در طلا است بدانکه بی اشکال حرام است
از برای مرد پوشیدن جامهٔ که از مفتول طلا بافته شده باشد خواه کل ثوب از ان مفتول بافته شده یا انکه مخلوط
شده باشد بچیزی که پوشیدن لباس از ان جایز بوده باشد مثل انکه لباس بافته شده باشد از مفتول طلا و ریسمان
و ابریشم و غیرهما و هم چنین نماز در چنین لباسی باطل است تفصیل مسئله ان است که مسئله متصور بچند صورت

ذکر جواز استعمال حریر بغیر پوشیدن و نماز کردن

در جواز حمل حریر در غیر حالت نماز و عدم بطلان نماز با حمل ان
م

جایز نیست پوشیدن لباس طلا در حق مردان و نماز در ان باطل
م

میشود



میشود اول ان است که کل لباس بافته شده باشد از مفتول طلا دوم ان است که بافته شده باشد از
مفتول طلا و ابریشم سیم انست که بافته شده باشد از مفتول طلا و مفتول نقره چهارم ان است که بافته
شده باشد از مفتول طلا و ریسمان ظاهر این است که نماز در چنین لباس در جمیع صور مذکوره باطل
بوده باشد بلکه پوشیدن چنین لباسی جایز نبوده باشد اگرچه در خارج نماز بوده باشد و اما هرگاه
لباس بافته شده باشد مجموع ان از مفتول نقره یا انکه مرکب بوده باشد از مفتول نقره و ابریشم
و هکذا پوشیدن ان و هم چنین نماز در ان جایز است پس نماز در جامهٔ طلا باطل است خواه
طلای محض بوده باشد یا ممزوج بوده باشد بچیزی که نماز در ان جایز نیست مثل مفتول نقره
و ریسمان و نحو انها و این اعم است از اینکه عورت مستور بلباس طلا بوده باشد یا نه پس اگر
فرض شود عورت مستور بلباس ریسمان بوده باشد لکن لباس طلا را یا لباس ممزوج بطلا را
فوق ان پوشیده باشد باز نماز باطل خواهد بود اینها در صورتیست که لباس طلا یا ممزوج بطلا
مالا یتم به الصلوة نبوده باشد اما هرگاه مالا یتم به الصلوة بوده باشد ظاهر این است که تا مل در بطلان
نماز در مثل بند زیرجامه و کمربند و عرقچین نبوده باشد و اما انگشتر طلا پس اشکالی نیست در اینکه در حق
مردان جایز نیست که در دست نمایند و اما بطلان نماز مرد در صورتیکه انگشتر طلا در دست او
بوده باشد اگرچه محل کلام است لکن ظاهر این است که باطل بوده باشد و اما مثل تکمه طلا در قبا
یا غیر قبا دوختن و هم چنین پارچه منسوج از مفتول طلا سجاف لباس کردن پس مثل این استعمال
نیز جایز نیست و دور نیست موجب بطلان نماز نشود و اما افتراش طلا و جلوس بر فرش طلا دور
نیست که انها نیز حرام بوده باشد و جمیع انچه مذکور شد در صورتیکه طلا خالص بوده باشد ظاهر است
و اما هرگاه خالص نبوده باشد باین نحو که طلا را روکش نموده باشند اگرچه حکم صریح بحرمت و بطلان
نماز در ان خالی از اشکال نیست لکن احتیاط شدید و اجتناب از ان هست خواه در نماز بوده
باشد یا خارج از نماز و اما حمل طلا یعنی طلا با خود داشتن ظاهر این است که موجب بطلان
نماز نبوده باشد خواه مسکوک بوده باشد یا غیر مسکوک بلکه پارچه که منسوج از مفتول طلا
بوده باشد هرگاه با مصلی بوده باشد موجب بطلان نماز نشود بنابراین منع در صورتیست که ملبوس
مصلی بوده باشد یا جزء ملبوس پس طلای محمول مثل حریر محمول است موجب بطلان نماز نیست مخفی
نماند که انچه مذکور شد در حق مردان است و اما در حق زنان مطلقا نقصی ندارد نه پوشیدن لباس از طلا و نه

در جواز حمل طلا مطلقا از برای زنان در نماز وغیره

ونیز نماز نمودن دران ونیز جلوس بران ونیز خوابیدن بروی ان ونیز بروی انداختن بدانکه مناسب در اینمقام انست که گفته شود چیزهائیکه معهود است بجهة ما بر سه قسم است اول ان است که ساتر پشت پا نیست مثل نعلین این قسم بی اشکال نماز دران جایز است دوم انست که ساتر پشت پا ست تا مفصل و چیزی از ساق را نمیپوشاند مثل چکمه وجورابیکه ساق او بلند بوده باشد این قسم نیز بی اشکال نماز دران صحیح است بنابراین کسیکه چکمه در پای او بوده باشد با همان چکمه نماز میتواند نمود پس کندن چکمه بجهة نماز لازم نیست سیم انست که ساتر پشت قدم هست لکن ساتر چیزی از ساق نیست مثل جورابیکه ساق او کوتاه بوده باشد ومثل انچه متعارف است

در بیان حکم چیزی که ساتر پشت پا باشد و ساتر چیزی از ساق نباشد ۲

در میان زنان که تعبیر از ان بنیم ساق میکنند این قسم محل خلاف ما بین فقها است بسیاری از فقها حکم فرموده اند باینکه نماز دران جایز نیست پس اگر کسی نماز کند دران نماز باطل خواهد بود مختار نزد حقیر خلاف ان است لکن احتیاط شدید در اجتناب است ودر صورت عدم اجتناب احتیاط در اعاده نماز است مگر در صورتیکه فراموش نموده بعد از نماز متذکر شود در اینصورت ظاهر این است که حاجت باعاده نماز نباشد مطلب ششم انست که مانع از نماز در لباس یا ذاتی است یا عرضی اول مثل حریر وطلا ونحو انها دوم مثل پوست حیوان ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از مذکی نبوده باشد بجهة انکه عدم جواز دران بجهة نجاست است که باعث ان عدم تذکیه است واز این قبیل است چیزیکه ساتر پشت قدم پا بوده باشد لکن ساتر چیزی از ساق نبوده باشد بنا بر قول بعدم جواز نماز دران گاه است دو حیثیت باهم جمع میشوند مثل پوست حیوان غیر ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از غیر مذکی بوده باشد ومانع ذاتی گاه است مانع است مطلقا خواه در حق مرد بوده باشد یا زن مثل اجزای غیر ماکول اللحم پس نماز دران جایز نیست خواه مصلی مرد بوده باشد یا زن قسم ثانی ان است که مانعیت ان مختص است بمردان ودر حق زنان نماز دران جایز است مثل حریر وطلا چنانچه مذکور شد ومانع عرضی نیز بر دو قسم است لکن بعکس مانع ذاتی یک قسم ان است که مانعیت ان مختص است در حق زنان مثل لباسیکه حاجب ماورای خود نبوده باشد در صورتیکه اقتصار بان نماید وقبل ودبر مستور بچیزی دیگر بوده باشد دوم ان است که مانعیت ان مشترک است میان زن ومرد واین چند چیز است یکی مغصوب بودن لباس است کلام در اینمقام در بیان این مطلب است بدانکه لازم است در لباسیکه مکلف دران نماز میکند اینکه منفعت ان لباس مملوک او

مسائلی که متعلق است بلباس غصبی و فروع آن

بوده باشد

۹۳

بوده باشد بمتابعت عین یا بالانفراد مثل اینکه منفعت لباس را در مدت معینه مالک ان با او مصالحه نموده باشد یا مالک نبوده باشد لکن ماذون بوده باشد از قبل مالک پس هر لباسی که این شخص مالک منفعت او نبوده باشد یا ماذون در تصرف دران از جانب مالک نبوده باشد مغصوب خواهد بود نماز دران باطل است واقسام اذن بر سه قسم است اول اذن صریح دوم اذن فحوی سیم اذن شاهد حال اذن صریح یا بخصوص نماز است مثل اینکه میگوید ماذون هستی

تقسیم اذن باقسام ثلثه و تحقیق دران ۲

که نماز در این لباس ا[illegible] نمائی یا مطلق است بنحویکه شامل نماز نیز هست مثل اینکه میگوید هر تصرفیکه خواسته باشی در این جامه نمائی ماذون هستی کلامیکه در اینمقام هست این است که معتبر در اذن صریح انست که مفید علم برضای مالک بوده باشد یا خیر تحقیق حال محتاج بتفصیل در مسئله است بیان مطلب مقتضی این است که گفته شود قول مالک لباس در حق غیر که ماذون هستی در این جامه من نماز کرده باشی یا مفید علم برضای او است در این تصرف یا نه در صورت

در صحت صلوة بالباسی که اذن برضای صاحبش دارد

اول تشکیکی در جواز نماز دران نیست ودر صورت ثانی خالی از این نیست یا عالم است بعدم رضای مالک در تصرف دران مثل اینکه از قرائن احوال شخص میشود که این کلام از روی خوف از او صادر شده یا بروده نماند در این صورت شبهه در عدم جواز تصرف نیست پس اگر نماز دران بعمل اورد با این حالت نماز محکوم ببطلان خواهد بود یا مفید علم برضا وعدم رضا هیچیک نیست این مقصود بسه صورت میشود اول ان است که مظنه بعدم رضای مالک دارد دوم ان است که ظن برضا وعدم رضا هیچیک حاصل نیست در این دو قسم نیز ظاهر این است که تصرف جایز نبوده باشد پس در این دو صورت نیز اگر اتیان بنماز دران نماید نماز باطل خواهد بود سیم ان است که این کلام از مالک اگرچه مفید علم برضای او نیست لکن مفید مظنه برضای او هست این قسم ظاهر این است که تصرف جایز بوده باشد پس نماز صحیح خواهد بود از جمله مطالبیکه در اینمقام مناسب است که تنبیه بران شود ان است که داعی وباعث بر اذن مالک یا معلوم هست یا نه در قسم ثانی اشکالی نیست اما در قسم اول مالک در اعتقاد بتحقق داعی یا مصیب است یا مخطی در اول تشکیکی در جواز تصرف واشکالی که هست در قسم ثانی است مثل اینکه مشخص است که باعث بر اذن مالک در نماز در ان جامه این است که معتقد این بود که این شخص عادل وصالح میباشد یا معتقد این بود که این شخص صدیق او میباشد در اینصورت اگر ان اعتقاد مطابق واقع بوده باشد یعنی چنانکه این شخص معتقد صلاح

تفصیل در داعی اذن وغیره ان و در اینکه تصرف مال تابع علم متصرف است برضای مالک

وعدالت وتدین او بوده باین سبب اورا اذن در بنان در جاشر خود داده وماذون له نیز باعتقاد خود مقصف
باین صفات میباشد شخص است اشکالی در جواز تصرف وبناز دران درایحالت نیست واشکا لیکن
هست دراین است که ماذون له معتقد عدم اتصاف خود است بصفاتیکه داعی بر اذن مالک
شده مثلا اینکه میداند داعی بر اذن اعتقاد مالک است بصلاح وعدالت وصدیق بودن او ست
ودر واقع این شخص میداند که فاسق ودشمن اوست پس علت صدور اذن از مالک اعتقاد
صدیق بودن این است با او وخود عالم است باینکه از اعادی اوست پس انتفای علت مقتضی
انتفای معلول است پس نباید تصرف جایز بوده باشد این بیان وجه اشکال است جواب از این
سؤال این است که انتفای علت اگرچه مستلزم انتفای معلول هست لکن مسلم نداریم که در اینجا
علت منتفی بوده باشد بجهت انکه علت اذن اعتقاد مالک است بعدالت متصرف مثلا نه عدالت نفس
الامری واین اعتقاد متحقق است مجملا تصرف در مال مالک تابع علم متصرف است برضای مالک وعلم
برضای او حاصل است نظر بعلم متصرف که باعث اذن اعتقاد مالک است بعدالت او ومعروض
این است که این اعتقاد متحقق است پس علم برضای او حاصل است بلی هرگاه فرض شود که قلب این
اعتقاد شد باین نحو که مالک مطلع شد بر فسق ان شخص در اینصورت علت اذن که اعتقاد
مالک بود بعدالت او منتفی میشود وانتفای علت مستلزم انتفای معلول است پس عالم
بعدم رضا در تصرف خواهد بود پس تصرف در اینحالت جایز نخواهد بود تحقیق حال در
امثال مقام مقتضی این است که گفته شود اعتبار صفت در امری از امور یا از عالم بعواقب
امور است یا از غیر او از اول است در اینصورت در حق کسیکه عالم است بعدم اتصاف
خود بان صفت تصرف او در ان چیزی که مشروط بتحقق ان صفت است جایز نخواهد بود نظر
باینکه مناط در اینوقت واقع ونفس الامر خواهد بود از این قبیل است ایه شریفه انما الصدقات
للفقراء والمساکین الایه پس صدقات بمقتضای ایه شریفه مختص فقرا است در واقع پس هرگاه
کسیکه عالم بعدم فقر خود بوده باشد تصرف در ان نمیتواند نمود اگرچه دیگران معتقد فقر او
بوده باشند وهم چنین است خمس که خلاف عالم جل شانه خمس را بجهت فقراء سادات مقرر
فرموده پس هرگاه کسی معتقد این بوده باشد که سید نیست یا سید هست لکن فقیر نیست
تصرف در ان نمیتواند نمود اگرچه دیگران معتقد سیادت او بوده باشند واگر دوم است یعنی

اعتبار



اعتبار صفت مخصوصه در امری از غیر عالم بعواقب امور است در اینصورت خالی از این
نیست یا کلام بنحوی ادا نموده که مدلول ان اعتبار واقع ونفس الامر است پس رعایت ان لازم و در صورت
انتفای ان تصرف جایز نیست مثلا اینکه مالک بگوید من راضیم تصرف در مال من بکند کسیکه
صدیق من بوده باشد در واقع در اینصورت هرگاه کسیکه در نفس الامر از اعادی اولا است
تصرف او دران مال جایز نخواهد بود اگرچه عالم بوده باشد که مالک معتقد این هست که این از
اصدقای او لا است مگر در صورتیکه مشخص بوده باشد مراد مالک اعتبار واقع بحسب واقع
نیست بلکه مراد او کسی است که چنین بوده بحسب واقع اعم از انکه مالک او را چنین بداند
که بحسب واقع چنین است یا نداند لکن در واقع چنین بوده باشد در اینصورت اگر کسی چنین
داند که مالک او را از اصدقای خود میداند باز دور نیست که تصرف تواند نمود مگر بنا بر تقدیری
که مذکور شد واما هرگاه القای خطاب بشخص معین نماید باین نحو راضیم که تو تصرف در این
لباس من نمائی بعلت انکه تو از اصدقای من هستی تصرف او دران لباس جایز خواهد بود اگرچه
این شخص خود را از اعادی مالک داند مسئله اگرچه چنین است لکن فهمیدن ان محتاج است
بتامل تام بعد از استمداد توفیق از موفق علام جل علی قاطبة الانام واز انچه مذکور شد ظاهر
میشود حکم در صورت منع مثل اینکه مالک میگوید بکسی که من راضی نیستم باینکه تو تصرف
در لباس من نمائی بعلت انکه تو دشمن منی وفرض شود که این شخص از اصدق اصدقای او است
در اینصورت میگوئیم تصرف این شخص در لباس او جایز نیست نظر باینکه منع او مستند
باعتقاد او است که او را دشمن میداند پس علم بعدم رضای او ثابت است اگرچه عدم رضای او
مستند بچیزی نیست که واقعیت ندارد واما هرگاه بگوید راضی نیستم هر کس که دشمن من است تصرف
در لباس من نماید ایا میتواند این شخص که دوست او است در واقع تصرف در ان لباس نماید
یا خیر نظر باینکه مفروض این است که مالک این شخص مخصوص را دشمن میداند پس منع تصرف
با او هم میشود نظر باعتقاد او ظاهرا نیست پس تصرف در چنین صورت در حق او جایز نخواهد
بود اگرچه فی الواقع دوست او میباشد واین در صورتیست که مشخص بوده باشد که اعتقاد
مالک در حق این شخص این است که از اعادی او است واما هرگاه اعتقاد مالک در حق این شخص
مشخص نبوده باشد بی اشکال منع منصرف باین نمیشود بلکه از اختصاص عدم رضا بدشمن خود

ظاهر میشود رضا بالاضافه بدوستاو و مفروض این است که این شخص چنین است پس تصرف
در حق او جایز خواهد بود واما القای کلام بنوعی نماید که مظهر و معلن از واقع و نفس الامر بوده باشد
مثل انکه بگوید هر کس دشمن من بوده باشد در واقع راضی نیستم که تصرف در لباس من نماید در حق
چنین شخصی که مالک معتقد این هست که دشمن اوست ولکن در واقع و نفس الامر از اصدق اصدقای
اواست تصرف در لباس او مجوز خواهد بود مگر بنا بر احتمالی که سابق اشاره بران شد فهمیدن
حق مطلب محتاج بتامل تمام است وانچه مذکور شد تا اینمقام در بیان اذن صریح بود واما اذن
فحوی پس استفاده رضای مالک است در تصرف اعلا باعتبار صدور اذن از مالک در تصرف
ادنی اینکا هست نسبت بمتصرف واحد است بالاضافه بانواع تصرف یا نسبت بمتصرف متعدد است
مختلف بشرافت و دنائت اول مثلا اینکه میگوید نسبت بشخصی من راضیم تو این لباس مرا استعمال
نمائی در وقت بنائی بودن مثلا از این اذن استفاده میشود رضای او در ان لباس در حال
نماز کردن و هکذا دوم مثلا اینکه بدشمن خود میگوید راضیم که استعمال این لباس من
نمائی در حین نماز پس از این استفاده میشود رضای او در پوشیدن ان لباس در حق دوست
او یا انکه نسبت بفاسقی گوید راضیم که این جامه را بپوشی در حال نماز از این استفاده میشود
رضای او در این استعمال در حق شخص صالح مقدس واما اذن شاهد حال پس ان اذنی است
که استفاده میشود بملاحظه ارتباطیکه بین مالک و متصرف می باشد و بعبارت اخری اذن
شاهد حال اذنی است که حاصل میشود بجهت متصرف بملاحظه حال مالک با خود وگاه است
کفایت میکند در حصول اذن معرفت اسلام مالک اگرچه بخصوصه مالک معلوم نبوده باشد مثل
نماز در صحاری متسعه همین قدر که مشخص شد که مالک این صحرا مسلمان است حال ان ناطق است
برضای ان مالک در نماز کردن دران صحرا واحتمال اینکه شاید مالک ان صغیر بوده باشد
ظاهر این است که مضر نبوده باشد چه اذن ولی در امثال مقامات که قطع بعدم تضرر مالک
هست کفایت میکند واما این قدر کفایت نمیکند در تصرف نمودن در خانه کسی یا در باغ کسی
بلکه لابد است از تحقق ارتباطی ازین مقدار که مذکور شد مثل صلاح مالک یا صداقت
او یا قرابت او با متصرف پس هر تصرفیکه اسلام مفید اذن او هست صلاح طرفین مفید اذن است
بعلاوه وهکذا هر تصرفیکه صلاح طرفین من غیر قرابت موصل بان است صلاح طرفین باقرابت موصل

در بیان اذن فحوی

باذنی

٩٦

بان هست بعلاوه وظاهر این است که معتبر در اذن شاهد حال علم برضای مالک است ظن کفایت
نمیکند مگر در صحاری متسعه که ظاهر فقها این است که ظن برضای مالک را کافی میدانند تتمیم
گاه است تعارض میشود ما بین اقسام مذکوره در اذن مثل اینکه قال ناطق برضاء است وحال
ناطق برخلاف ان پس اذن صریح مقتضی رضای مالک است بتصرف مثل اینکه میگوید راضیم که در این
لباس من نماز بعمل اورده باشی وحال او شهادت میدهد برخلاف ان مثل اینکه این قول از راه
خوف است یا از این راه است که برو در مانده است شخص است که در اینصورت عمل بمقتضای
حال است واعتمادی بقول در اینوقت که مفروض نیست وهم چنین است هرگاه قول مقتضی عدم
رضا بوده وحال مقتضی رضا باشد در هر دو صورت عمل بمقتضای حال لازم است وبسیاری از
اوقات است که این تعارض واقع میشود مثل اینکه کسی بکسی اظهار میکند بیا بخانه ما وحال او شهادت
میدهد که این اظهار قلبا نیست بلکه من باب تعارفات است وظاهر میشود که قلبا راضی باین مطلب
نیست عمل بمقتضای قول در اینصورت نمیتوان نمود مقدمه هرگاه کسی نماز کند در جامه که مالک منفعت
او نبوده باشد وماذون نیز نبوده باشد نه باذن صریح ونه باذن فحوی ونه باذن شاهد حال در اینصورت
اگر عمدا بوده باشد اثم و نماز او باطل واعاده ان لازم است واگر نسیانا بوده باشد خالی از این نیست
یا ناسی موضوع بوده یا ناسی حکم اما ناسی موضوع مثل اینکه میدانست این ثوب مملوک او
نیست وهم چنین ماذون از جانب مالک ان نیست و در ان نماز بعمل اورد لکن در وقت پوشیدن
و نماز کردن دران فراموش کرد بعد از نماز متذکر شد در اینصورت ظاهر این است که نماز او صحیح
بوده باشد وتدارک ان لازم نبوده باشد اگرچه متذکر بحقیقت حال شود در وقت نماز واما ناسی
حکم مثل اینکه فراموش کرد که نماز در لباس مغصوب جایز نیست پس اگر این نسیان از تقصیر او بوده
باشد مثل اینکه بی مبالاتی و مسامحه در ضبط ان نمود تا فراموش نمود در اینصورت ظاهر این است
که نماز او باطل واعاده ان لازم بوده باشد واگر این نسیان مستند بتقصیر او نبوده باشد مثل اینکه زائل
بالمره شد بدون انکه قصدا و مسامحه در این بوده باشد یا انکه مکرر متذکر این حکم بود بنحویکه مطمئن شد
که از خواطر او محو نخواهد شد لکن خلاف ان بظهور رسید محو شد با عدم تقصیر در اینصورت
ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد واعاده لازم نبوده باشد اگرچه اعاده اوفق باحتیاط و اقرب
بسبیل نجات است واما اگر جاهل بموضوع بوده باشد مثل اینکه نماز در لباسی بعمل اورد باعتقاد اینکه

در تعارض قول برضا وحال بر عدم رضا وحکم آن

تتمیم

اینکه لباس از خود او است یا ماذون بوده است در تصرف در ان یا انکه ذو الید او را ماذون نمود
که نماز در این لباس نماید یا ادعا نماید اینکه این جامه از او است یا انکه اکتفا بمانند ذو الید بودن او نمود
و نماز در ان لباس بعمل اورد ظاهر این است در جمیع این صور نماز صحیح بوده باشد و تلافی
ان لازم نباشد اگرچه عالم شود بحقیقت حال در اثنای وقت **مطلب هفتم** هرگاه مالک ثوب مغصوب
ماذون نماید در نماز کردن در ان ثوب پس این اذن یا نسبت بغیر غاصب میباشد یا بالاضافه
بخود غاصب یا مطلق خواهد بود **اول** انست که ظالمی لباس کسی را غصب نمود و بشخصی
داد و مالک ان لباس همان شخص معین را ماذون نمود که نماز در ان لباس نماید در اینصورت بی اشکال
نماز ان شخص در ان جایز و بی عیب خواهد بود خواه این اذن اذن صریح بوده باشد چنانچه مذکور شد
یا اذن فحوی یا شاهد حال هریک بوده باشد کفایت میکند در حکم بصحت نماز شخص است
این حکم مختص بماذون است پس در حق غیر ماذون متحقق نیست **دویم** انست که این اذن نسبت
بغاصب است و فی الحقیقه اذن هم بوده باشد در اینصورت نماز غاصب در ان لباس مغصوب
صحیح خواهد بود اگرچه اثم بوده باشد در استعمال خارج نماز اگر اذن مختص بحالت نماز بوده
باشد و گاه است در اینصورت اذن فحوی در حق غیر غاصب متحقق میشود بنا بر اینکه هرگاه
مالک راضی بوده باشد نماز غاصب را در ان پس رضای او در نماز در ان بطریق اولی خواهد بود
**سیم** انست که اذن مالک در نماز در ان بطریق الاطلاق یا عموم بوده در اینصورت نماز کردن
غیر غاصب در ان بی اشکال خواهد بود و اما نماز خود غاصب محل اشکال است نظر بعدم
معلومیت انصراف اطلاق یا عموم در حق غاصب بجهة مناط در نماز در لباس غیر تحقق اذن
از مالک است در حق هرکس که متحقق شد بی اشکال است اگرچه غاصب بوده باشد و در صورت
عدم تحقق اذن نماز جایز نیست اگرچه غیر غاصب بوده باشد بنا بر این فرقی ما بین غاصب و غیر غاصب
در این باب نخواهد بود مگر اینکه غالب این است که غاصب مغصوب مالک است رضای
او در تصرف او معلوم نیست بلکه غالبا معلوم العدم است **مطلب هشتم** واجب است بر مردان
ستر عورتین در حال نماز و هم چنین است در غیر حالت نماز لکن بشرط حضور ناظر محرم چنانچه بیان
خواهد شد و مراد بعورتین که ستر ان بر مردان واجب است در نماز بنا بر مشهور و مختار ما بین اقوال
قبل و دبر است و مراد بقبل نفس ذکر و خصیتین است و مراد از دبر نفس مخرج یعنی محل خروج غائط است

هفتم

هشتم

در بیان وجوب ستر عورتین بر مردان در نماز و غیره و فروع آن

پس عانه

٩٦

پس عانه که عبارت از محل روئیدن مو است فوق ذکر از عورت نیست و هم چنین است بجان
که عبارت است از ما بین ذکر و مخرج و هم چنین دو طرف مقعد و قول دیگر در تحدید عورت مردان است
که عورت عبارت است از ناف تا زانو و قول سیم مثل این است در بدایه و لکن بخلاف این است
در نهایه یعنی عورت عبارت است از ناف تا ساق و این دو قول ضعیف است و مخفی نماند چنانچه
واجب است بر مرد ستر عورتین در نماز هم چنین شرط صحت نماز نیز هست پس هرگاه کسی نماز کند
با کشف عورتین یا احدیهما خالی از این نیست یا عمدا خواهد بود یا نسیانا یا جهلا پس اگر عمدا بوده
باشد اثم و نماز باطل خواهد بود و اگر نسیانا بوده باشد خواه ناسی موضوع بوده باشد یعنی
میدانست عورت او منکشف است لکن در نماز فراموش کرده که عورت او منکشف است تا
بر پوشاند یا ناسی حکم مثل اینکه فراموش کرده که ستر عورتین در حال نماز واجب است در
هر دو صورت نماز باطل خواهد بود و اما اگر جاهل بموضوع بوده باشد یعنی ندانست
که عورت او مستور نیست بلکه معتقد این بود که عورت او مستور است بعد از فراغ از نماز
مطلع شد که عورت او مستور نبوده ظاهر این است که نماز او در اینصورت صحیح بوده باشد
اگرچه عالم شود بحقیقت حال در وقت **مطلب نهم** انچه مذکور شد در حق مردان است و اما
عورت زن که ستر ان در نماز لازم است پس زن یا حره است یا امه یعنی یا ازاد است یا کنیز پس
اگر حره بوده باشد واجب است در حق او جمیع بدن خود را در حال نماز بر پوشاند مگر رو و دو کف
و دو قدم بنا بر مشهور ما بین اصحاب و مختار ما بین اقوال و مراد از رو که ستر ان بر زن در حال نماز
لازم نیست و کشف ان مضر بصحت نماز او نیست انمقداریست که شستن ان در وضو واجب است
پس علاوه بر انمقدار لازم است که مستور بوده باشد بلکه بعضی از مقداری که غسل ان در وضو
لازم است می باید من باب المقدمه پوشانیده شود تا ستر انچه لازم است متحقق شود و از انچه مذکور
شد ظاهر شد که بر زن لازم است که گوش و موی سر را در حال نماز بر پوشاند و اما کف پس ظاهر
این است که مراد از ان از زند بوده باشد تا سر انگشتان و مراد از زند محل اجتماع استخوان ساعد و کف است
بنا بر این باید چیزی از پائین تر زند پوشانیده شود تا مشخص شود تحقق ستر آنچه که لازم است که مستور
باشد بلکه اسلم این است که پشت دو کف نیز پوشانیده شود و اما قدمان پس ظاهر این است
که مراد از قدم از سر انگشتان پا است تا محل اجتماع استخوان ساق و قدم پس انمقدار مکشوف بودن ان مضر

در بیان احکام زنان در ستر عورت

مجمعت نماز زن نیست لکن چنانچه در وضو وکف مذکور شد قلیلی پائین تر از مفصل را بپوشاند تا مطمئن
شود که مقدار لازم را پوشاینده خواهد بود بنابراین پس مکشوف بودن پشت قدم مضر بصحت نماز
زن نیست پس ستر عقب پا که عبارت از پاشنه پا بوده باشد لازم نیست واما بطن قدم پس نظر
باینکه در حال قیام ان مستور است بسبب ملاصق بودن بر زمین و در حال سجده مستور است
بجامه که زن پوشیده است و هم چنین در حال جلوس مستور است بجامه و ببعضی
اعضای زن بنابراین ثمره چندانی ندارد که گفته شود که کشف ان مضر است یا نه اگرچه ممکن است
گفته شود چونکه متعارف و معهود انست که باطن قدم مستور بوده باشد چنانچه بیان
شد پس احتیاط مقتضی انست که بطریق معهود و متعارف عمل شود و فرقی در انچه
مذکور شد نمی باشد ما بین وجود ناظر و عدم ان پس اگر فرض شود احدی در انجا نبوده باشد
لازم است رعایت انچه مذکور شد کرده باشد اگرچه فرض شود احدی در شب تار
در موضعی بوده باشد که قطع داشته باشد احدی در ان مکان نیست و تردد نخواهد
نمود باز لازم است اینمقدار که مذکور شد بپوشاند و نماز کند پس اگر اخلال باین نماید
کلا او بعضا نماز باطل خواهد بود اگرچه قاطع باشد که احدی در انموضع تردد نخواهد نمود
بلی هرگاه ناظر نامحرمی بوده باشد گاه است اینمقدار که مستثنی شد نیز لازم میشود که بپوشاند
شود و اما هرگاه تخلف کند یعنی با وجود ناظر نامحرم میکرد ستر رو و ازان لازم بوده باشد رو را
نپوشاند و نماز کند ظاهر این است که نماز او باطل نبوده باشد اگرچه بترک ستر در چنین
صورت اثم بوده باشد انچه مذکور شد احد اقوال در مسئله است قول ثانی انست
که ستر راس بر زن در حال نماز لازم نیست بنابراین هرگاه مجموع سر مستور نبوده نماز بعمل اورد
نماز او صحیح خواهد بود و این قول شاذ و ضعیف است قول سیم در مقابل این است که ستر
جمیع اعضا اجزاء بدن بر زن در حال نماز لازم است اگرچه کفین و قدمین بوده باشد سوای وجه و بعضی
وجه را نیز استثنا نموده اند پس ظاهر کلام این بعض این است که لازم است بر زن ستر جمیع اجزای
بدن اگرچه کفین و قدمین و رو بوده باشد مگر مقداری از پیشانی که با ان سجده متحقق میشود ستر این
مقدار واجب نیست و این دو قول اگرچه ضعیف است لکن رعایت این هما امکن بی عیب است
واما هرگاه زن کنیز بوده باشد پس در حال نماز ستر سر کردن ان بعلاوه رو و کفین و قدمین لازم نیست

لبس نماز

پس نماز کنیز صحیح است اگرچه مجموع سر و گردن ان منکشف بوده باشد و هم چنین است دختر غیر بالغ
مقصود این است صحت نماز کنیز موقوف بستر راس و وقبه او نیست و با عدم ان نماز او صحیح است
لکن مستحب در حق او رعایت ستر سر کردن است و قول بوجوب ان ضعیف است مثل احتمال
حرمت در کلام شیخ صدوق و مستند ان ضعیف است چنانچه در محل ان بیان کرده ایم مجملا
واجب است در حق مردان و زنان در حال نماز ستر عورت نمایند پس هرگاه اخلال با ان نمایند
نماز باطل خواهد بود خواه عمدا بوده باشد یا نسیانا بر تفصیلی که بیان شد و اما با جهل بموضوع مثل
اینکه ضعیفه مثلا نمیدانست که گوش او مکشوف بوده بعد از نماز مطلع شد ظاهر این است که نماز
در اینصورت صحیح بوده باشد چنانچه در حق مردان بیان شد و فرقی در این باب مابین مرد و زن
نمیباشد پس در صورت نسیان نماز هر دو باطل و در صورت جهل بموضوع نماز هر دو صحیح میباشد
و اینها در صورتیست که متذکر شد در صورت نسیان یا عالم شد در صورت جهل بعد از فراغ از نماز
و اما هرگاه در اثنای نماز بوده باشد پس این یا در صورت جهل است یا صورت نسیان پس در این دو
مقام است **مقام اول** انست که عورت او منکشف بوده و این شخص جاهل بوده و در اثنای نماز عالم
شد بحقیقت حال این منقسم بچند قسم میشود بجهت اینکه بعد از علم بحقیقت حال این شخص یا متمکن از تحصیل
ساتر هست بنحویکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد یا نیست و در صورت ثانی بمقدار قطع نماز یا متمکن
خواهد بود از تحصیل ساتر یا نه و در صورت تمکن این در سعه وقت است یا در ضیق وقت
پس **اول** انست که بعد از عالم بحقیقت حال متمکن بوده باشد از ستر عورت بنحویکه مستلزم فعل
منافی نبوده باشد در اینصورت بعد از علم بحقیقت حال و قبل از شروع عورت یا مباشر فعلی
از افعال واجبه صلوة شده یا نه و در صورت عدم مباشرة یا فصلی متخلل شد ما بین علم بحقیقت حال
و ستر عورت یا نه در صورتیکه عالم بحقیقت حال شد و مباشر فعلی از افعال صلوة نشد و فصلی هم متخلل
نشد یعنی بعد از اطلاع بلا فصل ستر عورت نمود و نماز را اتمام نمود من غیر اشکال نماز صحیح خواهد
بود و در صورتیکه فصلی متخلل شده باشد لکن مباشر فعلی از افعال نماز نشده باشد
با ان نماز صحیح بوده باشد و اما هرگاه قبل از ستر مباشر فعلی از افعال واجبه شده باشد در اینصورت
نماز او باطل است **دویم** انست که بعد از علم بحقیقت حال متمکن از تحصیل ساتر با عدم فعل منافی

با جهل بکشف عورت شروع بنماز نمود در اثنای نماز عالم شد

نبوده باشد در اینصورت یا وقت مضیق است بنحوی که اگر نماز را قطع نماید و تحصیل ساتر
نماید متمکن از درک رکعت از نماز در وقت با ستر عورت نخواهد بود یا موسع است در صورت
اول لازم است که نماز را اتمام نماید با عدم ستر عورت لکن اکتفا نماید در رکوع و سجود بایماء بدل
هر یک از انها و در صورت ثانیه لازم است قطع نماز نموده بعد از ستر عورت استیناف نماز
نماید تتمیم انست که متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد اگرچه با قطع کردن نماز بوده باشد
در اینصورت قطع نماز جایز نیست بلکه لازم است بهمان حالت نماز را اتمام نماید لکن در رکوع
و سجود چنانکه مذکور شد اکتفا نماید بایمای سر بدل هر یک و فرقی در اینوقت مابین
ضیق وقت و سعه ان نمیباشد در صورت امن از ناظر محترم اتیان بنماز نماید در حال قیام
و در صورت عدم امن اتیان بنماز نماید جالسا و در اینصورت و صورت سابقه که نماز را
ایستاده اتیان مینماید و در صورت امن از ناظر احتیاط در دین مقتضی این است که دست را
بر عورت بگذارد مقام ثانی در صورت نسیان است یعنی عالم بود بکشف عورت قبل
از نماز و در حال اخذ بنماز فراموش کرد و در اثنای نماز متذکر شد در اینصورت اگر متمکن از تحصیل
ساتر بوده باشد و وقت موسع بوده باشد قطع نماز لازم است پس قطع نماز مینماید و بعد از
ستر عورت استیناف نماز مینماید و ظاهر این است که قطع نماز لازم بوده باشد اگرچه متمکن
از ستر در اثنای نماز باشد با عدم فعل منافی و اما هرگاه متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد
در اینصورت قطع نماز جایز نیست لکن نماز را اتمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر
و بجهت سجود و رکوع اکتفا مینماید بایمای بسر و در صورت عدم امن از ناظر اتمام نماز نماید
نشسته و اما در صورت ضیق وقت پس اگر در اثنای نماز متمکن از ستر عورت بوده بنحوی که
مستلزم فعل منافی نبوده باشد لازم است ستر عورت نموده نماز را اتمام نماید و اگر متمکن از ستر
عورت باین نحو نبوده باشد بهمان حالت نماز را اتمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر و نشسته
در صورت عدم امن با وضع ید بر عورت و ایمای بسر بجهت رکوع و سجود مطلب یازدهم انست
که شرطیت ستر عورت مختص بفرایض نیست بلکه عام است خواه صلوة مفروض بوده باشد
یا نافله معنی شرطیت ستر در نافله انست که با عدم ان نافله باطل است و دور نیست با علم و شعور
اثم نیز بوده باشد و همچنین ظاهر است شرطیت ستر عورت مختص نیست بفرایض یومیه بلکه

شرطیت ستر عورت ثابت است در جمیع صلوات اگرچه از مستحب بوده باشد

ثابت است

ثابت است در جمیع صلوات مفروضه مثل جمعه و عیدین و نماز ایات بلی کلامیکه هست این است که نماز
میت هم مثل سائر صلوات است در این باب پس هرگاه کسی خواهد که نماز میت نماید و عورت
او مستور نبوده باشد لازم است اول ستر عورت نماید و بعد از ان شروع بنماز میت نماید مرحوم
شهید و محقق ثانی رفع الله درجتهما چنین فرموده اند و مختار در نظر حقیر خلاف این است پس
ستر عورت در نماز میت لازم نیست بنابراین در صورت امن از ناظر یا تمکن از ستر عورت
هرگاه ترک ستر عورت نموده نماز میت نماز بگذارد نماز صحیح خواهد بود لکن این در صورت
امن از وجود ناظر است و اما هرگاه ایمن از وجود ناظر نبوده باشد بلکه ناظر موجود بوده باشد
در اینوقت ممکن است که تفصیل داده شود مابین اینکه متمکن از ساتر بوده باشد یا نبوده
باشد پس اگر متمکن از ساتر بوده باشد و مع ذلک ترک ستر عورت نموده باشد نماز کند با وجود
ناظر ظاهر این است که در اینصورت ان نماز میت صحیح بوده باشد و اما هرگاه متمکن از تحصیل
ساتر نبوده باشد و در اینصورت با وجود ناظر اتیان بنماز میت ایستاده نماید ظاهر این است که نماز
باطل بوده باشد نظر باینکه نماز ایستاده در اینصورت مامور به نیست نظر باستحاله انفکاک قیام
از قبح پس در اینصورت متعین است که نماز میت را نشسته بعمل اورد پس صلوة قائما مامور به در ان
حالت نخواهد بود مخفی نماند که این در صورتیست که متمکن از ستر عورت مطلقا نبوده باشد اگرچه
بوضع دستها بر قبل بوده باشد مثل کسی که فرض شود مقطوع الید بوده باشد و اما هرگاه متمکن از
وضع ید بر قبل بوده باشد در اینصورت از محل کلام خارج است بلکه در چنین صورت لازم است
وضع ید بر قبل نماید و دبر مستور است بجهت اینکه محیط با ناست از دو طرف و این نماز مشتمل
بر رکوع و سجود نیست تا انحناء باعث کشف عورت شود پس در چنین صورت لازم است
نماز ایستاده اتیان نماید با وضع ید بر قبل مشخص شد که این در صورت وجود ناظر است و اما
در صورت انتفای ناظر با تمکن از ستر عورت میتواند ترک ستر عورت نموده اتیان بنماز با مکشوف
عورت نموده باشد چنانچه بیان شد بدانکه انچه مذکور شد یعنی با وجود ناظر و عدم تمکن از ساتر
لازم است ترک نماز ایستاده نموده اتیان نماید بنماز نشسته این در صورتیکه کسی در انجا نبوده باشد
که بتواند اتیان بنماز ایستاده نماید ظاهر است و اما هرگاه کسی باشد که متمکن از نماز ایستاده بوده باشد
ایا اجتزاء بهمان نماز میتوانند نمود یا لازم است انکس که متمکن از نماز ایستاده بوده باشد اتیان بنماز

در بیان اینکه ستر عورت شرط در نماز میت نیست

ایستاده نماید محل اشکال است نظر باینکه واجب عینی نیست که مطلوب بوده باشد در حق
هر مکلف عینا تا اینکه تواند هر کس بقدر مقدور خود ایشان بمکلف به نموده باشد بلکه واجب کفائیست
مفروض این است نماز میتی که واجب میباشد نماز ایستاده است در صورت عجز مکلفین
باسرهم از نماز ایستاده تاملی نیست در جواز ایشان بان نماز نشسته در حق هر مکلف که بوده باشد
و دیگران نیز اجتزاء بان میتوانند نمود و اما هرگاه فرض شود بعضی متمکن از اتیان بان نماز قائما بوده
باشند و بعضی متمکن نبوده باشند و هر یک نیز عالم بحال دیگری بوده باشند در اینصورت
اکتفا نمودن کسیکه متمکن از نماز ایستاده بوده باشد بفعل کسیکه ایشان بنماز نشسته نمود بسیار
مشکل است نظر باینکه اخلال بواجب کفائی در صورتی جایز است که دیگری اقدام بان نماید
و مفروض این است که اتیان بنماز ایستاده نشده است با تمکن از آن پس لازم است در حق متمکن
از قیام اتیان بنماز قائما نموده باشد بنا براین تجویز کردن اتیان بنماز جالسا در حق کسیکه متمکن از
نماز ایستاده نبوده باشد در چنین صورت که مفروض این است دیگری متمکن از نماز ایستاده
بوده باشد خالی از اشکالی نیست نظر باینکه واجب کفائی با تمکن از قیام نماز ایستاده است
و مفروض این است که اتیان بان ممکن است پس با امکان اتیان بان ایستاده عدول از قیام بجلوس بی
صورتست اگرچه این شخص بخصوصه متمکن از نماز ایستاده نبوده باشد ولکن چونکه مطلوبیت
عینی منتفی است بلکه کفائی است و مطلوب شارع بنحوی که مطلوب بوده اتیان بان در حق
دیگری ممکن هست پس تعلق امر شارع در چنین صورت بغیر نماز ایستاده معلوم نیست و همین
قدر کفایت می کند در حکم بعدم جواز و هو المطلوب **مطلب یازدهم** در مسائل متفرقه مناسب
این مقام است **مسئله اولی** ستر عورت چنانچه واجب است در نماز واجب است در اجزاء
منسیه از آن و اما لزوم آن در سجده سهو معلوم نیست بلکه ظاهر این است که در سجده سهو
لازم نبوده باشد پس سجده سهو با عدم مستور بودن عورت صحیح خواهد بود و همچنین است
سجده شکر و سجود تلاوت **مسئله ثانیه** سابق بیان شد که ستر عورت واجب است در نماز
خواه ناظری در انجا بوده باشد یا نه بلکه هرگاه در شب تار در مکانی بوده باشد که قاطع باشد
که تا فراغ از نماز ناظری در انجا نخواهد هم رسید باز ستر عورت لازم است کلام که هست
در اینست که ستر بچه نحو متحقق میشود پس میگوئیم ستر عورت باین نحو متحقق میشود که اگر فرض شود

ناظری

ناظری در آن مکان بوده باشد و موانع رویت منتفی بوده باشد و نظر نماید بطریق متعارف رویت عورت
متحقق نشود و این متحقق میشود بستر عورت از پیش و عقب و اما جانب راست و جانب چپ پس
مستور بان است پس ستر عورت از تحت لازم نیست بنا براین هرگاه این معنی متحقق شد ستر که شرط
صحت نماز است متحقق شده اگرچه در بعضی حالات نماز رویت نشستن بجود مصلی ممکن بوده باشد
مثل اینکه نماز در پیراهن تنها بعمل آورد در اینصورت در حال میل برکوع گاه است رویت عورت
نشستن بجود متحقق میشود ظاهر این است مثل این مضر بصحت نماز بوده باشد بجهة ستر عورت
از تحت لازم نیست مگر در صورتیکه فرض شود کسی اتیان بنماز نماید در بالای سقف و از آن
سقف سوراخی داشته باشد بتحت و این شخص پاها را در دو طرف سوراخ بگذارد و در تحت
شخصی بوده باشد که هرگاه نظر ببالا نماید عورت او را ببیند در اینصورت دور نیست ستر
از تحت نیز واجب بوده باشد **مسئله ثالثه** لازم است رعایت ترتیب مابین ثوب و گیاه و گل
پس در صورت امکان بلباس جایز نیست عدول از لباس و ستر عورت بمثل گیاه و برگ درخت
و در صورت عدم تمکن از لباس جایز است ستر عورت نماید بگیاه بلکه با امکان ستر بگیاه رعایت
آن لازم است و عدول از آن و نماز عاریا جایز نیست و لازم است تقدیم گیاه بر گل و در صورتیکه
متمکن از گیاه و برگ درخت نبوده باشد در اینوقت معین است که با امکان ستر عورت نماید
بگل و احتیاط این است که این قدر بمالد که حجم عورت مستور شود و در صورت عدم تمکن از آن
آنوقت نماز برهنه میتوان بعمل آورد باین ترتیب که مذکور شد بلکه نماز عاریا در صورت مفروضه
متعین است بعضی جایز نیست که تاخیر در نماز نماید تا متمکن از ساتر شدن بلکه لازم است رعایت
وقت نماز و در کیفیت نماز در اینوقت اگرچه خلاف بسیاری هست مابین فقها لکن ظاهر این است
که نماز ایستاده بعمل آورد در صورت امن از ناظر و نشسته بعمل آورد در صورت عدم امن از ناظر
و علی التقدیرین جایز نیست رکوع و سجود بطریق متعارف بلکه معین است ایمای بسر بدل هر یک
از رکوع و سجود چنانچه سابق اشاره باین شد ایمای بجهة سجود سر را بیشتر پائین بیاورد ظاهر این است
در صورت ایمای سجود لازم بوده باشد که بلند نماید چیزی اگر سجده بر آن صحیح بوده باشد تا پیشانی را
بر ما یصح السجود علیه گذارده باشد خواه بدست خود بلند کند یا بنحو دیگر مخفی نماند مراد بناظر که در استقامت
موجب عدول از قیام بجلوس است ناظر کیست که ستر عورت از آن واجب بوده باشد پس هرگاه کسیکه

در اینجا بوده باشد کسی باشد که ستر عورت از آن لازم نبوده باشد مثل زن یا کنیز یا طفل و هکذا در اینصورت
عدول از قیام بجلوس جایز نیست بلکه لازم است که نماز ایستاده بعمل آورده باشد ظاهر این است که چنین
بوده باشد اگرچه شخص کوری در آن مکان بوده باشد پس نماز در اینصورت با ایستاده خواهد بود

مسئله رابعه ظاهر این است که لازم نبوده باشد عاری در حال نماز خواه ایستاده باشد یا نشسته دست
خود را بر عورت خود بگذارد و نماز کند اگرچه رعایت این اقرب باحتیاط و اوفق بطریق نجات است
مخفی نماند که آنچه مذکور شد که وضع ید بر عورت لازم نیست نسبت بصحت نماز است بعنی
صحت نماز در چنین صورت توقف ندارد بوضع ید بر عورت و اما هرگاه ناظری بوده باشد
که تا نشستن دست بر عورت بجهت ستر از ناظر ظاهر این است که لازم بوده باشد پس هر قدر از
عورت که ظاهر بوده باشد در صورت نشستن اگرچه باعتبار صحت صلوة وضع دست لازم نبوده
باشد لکن بجهت ستر از ناظر لازم است خامسه آیا واجب است بر فاقد ساتر تاخیر نماز نماید تا آخر وقت یا نه
این مسئله متصور بچند صورت میشود اول آن است که مکلف عالم است که متمکن از ساتر نخواهد
شد اگرچه نماز را تاخیر نماید تا آخر وقت در اینصورت بی اشکال تاخیر لازم نیست بلکه حکم برجحان
تاخیر نیز ممکن نیست بلکه ادله دالّه بر رعایت فضیلت اول وقت مقتضی رجحان مسارعت است
دوم مقابل این است یعنی عالم هست که بتاخیر متمکن از ساتر خواهد شد در اینوقت ظاهر این است
که تاخیر لازم بوده باشد سیم آن است که عالم بتمکن از ساتر خواهد شد و عدم تمکن از آن هیچیک
نیست در اینصورت نیز ظاهر این است که تاخیر لازم نبوده باشد خواه تمکن از ساتر مظنون بوده
باشد یا نه لکن احوط در صورت ظن تمکن تاخیر است مسئله ششم لازم نیست بر جماعتی که فاقد ساتر
میباشند نماز را فرادی ایشان نمایند بلکه چنانچه جایز است فرادی جایز است جماعة و قول بانکار جماعت
ضعیف است اشکالی در جواز جماعت نیست کلامی که هست این است بعد از اطباق فقها بر اینکه
امام و ماموم لازم است نماز آنها نشسته بوده باشد و بر امام لازم است ایشان نماید بدل رکوع و سجود با ایما اختلاف
کرده اند در حق مامومین که آیا ماموم مثل امام است در اینکه بدل رکوع و سجود باید ایماء نماید یا اینکه
چنین نه بلکه لازم است رکوع و سجود نماید ظاهر اول است پس فرقی در این باب مابین امام و ماموم نخواهد
بود بلکه امام می نشینند در وسط مامومین بنحوی که زانوی امام مقدم بر زانوی مامومین بوده باشد
اشکالیکه در اینمقام میتوان نمود در اصل شرعیت جماعت در مانحن فیه این است که با تمکن از نماز ایستاده نماز

نشسته

ذکر بیان جواز جماعت در حق جماعت عراة
۷



نشسته باید جایز نباشد و تجویز جماعت در این مسئله منافی آنست توضیح مطلب مقتضی این است که گفته
شود کسی که متمکن از ساتر نبوده باشد در صورت امن از وجود ناظر لازم است نماز را ایستاده
نماید و در صورت عدم امن از ناظر لازم است ایشان بنماز نشسته بوده باشد و در مانحن فیه این
اشخاصیکه متمکن از ساتر نیستند هرگاه هر یک دور شوند از دیگری بحدی که ایمن شوند از وجود
ناظر نماز را ایستاده میتوانند نمود و هرگاه نماز بجماعت نمایند در اینصورت هر یک نسبت بدیگری ناظر است
ولهذا لازم است که نماز را نشسته بعمل آورده باشد پس فی الحقیقه تجویز جماعت در اینمقام راجع باین میشود
که حکم شود بجواز نماز نشسته با تمکن از نماز ایستاده جواب آن اظهار این اشکال در اینمقام اینست
که این استبعادی است در مقابل نصّ اعتنائی بآن نیست چه شود ثمره که بر نماز نشسته بجماعت
مترتب شود اقوی بوده باشد از ثمره که مترتب میشود بنماز ایستاده منفرداً بعلاوه اینکه
میتوان نگفت دور شدن هر یک از دیگری مستلزم این بوده باشد که ایمن باشد این شخص از وجود
ناظر محل منع است مسئله سابعه در صورت جماعت در مانحن فیه ظاهر این است که لازم بوده باشد
که قاطبه مامومین در یکصف بایستند تعدد صفوف جایز نبوده باشد و ابن ادریس در اینمطلب
ادعای طلب نفی خلاف نموده مسئله هشتم آیا جایز است کسیکه عورت او مستور بوده باشد اقتدا
نماید بچنین امامی اگرچه تجویز اینمطلب از عبارات خلاف ظاهر میشود لکن این مستلزم این است
که تجویز شود اقتدای قائم بقاعد بلی هرگاه فرض شود این شخص مستور العورة متمکن از قیام
و رکوع و سجود بنحو متعارف نبوده باشد اشکالی در جواز آن نخواهد بود و اما هرگاه فرض شود
که متمکن از قیام نبوده باشد لکن متمکن از رکوع و سجود بوده باشد در اینصورت دور نیست
بگوئیم که باز اقتدا جایز بوده باشد رکوع و سجود امام بطریق ایماء باشد و رکوع و سجود این بطریق
متعارف اشکالی دیگری که در اینمقام میتوان نمود آن است بیان شد نماز کسی که متمکن از ستر عورت نیست
در صورت امن از ناظر لازم است ایستاده بوده باشد و در صورت عدم امن از ناظر نشسته
و اما رکوع و سجود در هر دو حال لازم است که بایماء بوده باشد شخص است که وجه عدول از رکوع
و سجود متعارف بایماء بجهت عدم ظهور عورت است که عبارت از دبر بوده باشد تمامیت این
موقوف بر این است که انحناء بجهت هر یک از رکوع و سجود مستلزم ظهور مخرج بوده باشد و این مسلّم
نیست چه ممکن است انحناء بجهت رکوع و سجود خود با انضمام اجزای بدن بنحوی که مخرج ظاهر نشود

ذکر عدم جواز اقتدای مستور العورة بمکشوف العورة
۲

و بر فرض عدم امکان در سجود تشکیکی در امکان این در رکوع نمیباشد پس می باید تفرقه شود ما بین
رکوع و سجود باین نحو که حکم شود که رکوع بطریق متعارف بوده باشد و سجود بطریق ایماء جواب از این
نیز همانست که این استبعاد نیست در مقابل نص پس از نص چنین ظاهر میشود که احتمال بروز مخرج را
شارع مجوز عدول از رکوع بایماء مقرر فرموده است نهم ظاهر این است که آنچه مذکور شد غیر متمکن
از ستر عورت در صورت عدم امن از ناظر اتیان نماز می نماید نشسته این در صورتیست که ناظر
از جمله کسی بوده باشد که ستر عورت نسبت باو لازم بوده باشد و اما هرگاه ناظر موجود است
ولکن ناظر از جمله کسی است که ستر عورت نسبت باو لازم نیست مثلا اینکه زوجه این شخص است یا کنیز
او است ظاهر این است در چنین صورت متعین است که نماز ایستاده باشد عدول از قیام بجلوس در اینصورت
جایز نبوده باشد و همچنین هرگاه فرض شود که این شخص ایمن از ناظر نیست بلکه ناظر موجود است
لکن در جانب خلف این شخص میباشد و مطمئن هست تا فراغ این شخص از نماز از مکان خود دور
نخواهد شد باین نحو که ایمن باشد باینکه قبل مرئی او شود در چنین صورت باز ظاهر این است
که نماز ایستاده متعین بوده باشد و عدول از قیام بجلوس در حق این شخص در چنین حالت ظاهر
این است که جایز نبوده باشد دهم آنست که هرگاه کسی متمکن شد از چیزی که بان ستر یکی از دو عورت را
میتواند نماید آیا لازم است ستر قبل را بان نماید یا ستر دبر را یا مخیر است ظاهر این است که دبر را
بان مستور نماید بعد از آن اتیان بنماز نماید با رکوع و سجود نظر باینکه امر بایماء بدل رکوع و سجود
در حق عاری در حدیث صحیح معلل است به بدو و ظهور دبر پس هرگاه رکوع با ستر دبر بان
شود علت عدول از رکوع و سجود بایماء منتفی میشود انتفاء علت مستلزم انتفاء معلول است
پس در چنین صورت رکوع و سجود متعین خواهد بود و آنچه مذکور شد اعم است از اینکه ایمن
بوده باشد از وجود ناظر یا نه در صورت اول نماز ایستاده می نماید با رکوع و سجود و در صورت
ثانیه نماز نشسته می نماید باز با رکوع و سجود لکن در صورت امن از ناظر که نماز ایستاده است آنچه
مذکور شد معین است و اما در صورت عدم امن از ناظر چون نماز نشسته میباشد در چنین
صورت هرگاه قبل را ستر نماید بان چیز نماز ایستاده خواهد بود پس ستر قبل در چنین صورت
اولی خواهد بود مگر اینکه کسی بگوید اگر چه با ستر دبر بان چیز نماز نشسته خواهد بود لکن نماز با رکوع
و سجود می باشد و در صورت مستور بودن دبر نماز در حالت امن از ناظر ایستاده میباشد با رکوع

در صورت تمکن ستر احد عورتین در ستر دبر اولی است
۴

و سجود



و سجود و مطلقا خللی در کمال نماز نیست مگر مکشوفیت قبل و این مضر نیست نظر بعدم تمکن از ستر او و اما
در صورت عدم امن از ناظر پس امر مردد است ما بین اینکه نماز ایستاده باشد با ایماء بدل رکوع و سجود
یا نشسته بوده باشد با رکوع و سجود نماز با رکوع و سجود اگر چه نشسته بوده باشد اولی است از نماز ایستاده
با عدم رکوع و سجود و ممکن است جواب از این باین نحو که ادله موجبه قیام در نماز مقتضی این است
که بگوئیم رعایت قیام در نماز لازم است مگر در صورت عدم امکان و در این صورت هرگاه
حکم کنیم بستر قبل بان چیز متمکن از قیام خواهد بود پس ستر قبل بان لازم است بعد از وصول بحد
رکوع چونکه رکوع و سجود مستلزم بدو مخرج است ایماء نماید بدل آنها و اگر فرض شود که مکلف متمکن بوده
باشد از ستر قبل بان در حالت قیام و ستر دبر بان در حالت رکوع و سجود اشکال مرتفع میشود بالکلیه
مسئله یازدهم آنست هرگاه کسی متمکن نبوده باشد مگر از لباس نجس و امر او مردد بوده باشد ما بین اینکه
نماز عاریا بوده باشد با ایماء بجهت رکوع و سجود یا نماز در لباس نجس بوده باشد با رکوع و سجود بعضی
ترجیح نماز در جامه نجس داده اند و بعضی ترجیح نماز عاریا داده اند و بعضی بتخییر شده اند مختار در حقیر
قول ثانی است پس نماز در لباس نجس در چنین صورت جایز نخواهد بود بلی هرگاه ضرورتی داعی در صلوة
در لباس نجس بوده باشد مثل برودت هوا در اینصورت امر سهل است دیگر کلام ما در صورت
اختیار است پس هرگاه ضرورتی داعی بر لبس ثوب نجس شود حتی در حالت نماز در اینوقت نماز در همان
لباس نجس بی عیب است دوازدهم هرگاه ساتری نداشته باشد و متمکن از خریدن آن بوده باشد
خریدن آن لازم است اگر چه زیاد از ثمن المثل آن بوده باشد بجهت تحصیل ساتر بما امکن لازم است خواه
بمبایعه بوده باشد یا باستیجار یا باستعاره و اگر فرض شود کسی لباسی در چنین صورت باو هبه نماید دور نیست
که قبول آن لازم بوده باشد فرق ما بین اینمقام و حکایت حج ظاهر است نظر باینکه حج واجب مشروط است
تحصیل مقدمات آن واجب نیست ولهذا اگر کسی مالی بکسی هبه نماید که کفایت در استطاعت او بکند
قبول آن واجب نیست بخلاف نماز ظهر نظر باینکه آن واجب مطلق است تحصیل مقدمات آن بما امکن
لازم است بل طلب در تحصیل مقدمات نماز بما امکن لازم است ظاهر این است وجوب طلب
ثابت است مگر در صورتیکه مایوس بوده باشد از تحصیل پس با احتمال التمکن نیز طلب لازم خواهد بود
سیزدهم سنت است در حق مصلی عاری با وجود صورتیکه عورتین او مستور بوده باشد بمثل زیر جامه
و لنگ و غیرهما اینکه چیزی را بدوش خود بیندازد افضل خواهد بود چهاردهم سابق بیان شد که نماز

در صورتیکه مردد باشد که نماز در لباس نجس صحیح بوده باشد یا عاریا نماز عاریا مقدم است
۲

کنیز با کشف راس و رقبه صحیح است پس هرگاه کنیز ازاد شد این بر سه قسم منقسم میشود اول انست
که مطلع شد بر ازاد شدن خود قبل از شروع در نماز در اینصورت بی اشکال ستر راس و رقبه در جمیع احوال
نماز بر او لازم است مثل سایر زنان ٢ دویم انست که مطلع شد بر ازاد شدن خود مگر بعد از فراغ از نماز
در اینصورت نمازی که با مکشوف بودن سر و گردن کرده صحیح است اگرچه ده سال بوده باشد
سیم ان است که مطلع بر ازاد شدن خود شد در اثنای نماز در اینصورت اگر در اثنای نماز متمکن
از ستر راس و رقبه خود بوده باشد بنحویکه مستلزم منافی از منافیات نماز نشود ستر نماید و بعد از
اطلاع و قبل از ستر نمودن مباشر فعلی از افعال نماز نشود و اگر متمکن نبوده باشد در اثنای نماز مگر
بارتکاب فعل منافی اگر در ضیق وقت بوده باشد نماز را بهمان حالت تمام نماید و اگر در سعه وقت
بوده باشد در اینصورت خالی از اشکالی نیست لکن ظاهر این است که اتمام نماز بهمان حالت
در حق او جایز بوده باشد و اجتزاء بهمان نماز تواند نمود لکن احتیاط اعاده ان نماز است بعد از اتمام
و اما هرگاه بعد از دخول وقت و قبل از دخول ان نماز عالم شود که اقای او او را در اثنای وقت ازاد
خواهد نمود ایا میتواند با عدم ستر راس و رقبه اتیان بنماز نماید یا نه ظاهر اینست که اول است و اما
هرگاه بداند در اثنای نماز او را ازاد خواهد نمود در اینصورت باز حکم بلزوم ستر راس و رقبه
قبل از شروع در نماز ممکن نیست لکن احتیاط در چنین صورت مقتضی این است با حین شروع
نمودن در نماز ستر راس و رقبه خود نماید یا ساتری نزد خود موجود نماید که بعد از تحقق ازادی
ستر نماید تا محتاج بارتکاب فعل منافی نشود این در صورتیست که وقت ازاد شدن شخص او
بوده باشد و اما اگر شخص او نباشد اگر نداند در اثنای نماز ازاد خواهد شد حکم بعدم وجوب
ظاهر است و اگر داند در اثنای نماز ازاد خواهد شد لکن نداند چه وقت ازاد خواهد شد در اینصورت
اگرچه حکم بلزوم ستر سر و گردن مشکل است لکن احتیاط در اینصورت مقتضی این است که قبل
از شروع در نماز ستر نماید و اما صبیه که علم بهم رساند به بلوغ خود در اثنای وقت حکم در ان از
دیگر اصعب از این است که مذکور شد نظر بانکه نماز بر ان صبیه قبل از بلوغ لازم نیست
و بعد از بلوغ لازم میشود بنابراین اگر علم ببلوغ خود در اثنای وقت نداشته باشد اشکالی
در جواز اتیان بنماز نیست خواه با مستوریت راس و رقبه بوده باشد یا با مکشوفیت انها و اشکال
در صورت حصول علم به بلوغ است قبل از انقضای وقت در اینصورت اگر عالم باشد به اینکه

بعد از بلوغ



بعد از بلوغ وقت وسعت یک رکعت از نماز را نخواهد داشت باز شبهه در جواز اتیان بنماز نخواهد
بود اگرچه بعضی اجزای نماز بعد از بلوغ قبل از انقضای وقت واقع شود در اینصورت نیز با عدم
ستر راس و رقبه اتیان بنماز میتواند نمود و اما هرگاه چنین نبوده باشد خواه عالم بوده باشد به اینکه
بعد از بلوغ وقت وسعت کل نماز را خواهد داشت یا یک رکعت از ان را وجه اشکال در اینصورت
این است که نماز ظهر در حق هر شخص مطلوب نیست مگر یکمرتبه از این با مستحب است یا واجب
مفروض این است که این دختر علم دارد به بلوغ خود در اثنای وقت بلا شک حاصل است که نماز
ظهر مطلوب در حق او نماز ظهر واجبی است پس نماز ظهر مستحبی است در حق او مطلوب
نیست ثمره این انست در صورتیکه با علم بانچه مذکور شد اتیان بنماز ظهر نماید ثمره بران مترتب نمیشود
نه اینکه عاصی بوده باشد نظر باینکه شرایط تکلیف در حق ان در اینحالت ثابت نیست پس حکم
بثبوت مؤاخذه و عصیان نمیتوان نمود و چون که ترتب ثمره بر عمل موقوف بر دلیل شرعی است
چنین دلیلی معلوم نیست پس حکم بان نمیتوان نمود و فرضا استصحاب از طرفین ممکن است مثل
فرض حصول علم بحقیقت حال قبل از دخول وقت و بعد از دخول ان در اول استصحاب مقتضی
عدم است چنانچه در ثانی مقتضی ثبوت بعد از تعارض تساقط خواهد نمود پس تمسک باستصحاب
در اثبات ثمره نمیتوان نمود بنابراین در چنین حالتی صبر خواهد نمود تا تحقق بلوغ ان وقت مثل
سایر زنان ستر راس و رقبه نموده نماز خواهد نمود و اما هرگاه بداند در اثنای نماز به بلوغ خواهد
رسید پس اگر داند بعد از بلوغ درک نخواهد نمود مقدار اگر کفایت یک رکعت نماید اشکالی
در ترتب ثمره بران عمل نخواهد بود اگرچه ستر راس و رقبه ننموده باشد و اگر چنین نبوده باشد ظاهر
این است که ثمره بان عمل مترتب نشود پس صبر می نماید بعد از بلوغ اتیان بنماز بقصد وجوب نماید
با ستر راس و رقبه بطریق لزوم و اما هرگاه اتفاق افتاد بلوغ در اثنای نماز با عدم علم قبل از شروع
در نماز پس اگر بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد و مسقط تکلیف بنماز مثل حیض
اشکالی در ان نیست پس نماز را قطع خواهد نمود و تکلیفی نخواهد بود و اگر مبطل طهارت بوده باشد
لکن مسقط تکلیف بنماز نبوده باشد مثل انزال پس اگر وقت کفایت طهارت اگرچه تیمم بوده باشد
نماید با یک رکعت نماز لازم است بعد از اتیان بطهارت استیناف نماز نماید با ستر راس و رقبه
و اگر وقت کفایت انچه مذکور شد ننماید تکلیف بران نیست و اگر بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل

در بیان استحباب تحت الحنک وکیفیت ان

طهارت نبوده باشد درین صورت اگر وقت باقی بعد از بلوغ کفایت یک رکعت نماز وضا عدا اتمام باید
بی اشکال نماز را اتمام میتواند نمود اگرچه با عدم ستر راس و رقبه بوده باشد و قضا بر او نخواهد
بود و اگر باقی از وقت وسعت از ادا نداشته باشد خالی از این نیست با اتمام همان نماز مقداری
از وقت باقی خواهد بود که کفایت کل نماز نماید یا نه در صورت ثانیه قطع نماز لازم و بعد
از قطع استیناف نماز خواهد نمود و در صورت اولی حکم بجواز اتمام خالی از اشکال نیست
ظاهر این است باز قطع و استیناف صلوة بعد از ستر راس و رقبه لازم بوده باشد مطلب
دوازدهم در بیان امور مستحبه متعلقه بلباس است و ان چند امر است اول نماز کردن در جامه
سفیدی که از پنبه بوده باشد دویم نماز کردن است در عمامه که تحت الحنک داشته باشد یعنی
طرف اول عمامه را از زیر ذقن داخل نماید و بگرداند ان طرف عمامه را از زیر ذقن تا بطرف
دیگری که مقابل طرفی است که ابتدا نموده خواه بیندازد طرف عمامه را بعد از او ان زیر حنک
بکتف خود یا داخل نماید ان طرف عمامه را از طرف دیگر بزیر عمامه یا در زیر کلاه ظاهر این است
که امتثال بهر اینها حاصل شود و دور نیست که اتیان بسنت اختصاص نداشته باشد باینکه
طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن نموده ختم بجانب یمین نماید بلکه بعکس این نیز اتیان
بسنت نموده خواهد بود پس نظر بانچه مذکور شد امتثال بچند نحو حاصل میشود اول
انست که طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن نموده بگرداند تا جانب یمین ان طرف
عمامه را بدوش راست بیندازد دویم انست ان طرف را در جانب راست زیر عمامه یا زیر
کلاه داخل نموده سیم انست که طرف عمامه را بگرداند بهم کردن از پیش و پشت تا انکه بدوش
اندازد یا در جانب چپ زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نماید چهارم انست که ابتدا از جانب یمین
نماید زیر ذقن نموده ختم بیسار نماید خواه بدوش چپ بیندازد یا در جانب چپ زیر عمامه یا زیر کلاه
داخل نماید یا انکه همان طرف عمامه را دور کرداند به هم کردن از پیش و پس دور داده ختم بجانب یمین
نماید بنحوی که در جانب یسار مذکور شد احسن صور ان است که طرف عمامه را از جانب یسار
داخل زیر ذقن نموده دور گرداند تا بدوش راست بیندازد بنحوی که ان طرف را بر پشت بیندازد
تا باخر کتف یا پائین تر برسد مجملا از جمله مستحبات نماز کردن است در عمامه که تحت الحنک
داشته باشد و ظاهر از شیخ صدوق ان است که نماز کردن را با عمامه که تحت الحنک نداشته باشد حرام

میداند



در استحباب رداد[؟] در حال نماز

در بیان امور مکروه متعلقه بلباس است

در بیان توشح وکراهت ان

در تفسیر حمام وکراهت ان

میداند و قول بحرمت اگرچه ضعیف است لکن رعایت ان بسیار خوب است بلکه از این جهت که ظاهر هم
از مثل چنین بزرگواری قول بحرمت است رعایت ان دور نیست که احوط بوده باشد سیم
نماز کردن با رداست یعنی جامه که بدوش اندازند خواه باقی گذارده شود بهمان حالت یا جمع
نماید دو طرف جامه را بر دوش راست خود یعنی طرفیکه بر جانب یسار هست او را نیز بدوش
راست اندازد تا هر دو طرف جمع شود در دوش راست چهارم پوشیدن مابین ناف تا زانو
بلکه پوشانیدن کل بدن است در حق مردان پنجم نماز کردن با زیر جامه است شیخ شهید
در ذکری فرموده روایت شده است که یک رکعت نماز با زیر جامه مقاومت میکند
با چهار رکعت بغیر زیر جامه مبحث دوم در بیان امور مکروهه متعلقه بلباس است و ان
بسیار است اول نماز کردن در جامه سیاه است در حق مردان مگر عبای سیاه و عمامه
سیاه که کراهت ندارد و همچنین مکروه است در حق مردان نماز کردن در لباس سرخ و لباس
بزعفران رنگ نموده باشد یا بگل کافشه رنگ شده باشد در جمیع اینها نماز کردن مکروه است
استثنائی در این الوان ثلاثه بکلاپوش یا عمامه نشده است پس کراهت در جمیع ثابت است
و جمعی از اعاظم علما حکم فرموده اند بکراهت نماز در هر جامه که رنگ نموده باشد برنگ سیر
دویم نماز کردن مردان است در جامه واحدی که رقیق بوده باشد بحدیکه ساتر پوست
بدن بوده باشد و لکن ساتر حجم عورت نبوده باشد و همچنین است نماز کردن زنان در جامه
واحد خواه رقیق و نازک بوده باشد بنحوی که مذکور شد یا نه بلکه کراهت نماز کردن زنان در جامه
در یک جامه در حق زنان ثابت است اگرچه کلفت بوده باشد سیم نماز کردن در صورتیکه لنگی را
ببالای پیرهن ببسته باشد چهارم نماز کردن است در صورتیکه لنگی را بطریق توشیح بالای
پیراهن بسته باشد و مراد از بستن لنگ بطریق توشیح فوق پیراهن ان است که کسی در حالتی که
پیراهن پوشیده باشد لنگی را مانند قطیفه بدوش بیندازد و یکطرف ان را از زیر بغل در اورده
بدوش دیگر اندازد و دو طرف ان ثوب را بر پشت سر با هم گره زند و در حدیث صحیح وجه کراهت
چنین بیان شده که این از عادت زمان جاهلیت بود پنجم اشتمال الحمام است و انچه در حدیث
صحیح تفسیر شده ان است که ثوب را در زیر بغل داخل نموده هر دو طرف ان را بیکدوش بیندازد
و مصداق این بچند صورت متحقق میشود اول ان است که مثل عبا را اول بدوش گرفته ابونت دو طرف عبا را

در زیر بغل راست داخل نموده هر دو را بدوش راست اندازد ٣ ان است که هر دو طرف را در
زیر بغل راست داخل نموده بدوش راست بیندازد ٤ ان است که هر دو طرف را در زیر بغل
چپ داخل نموده هر دو طرف را بدوش چپ اندازد ٥ ان است که یکطرف را از زیر بغل چپ داخل
نموده و طرف دیگر را از زیر بغل راست هر دو طرف را بدوش راست اندازد ٦ مثل این است
مگر انکه هر دو طرف را بدوش چپ اندازد و انچه مستفاد از حدیث میشود ان است که جمیع اینها
مکروه است ٧ از مکروهات نماز کردن در عمامه ایست که تحت الحنك نداشته باشد در سابق
اشاره شد که ظاهر میشود از شیخ صدوق که نماز کردن با چنین عمامه جایز نیست و این قول ضعیف است
هفتم نماز کردن در قبائیست که بسیار تنك بوده باشد مگر در حال حرب که تنکی ثوب در انوقت
مطلوب است و نماز کردن در ان در انحالت کراهت ندارد هشتم امامت کردن با عدم ردا
در صورت تنکی ازان ٩ نهم نماز کردن در جامه ایست که در ان صورت حیوانی نقش کرده باشد
یا صورت درختی یا شیشه یا ایوان و اما هرگاه مثل برك گل و ایوان نقش نموده باشد ظاهر این است
که حکم بکراهت نمیتوان نمود و هم چنین مثل نقشی که در قلمکار و چیت و نحو انها موجود است نیز حکم
بکراهت نمیتوان نمود ظاهر این است که فرقی در ثبوت کراهت و عدم ان ما بین زن و مرد
نبوده باشد ١٠ دهم نماز کردن در حالتیست که در دست او انکشتری بوده باشد که بر ان صورت
حیوانی نقش شده باشد و اما غیر حیوان ظاهر این است که مکروه نبوده باشد و مخفی نماند
که انچه مذکور شد از کراهت نماز در جامه که در ان صورت حیوانی نقش شده باشد در صورتیست
که صورت تمام بوده باشد و اما هرگاه ناقص بوده باشد بسبب نقص کردن جزوی از اجزاء ان
در اینصورت ظاهر این است که کراهتی نبوده باشد و هم چنین هرگاه صورت حیوان در انکشتر
بوده باشد با تمام صورت و عدم تغییر ان مکروه است و با تغییر کراهت منتفی میشود یازدهم
نماز کردن با پولیست که در ان صورت بت یا صورت دیکر نقش شده باشد در صورتیکه
ان پول ظاهر بوده باشد و اما هرگاه مستور بوده باشد مثل اینکه در جوف کیسه بوده باشد
ظاهر این است که در اینصورت کراهت نداشته باشد و هرگاه در جیب پائین بوده باشد بهتر
از ان است که در جیب بغل بوده باشد و هم چنین پائین لباس و پشت مصلی بوده باشد بهتر
از این است که پائین لباس و پیش مصلی که مواجه قبله است بوده باشد ١٢ دوازدهم نماز کردناست

در کراهت نماز است در لباسی که در ان صورت نقش شده باشد
٣

در کراهت نماز است با پولی که صورت بت یا صورت دیکر در ان بوده باشد
٤

مع خضاب



مع خضاب و فرقی نیست در این باب ما بین اینکه مرد بوده باشد یا زن و خضاب ریش بوده باشد
یا در سر بلکه اگر در دست هم بوده باشد چنین است مشخص است که مراد با بقای عین حنا
و رنك است نه با لون ١٣ سیزدهم داخل کردن دستها است در زیر لباس تفصیل این اجمال
مقتضی این است که گفته شود لباس مصلی یا منحصر است در پیراهن یا نه و در صورت عدم
انحصار یا منحصر است در پیراهن و زیر جامه یا نه پس مسئله بر چند قسم است اول ان است
که لباس مصلی منحصر بوده باشد در پیراهن تنها در اینصورت داخل نمودن دو دست در
زیر پیراهن بی اشکال مکروه است خواه در حال قرائت بوده باشد یا در حال رکوع یا در غیر
این دو حالت دویم ان است که با پیراهن الخالق و قبا پوشیده است لکن زیر جامه نپوشیده است
در اینصورت هرگاه دو دست را داخل در زیر هم نماید باز بی اشکال مکروه است سیم
مثل ثانی است اما دو دست را از زیر الخالق روی پیراهن داخل نماید دور نیست که این هم مکروه
بوده باشد و مثل این است هرگاه دو دست را از زیر قبا و روی الخالق بکذارد چهارم ان است
که پیراهن و زیر جامه هر دو پوشیده باشد در اینصورت هرگاه دو دست را از زیر پیراهن داخل نموده
لکن روی زیر جامه اگر در حال قرائت بوده باشد ظاهر این است که حکم بکراهت نمیتوان کرد نظر
بتفصیلیکه از حدیث موثق ظاهر میشود و اگر در حال رکوع بوده باشد اگرچه مقتضای حدیث مذکور
نیز انتفای کراهت است لکن مقتضای کلام اصحاب ثبوت کراهت است و تفاوتی نیست در این
ما بین انکه ارخالق و قبا هم پوشیده باشد یا نه و بر جمیع تقادیر ظاهر این است که این حکم در مثل عبا
و پوستین و نحو هما ثابت نبوده باشد پس حکم بکراهت گذاشتن دستها در زیر عبا و پوستین
در جمیع احوال نماز ممکن نیست ١٤ چهاردهم نماز کردن در جامه کسی است که متهم بوده باشد باینکه
اجتناب از نجاست نمیکند ١٥ پانزدهم نماز کردن است در صورتیکه با مصلی اهنی بوده باشد
که ظاهر باشد و اما هرگاه ظاهر نبوده باشد مثل چاقو در جوف قلمدان بوده و قلمدان در جیب بوده باشد
یا خود چاقو در جیب بوده باشد یا کلید در جیب بوده باشد انشاء الله تعالی کراهت نخواهد داشت
و بعضی از قدمای فقها حکم فرموده اند بعدم صحت نماز در صورتیکه شمشیر یا کارد با مصلی بوده باشد
لکن ظاهر بوده باشد و هم چنین هرگاه کلیدی از اهن در استین مصلی بوده باشد مگر اینکه ان کلید را
در چیزی بپیچد و این قول اگرچه ضعیف است لکن اجتناب نمودن از ان بی عیب است ١٦ شانزدهم

در بیان کراهت داخل نمودن دو دست در زیر لباس
٣

نماز کردن زن است با خلخالی که صدا داشته باشد خلخال چیزیست که در پا میکنند و در عربستان شیوعی دارد **هفدهم** نماز کردن زن است در صورتیکه در گردن او یا با او زینتی بوده باشد

**فصل پنجم** در مکان مصلی است و دران چند مبحث است **اول** در تعریف مکان در اینمقام بدانکه فقیر محتاج است به بحث در مکان مصلی از دو راه یکی باعتبار اباحه و غصبیت و دیگری و ثانی باعتبار طهارت و نجاست مکان باعتبار اول عبارتست از چیزیکه محل استقرار و وقوف مکلف و مصلی بوده باشد خواه بلاواسطه مثل قطعه زمین که بر روی ان می ایستد یا بواسطه واحده یا بواسطه متعدده مثل اینکه ده فرش بروی هم میگذارد و بر روی انها می ایستد در اینوقت بر اصل زمینی که زیر همه است صادق است که مکان مصلی است بجهت انکه بر هر یك صادق است که محل وقوف او است غیر انیك بواسطه و یکی که فوق همه میباشد ان محل وقوف مصلی است بلاواسطه بالجمله پس مکان مصلی باعتبار اباحه و غصبیت عبارة است از محل وقوف مصلی اگرچه بواسطه بوده باشد یا فضائیکه پر میکند انرا بدن مصلی در هر حالت از احوال نماز که بوده باشد اگرچه بکوشه از جامه او بوده باشد بسبب ارتکاب فعلی از افعال نماز بنابراین هرگاه کسی صد فرش بروی هم بگذارد و بر روی ان یکی که فوق همه است بایستد اگر این فرش یا قطعه زمینی که این فرش بر روی ان واقع شده همه مملوك مصلی بوده باشد عینا و منفعة یا منفعة تنهائی در اینوقت میگوئیم که مکان مصلی مباح است یعنی اباحه مکان که معتبر است در صحت نماز متحقق است و همچنین است هرگاه ملك مصلی نبوده باشد بلکه ماذون بوده باشد در نماز دران پس اباحه مکان موقوف بر اباحه همه این فرش و ان قطعه زمین است که این فرش بروی ان واقع شده پس هرگاه احدی از این چند فرش مغصوب بوده باشد یا کل انها مباح بوده باشد لکن قطعه زمینی که این فرش بر روی ان واقع شده مغصوب بوده باشد در اینوقت اباحه مکان که شرط صحت نماز است متحقق نخواهد بود بلکه میگوئیم در اینوقت مکان مصلی مغصوب است و همچنین هرگاه کل این فرش و قطعه زمین مملوك این شخص بوده باشد لکن فضائیکه بدن این شخص انرا پر میکند در حال قیام و قعود اگر مملوك این شخص بوده مثل اینکه این فضا را منتقل نموده بدیگری ببعضی از اسباب ناقله شرعیه باز میگوئیم اباحه مکان مصلی که شرط صحت نماز است منتفی است بلکه مکان مصلی باعتبار این فضا مغصوبست و همچنین هرگاه فرض کنیم که کل این فضا و فرش و قطعه زمین مفروض مباح است لکن فضائیکه در حالت سجود بدن

مصلی انرا

در مکان مصلی است

کلام در مکان است باعتبار اباحه و غصبیت ۲

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
اهدائی بنام شادروان حسین کی استوان

مصلی انرا پر کند مغصوب بوده باشد خواه محل سجده و موضع دستها هم مغصوب بوده باشد یا نه بلکه محل انها مباح بوده باشد مثل اینکه محل وقوف مملوك او بوده باشد و همچنین فضائیکه بدن او مالی او هست در حال قیام مملوك او بوده و محل سجده و دو دست و محل دو زانو نیز مملوك او بوده باشد لکن ان فضائیکه واقع شده مابین محل سجده و محل دو زانو غیر مباح بوده باشد در اینصورت نیز اباحه مکان که صحت نماز مشروط بتحقق ان است منتفی خواهد بود بلکه هرگاه کل اینها مباح بوده باشد لکن فرض کنیم در حینیکه دستهارا در حین سجده در موضعی میگذارد که استین مصلی در انوقت واقع شود در مکان غصبی باز اباحه مکان که شرط صحت نماز است منتفی خواهد بود و بنابراین پس انتفاء اباحه مکان مصلی در چند صورت متحقق است یکی ان است که هرگاه هزار فرش را دو روی هم انداخت فرض کنیم کل این فرش مباح است مگر ان یکی که روی زمین واقع شده ان مغصوب باشد در اینصورت میگوئیم نماز این شخص باطل است نظر باینکه اباحه مکان مصلی شرط صحت نماز است و ان در اینحالت متحقق نیست **ثانی** در صورتیست که فرض کنیم که کل این فرش و قطعه زمینیکه این فرش بران واقع شده مباح است لکن فضائیکه بدن این شخص انرا پر میکند در حال قیام و قعود یا در حال قیام فقط یا در حال قعود فقط ان غیر مباح است باز نماز باطل خواهد بود نظر بغصبیت ان فضا کلا او بعضا **ثالث** انست که کل این فرش و قطعه زمین و فضائیکه بدن این شخص در حال قیام و قعود انرا پر مینماید مباح بوده باشد لکن محل سجود و موضع دستها همه یا بعضی مغصوب است در اینصورت نیز اباحه مکانی که شرط صحت است منتفی است نماز باطل خواهد بود **رابع** انست که جمیع اینها مباح است لکن فضائیکه بعضی از بدن مصلی انرا پر میکند در حال سجود ان مغصوب بوده باشد در اینصورت نیز اباحه مکان متحقق نیست **خامس** انست که همه اینها مباحست لکن استین مصلی مثلا در حینیکه در سجده است واقع میشود نیز محل مغصوب در اینحالت نیز میگوئیم اباحه که شرط صحت نماز است موجود نیست پس در جمیع این صور نماز محکوم به بطلانست نظر بانتفاء اباحه مکان مصلی که معتبر است پس صحت نماز در صورتیست که جمیع انچه مذکور شد مباح بوده باشد بنابراین اباحه مکان مصلی در صورتی متحقق خواهد بود که محل وقوف و محل اعضای او بلاواسطه یا بواسطه در حال افعال نماز مباح بوده باشد و همچنین فضائیکه بدن او کلا او بعضا او را پر کند در حال مباشرت افعال نماز مباح بوده باشد بلکه مواضعیکه لباس مصلی در انها واقع میشود

بسبب اتیان بافعال نماز همه اینها مباح بوده باشد پس از این راه است که گفتیم مکان مصلی باعتبار
اباحه وغصبیت عبارت است از محل وقوف وقعود ان با محل وقوع اعضای سبعه در حال سجود
ومحل وقوع لباسی ان بسبب اتیان بافعال نماز با فضائیکه بدن ولباس مصلی ان را پر میکند در حاله
قیام وقعود ورکوع وسجود یا که همه اینها مباح است انوقت اباحه مکان متحقق خواهد بود والا
فلا خواه همه اینها غصب بوده باشد یا بعضی پس کفایت میکند در حکم بانتفای اباحه مکان انتفای
اباحه در محلیکه استین مصلی در ان واقع میشود در حین سجود مثلا چنانچه بیان شد بلکه ممکن است
که گفته شود این قدر نیز کفایت نمیکند در تحقق اباحه مکان نهایت انکه هرگاه فرض شود که همه اینها متحقق
هست لکن در حال قیام مثلا بدن او ملاقی وملاصق دیوار غصبی شود باز میتوان گفت که اباحه
منتفی است مگر اینکه ادعا کنیم که ظن از تصرف در مال غیر انصراف ان مثل این معلوم نیست واما مکان
مصلی باعتبار طهارت ونجاست پس میگوئیم صحت نماز مشروط نیست بخلو مکان ان نجاست مطلقا
بلکه ان قدر که مسلم است ان است که محل جبهه خالی بوده باشد از مطلق نجاست اگرچه متعدی
بمصلی نبوده باشد لکن خلو مکان مواضع دیگر که ملاقی با اعضای مصلی یا لباس مصلی میشود از مطلق
نجاست معتبر نیست بلکه معتبر این است که خالی از نجاست مسریه بوده باشد یعنی نجاستی نبوده
باشد که سرایت بمصلی یا لباس مصلی نماید بنا بر این هرگاه موضع وقوف مصلی نجس بوده باشد
لکن نجاست ان تعدی بمصلی ننماید مضر نخواهد بود اگرچه میگوئیم که مکان مصلی نجس است
در اینحالت پس چندان ثمری در تعریف مکان مصلی باعتبار طهارت ونجاست مترتب نمیشود
پس هرگاه یکطرف جای نماز مثلا نجس بوده باشد با رطوبت لکن طرف دیگر خشک بوده باشد در اینصورت
طرف نجس ان جا نماز را متصل بزمین نماید وبطرف دیگر بایستد نماز را بعمل اورد بی عیب است
مبحث دویم لابد است که مکان مصلی یعنی که تحقیق شد در اول مملوک مصلی بوده باشد یا
عینا ومنفعتا یا اگر عین مملوک مصلی نباشد منفعت ان مملوک مصلی بوده باشد مثل انکه مالک زمین
یا کسیکه قائم مقام مالک است منفعت انرا منتقل بمصلی نموده باشد پس معتبر در صحت نماز مالکیت
مصلی است منفعت ان مکان را که اتیان نماز در انجا مینماید اما مالکیت عین بدون منفعت کفایت
نمیکند در صحت نماز مثل انکه کسی خانه خود را بدیگری اجاره داده در اینصورت اگرچه عین خانه
مال مالک است لکن منفعت ان مال مستاجر است پس مالک در چنین صورت نماز در ان خانه

کلام در مکان مصلی است باعتبار طهارت ونجاست ۲

باعدم



باعدم اذن از مستاجر نمیتواند نمود بجمله مکانیکه در ان نماز بعمل می اورد لازم است که منفعت ان
مملوک مصلی بوده باشد که با ماذون از جانب مالک بوده باشد باذن صریح یا فحوی یا اذن شاهد
حال وتحقیق این اقسام اذن در مبحث لباس ببسط تمام ذکر شد اگر کسی خواهد مطلع شود بان
مبحث رجوع نماید پس هرگاه کسی در مکانی نماز بعمل اورد که مالک منفعت او نبوده باشد و
ماذون از قبل مالک نیز نبوده باشد این متصور بچند صورت میشود اول ان است
که عالم بوده که اینمکان مغصوب میباشد در اینصورت بی اشکال مصلی اثم ونماز او باطل است
اعاده ان در وقت وقضای ان در خارج وقت لازم است خواه عالم باین بوده باشد که نماز
در مکان مغصوب صحیح نیست یا نه دویم انست که جاهل بغصبیت ان مکان بوده مثل اینکه کسی او را
بخانه خود برده وماذون نموده نماز در انجا بعمل اورده باشد بعد از نماز مطلع شد که این خانه مغصوب
بوده در اینصورت ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد اعاده ان لازم نبوده باشد اگرچه بعد از علم
بحقیقت حال وقت ان صلوة باقی بوده باشد سیم ان است که ناسی بوده باشد این بر دو قسم است بجهت
انکه ناسی یا ناسی بموضوع بوده یا ناسی بحکم اگر ناسی بموضوع بوده یعنی که عالم بود که اینمکان غصب است
لکن فراموش کرد بعد از نماز متذکر شد در اینوقت ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد واعاده ان اگر
چه وقت نماز باقی بوده باشد لازم نبوده باشد وظاهر این است که فرقی نبوده باشد ما بین اینکه عالم بحکم
بوده باشد یا نه واگر ناسی بحکم بوده باشد یعنی میدانست که در مکان غصبی نماز جایز نیست بعد
فراموش نمود ونماز را در انمکان با علم بغصبیت بعمل اورد در اینصورت اگر نسیان مستند بتقصیر این شخص
بوده باشد اثم ونماز او باطل خواهد بود واگر مستند بتقصیر او نبوده باشد بنحویکه در مبحث لباس
مذکور شد ظاهر این است که نماز صحیح بوده مبحث سیم فرقی در این باب ما بین نماز واجبی
وسنتی نیست پس در صورتیکه نماز واجب در مکان مغصوب باطل بود نماز نافله نیز باطل است
وهم چنین در صورتیکه نماز واجب در مکان مغصوب باطل بود نماز نافله نیز باطل است وهم
در صورتیکه نماز واجب صحیح بود نماز نافله نیز صحیح خواهد بود بلی فرقیکه هست این است
چونکه نماز نافله در سعه وقت در حال مشی جایز است بنا بر این هرگاه کسی اتفاق افتاد داخل در مکان
مغصوب شد لازم است فورا بیرون رفته باشد در ضمن خروج هرگاه اتیان بنافله نماید با ایماء بجهة
رکوع وسجود ممکن است که حکم شود بصحت ان با اشکال نظر باینکه ایمای بجهة رکوع وسجود

در عدم فرق ما بین نماز واجبی وسنتی در مکان مغصوب ۲

حقیقة
ممکن است که حکم شود بصحت ان با اشکال نظر باینکه ایمای بسر بجهت رکوع وسجود خارج است از
خروج مأمور به پس این تصرف زاید خواهد بود در مکان مغصوب مگر اینکه بگوئیم که نهی
از تصرف در مال شامل امثال این تصرفات نخواهد بود یا انکه در چنین صورت ایمای بچشم تجویز
کرده شود لکن ثانی ثابت نیست وظاهر از کلمات بسیار از اصحاب ثبوت منع است در امثال
این تصرفات ایضا پس حکم میتوان نافله در مکان مغصوب اگر چه در مثل وفعل حرام شبهه در
ترک در مثل این صورت نخواهد بود پس نماز ایتان بنافله اولی خواهد بود مبحث چهارم در بیان
ایتان بقراءة منذوره وصوم واداء زکوة است در مکان غصبی بدانکه جماعتی از اکابر علما مثل
مرحوم علامه وشیخ شهید در دروس تصریح نموده اند ما بین ایتان بصوم واجب در مکان مغصوب
وغیره پس حکم نموده اند ببطلان قراءة منذوره واداء زکوة بخلاف صوم که فرموده اند صحیح است
بنا بر این هرگاه کسی نذر کرده باشد سوره از سور قرآن را مثل سوره یس را تلاوت نماید پس هرگاه
این قراءت را در مکان غصبی بعمل اورد از عهده نذر خارج نشده خواهد بود ووجه فرق ان است
که چون صوم عبارت است از امساک مخصوص است با نیت ومشخص است که نیت امر قلبی است
پس مطلقا در صوم تصرفی در مغصوب نشده است مگر کون در ان واین خارج از حقیقة
صوم است بخلاف قراءة نظر باینکه قراءة موقوف است بتحریک شفتین واین تصرفی است
در غصب منهی عنه است نهی از لازم مستلزم نهی از ملزوم است پس قراءت منهی عنه خواهد بود
ولکن دور نیست که بگوئیم که قراءة صحیح بوده باشد نظر باینکه معلوم نیست که نهی شامل امثال این
تصرفات بوده باشد بلکه میتوان گفت که نهی شامل امثال این تصرفات نیست پس ایتان بمأمور به
کرده خواهد بود وانچه که متعلق نهی است کون در ان مکان است وان خارج از حقیقة قراءة است
واما اداء زکوة در مکان مغصوب پس ان نیز گاه است نباید تاملی در صحت ان بوده باشد مثل
اینکه مال زکوة در مکان مغصوب است ومزکی خطاب می نماید بمالک ان مکان که این زکوة مال
من است بتو دادم وان شخص نیز قبول می نماید در اینصورت نباید تامل کنیم در صحت ان وهم چنین
هرگاه مال زکوة در مکان غصبی بوده باشد وشخصی در انمکان باذن مالک داخل شود واین شخص
مزکی گوید که این زکوة مال من است بتو دادم وان شخص مستحق ان مال را بر داشته باخود برده باشد
وهم چنین هرگاه پول زکوة در جیب این شخص بوده باشد وپول را از جیب خود در اورده وبدست

در بیان ایتان بقراءت منذوره وصوم واداء زکوة در مکان غصبی

مستحق



مستحق دهد وبعد از ادراک انمکان بزکوة محسوب دارد این نیز بی اشکال است وهم چنین هرگاه مستحق
باذن مالک داخل در انمکان شده باشد شخص مزکی خطاب بمستحق نماید که پول زکوة در جیب من هست
خود بیرون اورده وتصرف کن ان نیز بی اشکال است واما صوم واجب در مکان مغصوب پس
امر ان اظهر از زکوة وقراءة منذوره است ولهذا کسی که حکم بفساد در اینها نموده در صوم حکم
بصحت نموده از انها که مذکور شد مگر شهید ثانی در شرح ارشاد اشکال در صحت صوم در مکان
مغصوب نموده نظر باینکه صحت صوم مشروط بر نیت است ونیت اگر چه امر قلبیست لکن
موقوف است بر مکان واین ضعیف است مبحث پنجم هرگاه کسی داخل در مکان مغصوب شد
اثما یا با عدم علم بغصبیت مکان بعد از ان عالم شد بحقیقة حال بر این شخص لازم است فورا بیرون رفته
باشد از انمکان پس اگر وقت نماز موسع است اشتغال بنماز در ان مکان جایز نیست چنانچه بالنسبه شد
پس اگر ایتان بنماز نماید در انمکان در اینحالت نماز او فاسد خواهد بود خواه نماز در حال خروج
ومشی بوده باشد یا در حال وقوف واما اگر وقت مضیق بوده باشد پس اگر ممکن بوده باشد
از درک رکعت از نماز در مکان مباح بعد از خروج ظاهر این است که تاخیر نماز لازم بوده باشد
پس لازم است که تعجیل در خروج نموده بعد از دخول در مکان مباح یکرکعت از نماز را در وقت
ایتان می نماید وبقیه را بعد از انقضاء وقت در اینوقت نیز ایتان بنماز در مکان مغصوب
جایز نیست خواه ایتان بنماز نماید در حال خروج یا ترک خروج نموده بایستد ومشغول بنماز
شود در هر دو صورت ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد واما اگر ضیق وقت بحدی
بوده باشد که بعد از خروج از مکان مغصوب متمکن از ایتان برکعت از نماز در وقت بعد از
دخول در مکان مباح نبوده باشد در اینصورت ظاهر این است که ایتان بنماز در حال خروج
لازم بوده باشد لکن لازم است که اجتناب از رکوع وسجود بنحو معهود نماید بلکه رکوع وسجود
بحرکت دادن سر بنحوی که بجهت سجود پایین تر بوده باشد مشکل است لکن ظاهر این است
که حرکت دادن سر فی الجمله بجهت رکوع واندکی زیاده بر ان بجهت سجود مضر نبوده باشد واگر استطاعت
داشته باشد که دو نماز بعمل اورد یکی با ایمای باسر بجهت رکوع وسجود ونماز دیگری با ایمای بچشم
بجهت انها احوط خواهد بود مخفی نماند که فرقی نمی باشد در این باب ما بین انکه غصب ابتدائی
بوده باشد مثل انکه در اول دفعه داخل شد در ملک کسی با عدم اذن مالک یا ثانوی مثلا بکه

ساکن شد در خانه کسی بخواهش و رغبت مالك بعد از چندی مالك نادم شد و اظهار نمود که تحلیل خانه من نما
که بعد از این راضی نیستم که در خانه من توقف نموده باشی در اینصورت نیز مثل صورت سابقه
اگر نماز در انمکان بعمل اورد نماز باطل خواهد بود پس اگر وقت موسع است لازم است بیرون رود
و نماز را در مکان مباح بعمل اورد و اگر مضیق است بنحوی که مذکور شد لازم است اتیان بنماز نماید
در حال خروج بنحویکه بیان شد و اگر امر بخروج از مکان ماذون فیه در اثنای نماز بوده باشد در اینصورت
اگر مشخص شد که مراد مالك این است که بعد از فراغ از نماز بیرون رفته باشد اشکالی در جواز
اتمام نماز بلکه لزوم ان و عدم جواز ابطال نیست بلکه چنین است حال در صورتیکه مشخص
نشود که مراد مالك از امر بخروج از انمکان بعد از فراغ از نماز است یا در اثنای نماز بار ظاهر این است که
در این دو قسم نیز اتمام نماز نماید بلکه قطع جایز نبوده باشد و اما هرگاه مشخص شود که مراد مالك
این است که نماز را قطع نموده بیرون رفته باشد در اینوقت حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست
که باز قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه نماز را اتمام نماید مستقرا بعد از فراغ بیرون رود لکن احتیاط مقتضی
این است که در این وقت اقتصار نماید بواجبات نماز و ترك امور مستحبه نموده نماز را اتمام نماید اینهم
در صورتیست که کون در مکان مغصوب باختیار خود این شخص بوده باشد پس هرگاه چنین نبوده
باشد بلکه مضطر بوده باشد در بودن در انمکان مغصوب پس هرگاه مجبور در اتیان بنماز در ان
مکان بوده باشد بنحویکه قدرت بر تخلف نداشته باشد در اینصورت نماز او صحیح خواهد بود
و اما هرگاه مجبور در کون در انمکان بوده باشد نه مجبور در نماز در انمکان مثل کسی که محبوس در مکان
مغصوب بوده باشد در اینصورت شبهه در لزوم اتیان بنماز در انمکان نیست و لکن کلام
هست در این است که نماز را با رکوع و سجود بعمل اورد یا بایماء در اینصورت غالبا این است
که اذن شاهد حال هست برضای مالك در اتیان بنماز بطریق معهود و اگر فرض شود که چنین
نبوده باشد در اینصورت ظاهر این است که لازم باشد اقتصار نماید در تصرف با نچه لابد
منه است پس نماز بطریق رکوع و سجود معهود نمیتواند بعمل اورد بلکه بجهت رکوع و سجود
ایما نماید **مبحث ششم** در بیان اعتبار تفاوت در مکان مصلی است در صورت تعدد بتقدم
و تاخر و عدم اعتبار ان بدانکه تعدد مصلی یا با اتحاد صنف است مثل اینکه هر دو مرد بوده باشد
یا هر دو زن بوده باشند در هر یك از دو صورت که بوده باشد تشکیکی نیست در اینکه تقدم



در بیان کراهت محاذاة زن و مرد در حال نماز یا تقدم زن و تاخر مرد ۴



و تاخری ضرور نیست مگر در صورتیکه بعضی امام بوده باشد و دیگری ماموم و این محل کلام در این
مقام نیست و اما در صورت اختلاف در صنف مثل اینکه بعضی مرد بوده باشد و بعضی دیگر
زن در اینصورت اختلاف است مابین فقها در اینکه هرگاه مردی در مکانی مشغول نماز
بوده باشد ایا جایز است در حق زن که در محاذی او یا پیش روی او مشغول نماز شود یا نه و همچنین
هرگاه زنی در جائی مشغول نماز بوده باشد ایا جایز است در حق مرد که در برابر او یا پشت سر او
مشغول بنماز شود یا نه ظاهر این است که در هر دو صورت جایز بوده باشد لکن با کراهت
شدید اما احتیاط این است که اجتناب نمایند و تفاوتی نیست مابین انکه زن محرم بوده باشد
یا نه و مابین اینکه چادر در سرها اشته باشد یا نه یا عبائی بخود پیچیده یا نه در جمیع صور کراهت یا حرمت
ثابت است لکن این کراهت یا حرمت مختص است بان کسی که متاخر است در نماز در حق سابق
ثابت نیست پس هرگاه مردی مشغول نماز بوده باشد زنی در انحالت در برابر او یا پیش روی او
مشغول نماز شد کراهت یا حرمت مختص بزن خواهد بود و در حق مرد ثابت نیست و همچنین
هرگاه زن سابق در نماز بوده باشد و مرد بعد مشغول نماز شود در برابر زن یا در پشت سر زن
در اینصورت کراهت مختص بمرد خواهد بود نه بزن بلی هرگاه فرض شود هر دو در یکوقت شروع
بنماز نمایند کراهت یا حرمت در حق هر دو ثابت خواهد بود و اما در صورت تقدم و تاخر کراهت
مختص بمتاخر است و این در صورتیست که فساد نماز سابق مشخص نبوده باشد پس هرگاه متاخر
عالم بوده باشد که نماز سابق فاسد است مثلا اینکه عالم بوده باشد که نماز او بی وضو است
یا انکه این شخص سابق اخلال به بعضی از امور واجبه می نماید مثلا اینکه قرائت او درست نبوده
باشد مجملا نماز سابق مستجمع شرایط معتبره در صحت نبوده باشد در اینصورت کراهتی نیست
اگرچه با هم شروع در نماز نمایند پس اگر احدهما عالم بوده باشد که نماز دیگری صحیح نیست کراهت در حق
انکسی که نماز او صحیح است منتفی خواهد بود و همچنین است هرگاه حایلی مابین زن و مرد بوده
باشد یا بعد مابین انها بقدر ده ذرع فصاعدا بوده باشد یا زن متاخر بایستد در هر یك از این
صور که بوده باشد کراهت ثابت نیست تفصیل مقام مقتضی این است که گفته شود در صورت
تعدد مصلی با اختلاف در رجولیت و انوثیت نماز کردن انها با هم مرجوح است و رفع مرجوحیت
میشود بچند چیز **اول** اول ان است که حایل مابین انها بوده باشد پس اگر حائلی بوده باشد

در بیان رفع کراهت بحائل

زن پیش بایستد و مرد عقب یا محاذی هم لکن احدهما یکطرف حائل و دیگری در طرف دیگر حائل
مرجوحیت منتفی است و ایا معتبر در حائل ان است که حیلوله متحقق بوده باشد در جمیع احوال نماز
یا حیلوله در حال جلوس کفایت میکند ظاهر اول است بنا براین هرگاه فرض شود دیواری کوتاهی
بوده باشد زن در یکطرف ان بایستد پیش و مرد در طرف دیگر بایستد لکن عقب و در حال جلوس
مرد زن را نتواند دید و اما در حال قیام رؤیت متحقق شود ظاهر این است که مرجوحیت ثابت
باشد و مانع شدن ظلمت و تاریکی ظاهر این است که کفایت نکند در رفع محذور و ظاهر این است
که چادر یا عبا در سر کردن کفایت نکند در این مقام و همچنین ظاهر این است که حکم مختص به بینا
نبوده باشد بلکه در حق کور نیز ثابت است اگر چه اعمی متاخر در موقف بوده باشد دوم
از چیزهائیکه مرجوحیت بان منتفی میشود تاخر زن است از مرد و ایا معتبر در تاخر ان است
که زن بنحوی عقب بایستد که موضع سجود او پائین تر از موضع قدم مرد بوده باشد یا خیر بلکه
کفایت میکند عدم محاذات در سجده باین نحو همین که موضع سجود زن پائین تر بوده باشد
از موضع سجود مرد بشرطیکه موضع قدم زن نیز پائین تر بوده باشد از موضع قدم مرد
این قدر کفایت میکند در رفع مرجوحیت ظاهر ثانیست لکن باین نحو که موضع قدم زن موخر
بوده باشد از موضع قدم مرد بمقدار یکوجب یا بیشتر این اقل مراتب است که کفایت میکند
در رفع منع بهتر از این ان است که زن متاخر بوده باشد بحدیکه موضع سجود او محاذی با سینه
مرد بوده باشد اولی از این ان است که موضع سجود زن محاذی با موضع زانوهای مرد
بوده باشد احسن از این ان است که موضع سجود زن محاذی با موضع قدم مرد بوده باشد
اکمل از همه ان است که زن بنحوی بایستد که جمیع اجزایش و متاخر از جمیع اجزای مرد بوده باشد
بعبارة اخری موضع سجود زن موخر بوده باشد از موضع قدم مرد سیم از چیزهائی مذکوره
ان است که بعد میان زن و مرد در صورت محاذات یا در صورت تقدم زن بقدر ده ذرع — دربیان دفع کراهت است ببعد ده ذرع ۴
بوده باشد شکی نیست در اینکه بر بعد مقدار مذکور مرجوحیت و کراهت منتفی میشود کلامیکه
هست در این است که تحدید اینمقدار از کجا است پس میگوئیم شبهه نیست در صورت محاذات
که اینمقدار از محل قدم است تا محل قدم و اما در صورت تقدم زن چهار احتمال قائم است اول
ان است که مثل صورت محاذات بوده باشد یعنی اعتبار این امتداد شود از موضع قدم مرد تا موضع

قدم زن



قدم زن دوم اعتبار این امتداد است از محل سجود مرد تا محل سجود زن سیم اعتبار این امتداد است
از محل سجود مرد تا محل قدم زن چهارم اعتبار این است از محل قدم مرد تا محل سجود زن ظاهر احتمالات
اول است بنا براین هرگاه امتداد مابین موضع قدم مرد و موضع قدم زن بقدر ده ذرع بوده باشد
منع نمیباشد لکن احوط اعتبار امتداد است از موضع سجود مرد تا موضع قدم زن که سیم از احتمالات
مذکوره است بدانکه انچه مذکور شد در صورت مساوات محل وقوف مرد است با محل وقوف
زن یعنی عدم اختلاف محل وقوف احدهما با دیگری در ارتفاع و انخفاض بقدر معتدبه و اما
هرگاه مختلف بوده در بلندی و پستی بقدر معتدبه مثل اینکه سر بلندی هست یا قطعه
زمینی است مرتفع و فرض شود مرد در پستی نماز میکند و زن در موضع بلندی که پیش روی
مرد است یا در جانب یمین مرد یا در جانب یسار او در اینصورت تحدید اینمقدار از نقطه
که محاذی راس مرد بوده باشد از جانبی و محاذی قدم زن بوده باشد از جانب دیگر تا محل قدم زن
اعتبار میشود یا از محل قدم تا نقطه محاذات مذکوره و از نقطه محاذات تا محل قدم زن یا خیر
بلکه از محل قدم مرد میشود تا محل قدم زن از اقصر طرق پس در این سه احتمال است توضیح این اجمال
مقتضی این است که گفته شود در چنین صورت مثلثی تصویر میشود که یکضلع ان مثلث
توهم میشود از محل قدم مرد باستقامت قامت او و منتهی میشود بنقطه که محاذی تا محل قدم زن
و ضلع ثالث از محل قدم زن است تا محل قدم مرد و ممکن است تصویر مثلث بنحو دیگر باین نحو
که یکضلع مثلث از محل قدم مرد است در سطح ارض باستقامت تا نقطه محاذی قدم زن در زیر
مکان مرتفع و ضلع دیگر از همین نقطه است تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زن است تا محل
قدم مرد و مقصود این است در اینصورت ایا معتبر در تحدید همان ضلع است که از محل قدم مرد است
تا نقطه محاذات بنا بر مثلث ثانی یا از نقطه محاذات است تا محل قدم زن بنا بر تصویر مثلث
بتقدیر اول یا دو ضلع از مثلث است که عبارت از موضع قدم مرد بوده بوده تا نقطه محاذات
و از نقطه محاذات تا موضع قدم زن بنا بر هر دو مثلث یا انکه معتبر در تحدید یکضلع از دو مثلث است
که محصور است مابین موضع قدم مرد و موضع قدم زن نظر بانکه بعد چیزی از چیزی ظاهر است
در اقصر خطوط و اصلر بین انها و ان عبارت است از همین ضلع که در اخر مذکور شد و این در
صورتیست که موضع مرتفع در جانب پیش مرد بوده باشد و اما هرگاه در جانب یمین یا یسار مرد

بوده باشد تصویر مثلث از آنچه مذکور شد ظاهر میشود باین نحو که یکضلع مثلث از موضع
قدم مرد است تا نقطهٔ که محاذی موضع قدم زن بوده باشد و یکضلع دیگر از همان نقطهٔ محاذی
تا موضع قدم زن و ضلع ثالث از موضع قدم زن است تا موضع قدم مرد و ظاهر اینست
که معتبر در تحدید همین ضلعیست که محصور است مابین قدمین پس هرگاه این امتداد بقدر
ده ذرع بوده باشد کراهت منتفی است والا فلا بلکه ممکن است که کمتر شود که کراهت در مثل
این صورت ثابت نیست اگرچه این امتداد اقل از ده ذرع بوده باشد وجه این را در مطالع الانوار
بیان نموده ایم مخفی نماند که مراد از ذرع در امثال این مقام عبارتست از امتداد مرفق تا سر انگشتان
مبحث هفتم در بیان امور مناسبه در این مبحث است و آن چند چیز است اول آنست
که هرگاه زن و مرد باهم جمع شدند در محلی و ممکن نبوده باشد بتعبد مسافت بمقداری که مذکور شد
و هم چنین متمکن نباشد تا خر زن از مرد و وضع حائلی میان آنها در اینصورت مستحب آنست
که اول مرد نماز کند بعد از آن زن در صورتیکه وقت نماز مضیق نبوده باشد و اگر وقت تنگ
بوده باشد بحدی که بتاخیر نماز زن فوت میشود اگرچه بعضی از اجزای آن بعد از انقضای
وقت واقع شود در اینصورت تاخیر نکند بلکه ایشان نماز باهم نمایند و اما هرگاه تاخیر نماز
زن موجب خروج وقت فضیلت بوده باشد ظاهر این است که تاخیر اولی و الحوط بوده باشد
دوم نیست حکم برجحان تاخیر نماز در حق زن ثابت بوده باشد اگرچه مکان مملوک او بوده باشد
با بمعنی که اولی در حق زن آنست که در چنین صورت ماذون نماید که اول مرد ایشان نماز
نماید بعد زن ۲ دویم آنست که منع مرد حق زن ثابت است خواه ذکور بالغ بوده باشد
یا غیر بالغ بنا بر این هرگاه پسر غیر بالغی مشغول نماز بوده باشد مکروه است در حق زن که بایستد
محاذی او یا پیش روی او و مشغول نماز شود مگر در صورت تحقق یکی از امور ثلثه که مذکور شد
یا فساد نماز آن ذکور غیر بالغ و اما در حق مرد پس ظاهر این است که چنین نبوده باشد یعنی حکم
بکراهت نماز مرد در پشت سر زن یا در برابر او در صورتیکه زن بحد بلوغ رسیده باشد پس حکم
بکراهت نماز در حق مرد در صورتی که پیش روی او دختری که بحد بلوغ نرسیده باشد مشغول
نماز باشد ممکن نیست و هم چنین است نماز مرد در برابر دختر غیر بالغ در چنین صورت ۳ دویم
آنست که حکم بمنع بعنوان حرمت یا کراهت در صورتیست که هیچ یک از مرد و زن معتقد بطلان نماز

حکم بکراهت نماز زن پیش روی مرد یا در برابر آن ساقط است اگرچه مرد بحد بلوغ نرسیده باشد

حکم ۲ بکراهت نماز مرد در پشت سر زن یا در برابر آن در صورتست که زن بحد بلوغ رسیده باشد

دیگری



دیگری نبوده باشد چنانچه در اوائل اشاره بان نمودیم پس هرگاه فرض شود که مرد را اعتقاد این است
که نماز این زن باطل است بنا بر این حرجی در حق مرد در اتیان بنماز در عقب آن زن یا در برابر او نخواهد
بود و هم چنین هرگاه زن را اعتقاد این بوده باشد که نماز این مرد صحیح نیست حرجی در حق آن
زن در اشتغال بنماز در پیش روی این مرد یا در جانب آن نیست مبحث هشتم در بیان اعتبار
طهارت مکان مصلی و عدم اعتبار آنست بدانکه آنچه لازم است آنست که مکانی که مصلی
در آن اتیان بنماز می نماید خالی بوده باشد از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس این شرط در سه
صورت متحقق هست اول آنست که مکان مطلقا نجس نبوده باشد ۲ دوم آنست که نجس
باشد لکن نجاست سرایت نکند به بدن مصلی یا بجامه آن ۳ سیم آنست که مکان نجس است
و سرایت هم میکند نجاست به بدن یا بلباس مصلی لکن آن نجاست معفو عنها است مثل
اینکه آن مکان نجس است بخون و آن خون تعدی می نماید به بدن یا لباس مصلی لکن مقداری
از خون که به بدن یا بجامه میرسد نماز با آن میتوان نمود در جمیع این سه صورت شرط صحت نماز
بالاضافه بمکان ثابت است لکن اینها هم نسبت بما عدای محل جبهه بلکه محل قدر معتبر از جبهه است
و اما معتبر نسبت بمحل قدر معتبر از جبهه این است که خالی از مطلق نجاست بوده باشد یا غیر متعدی بوده
باشد یا متعدی و بقید بمحل قدر معتبر بجهت آن است که معتبر طهارت کل موضعی که جبهه بر آن واقع
میشود نیست بلکه معتبر طهارت محل مقداری از جبهه است که وضع آن کفایت می نماید در تحقق
سجده شرعا پس هرگاه فرض شود مجموع محلی که جبهه بر آن واقع میشود طاهر نیست لکن مقدار
درهم از آن محل مثلا طاهر است و علاوه بر آن نجس است لکن بنجاست غیر متعدیه ظاهر اینست
که شرط صحت نماز متحقق بوده باشد پس از آنچه مذکور شد دانسته میشود که هرگاه کل اعضای
سبعه که عبارت از کفین و رکبتین و ابهامین بوده باشد واقع میشود بر محل نجسی که غیر متعدی
بوده باشد مضر بصحت نماز نیست و این بنا بر مشهور ما بین فقها و مختار ما بین محققین از علما است
و در مقابل این قولی است از سید مرتضی نقل شده که قائل شده اند باعتبار طهارت کل مکان
مصلی و قول دیگری است که نقل شده از ابی الصلاح که قائل شده باعتبار طهارت محال اعضای
سبعه که عبارت از محل شش عضو مذکور یا محل جبهه بوده باشد و این دو قول ضعیف است
لکن مراعات این با امکان مقرون باحتیاط است مبحث نهم در بیان مواضعی است که نماز

معتبره طهارت مکان است از نجاست متعدیه غیر معفوعنها

دیگر کراهت نماز در حمام

نماز میت در حمام مکروه نیست

در انها مکروه است خواه باعتبار نفس مکان بوده باشد یا باعتبار امور خارجه و این بسیار است اول
حمام است مشهور ما بین فقها انست که نماز در حمام مکروه است و ابو الصلاح که از قدمای فقها است
قائل شده بحرمت ان و این قول اگرچه ضعیف است لکن رعایت ان با امکان خالی از احتیاط نیست و انچه
مذکور شد در داخل حمام است و اما مسلخ حمام یعنی جائیکه رخت میکنند ظاهر این است که
کراهت نداشته باشد و هم چنین است سطح یعنی پشت بام حمام و مرحوم علامه در نهایة الاحکام
قائل بثبوت کراهت در مسلخ نیز شده ظاهر این است که فرقی در این باب ما بین نماز معروضه و نوافل
و غیرها نمیباشد و هم چنین فرق میان نماز های واجبی و سنتی نمی باشد بلی ظاهر این است که
کراهت نسبت بنماز میت ثابت نبوده باشد دویم مزابل است یعنی مواضعی که مهیا شده بجهت

در کراهت نماز در مواضع نجسه
۲

غایط و بول حکم بکراهت مثل سابق مشهور است و قول بحرمت ظاهر میشود از ابی الصلاح و مخفی
نماند که چنانکه مکروه است نماز در بیوت غایط مکروه است نماز کردن در جائی که پیش روی او
یا این شخص غایط بوده باشد و کلامیکه شیخ شهید در ذکری نقل فرموده از ابی الصلاح دلالت
میکند بر حرمت پس اجتناب در صورت امکان اقرب بسداد خواهد بود سیم مبارک
ابل است یعنی مواضعیکه شتر ارام و قرار میگیرد از برای انکه اب دردفعه دویم بخورد بعد
از انکه اب دفعه اول را خورده باشد و کلام ابی الصلاح در این نیز مقتضی حرمت است
چهارم مسکن مورچه است پنجم مواضعی که مهیا شده است بجهت جریان اب اگرچه آب
بالفعل در ان جاری نباشد ششم زمین شوره زار است و لکن در زمین شوره زار اگر
زمین هموار بوده باشد که پیشانی در ان قرار بگیرد میتوان گفت که کراهت نداشته باشد هفتم
زمینی است که در ان برف بوده باشد یعنی نماز کردن بر روی برف اما هرگاه برف از شدت
برودت هوا یخ کرده باشد بحدی که مطلقا منافی با استقرار نباشد فرشی بر روی برف بیندازند
نماز روی ان برف نباید کراهت داشته باشد هشتم میان قبور است بدانکه احتمالات در این

کراهت نماز در قبرستان
۲

مقام متعدد است اول ان است که مصلی اتیان بنماز نماید در موضعیکه قبر در جوانب
اربعه او بوده باشد دویم ان است که قبر در سه جانب او بوده باشد سیم ان است که دو قبر
یا زیادتر در جانب یمین او و یک قبر یا زیادتر در جانب یسار او بوده باشد یا بعکس چهارم مثل
این است در پیش و عقب در جمیع این صور صادق است که نماز ما بین قبور است پس مکروه

خواهد بود پنجم ان است که یک قبر در جانب یمین او بوده و قبر دیگر در جانب یسار یا یک قبر در جانب
پیش و قبر دیگر در عقب او یا در یسار او یا در یمین او و در هیچ یک از این صور صادق نیست که نماز
ما بین قبور شده پس بنا بر این حکم بکراهت مشکل است لکن ممکن است که تفصیل داده شود باین نحو
که این یا در موضعی است که مقبره شده بجهة قبرستان بنحویکه صادق است که نماز در مقبره یا در قبرستان
شده یا نه اگر اول است باز حکم بکراهت هست بخلاف ثانی و هم چنین است هرگاه نماز بر روی قبر
واحد یا متعدد شود مثل اینکه در روی قبر بایستد و محل سجده او هم قبر بوده باشد یا نه در اینصورت
باز همان تفصیل ممکن است تنقیح مقام محتاج است بنقل کلام در دو مطلب مطلب اول ان است
که حکم بکراهت نماز بین المقابر در صورتیست که بعد میان مصلی و مقابر بقدر ده ذرع نبوده
باشد پس هرگاه فرض شود که بعد میان مصلی و مقابر بقدر ده ذرع بوده باشد از جمیع جوانب
یعنی ده ذرع از جانب یمین و ده ذرع از جانب یسار و هم چنین از پیش و عقب در اینصورت
کراهت منتفی است و هم چنین است هرگاه بعد میان مصلی و مقابر نبوده باشد لکن حایلی
میان مصلی و مقابر بوده باشد در اینصورت باز کراهتی نخواهد بود لکن بشرط انکه ارتفاع
حایل از جمیع جوانب بقدر قامت مصلی بوده باشد و اما هرگاه ارتفاع انکه از این مقدار بوده
باشد از بسیاری از فقها ظاهر میشود انتفای کراهت در اینصورت باز و این خالی از اشکال نیست
و اما مثل انداختن فرش بر روی قبر یا انداختن مثل عبا و بعد از ان نماز ظاهر این است که این
قدر کفایت نکند در رفع کراهت بنا بر این پس حکم بعدم کراهت نماز در رواق در اماکن متبرکه
بجهت انکه فرش بر روی قبرها انداخته شده مشکل است بلکه ممکن نیست مطلب ثانی ان است
که جماعتی از فقها مثل شیخ مفید و شیخ طوسی اعلی الله مقامهما تصریح فرموده اند بکراهت اینکه

عدم کراهت نماز بسوی قبر امام
۲

نماز بسوی قبر امام یعنی قبر معصوم را پیش روی خود قرار دهد و نماز بعمل اورد مکروه است
و این باعتقاد حقیر ضعیف است بلکه نماز در عقب قبور ائمه علیهم السلم مستحب است بلکه
میتوانم گفت نماز در عقب قبور ائمه علیهم السلم افضل از نماز در مساجد است چنانچه وجه این را
بتفصیل تمام در مطالع الانوار بیان نموده ایم نهم از مواضع مذکوره موضعی است که مهیا
شده باشد بجهة اتش افروختن اعم از اینکه از معابد اهل الضلال بوده باشد یا نه و مقتضای کلام
ابی الصلاح حرمت است و مشهور ما بین فقها کراهت است بلکه چنانچه مکروه است نماز

در بیان کراهت نماز در بیوت نیران و مقابل اتش
۲

در بیوت النیران مکروه است اتیان بنماز در مکانی که پیش روی مصلی آتش بوده باشد خواه مشتعل بوده باشد یا نه بلکه حکم بکراهت ثابت است اگرچه چراغی مواجه او بوده باشد یا آتشی منقلی بوده باشد که مقابل این شخص باشد اگرچه شعله نداشته باشد و هم چنین حکم بکراهت ثابت است اگر چه در مقابل این شخص قندیلی او بخته باشد که در ان فتیله روشن کرده باشند و مقتضای اطلاق کلمات اصحاب ثبوت کراهت است خواه مصلی از اولاد عبده اوثان بوده باشد یا نه بلی در توقیع رفیع مروی در کمال الدین و احتجاج از امام زمان جناب صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه تعرف فرموده اند ما بین آنکه از اولاد عبده اصنام و نیران بوده باشد یا نه و حکم بعدم جواز را که محمول بر کراهت است مختص فرموده اند در حق او لهذا بنابراین ممکن است که حکم کرده شود بانتفای کراهت در حق بنی هاشم [10] دهم خانه ایست که در ان شراب یا مسکر دیگر بوده باشد یا از اسکر این خانه مهیا شده باشد بجهت این یا نه معلوم است که حکم بکراهت در صورتیست که شراب تعدی بلباس مصلی یا بدن او ننماید و اما در صورت تعدی ظاهر است که جایز نیست مگر بعد از ازاله و تطهیر [11] یازدهم جواد طرق است یعنی راههای وسیع بلکه مطلق راهها خواه در حین مرور مارّه بوده باشد یا نه مخفی نماند که حکم بکراهت در صورتیست که مزاحم ماره نبوده باشد و اما در صورت مزاحمت جایز نیست بلکه نماز باطل است [12] دوازدهم خانهای مجوس است که گبران بوده باشند دور نیست که خانه یهود و نصاری نیز چنین بوده باشد اگرچه احادیث در باب یهود و نصاری مختلف است ظاهر این است که وجه ان تغییر باختلاف مراتب مرجوحیت بوده باشد بایمعنی که کراهت نماز در خانهای مجوس شدیدتر بوده باشد و در خانهای یهود و نصاری کمتر بوده باشد [13] سیزدهم بیع و کنایس است بیع بباء موحده مکسوره و یاء مثناه تحتانیه مفتوحه جمع بیعه است بکسر با و سکون یا و کنایس جمع کنیسه است اختلاف کرده اند علما در معنی این دو لفظ از بعضی ظاهر میشود که بیعه معبد نصاری است و کنیسه معبد یهود است و ظاهر از صاحب قاموس این است که بیعه معبد نصاری است و کنیسه مشترک است ما بین یهود و نصاری و ظاهر از صاحب صحاح ان است که هر دو مشترک است ما بین هر دو فرقه و بعضی بعد از قول باشتراک هر دو در هر دو تفصیل داده اند که بیعه معبد صغیر یهود و نصاری است بمنزله مسجد محله نسبت بمسلمین و کنیسه معبد کبیر این دو فرقه ایست بمنزله مسجد جامع ارض مسلمین بعد از

در بیان معنی بیع و کنایس ۲

معرفت



معرفت معنی لفظین علما اختلاف کرده اند در کراهت نماز در بیع و کنایس و عدم کراهت جماعتی از فقها قائل شده اند بعدم کراهت و جمعی کثیر از قدمای اصحاب قائل شده اند بکراهت ظاهر قول ثانی است پس نماز در انها مکروه است و کلامیکه هست در اینمقام این است که ایا دخول در انها و نماز در انها موقوف است بر استیذان از اهل انها یا نه ظاهر این است که توقف نداشته باشد [14] چهاردهم مذابح حیوانات است یعنی مواضعی که مهیا شده است بجهت ذبح نمودن حیوانات ظاهر میشود از ابی الصلاح که نماز در مذابح حیوانات را حرام میداند پس اجتناب احوط خواهد بود [15] پانزدهم مکانی است که در انجا تصویری بوده باشد بدانکه کلمات علماء در اینمقام مختلف است ظاهر از کلام ابی الصلاح ان است که اتیان کردن نماز در مکانی او طاقی که در ان صورت نقش شده باشد اتیان بنماز در ان حرام است و ظاهر کلام ابن حمزه حرمت است خواه پیش روی مصلی بوده باشد یا نه و انچه ظاهر میشود از بسیاری از فقها کراهت است در صورتی که پیش روی مصلی بوده باشد خواه نقش او در دیوار او طاق بوده باشد یا نه مثل اینکه پیش روی مصلی پشتی بوده باشد که صورت در روی او نقش شده باشد و اما هرگاه صورت در جانب یمین مصلی یا یسار او یا پشت سر او واقع شود ظاهر این است نماز در چنین صورت مکروه نبوده باشد و هم چنین هرگاه پیش رو بوده باشد لکن در حین نماز پرده یا چیز دیگر بر روی ان صورت بیندازد که مستور شود باز ظاهر این است که کراهت نداشته باشد و در صورتیکه هرگاه ستر ان ممکن نبوده باشد و تبدیل ان بمکان دیگر نیز ممکن نبوده باشد در اینصورت هرگاه راس ان صورت را قطع نماید ظاهر این است که همین قدر کفایت بکند در رفع کراهت مخفی نماند چنانچه مکروه است نماز در صورتیکه پیش روی مصلی صورتی بوده باشد هم چنین مکروه است نماز بر فرشی که در ان صورت نقش شده باشد در رو قبتیکه در حالی از احوال نماز چشم مصلی بر ان صورت واقع شود و اما هرگاه جای نماز بر روی ان فرش بیندازد بنحویکه ان صورت مستور شود کراهتی در اینصورت نخواهد بود و هم چنین هرگاه چشم ان صورت را حک نماید یا سر او را قطع نماید در اینصورت نیز کراهت منتفی میشود اگرچه متمکن از تبدیل مکان بمکان دیگر یا متمکن از ستر ان صورت بوده باشد [16] شانزدهم اندرون خانه کعبه و پشت بام ان است که اتیان بنماز فریضه در هر دو مکروه است

کراهت نماز در مذابح حیوانات ۲

چنانچه در مبحث قبلی بیان شد هفدهم مرابط خیل و بغال است یعنی جائیکه اسب و قاطر را
می بندند از برای علف خوردن و آرام گرفتن و ظاهر از کلام ابی الصلاح عدم جواز اتیان بنماز است
در اینها و همچنین در مرابض غنم و مرابط بقر یعنی جائیکه خوابگاه گوسفند است و جائیکه گاو را
می بندند پس اجتناب از همه اینها بهتر خواهد بود اگرچه از حدیث صحیح ظاهر میشود عدم کراهت
نماز در مرابض غنم هیجدهم مکانیکه در انجا مصحفی مفتوح بوده باشد یعنی مکروه است
نماز کردن در چنین مکانیکه پیش روی مصلی مصحفی مفتوح بوده باشد یا اگر آن مصحف را
هم بگذارند در انوقت کراهت رفع میشود بدانکه حال اگرچه متبادر از لفظ مصحف قرآن است
لکن در اصل اعم از قرآن است چنانچه ایمائی دارد بر این مطلب آیه شریفه ان هذا لفی الصحف الاولی
صحف ابرهیم و موسی و در حدیثی از جناب امام جعفر صادق روایت شده که فرموده مصحف
فاطمه در انست مثل قرآن شما سه مرتبه الحدیث مجملا اگرچه ظاهر از لفظ مصحف قرآن است لکن ظاهر
این است که مراد در اینمقام اعم از ان بوده باشد پس کراهت نماز ثابت است خواه پیش روی این شخص
قرآنی مفتوح بوده باشد یا کتابی مفتوح بوده باشد بلکه دور نیست که حکم بکراهت ثابت بوده باشد
اگرچه کاغذ مکتوب در پیش روی مصلی بوده باشد و این کراهت منتفی میشود بهم گذاشتن ان یا بگذاشتن
ان از در موضع دیگر که پیش روی مصلی نبوده باشد مخفی نماند حکم بکراهت ظاهر این است که ثابت
بوده باشد خواه این شخص قاری بوده باشد یا نه بعضی از فقها تخصیص داده اند بقاری لکن این
مدفوع است باطلاق نص بلکه حکم ثابت است اگرچه در شب تار بوده باشد بلکه چنین است اگر
چه مصلی کور بوده باشد ۱۹ نوزدهم مکانیست که هرگاه مصلی در ان بایستد پیش روی او دیوار
بوده باشد در ان دیوار رطوبتی ظاهر شده باشد از بالوعه خواه چاه بیت الخلا بوده باشد یا غیر ان
۲۰ بیستم مکانیست که اگر مصلی در ان بایستد پیش روی او آهنی بوده خواه از جمله اسلحه بوده
باشد مثل شمشیر و کارد و تفنگ یا غیر اسلاح بوده مثل خود آهن بیست یکم خانه که در ان سگ
بوده باشد مگر آنکه کلب صید بوده باشد که این قسم از سگ مستثنی شده است در حدیث
بیست دوم مکانیست که سمت قبله ان انسانی بوده باشد بمعنی که اگر کسی در ان مکان بایستد مواجه
او انسانی باشد خواه زن بوده باشد یا مرد ۲۳ بیست سیم مکانیست که سمت قبله ان دری مفتوح
بعبارة اخری مکروه است نماز بجانب بابی که مفتوح بوده باشد تا حال البستد این از اخبار بر نموده ام

در کراهت نماز در وقتی که پیش روی مصلی مصحف مفتوح بوده باشد

محقق



محقق مرحوم این را نسبت بابی الصلاح داده است و فرموده است چونکه او از اعیان فقهاست
متابعت او در این باب نمودن بی عیب است و انچه فرموده اند اگرچه صحیح است لکن این مطلب را
در کتاب ابی الصلاح که مسمی بکافی است ندیده ایم بدانکه مناسب این است که ختم این مبحث
شود به بیان دو مطلب اول ان است که ثقة الاسلام حدیث صحیحی در کتاب کافی ذکر
فرموده که ان حدیث مشتمل است بر کراهت نماز در سه موضع که بیداست و ذات الصلاصل
و ضجنان ان سه موضع ما بین مدینه مشرفه و کعبه معظمه است اما بیدا پس ان موضعیست
که کسیکه از مدینه بمکه میرود بعد از ان که از مسجد شجره که محل احرام است گذشت بفاصله
اندکی بانجا میرسد اول حد ان از جانب مدینه که بمکه میرود بعد از مقربین نبی صلعم یعنی بعد از
انکه از مقربین نبی صلعم که در دست چپ واقع است گذشت داخل در بیدا میشود و این
موضعیست که جناب رسول خدا صلعم در اینموضع رفع صوت بتلبیه میفرمودند و آخر
حد بیدا نسبة بکسیکه از مدینه بمکه میرود ذات جیش است که انشاء الله لشکر سفیانی
در انجا هلاک شده بزمین فرو میروند و اما ضجنان پس انکوهی است نزدیک مکه
معظمه و اما ذات صلاصل پس ان میان ان دو موضع واقع است ۲ دویم در بیان سترة است
بدانکه مستحب است در حق هر مصلی خواه مرد بوده باشد یا زن خواه نماز جماعت بوده
باشد یا فرادی مفروضه بوده باشد یا مندوبه ستره پیش روی خود قرار بدهد در صورتیکه
احتمال مرور کننده در انجا قائم بوده باشد خواه مرور کننده انسان بوده باشد یا حیوان
صغیره بوده باشد یا کبیره پس هرگاه قاطع بوده باشد که چیزی پیش روی او مرور نخواهد نمود
ظاهر این است در اینصورت استحباب ثابت نبوده باشد توضیح مقام مقتضی نقل کلام است
در سه مبحث اول در بیان چیزیست که بان ستره متحقق میشود ۲ دویم در کیفیت آن است
۳ سیم در فایده ان اما اول پس میگوئیم ظاهر این است که متحقق میشود ستره بهرچه گذارده
شود پیش روی مصلی خواه لشی بوده باشد یا جامه یا کتاب یا سنگ یا عصا یا تسبیح یا غیر ان
بلکه متحقق میشود نیز دیگر ساختن محل سجده را بدیواری یا ستونی یا نحو اینها بلکه بخط
کشیدن پیش رو نیز متحقق میشود و اما کیفیت ان پس در غیر عصا و خط ظاهر است و اما
عصا و نیزه ظاهر این است که منحصر نبوده باشد بفرو بردن نیزه و عصا را در زمین بلکه چنانچه

در بیان سترة است

بغروبردن حاصل میشود هم چنین حاصل میشود باندا ختن بر روی زمین لکن بطریق عرض
نه بطریق طول وهم چنین است حال در خط یعنی خط را عرضا بکشد نه باستقامت قبله واز
بعضی از عامه نقل شده که خط مدور بکشد بنحوی که محیط بمحل سجده بوده باشد یا طولا
باستقامت قبله یا عرضا بشکل هلال بکشد واما فائده ستره پس میکوئیم فائده ان دفع مرجوحیت
از نماز است در صورت تحقق مرور وتعلق نهی است بذوی العقول از مرور وتوضیح این
اجمال انست که هرکاه کسی در موضعی ایستاده نماز نماید کسی مثلا از پیش روی ان شخص عبور
نماید اکر این شخص بنحوی که مذکور شد ستره قرار داده باشد این عبور سبب موجب مرجوحیت
نماز او نمیشود والا نماز او مرجوح خواهد بود واکر عبور کننده از ذوی العقول ومکلف بوده
باشد وضع ستره موجب این میشود که نهی از عبور باو تعلق میکیرد پس اجتناب از عبور خواهد
نمود واکر فرضا اجتناب ننماید این شخص عابد مباشر مرجوح خواهد بود در صورت تحقق
ستره وموجب مرجوحیت نماز مصلی نخواهد بود بخلاف اینکه هرکاه وضع ستره ننموده باشد
در اینصورت نهی از مرور در حق ان شخص جاری نخواهد بود پس اتی مرجوح نخواهد بود ونماز
متصف بوصف مرجوحیت خواهد بود بدانکه مستحب است که مصلی نزدیک بستره بایستد
وبعضی از فقها تحدید فرموده اند بمقدار خوابکاه کوسفند ومرحوم شهید در ذکری فرموده اند
که ستره امام مغنی میکند از ستره ماموین واستدلال فرموده اند بر این بدو دلیل اول انکه جناب
رسول خدا صلعم نفرموده اند ماموین را بستره دوم ان است که ظاهر بلکه ماموین ستره امامست
در حق ماموم دیکر اول شهادت بر نفی است ومن الذی احاط علما بذلک وثانی بر فرض تسلیم
در صف اول جاری نیست وبعلاوه نصوص وارده در مسئله مطلق است شامل ماموم نیز
هست **فصل ششم** در بیان چیز نیست که سجده بران صحیح است ودر این چند بحث است
اول جایز نیست سجده مکر بر زمین یا چیزیکه از زمین روئیده باشد بشرط انکه ماکول یا ملبوس
نبوده باشد پس سجده بر پشم واستخوان وکوشت وجلود وفروش وحریر وصدف ومروارید
وطلا ونقره وعقیق وفیروزه وبرنج واهن وفولاد ومس ومانند اینها جایز نخواهد بود وتفاوتی نیست
در عدم جواز سجود بر غیر ارض ما بین اینکه هیچ ارض نبوده باشد یا انکه در اصل ارض بوده
باشد لکن باستحاله خارج از ارضیت شده باشد مثل جمله از چیزهائیکه مذکور شد پس سجده بجهة

*بیان فائده ستره است*

*ستره امام کفایت میکند در حق ماموم بامر*

*در بیان ما یصح السجود علیه*

لازم است

لازم است که بر ارض بوده باشد یا بر نبات از ارض بتفصیلیکه مذکور خواهد شد لکن اجزای
ارض کاه است بجهة اقتران ببعض خصوصیات مختلف میشود در رجحان ومرجوحیت مثل تربت
جناب سید الشهدا صلوات الله وسلامه علیه که سجده بران ترجیح دارد بجمیع قطعات ارض عالم
بدانکه اجزای زمین مختلف است در خروج از وصف ارضیت وعدم خروج ان بعضی مقطوع به است
که خارج از ارض شده مثلا طلا ونقره وامثال اینها پس تشکیکی در عدم جواز سجود بر امثال این نیست
وبعضی تشکیکی نیست در عدم خروج مثل غالب اجزای ارض تشکیکی در جواز سجود در این نیست
بجهة انکه مشخص است که مقصود سجده بر قطعه وجزئی از ارض است خواه متصل بکره ارض
بوده باشد یا منفصل وبعضی محل تشکیک است مثلا اجر وکوزه وسنک واجزای اینها ظاهر عدم
خروج از ارضیت است پس سجده بر اینها جایز خواهد بود بلکه ظاهر این است از کلمات جماعتی
از فقها که جواز سجود بر خزف محل خلاف ما بین فقها نبوده باشد وهم چنین است سجده
بر جص ان نیز محل خلاف نیست بعلاوه جواز سجود بر حصای که عبارت از سنک ریزه بوده
باشد وجه این در مطالع الانوار مفصلا مذکور است لکن اجتناب در صورت تمکن از غیر
اقرب بسداد واوفق بطریق احتیاط است **مبحث دوم** در سجود بر نباتات است بدانکه
ظاهر این است که سجده بر هر نباتی جایز بوده باشد مکر نباتی که ماکول یا ملبوس بوده باشد
که سجده بر این جایز نیست واین در صورتیکه در جمیع بلاد ماکول بوده باشد ظاهر است واما
هرکاه فرض شود که چیزی در بلدی ماکول است ودر بلد دیکر ماکول نیست ایا حکم هر بلدی تابع حال ان
بلد خواهد بود پس حکم میشود در بلدیکه ماکول هست بعدم جواز سجود بران در حق اهل ان بلد
وبجواز سجود بران در حق اهل ان بلد دیکر یا خیر بلکه همین که ماکول در بلدی شد حکم میشود بعدم
جواز سجود بران اکرچه بالاضافه باهل بلدی بوده باشد که ان دو ان بلد ماکول نبوده باشد ظاهر
ثانی است واما هرکاه فرض شود نباتی که دو حالت داشته باشد در یکی از دو حالت ماکول بوده
باشد بخلاف حالت دیکر پس تنقیح مقام مقتضی این است که کفته شود نباتات بر چهار قسم است
اول ان است که ماکول است بالفعل وبالفعل مثل بسیاری از اقسام بقولات **دوم** مقابل ان است
که ماکول نیست لا بالفعل ولا بالقوه مثل غالب اقسام کیاها وبرک بسیاری از اشجار حکم در این
دو قسم ظاهر است با ینمعنی که سجده بر قسم اول جایز نیست در جمیع احوال ودر قسم ثانی جایز است

*نباتات بر چهار قسم است*

کذلک سیم ان است که ماکول است بدایة لا نهایة مثل برگ مو و پوست بادام و پوست خربزه
دراین قسم ظاهر این است که حکم هر حالتی تابع ان حالت است پس سجده بر برگ مو در اوائل
احوال جایز نخواهد بود بخلاف در اخر که جایز است و اما مثل خربزه و بادام و پسته و فندق که
پوست اینها ماکول است در اول نه در اخر پس سجده بر اینها در اول احوال جایز نیست و هم چنین است
در اخر لکن مادامیکه متصل باصل است پس بادام مادامیکه شکسته نشده میگوئیم سجده بر
پوست ان جایز نیست و هم چنین است پسته و فندق و گردو و بعد از انکه شکسته شد و مغز
ان اخراج شد در اینوقت سجده بر مغز انها اگرچه جایز نیست لکن سجده بر پوست انها
در اینحال که منفصل از مغز شده جایز خواهد بود و هم چنین پوست خربوزه و هندوانه
مادامیکه متصل است باصل خواه پاره کرده باشند یا نه سجده بر ان جایز نیست و اما بعد از پاره
کردن و جدا کردن ماکول را از ان در اینوقت ظاهر این است که سجده بر ان پوست جدا شده
از اصل جایز بوده باشد چهارم عکس این است باینمعنی که ماکول نیست بدایة لکن ماکول است
نهایة و بعبارت اخری حالت ماکول بودن مسبوق است بحالت غیر ماکول بوده مثل خرما
و زیتون و به و نحو انها و این قسم ظاهر این است که سجده بر ان جایز نیست در جمیع احوال نظر
باینکه صادق است در حق هر در جمیع احوال که ماکول است مخفی نماند از انچه مذکور شد حکم
گندم و جو و شلتوک ظاهر شد باین نحو که سجود بر اینها جایز نیست خواه قبل از ارد کردن بوده
باشد یا بعد بلکه سجده بر انها جایز نیست اگرچه از پوست در بیاورده باشند و اما پوست انها
پس ظاهر این است که سجده بر انها جایز نیست در حال اتصال باصل و جایز است بعد از انفصال
از اصل و قول بجواز سجده بر حنطه و شعیر قبل از ارد نمودن ضعیف است و انچه مذکور شد
در حکم ماکول بود و اما ملبوس بدانکه نباتی که بالفعل ملبوس بوده باشد چنین چیزی وجود
ندارد پس مراد از ملبوسی که در اخبار استثنا شده ان است که در ان قوه و استعداد ملبوس
بودن متحقق بوده باشد توضیح مقال مقتضای این است که گفته شود نباتات بعد از اشتراک
کل در اینکه اقسام نباتات نباتی نمیباشد که بالفعل ملبوس بوده باشد منقسم میشود بر دو قسم
یک قسم ان است که قوه ملبوسیت در ان متحقق است مثل پنبه و کتان و قسم دیگر ان است که چنین
نیست مثل غالب اقسام گیاه تشکیکی در جواز سجود بر قسم ثانی نیست و کلامیکه هست در قسم

اول است

اول است باینمعنی همین استعداد ملبوس بودن کفایت میکند در حکم بعدم جواز سجود تا اینکه
مختار اول است پس سجده بر قطن و کتان جایز نخواهد بود خواه قبل از غزل بوده باشد یا بعد قبل از
بافتن بوده باشد یا بعد بافتن و قول بجواز سجود بر قطن و کتان قبل از غزل ضعیف است و اضعف
از این قول بجواز سجود است اگرچه بعد از غزل بلکه بعد از بافتن بوده باشد و این قول شاذ است
و هرگاه فرض شود که چیزی بافته شده از معتاد اللبس و غیر معتاد اللبس مثل لیف خرما در اینصورت
اگر جبهه در حال سجود واقع شود بر غیر معتاد اللبس سجده صحیح خواهد بود بخلاف اینکه جبهه واقع شود
بر معتاد اللبس پس در اینصورت صحیح نخواهد بود و از این قبیل است حصیر پس هرگاه قدر مجزی
از جبهه واقع شود بران گیاه که حصیر از ان بافته شده سجده صحیح است و اگر واقع شود بر ریسمان
در بیان سجود بر کاغذ است
تنها یا بر ریسمان و ان گیاه باهم صحیح نخواهد بود مبحث سیم در بیان جواز سجود است بر کاغذ
بدانکه اگرچه مقتضای بعض از کلمات سابقه عدم جواز سجده است بر چیزی که خارج از ارض
و نبات بوده باشد لکن جواز سجود بر کاغذ بدلیل خاص ثابت شده است خواه ماخوذ شده باشد
از چیزیکه سجده بر ان جایز باشد مثل کاغذی که معمول از قطن و کتان بوده باشد بلکه ظاهر
این است که سجده بر کاغذ جایز بوده باشد اگرچه ماخوذ از حریر بوده باشد لکن اجتناب از این با تمکن
در سجود بر کاغذ مکتوب است
از غیر مقرون باحتیاط است و قول باختصاص جواز بکاغذیکه ماخوذ بوده باشد از چیزی که سجده
بران صحیح بوده باشد بسیار ضعیف است بلی هرگاه کاغذ در ان چیزی نوشته باشد خالی از این
نیست ما به الکتابه یا چیزیست که سجده بر ان جایز است مثل تربت حسین بن علی مشرفهما الاف
السلام و التحیة یا از گل دیگر یا از چیزیست که سجده بر ان جایز نیست مثل مرکب و علی التقدیرین
الاخیرین یا کتابت محیط بر سطح کاغذ هست بحدی که موضع خالی از کتابت باقی نمانده که کفایت
نماید در صحت سجود یا مانده است پس مسئله متصور بچند صورت است اول ان است
که ما به الکتابه از چیزیست که سجده بر ان جایز است در اینصورت شبهه در جواز ان نیست
خواه موضعی از کاغذ باقی مانده باشد یا نه دویم ان است که ما به الکتابه غیر ان است یعنی
چیزیست که سجود بر ان جایز نیست لکن موضعی از کاغذ خالی از کتابت است که وضع
جبهه بران کفایت میکند در سجده در اینصورت باز جایز است در صورتیکه جبهه
واقع شود بر موضع خالی از کتابت سیم مثل ثانی است لکن کتابت مستوعب سطح کاغذ است

بایمعنی که موضع خالی از کتابت بمقدار مذکور نیست در اینصورت ظاهر این است که سجده
صحیح نبوده باشد پس عدم جواز مختص باین صورت است در تتمه دیگر جایز است با کراهة
بلکه ممکن هست قول بانتفای کراهت در صورتیکه ما بر الکتابه بما یصح السجود علیه بوده
باشد و ظاهر این است که این کراهت مختص بوده باشد در حق قاری مبصر پس در حق غیر جایز است
من غیر کراهة بنابراین کراهت در حق غیر قاری ثابت نیست و همچنین در حق قاری در وقت
ظلمت چنانچه در جوامع ثابت نیست اگرچه قاری و سجده در روز بوده باشد مبحث چهارم

در بیان حکم سجده است با ظهور مخالفت بدانکه هرگاه کسی وضع جبهه نمود بچیزی باعتقاد انکه
این چیزیست که سجده بران صحیح است بعد از ان فساد اعتقاد او ظاهر شد مشخص شد که سجده بران
جایز نبود خواه باعتبار ذات ان بوده باشد مثل اینکه معلوم شد که ان استخوان بوده مثلا یا باعتبار
وصف ان مثل اینکه مشخص شد که چوب نجس بوده است یا باعتبار هر دو هم بحسب ذات و هم
بحسب وصف در اینصورت خالی از این نیست این ظهور فساد و اعتقاد یا در اثنای سجده است
یا بعد از رفع راس از سجده در صورت اخیر یا در سجده واحده است یا در سجدات متعدده اگر
در اثنای سجده بوده باشد یا قبل از اتیان بذکر واجب است یا بعد از ان و علی التقدیرین یا ممکن است
با عدم رفع راس از تدارک باین نحو که پیشانی خود را بکشد تا برساند بچیزیکه سجده بران صحیح
بوده باشد یا ان چیز را بیاورد در زیر جبهه خود قرار دهد یا ممکن نیست اگر ممکن بوده باشد
پس در اینمقام چند احتمال است اول ان است که عالم شد بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب
و ممکن است از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده بران صحیح است در اینصورت ظاهر
این است که لازم بوده باشد که پیشانی خود را بکشد تا برساند بچیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد
بجبهه اما اینجا یخواهد بود بنابراین شخص مخیر خواهد بود مابین رسانیدن جبهه را بان چیز
یا رسانیدن ان بجبهه ممکن است تفصیل داده شود در اینمقام باین نحو که اگر ان موضعیکه سجده
بران صحیح است یا مساوی است با ان موضعیکه جبهه بران واقع شده یا پائین تر است
یا بلندتر اگر مساوی بوده باشد در اینصورت اولی این است که پیشانی را بکشد تا برساند بان
موضع مساوی که سجده بران جایز است مثل اینکه سر را گذارده در اول بموضع از زمین مشخص شد
کما موضع نجس بوده در اینوقت پیشانی را میکشد تا برساند بموضع طاهر و رسانیدن چیزیکه



در حکم سجود بر چیزی باعتقاد انکه سجده بران صحیح است بعد فساد ان اعتقاد ظاهر شود



سجده بران جایز است بجهت نظر باینکه خالی نیست از رفع فی الجمله اجتناب از ان اگر لازم نبوده
باشد یقینا اولی خواهد بود و همچنین است اگر موضعیکه پیشانی را بسوی ان میکشد
اخفض از ان موضع اول بوده باز اگر حکم بتعیین کشانیدن پیشانی نکنیم یقینا اولی خواهد بود
از رسانیدن چیزی را که سجده بران صحیح بوده باشد بر پیشانی بهمان جهت که مذکور شد واما
هرگاه بلندتر از ان موضع اول بوده باشد در اینصورت خالی از این نیست که علو یا قایم است
بطریق سراشیب اگر اول است ظاهر این است که رسانیدن چیزیرا که سجده بران صحیح است
بجبهه اولی است از کشانیدن جبهه را بسوی ان موضع مرتفع و این تفصیل نیز در صورت احقیت
نیز محتمل است و از انچه مذکور شد مشخص میشود که اگر پیشانی را در اول دفعه مثل تربت الان
بر بمحی مثلا گذارده باشد و بعد از انکه مشخص شد مهر را حرکت دادن تا موضع تربت بان قرار
بگیرد اولی است از اینکه سر را از ان جا حرکت داده بمهر رساند دوم ان است که عالم شد بحقیقت
حال بعد از اتیان بذکر واجب در اینصورت ظاهر این است که سجده این شخص صحیح بوده باشد
چنانچه هرگاه عالم بحقیقت حال نشده بود مگر بعد از رفع راس از سجود میگفتیم سجده این صحیح است
یعنی اتیان بسجده و ذکر واجب در سجده را نموده است پس از این ظاهر میشود طهارت محل
سجده مثلا شرط صحت ذکر است در وقتیکه عالم بوده باشد قبل از اتیان بذکر واجب انکه ان محل
نجس است در اینصورت اتیان بذکر واجب در اینمحل جایز نیست و اما شرطیت مطلقه طهارت
محل سجده مثلا بالاضافه بذکر ثابت نیست تا مثل صورت مفروضه حکم توانیم نمود بفساد
ذکر پس واجب باشد تدارک ان بعد از رسانیدن جبهه را بچیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد
بلی در صورت مفروضه ممکن است که قائل شویم برجحان جر جبهه تا برساند بچیزیکه سجده بران
جایز بوده باشد بجهت درک ذکر مستحب هرگاه اتیان نموده باشد و اما بجهت تدارک ذکر واجب ظاهر
این است که جایز نبوده باشد و از انچه مذکور شد مشخص شد که اگر عالم شود بحقیقت حال بعد از
رفع راس از سجده بی اشکال سجده صحیح خواهد بود سیم ان است که عالم شود بحقیقت
حال قبل از اتیان بذکر واجب لکن ممکن نیست از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده بران صحیح
باشد و نه از رسانیدن چیزی که سجده بران صحیح بوده باشد بجبهه با عدم فعل منافی حکم در این
مسئله خالی از اشکال نیست دور نیست با همه حالات اتیان بذکرها بدو دور نیست که تفصیل داده شود

درینمقام ما بین اینکه این در سجده اخر بوده باشد یا در غیران علی التقدیرین با رفع راس متمکن خواهد بود
از تحصیل چیزی که سجده بران صحیح باشد با عدم فعل منافی یا نه پس مسئله متصور بچند صورت
میشود اول ان است که در سجده اخر است و با رفع راس متمکن از تحصیل ما یصح السجود علیه
نیست درینصورت دور نیست که بگوییم سجده ان صحیح بوده باشد پس لازم است اتیان
بذکر سجود نماید درهمانحالت نظر باستصحاب صحت و عدم ظهور شمول مستندیکه دلالت
میکند بر اعتبار ارض یا نبات در جبهه یکه جبهه بران واقع میشود نسبت بانچه مفروض محل کلام است
۲ دوم مثل همین است که مفروض شد یعنی این واقعه در سجده اخر است و عالم بحقیقه حال شد
قبل از ذکر و در انحالت متمکن نیست از چیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد لکن با رفع راس متمکن
ازان خواهد بود درینصورت نیز ظاهر این است که اتیان بذکر بهمانحالت در حق او متعین بوده
باشد رفع راس قبل از ذکر و عود بسجود بعد از تحصیل چیزیکه سجده بر انجایز بوده باشد در حق
این واجب بلکه جایز نبوده باشد نظر بلزوم زیادتی سجده با عدم ظهور دلیلیکه دلالت کند بر جواز
ان ۳ سیم ان است که در غیر سجده اخر است لکن اگرچه در انحالت متمکن از تحصیل چیزیکه سجده
بران جایز بوده باشد نیست اما بعد از رفع راس متمکن ازان خواهد بود درینصورت نیز مثل دو صورت
مذکوره اتیان بذکر واجب در همان حالت نماید بعد ازان رفع راس نموده بعد از تحصیل ما یصح علیه
السجود اتیان بما بقی از سجود نماید در این سه صورت اگرچه بحسب ظاهر نماز صحیح است لکن اهتمام
در امور دین مقتضی و غایت احتیاط است باعاده نماز ۴ چهارم مثل صورت سیم است لکن میداند
که با رفع راس نیز متمکن از تحصیل چیزی که سجده بران صحیح بوده باشد نیست با عدم فعل منافی
درینصورت نماز باطل خواهد بود در همان حالت سجود قطع عمل نموده بعد از رفع راس
استیناف نماز نماید مخفی نماند که انچه مذکور شد در جمیع این اقسام من اولها الی اخرها در سجده
در سجده بر نجس نیز جاریست چنانچه اشاره بان نمودیم پس هرگاه سجده بر نجس نمود
پس اطلاع بران یا بعد از رفع راس از سجود است یا قبل اگر اول است سجود صحیح خواهد بود
خواه بعد از نماز بوده باشد یا در اثنای نماز متمکن بوده باشد از اعاده نماز در وقت یا نه در جمیع
صور ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و قول بلزوم اعاده با بقای وقت ضعیف است
لکن رعایت این خالی از احتیاط نیست و اگر ثانی است یعنی علم بحقیقت حال قبل از رفع راس

از سجود است

از سجود است درینصورت یا قبل از اتیان بذکر واجب است یا بعد از اتیان بان اگر بعد از
اتیان بذکر واجب بوده باشد ظاهر این است که سجده صحیح بوده باشد اجتزاء بهمان نموده
رفع راس نماید و نماز را اتمام کند و اگر قبل از اتیان بذکر واجب بوده باشد اگر در انحالت متمکن
بوده باشد از رسانیدن جبهه بچیز پاکی سجده بران صحیح بوده باشد یا رسانیدن ان را
بجبهه چنان نموده بعد از اتیان بذکر اتمام نماز نماید و اگر در انحالت متمکن ازین نبوده باشد
یا با رفع راس متمکن ازین خواهد بود با عدم فعل منافی یا نه علی التقدیرین این یا در سجده اخر است
یا در غیر ان تفصیل حکم بنحویست که بیان شد باین نحو که اگر در سجده اخر است در همانحالت اتیان
بذکر لازم نموده نماز را اتمام نماید خواه بعد از رفع راس متمکن از تحصیل طاهر ما یصح السجود علیه بوده باشد
یا نه و اگر در غیر سجده اخر بوده باشد باز چنین نماید در صورتیکه متمکن بوده باشد بعد از رفع راس
از تحصیل ان و اگر متمکن نبوده باشد بعد از رفع از تحصیل ان با عدم فعل منافی در همانحالت نماز را
قطع نموده استیناف نماز نماید لکن احتیاط در دین مقتضی اعاده نماز است در صور اتمام که مذکور شد
مبحث پنجم هرگاه مصلی شروع بنماز نماید در حالتی که متمکن بود از وضع جبهه بر چیزی که سجده
بران صحیح بود و در اثنای نماز عذری هم رسید که رفع تمکن از او شد مثل اینکه بر روی فرش و سجاده
ایستاده مهری در وسط ان گذارده و مشغول نماز شد در اثنای نماز طفلی امد و ان مهر را برداشت
و رفت امر این شخص در این وقت مردد است ما بین انکه نماز را قطع نماید یا تحصیل چیزی نماید
که سجده بران صحیح بوده باشد یا نماز را بهمان حالت تمام نماید ظاهر بتفصیل است درینمقام
باین نحو که این امر یا در ضیق وقت است یا در سعه وقت اگر در ضیق وقت است بحدی که اگر
نماز را قطع نماید تا تحصیل نماید چیز بر اگر سجده بران صحیح بوده باشد درک نماز در وقت
نخواهد نمود درینصورت ظاهر این است که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه معین است
که اتمام نماز نماید و در حین سجود سجده بر کف یا ثوب بتفصیلی که بیان خواهد شد نماید
و اگر وقت موسع است معین است که نماز را قطع نماید بعد از تحصیل چیزی که سجده بران صحیح است
استیناف نماز نماید مبحث ششم سابق بیان شد که سجده جایز نیست مگر بر ارض یا نبات
موصوف مخفی نماند که ازین قاعده استثنا شده چند چیز بعضی بعنوان اطلاق و عموم و بعضی
در وقتی دون وقتی و بعبارت اخری بعضی جواز سجود بر ان ثابت است در حال اختیار و اضطرار

وبعضی مختص است بحالت ضرورت اول منحصر بیک چیز است وان کاغذ است چنانچه سابق
بیان شد پس جواز سجود بران در جمیع احوال ثابت است اگرچه متمکن از ارض و نبات بوده باشد
۲ دوم ثوب وسیم کف مصلی است لکن در صورتیست که متمکن از سجود بر ارض و نبات و کاغذ
نبوده باشد در اینصورت که متمکن از سجود بر اینها نبوده باشد جایز است سجده بر لباس خود نماید
لکن لباسی که معمول از قطن و کتان بوده باشد و هم چنین جایز است در اینصورت جایز است بر خود
قطن و کتان نماید یا بر قطعه کرباسی اگرچه جزو ثوب نبوده باشد و اما ثوب معمول از غیر ظاهر این است
که جایز نبوده باشد اگرچه در حق زنان بوده باشد و اما ثوب مصنوع از ابریشم و نحو آن دور نیست
که سجده بر آن نیز جایز نبوده باشد اگرچه در فصل برودت هوا بوده باشد لکن با تمکن از سجده
بر ثوب معمول از قطن و کتان چنانچه بیان خواهد شد و ظاهر این است که لازم نبوده باشد
که ثوب از خود مصلی بوده اگرچه توهم میشود از بسیاری از عبارات فقها اختصاص لکن ظاهر
این است که اختصاص مراد نبوده باشد بالجمله ظاهر این است که سجده بر ثوب مخصوص
جایز بوده باشد اگرچه ثوب از خود نبوده باشد بلکه ملبوس او نیز نبوده باشد بنابراین چند
احتمال در اینمقام محتمل است اول ان است که ثوب از خود مصلی بوده و ملبوس او نیز
بوده باشد دوم ان است که ثوب مملوک او بوده لکن ملبوس دیگری بوده باشد سیم
ان است که ملبوس او بوده باشد لکن مملوک غیر بوده باشد و نزد او بطریق عاریه یا اجاره
بوده باشد چهارم ان است که مملوک غیر و ملبوس غیر بوده باشد ظاهر این است که در جمیع
صور مذکوره سجده بر ثوب جایز بوده باشد مشخص است که در صورت مملوکیت
غیر جواز سجود مختص بصورت اذن او است و در جمیع صور سجده بر ثوب مقدم است
بر سجده بر کف و با عدم تمکن از سجده بر ثوب بتفصیلیکه مذکور شد و هم چنین عدم تمکن
از سجود بر قطن و کتان جایز است که سجده بر کف خود نموده باشد و ظاهر این است
که سجده بر ظهر کف متعین است پس سجده بر بطن کف جایز نخواهد بود بلکه لازم است
که بطن کف را بزمین بگذارد و بر ظهر ان سجده نماید و مخیر است مابین سجده بر کف دست
راست یا دست چپ هر یک را که خواسته باشد اختیار نموده باشد و در صورت
مستوریت کف اگر مستور بوده باشد بقطن و کتان سجده بر ان ساتر نماید بلکه احتیاط

این است



این است که نزع ان ساتر نموده بعد از ان سجده بر ان ساتر نماید نه بر کف و اما هرگاه ان ساتر از غیر
قطن و کتان بوده باشد مثل دستکش از پوست یا از ابریشم در اینصورت حکم بجواز سجده بر
روی ان ساتر مشکل است با تمکن از سجود بر قطن و کتان یا ثوب منسوج از انها بلکه جایز نیست
و ظاهر این است همین که متمکن از سجود بر ارض مثلا نیست سجده بر ثوب و با عدم تمکن از ثوب
از ثوب سجده بر کف میتواند نمود مانع از سجود بر ارض حرارت هوا بوده باشد یا برودت
ان و حکم مختص بحالت حرارت نیست چنانچه توهم میشود از بسیاری از عبارات مخفی نماند
مناط در جواز سجود بر ثوب یا بر کف عدم تمکن است از سجود بر ارض مثلا در جمیع وقت
نماز یا نه بلکه همین که در اول زوال متمکن از وضع جبهه بر ارض نیست همان وقت میتواند
سجده بر ثوب نمود اگرچه معتقد این بوده باشد که در اخر وقت متمکن از وضع جبهه بر ارض
خواهد شد ظاهر ثانی است اگرچه احتیاط در اول است و هم چنین است حال در تبدیل مکان
باینمعنی که فرض میکنیم در مسجد متمکن از سجود بر ارض نیست بجهت حرارت هوا لکن در سرای
متمکن خواهد بود با وجود این میتواند سجده بر ثوب نماید یا نه بلکه لازم است تبدیل مکان
نموده سجده بر ارض نماید اگرچه ظاهر از ظواهر نصوص اول است لکن البته احتیاط در ثانی است
حاصل انچه در اینمقام باید دانسته شود ان است که اگر متمکن از سجود بر ارض یا نبات غیر
ماکول و ملبوس بوده باشد یا کاغذ سجده بر غیر اینها جایز نیست و در صورت تمکن از سه
نوع مخیر است مابین هر یک که خواسته باشد اگرچه بعضی افضل از دیگری بوده باشد و هرگاه
متمکن از هیچ یک از این انواع ثلثه نبوده باشد در اینصورت جایز است سجده بر قطن
یا کتان یا ثوب منسوج از اینها نموده باشد و در صورت عدم تمکن از اینها جایز است سجده
بر معدنیات نماید مثلا اهن و صفر و زنج و امثال اینها و در صورت عدم تمکن از اینها
نیز جایز است سجده نماید بر چیزی که نه ارض بوده باشد و نه نبات و نه متصل از انها
مثل ابریشم و ثوب معمول از ان و برف و امثال اینها و در صورتیکه متمکن از هیچیک نبوده
باشد انوقت جایز است سجده بر ظهر کف نماید پس جواز سجود بر پشت کف بعد از
عجز از جمیع خواهد بود بحث هفتم واجب است محل سجده بنوعی بوده باشد که جبهه
بران قرار گیرد پس سجده بر پشته ریگ و پنبه و وحل یعنی گل رقیق و امثال اینها که جبهه بر ان مستقر

در بیان لزوم قرار گرفتن جبهه در محل سجده

نمیشود جایز نیست واما هرگاه مضطر بوده باشد که در چنین محل ایتان بنماز نماید لازم است ترک
سجده نماید واکتفا نماید باشارت لبر بدل سجده ظاهر این است که اتیان باین ایما در حال ایستاده
جایز بوده باشد پس لازم نیست که بنشیند بجهت ایماء واز انچه مذکور شد مشخص میشود که عدول
از سجود بایماء در صورتیست که در وقت کل مجدی بوده باشد که جبهه قرار نگیرد واما هرگاه باین
حد نبوده مثل زمینی که از بارش تر شده باشد لکن نه باین حد در اینصورت نماز در اینجا جایز نخواهد بود وسجده را بطریق معهود می باید بعمل اورد **مبحث هشتم** مخفی نماند اعتبار ارض یا نبات
از ارض که ماکول و ملبوس نبوده باشد در محل جبهه است نه محال سایر اعضای دیگر توضیح این اجمال
ان است که چونکه لازم است در حال سجده هفت عضو بر زمین قرار گیرد وانها جبهه ودو کف ودو
زانو و سرهای دو انگشت بزرگ دو پا است بتفصیلیکه در مباحث سجود بیان خواهد شد
انشاءالله تعالی مراد در اینمقام ان است انچه مذکور شد که میباید سجده بر ارض یا نبات از ارض
بوده باشد این مختص بمحل جبهه است اما سایر اعضائیکه مذکور شد چنین نیست بلکه انها اگرچه
در حال اختیار بوده باشد بر هرچه واقع شود اگرچه بر روی فرش وحریر و نحو انها بوده باشد جایز خواهد
بود اگرچه نجس هم بوده باشد لکن مشروط بر انکه رطوبت نداشته باشد که تعدی نماید ببدن یا لباس
مصلی بجهة عدم وجوب گذاشتن شش عضو مذکور را در حال سجود بر ارض و نبات از ارض
محل تامل نیست کلامیکه هست در استحباب ان است که ایا رعایت انچه واجب بود بالاضافه
بجبهه مستحب هست بالاضافه بهمه اعضای سته یا نه ظاهر جماعتی از اعاظم فقها اعلی الله تعالی مقامهم
اولا است پس مستحب خواهد بود که دو دست ودو زانو و سر دو انگشت دو پا در حال
سجود واقع نسازد بر چیزیکه سجده بر ان صحیح بوده باشد وکلمات این بزرگواران اگرچه مطلق است
لکن ظاهر این است که باید مراد ایشان رد بوده باشد چه در حق زن کشف دو زانو در جمیع احوال
نماز جایز نیست بلکه ستر انها لازم است واین منافی حکم باستحباب وضع انها است بر ما یصح السجود
علیه مختار نزد حقیر ان است که استحباب رعایت این نسبت بدو کف ثابت است پس مستحب است
که کفها را در حال سجود بگذارد بچیزیکه سجده بر ان صحیح بوده باشد اما نسبت بدو زانو و دو انگشت
دو پا ثابت نیست بلکه نسبت بزانو در بعضی از صور رعایت ان مخالف با احتیاط است **مبحث
نهم** در بیان اعتبار طهارت محل جبهه است بدانکه لازم است محلیکه جبهه بران واقع میشود

بلکه بوده شد

وضع غیر جبهه از اعضای سته دیگر بر ما یصح السجود علیه واجب نیست

در بیان لزوم طهارت محل جبهه از نجاسات



یا له بوده باشد پس هرگاه نجس بوده باشد سجده بران جایز نخواهد بود اگرچه نجاست غیر متعدیه بوده
باشد بلکه اگر نجاستی بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در حال نماز مثل خونیکه کمتر از درهم بغلی
بوده باشد بجهة اعتبار طهارت محل جبهه در سجود محل تشکیک نیست و کلامیکه هست در این است
که ایا معتبر طهارت محل کل جبهه است در سجود یا نه بلکه کفایت میکند در صحت سجود و صلوة
طهارت محل مقدار معتبر از جبهه ظاهر دوم است بیان این اجمال انست که انچه واجب است انست
که جبهه را بگذارد بر چیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد بحدی که صادق باشد که جبهه را
بران چیز گذارده است بعضی تحدید کرده اند که بقدر درهم از جبهه لابد منه است ظاهر این است
که چنین نبوده باشد بلکه صدق ان در اقل از ان نیز متحقق است بنابراین هرگاه فرض شود محلیکه
جبهه بران واقع میشود نجس بوده باشد مگر محل قدری از جبهه که بوضع ان قدر صادق است
که جبهه را بارض مثلا گذارد سجده صحیح خواهد بود پس نجاست ما عدای این مضر بصحت نماز
نیست پس معتبر در صحت نماز طهارت محل قدر معتبر از جبهه است نه محل کل جبهه لکن بشرط
انکه نجاست علاوه بر این قدر تعدی بمصلی نکند در صورتیکه نجاست علاوه بر ان قدر نجاست
بوده باشد که بعد از تعدیه معفو عنها بوده در نماز مثل اینکه خون بوده باشد کمتر از درهم
در اینصورت ظاهر این است که مضر نبوده باشد توضیح مقام مقتضی این است که گفته شود
در اینمقام چند صورت است اول ان است که محل کل جبهه طاهر بوده باشد تشکیکی
در صحت در اینحالت نیست بلکه این اکمل صور مسئله است دوم ان است که محل
کل جبهه نجس بوده باشد شبهه در بطلان نماز در اینحالت نیست خواه نجاست متعدیه
بوده باشد یا نه در صورت تعدیه معفو عنها بوده باشد یا نه سیم ان است که محل قدر معتبر
از جبهه طاهر بوده باشد لکن علاوه بران قدر نجس بوده باشد در اینصورت اگر ان نجاست
تعدی بمصلی نکند نماز صحیح است وهمچنین نماز صحیح است هرگاه تعدی بکند لکن بعد از
تعدی نجاستی بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در نماز واما هرگاه متنجس بنجاستی بوده
باشد که تعدی نماید و معفو عنها نبوده باشد بی تشکیک نماز باطل است واما غیر جبهه از اعضای
سته مذکوره پس طهارت محال انها معتبر نیست بلکه معتبر خلو محال انها است از نجاست متعدیه
غیر معفو عنها پس هرگاه محال انها کلا او بعضا نجس بوده باشد لکن تعدی بمصلی نکند نه ببدن او و نه بلباس

طهارت محل قدر معتبر در جبهه کفایت میکند در صحت نماز

او نماز صحیح است و هم چنین است حال در صورتیکه تعدی بکند لکن بعد از تعدی بر معفو عنها بوده
باشد در نماز و اما هرگاه نجس بوده باشد بنجاستی متعدی بر غیر معفو عنها در اینصورت نماز باطل خواهد
بود بجهت رسیدن نجاست غیر معفو عنها بمصلی **بحث دهم** در بیان ترجیح انواع چیزهائی است
که در حال اختیار سجده بر انها جایز نیست بلکه در صورتی که ضرورت داعی شود بر سجده بر یکی
از انها در انصورت جایز است بدانکه هرگاه کسی متمکن از سجده بر چیزی که سجده بران صحیح بوده
باشد یا نباشد و متمکن بوده باشد از سجده بر ثوب و نجس اختیار کدام یک نماید میگوئیم این مقصود
بچند صورت میشود **اول** ان است که امر مردد بوده باشد ما بین سجود بر ثوب طاهر و ثوب
نجس در این صورت سجود بر ثوب طاهر متعین است بی اشکال هرگاه هر دو از یک صنف بوده باشند
مثل اینکه هر دو از قطن بوده باشند یا هر دو از ابریشم بوده باشند و هرگاه مختلف در صنف بوده باشند
مثل انکه احدهما از قطن بوده باشد و دیگری از ابریشم لکن نجس لباسی ابریشمی بوده باشد در اینصورت
نیز سجده بر لباس قطن متعین است و اما هرگاه نجس لباس قطن بوده باشد و طاهر لباس ابریشم
در اینصورت نیز ظاهر این است که سجده بر طاهر متعین بوده باشد پس لازم است که سجده
بر لباس ابریشم نماید **دوم** ان است که امر مردد باشد ما بین سجود بر نجس ما یصح السجود علیه و طاهر
ما لا یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و ثوب طاهر در اینصورت نیز ظاهر این است
که سجده بر طاهر متعین بوده باشد پس سجده بر ارض نجس در چنین صورت جایز نخواهد بود
و هم چنین است سجده بر نبات نجس یا کاغذ نجس و ثوب طاهر اگر چه از ابریشم بوده باشد **سیم**
ان است که امر مردد بوده باشد ما بین سجود بر نجس ما یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس
و نجس ما لا یصح السجود علیه مثل سجود بر ثوب نجس در اینصورت ظاهر این است که سجود
بر نجس ما یصح السجود علیه متعین بوده باشد و سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه جایز نبوده باشد نظر
باینکه مانع تیر در اینجا از دو راه است یکی باعتبار ذات ان چیز و دیگری باعتبار وصف که عبارت
از نجاست بوده باشد و مانع تیر در اول منحصر است باعتبار وصف **چهارم** ان است که امر مردد
باشد ما بین سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه مثل ثوب نجس و سجود بر عین نجاست در اینصورت
اگر چه مانع تیر در هر دو طرف باعتبار ذات و وصف است لکن ظاهر این است که سجود بر نجس ما لا
یصح السجود علیه متعین بوده باشد و سجود بر عین نجاست جایز نبوده باشد و از اینجا مشخص

میشود



میشود در صورتیکه امر مردد شود ما بین سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه و سجود بر عین نجس
البته سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه متعین است مجملا در صورتیکه امر مردد بوده باشد
ما بین سجود بر متنجس و عین نجاست سجود بر متنجس متعین است خواه متنجس مما یصح
السجود علیه بوده باشد یا نه و در هر دو صورت سجود بر عین نجاست جایز نیست و از آنچه
انچه مذکور شد مشخص میشود که با وجود تمکن از سجود بر متنجس عدول از سجود با یماء جایز نیست
پس قول بعدول از سجود با یماء در مثل اینصورت ضعیف خواهد بود بلی هرگاه فرض شود
که متمکن از سجود نبوده باشد مگر بر نجس العین در اینصورت ظاهر این است که ایماء بدل
سجود متعین بوده باشد پس سجود بر نجس العین هرگز جایز نخواهد بود بخلاف متنجس که سجود
بران جایز هست در صورت عدم تمکن از سجود بر طاهر بتفصیلیکه دانسته شد کلامیکه
در اینمقام هست این است اما سجده که بر متنجس جایز هست در صورتی است که نجاست
تعدی بمصلی نکند پس هرگاه نجاست ان متنجس تعدی کند بمصلی سجود بران جایز نخواهد بود
پس لازم است عدول از سجود با یماء در چنین صورت یا انکه سجود بر متنجس جایز هست
اگر چه نجاست تعدی نماید بمصلی ممکن است در اینمقام تفصیل داده شود ما بین نجسیکه معفو عنها
بوده باشد بعد از تعدی بجبهه و غیر ان اگر اول بوده باشد بی اشکال حکم شود بلزوم سجود
و عدم جواز عدول با یماء و اگر ثانی بوده باشد باز تفصیل داده شود ما بین کسیکه جبهه او نجس
بوده باشد قبل از شروع بنماز و متمکن از تطهیر نبوده باشد و کسیکه جبهه او طاهر بوده باشد اگر
اول بوده باشد باز حکم شود بتعین سجود بران متنجس اگر چه موجب تعدی نجاست میشود
بجبهه نظر باینکه مفروض این است که جبهه نجس است و دلیلی که منع کند از تزاید نجاست
در نظر نیست و اگر ثانی بوده باشد محل اشکال است اگر چه ممکن است باز حکم شود بتعین
سجود نظر باینکه حرجی نیست مگر بتنجس جبهه در اثنای صلوة و دلیلیکه در این حال مسوغ عدول
بوده باشد با یماء در نظر نیست مشخص است که تکلیف بهمان ثابت است و دلیل بر جواز عدول از سجود
با یماء در اینحالت ظاهر نیست پس متعین است نماز با سجود اگر چه موجب نجاست جبهه شود
و در اینصورت اگر اتیان بدو نماز نماید یکی با سجود و دیگری با ایماء بدل سجود شاید احوط
بوده باشد و صلوة با ایماء را مقدم بدارد بر صلوة با سجود در صورتیکه متمکن از تطهیر جبهه بوده باشد

واکر متمکن از طهیر بوده باشد نماز با سجده را مقدم دارد بر نماز با ایماء عجل الله تعالی فرجه ولیه لرفع الشبهات وحل المشکلات بمحمد والرسل له السادات **مبحث یازدهم** در حکم اشتباه چیزیکه سجده بران صحیح است بچیزیکه سجده بران صحیح نیست بدانکه هرگاه مایصح السجود علیه مشتبه شود بمالا یصح السجود علیه بحسب وصف مثلا انکه موضعی نجس شد از زمین و این موضع نجس مشتبه شد بغیران یا غیر مغصوب مشتبه شد بمغصوب در اینصورت یا مضطر است در نماز در انمکان یا نه اگر مضطر است باینمعنی که متمکن از سجود بر موضع دیگر نیست پس اشکال سجده بر انموضع مشتبه بنجس جایز است بلکه لازم است نظر بانچه در سابق بیان شد که هرگاه ارض متمکن نبوده باشد مکان سجده بر ارض نجس در اینصورت سجده بر ارض نجس لازم است پس مشتبه بنجس بطریق اولی و این در صورتیکه متمکن از ثوب طاهر نبوده باشد ظاهر است و اما هرگاه متمکن بوده باشد از سجود بر ثوب طاهر پس حکم خالی از اشکال نیست نظر بانچه در سابق بیان شد در صورتیکه امر مردد بوده باشد ما بین سجود بر ثوب طاهر و ارض نجس معین است سجده بر ثوب طاهر و با وجود ان سجده بر ارض نجس جایز نبوده و مشتبه بنجس نیز در موضع محصور حکم نجس دارد و اما در مشتبه بمغصوب در این صورت که محل کلام است پس حکم بجواز سجود بران مشکل است بلکه دور نیست در چنین صورت ایماء متعین بوده باشد و هرگاه متمکن از سجود بر موضع دیگر بوده باشد خالی از این نیست یا ان اشتباه در موضع محصور است یا غیر محصور اما در موضع محصور مثل انکه یکموضع از اوطاق نجس شده باشد و متمکن از نماز در اطاق دیگر بوده باشد یا یک اوطاق در میان پنج اوطاق نجس بوده باشد و اوطاق نجس مشتبه باشد بغیران پس در امثال این دو صورت سجده در انموضع جایز نیست پس لازم است که انسان بنماز در موضع دیگر نموده باشد و اما هرگاه موضع غیر محصور بوده باشد ظاهر اینست که اجتناب واجب نبوده باشد و مراد بمحصور در اینمقام انست که در اجتناب از سجود بران مشقتی نبوده باشد پس مراد بغیر محصور در اینمقام بمقتضای مقابله انست که در اجتناب از ان صعوبتی بوده باشد و معیار در تحقق مشقت و عدم ان حالا اغلب ناس است **فصل هفتم** در اذان و اقامه است و در این چند مبحث است **مبحث دهم** در فضیلت انها است بدانکه اخبار از ائمه علیهم صلوات الله الملک المنان در فضیلت اذان و اقامه بسیار است در اینمقام اقتصار میشود بذکر قلیلی از ان نظر باینکه اطلاع بران موجب رغبت انسان و باعث

ذکر فضیلت اذان و اقامه است

بخبر



بخبر امثال ما غافلان است پس میگوئیم در حدیث صحیح از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که ان بزرگوار فرموده که جناب فخر انبیا و رسل صلوات الله علیه و اله فرموده هرکس در شهری از شهرهای مسلمانان یکسال اذان بگوید بهشت در حق او واجب میشود و در حدیث صحیح دیگر فرموده هرگاه اذان و اقامه بگوئی این باعث میشود که دو صف از ملائکه در عقب سر تو نماز میکنند یعنی دو صف از ملائکه اقتدا میکنند بتو در ان نماز و اگر اقتصار باقامه تنها نمائی یکصف از ملائکه در عقب تو نماز میکنند و در حدیث وارد شده که امتداد ان صف ملائکه از مشرق است تا بمغرب و از مخزن اسرار ربانی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و اله روایت شده که انحضرت فرموده کسیکه اذان بگوید و مقصود او از گفتن اذان نبوده باشد مگر رضای الهی جل شانه خداوند عالم جل جلاله عطا میفرماید باو ثواب چهل هزار شهید و داخل میشود بسبب شفاعت او چهل هزار گناهکار در بهشت و همین که مؤذن که با معرفت بگوید اشهد ان لا اله الا الله دعا و استغفار میکنند در حق او هفتاد هزار ملائکه و می نویسند چهل هزار ملائکه در نامه عمل او ثوابیکه قربت میشود بر گفتن اشهد ان محمدا رسول الله اخبار در فضیلت اذان و اقامه بسیار است همین قدر که مذکور شد در اینمقام کافیست و ظاهر است که اینها همه در صورتیست که با معرفت بوده باشد و معنی اشهد ان لا اله الا الله این است که من شهادت میدهم کسیکه سزاوار معبودیت و پرستش بوده باشد منحصر است در ذات اقدس و جناب مقدس حضرت خلاق عالم جل شانه و ملتفت این بشود که ان معبود من چنین معبودی است که از جمله اثار قدرت ان معبود متعال است خلقت اسمان و زمین با عدم مثل و ماده و انتفای معاون و اوست عالم بما فی الضمیر قاطبه عباد و خطورات قلبیه بعض خطورات عیان در نزد او است و اذعان بحقیقت این اعتراف در غالب احوال منفک نمیشود از دهشت و اضطراب بسبب تذکر سطوت و عظمت حضرت ذی الجلال و مناسب در مقام شهادت برسالت ان فخر کافه موجودات انست که ملتفت بجلالت ان نفس مطهر و ذات مقدس ان سید انبیاء و رسل شده که چه جلالتی داشته که بشرافت رسالت از جانب حضرت رب العزة تعالی شانه مشرف شده و امین خداوند عالم جل جلاله شده در تبلیغ مرضیات و محبوبات و منهیات و مبغوضات

واکر متمکن از تطهیر بوده باشد نماز با سجده را مقدم دارد بر نماز با ایماء عجل الله تعالی فرجه ولیه لرفع الشبهات
وحل المشکلات بمحمد واله السادات **مبحث یازدهم** در حکم اشتباه چیزیکه سجده بران صحیح است
بچیزیکه سجده بران صحیح نیست بدانکه هرگاه ما یصح السجود علیه مشتبه شود بما لا یصح السجود علیه
بحسب وصف مثلا انکه موضعی نجس شد از زمین واین موضع نجس مشتبه شد بغیر ان یا غیر مغصوب
مشتبه شد بمغصوب در اینصورت یا مضطر است در نماز در انمکان یا نه اکر مضطر است
باینمعنی که متمکن از سجود بر موضع دیکر نیست پس اشکال سجده بر انموضع مشتبه بنجس جایز است
بلکه لازم است نظر بانچه در سابق بیان شد که هرگاه ارض متمکن نبوده باشد مکان سجده بر ارض
نجس در اینصورت سجده بر ارض نجس لازم است پس مشتبه بنجس بطریق اولی واین در صورتیکه
متمکن از ثوب طاهر نیز نبوده باشد ظاهر است واما هرگاه متمکن بوده باشد از سجود بر ثوب طاهر
پس حکم خالی از اشکال نیست نظر بانچه در سابق بیان شد در صورتیکه امر مردد بوده باشد ما بین سجود
بر ثوب طاهر وارض نجس معین است سجده بر ثوب طاهر و با وجود ان سجده بر ارض نجس جایز
نبوده ومشتبه بنجس نیز در موضع محصور حکم نجس دارد واما در مشتبه بمغصوب در این صورت
که محل کلام است پس حکم بجواز سجود بران مشکل است بلکه دور نیست در چنین صورت ایماء متعین
بوده باشد وهرگاه متمکن از سجود بر موضع دیکر بوده باشد خالی از این نیست یا ان اشتباه در موضع
محصور است یا غیر محصور اما در موضع محصور مثلا انکه یکموضع از اوطاق نجس شده باشد
ومتمکن از نماز در اطاق دیکر بوده باشد یا یک اوطاق در میان پنج اوطاق نجس بوده باشد و اوطاق
نجس مشتبه باشد بغیر ان پس در امثال این دو صورت سجده در انموضع جایز نیست پس لازم است
که اتیان بنماز در موضع دیکر نموده باشد واما هرگاه موضع غیر محصور بوده باشد ظاهر اینست
که اجتناب واجب نبوده باشد ومراد بمحصور در اینمقام ان است که در اجتناب از سجود بران
مشقتی نبوده باشد پس مراد بغیر محصور در اینمقام بمقتضای مقابله ان است که در اجتناب از ان
صعوبتی بوده باشد ومعیار در تحقق مشقت وعدم ان حال اغلب ناس است **فصل هفتم**
در اذان واقامه است ودر این چند مبحث است **مبحث دهم** در فضیلت انها است
بدانکه اخبار از ائمه علیهم صلوات الله الملک المنان در فضیلت اذان واقامه بسیار است
در اینمقام اقتصار میشود بذکر قلیلی از ان نظر باینکه اطلاع بران موجب رغبت انسان وباعث

در فضیلت اذان واقامه است

نجنر



تخبیر امثال ما غافلان است پس میکوئیم در حدیث صحیح از کاشف اسرار ودقایق جناب امام
جعفر صادق علیه السلم روایت کرده بزرکوار فرموده که جناب فخر انبیاء ورسل صلوات الله
علیه واله فرموده هرکس در شهری از شهرهای مسلمانان یکسال اذان بکوید بهشت در حق
او واجب میشود ودر حدیث صحیح دیکر فرموده هرگاه اذان واقامه بکوئی این باعث این میشود
که دو صف از ملائکه در عقب سر تو نماز میکنند یعنی دو صف از ملائکه اقتدا میکنند
بتو در ان نماز واکر اقتصار باقامه تنها نمائی یکصف از ملائکه در عقب تو نماز میکنند ودر حدیثی
وارد شده که امتداد ان صف ملائکه از مشرق است تا بمغرب واز مخزن اسرار ربانی حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه واله روایت شده که انحضرت فرموده کسیکه اذان بکوید و مقصود
او از کفتن اذان نبوده باشد مکر رضای الهی جل شانه خداوند عالم جل جلاله عطا میفرماید
باو ثواب چهل هزار شهید ودلخل میشود بسبب شفاعت او چهل هزار کناه کار در بهشت
وهمین که مؤذنی که با معرفت بکوید اشهد ان لا اله الا الله دعا واستغفار میکند در حق
او هفتاد هزار ملائکه ومی نویسند چهل هزار ملائکه در نامه عمل او ثوابیکه قریب میشود
بر کفتن اشهد ان محمدا رسول الله اخبار در فضیلت اذان واقامه بسیار است همین قدر که
مذکور شد در اینمقام کافیست وظاهر است که اینها همه در صورتیست که با معرفت بوده
باشد ومعنی اشهد ان لا اله الا الله این است که من شهادت میدهم کسیکه سزاوار معبودیت
وپرستش بوده باشد منحصر است در ذات اقدس وجناب مقدس حضرت خلاق عالم
جل شانه وملتفت این باشد که ان معبود من چنین معبودی است که از جمله اثار قدرت
ان معبود متعال است خلقت اسمان وزمین با عدم مثل وماده وانتفای معاون واضداد
واوست عالم بما فی الضمیر قاطبه عباد وخطورات قلبیه بحض خطور عیان در نزد اواست
واذعان بحقیقت این اعتراف در غالب احوال منفک نمیشود از دهشت واضطراب بسبب
تذکر سطوت وعظمت حضرت ذی الجلال ومناسب در مقام شهادت برسالت ان فخر کافه
موجودات ان است که ملتفت بجلالت ان نفس مطهر وذات مقدس ان سید انبیاء ورسل
شده که چه جلالتی داشته که بشرافت رسالت از جانب حضرت رب العزة تعالی شانه مشرف شده
وامین خداوند عالم جل جلاله شده در تبلیغ مرضیات ومحبوبات ومنهیات ومبغوضات بقاطبه

موجودات و مشخص است که این بودن از جانب خلاق عالم تعالی شانه در کافه امور سعادت [تمیت]
فوق همه سعادات و اشرف است کافه شرافات مشخص است که هرگاه حال مؤذن در وقت اذان
و اقامه چنین بوده باشد نظر باحادیث مذکوره و غیر اینها اقتدا خواهند نمود باو ملئکه مقربین
و فاین خواهد بود بسعادات و عطایای مذکوره از جانب خیر جواب جهان آفرین جل شانه پس عاقل
فطانت قرین ان است که خود را از شرافت این سعادات محروم ننماید و مغبون خسارت ابدی کسی است
که خود را نظر بهواجس و وساوس شیطانیه از امثال این کرامات عظیمه محروم کرداند اعاذنا الله تعالی
شانه من الحرمان المقرون بالخذلان و اعاننا بفضله و کرمه للفوز باشرف ما یفوز به اولیاءه فی غرفات
الجنان بحق کمل اولیائه و انبیائه المجباء لقاطبة الخلیقة من الانس والجان **مبحث دوم** در ذکر اختلافات
بین علمای شیعه در حکم اذان و اقامه بوجوب و استحباب بچند قول **اول** ان است که اذان و اقامه
واجب است در نماز جماعت خواه نماز جهری بوده باشد مثل نماز مغرب و عشا و صبح یا اخفاتی
بوده باشد مثل نماز ظهر و عصر و مستحب است در حال انفراد و این قول نقل شده از شیخ مفید و شیخ
طوسی و ابن براج و ابن حمزه و ابن زهره **دوم** ان است که اقامه واجب است در جمیع نمازها
و اذان واجب است در نماز جمعه و نماز صبح و نماز مغرب اگرچه این دو نماز فرادی بوده باشد و مستحب است
در ظهر و عصر و عشا و این قول حکایت شده از ابن جنید و ابن ابی عقیل **سیم** ان است که اذان
و اقامه واجب است در نماز جماعت مطلقا و هم چنین واجب است در نماز صبح و مغرب اگرچه
فرادی بوده باشد و اذان مستحب است در نماز ظهر و عصر و عشا این قول ظاهر میشود از شیخ مفید
در مقنعه **چهارم** ان است که هر دو مستحب است مطلقا خواه در نماز جماعت بوده باشد یا فرادی
جهری بوده باشد یا اخفاتی جماعت واجب بوده باشد مثل جمعه یا نه نماز قضائی بوده باشد یا ادا
و این مشهور ما بین فقها است و مختار بین اقوال است مخفی نماند که محل اذان و اقامه در نماز
یومیه و نماز جمعه است دون سایر نمازها خواه واجب بوده باشد یا مستحب خواه جماعت
در ان واجب بوده باشد مثل عیدین در صورت حضور امام ع یا مستحب مثل صلوات ایام
**مبحث سیم** در فصول و ماهیت اذان و اقامه است اما اذان بدانکه فصول ان هجده است چهار
تکبیر در اول بعد از ان شهادتین و توحید و الوهیت بعد از ان شهادت بر رسالت هر یک دو مرتبه
و اما شهادت بر ثبوت ولایت در حق مشکاة معارف حق و بیت جناب حضرت امیر المؤمنین

اختلاف ما بین فقها در وجوب و استحباب اذان و اقامه چهار قول ۱

در فصول اذان و اقامه است ۲

علیه الصلوة



علیه الصلوة من رب العالمین پس از اجزای اذان نیست نه اجزای لازمه و نه اجزای مستحبه اذان است لکن انصاف
این است که حکم بجزئیت ان ضعیف است اگرچه جزء مستحب بوده باشد لکن چونکه در کتاب احتجاج حدیثی
مذکور است که حاصل مضمون ان این است که هرگاه احدی از شما بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله پس باید
بگوید علی امیر المؤمنین بنا بر این هرگاه کسی بعد از فراغ از شهادت بر رسالت بگوید اشهد ان علیا امیر
المؤمنین بقصد امتثال این حدیث نه بقصد انکه جزء اذان است اتیان بمستحب مطلق کرده خواهد بود
و چونکه جماعتی از اعاظم فقها قدس الله تعالی ارواحهم مثل شیخ طوسی و علامه و غیر اینها فرموده اند
که در اخبار شاذه در مقام بیان اجزای اذان وارد شده اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله
و اشهد ان علیا ولی الله بنا بر این هرگاه مؤذن بعد از فراغ از شهادت بر رسالت شهادت بر امامت
و ولایت هر دو را جمع نماید باین نحو اشهد ان علیا امیر المؤمنین و ولی الله موافقت بهر دو حدیث
نموده خواهد بود لکن نه بقصد جزئیت اذان بلکه بقصد امتثال این دو حدیث مجملا بعد از فراغ
از شهادت بر رسالت از اجزای اذان سه حی علات است یعنی حی علی الصلوة و حی علی الفلاح
و حی علی خیر العمل باین ترتیب که مذکور شد هر یک را دو بار بگوید بعد از ان دو تکبیر بعد از ان
دو تهلیل هیجده جزء اذان تمام میشود و اجزای اقامه مثل اجزای اذان است تفاوتی نیست میان
انها مگر بسه چیز دو چیز در انتقاص و یکی در ازدیاد **اول** ان است که تکبیر در اول اقامه دو بار است
و در اذان چهار **دوم** ان است که تهلیل از اجزای اقامه یکبار است و در اجزای اذان دو بار چنانچه
بیان شد **سیم** ان است که بعد از حی علی خیر العمل در اقامه زیاده می نماید قد قامت الصلوة دو بار
**مبحث چهارم** اذان و اقامه اگرچه بنا بر مشهور و حق مستحب است لکن مبالغه و اهتمام در رعایت
انها میباید نمود خصوصا در صلوة جهریه سیما در نماز مغرب و صبح خصوصا در نماز جماعت نظر
باینکه جماعتی از اعاظم فقها قدس الله تعالی ارواحهم قائل بوجوب انها در جماعت شده اند بلکه صاحب
غنیه در این دعوی اجماع نموده پس مقتضای احتیاط عدم اخلال بانها است در جماعت و فرادی
و در نمازهای جهری و عدم اخلال باقامه است مطلقا اگرچه منفرد بوده باشد و در نماز اخفاتی
بوده باشد لکن موارد چند هست که اذان در انها ساقط است چنانچه موارد چند است
که اذان و اقامه هر دو ساقط است اما مواردی که در انها اذان تنها ساقط است **اول** سفر است
بدانکه عمل در سفر بیشتر باذان و اقامه بدو طریق میشود **اول** ان است که اتیان نماید باذان و اقامه

شهادت بولایت از اجزای اذان نیست ۴

در سقوط اذان است در سفر ۳

لکن نه بطریق معهود بلکه اقتصار نماید در جمیع فصول باذان و اقامه یکی دوم آن است که ترک
اذان نماید بالمره و اقتصار نماید باقامه بطریق معهود ظاهر این است هر دو قسم جایز بوده باشد لکن
اتیان باقامه تامه و ترک اذان بالمره اولی است از اینکه اتیان بهر دو نماید منقوصا بنا بر این افضل آن است
که ترک اذان نموده بالمره و اتیان باقامه نماید بطریق معهود پس اذان در سفر ساقط خواهد بود
لکن سقوط در اینمقام بطریق رخصت است پس اتیان بهر یک از اذان و اقامه بطریق معهود افضل
خواهد بود تفاوتیکه هست این است مبالغه و اهتمامیکه در اذان در حضر هست در سفر نیست
دوم از مواضعی که اذان ساقط است مزدلفه است توضیح مقال آن است که بعد از وقوف
حاج در عرفات از زوال روز عرفه تا غروب لازم است که بعد از غروب کوچ نمایند از عرفات
بسمت مشعر و اولی این است که تاخیر نماز مغرب و عشا نموده تا وصول بمشعر در مشعر اذان
نماز مغرب اکتفا اتیان بنماز مغرب نماید بعد از آنکه نماز مغرب اتیان بنماز عشا مینماید بدون اذان
خواه فصلی متحقق شود مابین دو نماز یا نه سیم از مواضع مذکوره صورتیست که مکلف جمع
نماید میان نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا در اینوقت اذان عصر و اذان نماز عشا ساقط است
یعنی در صورتیکه مکلف خواسته باشد اتیان بنافله عصر و نافله مغرب ننماید بلکه اتیان بنماز
عصر یا بنماز عشا نماید بعد از فراغ از ظهر یا مغرب بدون فاصله در اینصورت اذان نماز عصر و اذان
عشا ساقط است بنابراین هرگاه اتیان بنافله عصر یا بنافله مغرب نماید اذان ساقط نیست بلکه هرگاه
اتیان بدو رکعت از نافله عصر یا نافله مغرب نماید باز ظاهر این است که اذان ساقط بوده باشد
و اما اتیان بعضی از تعقیبات قصیره مثل تسبیح سیدة النساء و نحو آنها ظاهر این است که منافی
با صدق جمع که مناط در سقوط اذان است نبوده باشد چهارم صورت استماع اذان غیر است
بدانکه این مسئله متصور بچند صورت میشود اول آن است که کسیکه اراده داشت که اتیان
نماز بجماعت نماید شنید اذان کسی را که آن مؤذن اذان بجهت نماز جماعت میگفت مثل اینکه فرض
کنیم مسجد وسیعی هست در آن ائمه متعدده نماز بجماعت بعمل می آورند یکی از ائمه داخل مسجد شد
در حالتیکه مؤذن بجهت جماعت دیگر اذان میگفت خواه مؤذن امام آن جماعت بوده باشد یا غیر
امام و این امام استماع آن اذان را نمود در اینصورت ظاهر این است که این امام مستمع اذان اجتزاء
بآن میتواند نمود دویم آن است که کسی اراده جماعت داشت استماع اذان از منفرد نمود در اینصورت

سقوط اذان نماز عشا در مشعر الحرام

ذکر سقوط اذان عصر و اذان عشا در حال جمع ما بین میانه ظهر و عصر و مغرب و عشا

استماع اذان موجب سقوط اذان است





نیز ظاهر این است که امام جماعت اجتزاء باستماع آن اذان منفرد میتواند نمود پس شروع بنماز جماعت نماید
با عدم اذان سیم آن است که منفرد استماع اذان نمود از مؤذن چهارم آن است که منفرد استماع
استماع اذان از منفرد نمود در اینصورت نیز مصلی در اذان اکتفا باستماع آن اذان می تواند نمود
پس در جمیع این چهار صورت که استماع مرید جماعت اذان جماعت و استماع منفرد اذان منفرد
و استماع مرید جماعت اذان منفرد و استماع منفرد اذان جماعت را بوده باشد ظاهر این است
که در جمیع اینها اکتفا در اذان باستماع آن اذان میتواند نمود اینها در صورتیکه اتیان بنماز نماید بهمان
وصفیکه حین استماع اذان ناوی آن وصف بود ظاهر است و اما هرگاه عدول از آن قصد
نماید و خواهد اتیان بنماز نماید بخلاف آن وصفیکه حین استماع ناوی آن بود مثل اینکه حین استماع
اذان عازم این بود که اتیان بنماز بجماعت نماید بعد رای او منحرف شد و خواست نماز را منفردا
بعمل آورد یا بعکس این مثل اینکه حین استماع اذان عازم بود که نماز را منفردا بعمل آورده باشد
بعد خواست اتیان نماز بجماعت نموده باشد آیا حکم در صورت انحراف رای مثل صورت عدم
انحراف است پس اکتفا بهمان استماع اذان میتوان نمود یا حکم چنین نیست بلکه اتیان باذان در
اینصورت لابد منه است دور نیست که در اینمقام تفصیل داده شود مابین عدول از اقوی
باضعف مثل اینکه حین استماع اذان ناوی جماعت بود بعد رای او منحرف شد خواست اتیان
بنماز منفردا نموده باشد و بین عدول از اضعف باقوی مثل اینکه حین استماع اذان عازم انفراد
بود بعد خواست نماز را بجماعت بعمل آورده باشد و در قسم اول حکم کنیم بجواز اکتفا بهمان اذان
مسموع بخلاف این دو قسم ثانی پس هرگاه حین استماع اذان عازم این بود که اتیان نماز بجماعت
نموده باشد بعد خواهد نماز را منفردا اتیان نماید در اینصورت اکتفا بهمان اذان مسموع میتوان
نمود خواه اختیار انفراد باختیار بوده باشد یا باضطرار یعنی با تمکن از جماعت بوده باشد یا نه مثل
اینکه حین استماع اذان معتقد این بود که بعضی خواهند آمد که با او اقتدا نمایند بعد خلاف اعتقاد
او منکشف شد ظاهر این است که در هر دو صورت اکتفا بهمان اذان مسموع میتواند نمود خصوصا
در صورتیکه اختیار انفراد باعتبار عدم تمکن از جماعت بوده باشد این در صورت عدول از اقوی
باضعف بود و اما هرگاه عدول از اضعف باقوی بوده باشد مثل اینکه در حین استماع اذان عازم
انفراد بود بعد عازم جماعت شد در اینصورت میگوئیم اجتزاء بآن اذان مسموع نمیتواند نمود

خصوصا در صورتیکه نیت انفراد با علم بتمکن از جماعت بوده باشد و محتمل است که در این مقام تفصیل داده شود ما بین انکه اذان مسموع اذان جماعت بوده باشد یا اذان منفرد در اول حکم شود بجواز اجتزاء و در ثانی بعدم جواز اجتزاء تنقیح مقام مقتضی اینست که بگوئیم مستمع اذان یا عازم جماعت است یعنی امامت یا انفراد علی التقدیرین اذان مسموع یا اذان جماعت است یا اذان منفرد و علی التقدیر سئلة یا اتیان بنماز مینماید بهمان وصفیکه حین استماع اذان ناوی ان بود یا برخلاف ان پس اقسام در هشت است **اول** انست که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع باذان عازم جماعت بود و اتیان بنماز نیز بهمان قصد یعنی بجماعت میخواهد نموده باشد در اینصورت بی اشکال اذان مسموع مطلقا بعنی حاجت باذان دیگر نیست **دوم** این است که استماع اذان منفرد نمود و در حین استماع عازم جماعت بود و بهمان قصد نیز میخواهد اتیان بنماز نموده باشد در این قسم نیز حاجت باذان دیگر نیست بهمان اذان مسموع اکتفا میتواند نمود **سیم** انست که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان عازم انفراد بود و بهمان قصد نیز میخواهد اتیان بنماز نموده باشد **چهارم** انست که استماع اذان منفرد نمود و حین استماع عازم انفراد بود و بهمان قصد نیز میخواهد اتیان بنماز نموده باشد در اینصورت نیز ظاهر این است که حاجت باذان نبوده باشد **پنجم** انست که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان ناوی جماعت بود بعد رای او از جماعت منحرف شد میخواهد اتیان بنماز منفردا نموده باشد **ششم** انست که استماع اذان منفرد نمود و حین استماع اذان عازم جماعت بود بعد خواست نماز را منفردا اتیان نموده باشد در اینصورت نیز دور نیست که حاجت باذان دیگر نبوده باشد پس اکتفا بهمان اذان مسموع میتواند نمود **هفتم** انست که استماع اذان منفرد نمود و حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد **هشتم** انست که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد در این دو صورت عدول از اضعف باقوی نموده در قسم اول ظاهر این است که اکتفا باذان مسموع نتواند نمود پس هرگاه خواسته باشد که درک فضیلت اذان را نموده باشد باید اذان بگوید و اما قسم ثانی پس اگرچه در صورت اجتزاء اجتزاء باذان نماز جماعت شده است در نماز جماعت لکن دور نیست که اکتفا نتوان نمود بلکه میباید اذان بگوید تا نماز او بی فضیلت اذان نبوده باشد اگر کسی گوید این تفصیل مسلم بود هرگاه اکتفا باستماع اذان منفرد در جماعت نشده و مفروض





این است که شما اکتفا بان می نمائید چنانچه بیان شد در قسم ثانی که هرگاه استماع اذان منفرد نمود و حین استماع عازم این بود که نماز بجماعت بعمل آورده باشد در اینصورت اکتفا بهمان اذان مسموع از منفرد میتواند نمود در جماعت و در اینصورت نیز چنین خواهد بود بعد از قصد جماعت پس باید اجتزاء توان نمود خصوصا در صورت اجزء که اجتزاء باستماع اذان جماعت در اذان نماز جماعت خواهد بود جواب این است که امر اگرچه چنین است لکن چونکه اجتزاء در واجبات و مستحبات عینیه بفعل غیر مخالف اصل است پس لازم است که اقتصار شود در مخالفت اصل بقدر یکه ظاهر از نص است و ظاهر از مستند مسئله بعد از تدقیق نظر در صورتیست که اختلاف در بین قصد حین استماع اذان و قصد حین شروع در نماز نبوده باشد پس تمسک بان در صورت تغایر ما بین قصدین ممکن نیست بنابراین باید در صورت تغایر قصد اتیان باذان نماید تا مودی سنت بوده باشد و بعبارت اخری چونکه مقتضای حدیث موثق لا صلوة الا باذان و اقامة ان است که هر نمازی باید با اذان و اقامه بوده باشد تخصیص این عموم در صورت اتحاد در قصد وقت استماع اذان و وقت شروع در نماز ثابت شد و اما در صورت مغایرت پس مخصوص معلوم نیست بلی هرگاه عدول از اقوی باضعف بوده باشد چنانچه مذکور شد در انجا ممکن است که متمسک شویم بطریق اولی دون عکس ان لکن فهمیدن ان موقوف است بتامل تام بعد از استمداد توفیق از فیاض علام ببرکت ارواح ائمه انام علیه الافضل التحیة والسلام بعد از ترقیم مطالب مرقومه بقدریکه مقام مقتضی ان بود میگوئیم در اینمقام دقایق چندی هست مناسب این است که تنبیه بران شده باشد **اول** انست استماع اذانی که مغنی میکرداند از اذان آیا استماع جمیع فصول اذان است یا استماع بعضی نیز کفایت میکند در این ظاهر اول است پس استماع بعض فصول کفایت نمیکند در حکم بسقوط اذان **دوم** انست حکم باینکه استماع اذان موجب سقوط اذان است در صورتیست که حین استماع عازم نماز بوده باشد پس هرگاه حین استماع اذان عازم نماز نبوده باشد بعد از استماع اذان عازم شد که اتیان بنماز نموده باشد ظاهر این است که اذان ساقط نبوده باشد اگرچه عازم بنماز بشود بعد از استماع اذان بدون فاصله **سیم** انست که استماع اذانیکه موجب سقوط اذان میشود در صورتیست که استماع اذان نمازی بوده باشد که این شخص عازم اتیان بان نماز بوده باشد پس هرگاه این شخص

استماع بعضی فصول اذان کفایت نمیکند در سقوط اذان

عازم نماز ظهر بوده باشد واستماع اذان عصر نموده باشد بعکس ان ظاهر این است که اذان ساقط
نبوده باشد چهارم استماع اذان کفایت میکند در اذان مستمع در صورتیکه مؤذن ناوی ان
بوده باشد که اذان بجهت نماز است پس هرگاه اذان مؤذن باین قصد نبوده باشد مثلا اینکه اذان
بقصد تعلیم یا تعلم گوید یا استماع اذانی نموده باشد که خلف مسلمی کفتر باشد این موجب سقوط
اذان نمیشود و همچنین استماع اذان در گوش راست مولود نموده باشد یا استماع اذان در گوش
کسی که ترک اکل لحم نموده تا چهل روز یا در گوش کسی که سوء خلق هم رساینده باشد وهکذا بلکه
استماع اذانی که موجب سقوط اذان میشود استماع اذانی است که مؤذن اتیان نماید بقصد
اتیان بنماز مطلقا استماع اذان اگرچه این از انجه در سیم مذکور شد مستفاد میشود پنجم
استماع اذان در صورتی مسقط اذان است که اذان مؤذن صحیح بوده باشد پس هرگاه اذان
او صحیح نبوده باشد خواه باخلال بعض فصول اذان یا باخلال بعض کلمات ان بلکه بعدم
اخراج بعض حروف از ان از مخرج ان ظاهر این است در هیچ یک از صور مسطوره استماع چنین
اذانی مسقط اذان نبوده باشد و همچنین است هرگاه در فقرات اذان کلا و بعضا تغنی نماید
ششم ظاهر این است که سقوط بسبب استماع اذان در صورتیست که مؤذن مرد بوده باشد
پس هرگاه استماع اذان زن نماید این کفایت نمیکند در سقوط اذان اگرچه ان زن از محارم او
بلکه زوجه او بوده باشد این در حق مردان است و اما در حق زنان باین معنی که ضعیفه استماع
اذان از ضعیفه دیگر نمود یا استماع اذان مرد نمود لکن از محارم خود ظاهر این است که این کفایت
بکند در حکم بسقوط اذان زن بلکه دور نیست در غیر محارم نیز چنین بوده باشد هفتم
ظاهر این است چنانچه استماع اذان مؤذن جماعت و اذان منفرد کفایت می نماید در حکم بسقوط
اذان مستمع همچنین است استماع اذان مؤذن بلد نیز موجب سقوط اذان است اذان
مؤذن بلد خواه معلوم شود که بعد از ان بلافصل اتیان بهمان نماز نماید یا نه بلکه اذان بجهت
محض اعلام بدخول وقت نماز بوده باشد پس اذان مؤذن بلد مستثنی خواهد بود از انکه در سابق
بیان شد که هرگاه اذان مؤذن بجهت نماز نبوده باشد استماع ان اذان موجب سقوط اذان
نمیشود هشتم ایا حکم مذکور مختص نماز ادائی است یا در اذان نماز قضائی نیز ثابت است
دور نیست که مختص بنماز ادائی نبوده باشد بلکه در نماز قضائی نیز ثابت بوده باشد لکن

بتفصیلیکه

استماع اذان مسقط اذان وقتی است که اذان مسموع صحیح بوده باشد

استماع اذان مسقط اذان وقتی است که مؤذن مرد بوده باشد

استماع اذان در صلوات ادائیه چنانچه مسقط اذان است ایا در صلوات قضائیه نیز چنین هست یا نه

بتفصیلیکه محتاج به بیان است پس میگوئیم در اینمقام چند احتمال است اول استماع اذان
نماز ادا در حق کسیکه عازم اتیان بنماز اداست دوم استماع اذان نماز قضا در حق کسیکه عازم
نماز قضاء است سیم استماع اذان نماز ادا در حق کسیکه عازم اتیان بنماز قضا است چهارم
عکس این است بعنی استماع اذان نماز قضا در حق کسیکه عازم اتیان بنماز اداست اول حکم
ان مفصلا بیان شد دوم متصور بچند صورت میشود توافق در نوع صلوة و تخالف
در ان اما صورت تخالف مثلا اینکه کسی اذان گفت بجهت اینکه اتیان بنماز ظهر قضائی کند و دیگری
استماع ان اذان نمود لکن عازم این هست که اتیان بنماز صبح قضائی نموده باشد اینصورت حکم
بسقوط اذان در حق مستمع ممکن نیست و اما صورت توافق پس این متصور بدو صورت میشود
یکصورت این است که کسی مثلا ده سال قبل از این نماز ظهری از او فوت شده و دیگری نیز نماز
ظهری از او فوت شده لکن یکروز قبل هر دو در یک وقت عازم این شده اند که اتیان بنماز ظهر
قضائی نموده باشند یکی بهمین قصد اذان گفت و دیگری استماع ان اذان نمود ظاهر این است
در اینصورت نیز استماع اذان کفایت در حکم بسقوط اذان نه نماید صورت دیگر ان است
که یک نماز از هر دو در یک وقت فوت شده مثل اینکه نماز ظهر روز یکشنبه اول فلان ماه از
دو نفر فوت شده هر دو در یکوقت اراده نمودند که قضا نموده باشند یکی اذان بجهت همان نماز
گفت و دیگری شنید در اینصورت ظاهر این است که اذان مسموع قائم مقام اذان سامع بشود پس
اذان او ساقط خواهد بود سیم نیز متصور بدو صورت میشود توافق در صنف و تخالف در ان
اول مثل انکه کسی اذان گفت بقصد اینکه اتیان بنماز ظهر ادائی نموده باشد و دیگری استماع ان اذان نمود
باعزم باتیان ظهر قضائی دوم مثل انکه مستمع اذان در این فرض عازم این هست که اتیان بنماز عشای
ادائی نموده باشد ظاهر این است در هیچ یک از این دو صورت حکم بسقوط اذان نماز قضا نمیتوان
نمود و همچنین است حال در قسم چهارم یعنی استماع اذان نماز قضائی موجب سقوط اذان نماز
ادائی نمیتواند شد خواه در صورت توافق در صنف بوده باشد یا در صورت تخالف نهم
ان است که این حکم بسقوط اذان در محل کلام مختص است بصورت استماع اذان مؤذن یا اعم
از صورت استماع و سماع اگرچه متیقن اول است لکن ظاهر این است که اختصاص بصورت
استماع نداشته پس در صورت سماع اذان نیز اذان سامع ساقط است اول ان است که این

حکم چنانچه در سماع اذان ثابت است در سماع اقامه نیز چنین است یعنی هرگاه کسی اذان واقامه را
هر دو از مؤذن و مقیم بشنید سماع اذان چنانچه مغنی از اذان است سماع اقامه نیز مغنی از اقامه است
واما سماع اذان فقط اگرچه مغنی از اذان هست لکن مغنی از اقامه نیست واما سماع اقامه فقط
پس هرگاه نجد از صدور اذان از این شخص سامع بوده باشد ظاهر این است که موجب سقوط اقامه
بشود واما هرگاه اذان از این شخص صادر نشده باشد واستماع اذان نیز ننموده باشد چنانچه
مفروض است مثل اینکه فرض کنیم وقت گفتن اذان مؤذن حاضر نبود یا مؤذن ترک اذان نمود اقتصار
باقامه تنها نمود پس این شخص سامع اقامه فقط حکم بسقوط اذان در حق او ممکن نیست پس اگر
ایتان باذان نماید ظاهر این است که حکم بسقوط اقامه در حق او ممکن نبوده باشد پس اقامه نیز
باید بگوید واگر ترک اذان نماید یا استماع اقامه فقط مغنی از اقامه او خواهد بود باز حکم خالی
از اشکال نیست لکن دور نیست که استماع اقامه فقط مغنی از اقامه بوده باشد خواه اذان را ترک
نماید یا نه **یازدهم** ظاهر این است که حکم مذکور در صورتیست که بعد از استماع اذان واقامه
بلا فصل عرفی مشغول نماز شود واما هرگاه فصل متخلل شود در اینصورت اذان واقامه هیچ یک
ساقط نیست **دوازدهم** ظاهر این است که سقوط اذان واقامه در صورت مسطوره من باب
العزیمه نبوده باشد که ممنوع بوده باشد این شخص از اذان واقامه بلکه من باب الرخصه خواهد بود
پس با استماع اذان واقامه ایتان بهر دو میتواند نمود بلکه دور نیست که عدم اجتزاء باذان واقامه
مسموع وایتان بانها نمودن اولی از اجتزاء بوده باشد باقامه **پنجم** از جمله مواضعی که اذان
ساقط است در روز عرفه است یعنی اذان نماز عصر در ان روز ساقط است خواه در عرفات
بوده باشد یا در سایر اماکن کلامیکه هست در این است که آیا این حکم مختص است بصورتی
که مشغول دعا شود یا عام است ظاهر ثانی است پس اذان نماز عصر در روز عرفه ساقط است
اگرچه قصد دعای موظف در ان روز نداشته باشد ظاهر این است که سقوط اذان در اینجا بطریق
عزیمه بوده باشد پس اذان عصر در ان روز جایز نیست **ششم** از جمله مواضعیکه اذان ساقط است
عصر روز جمعه است خواه مکلف ایتان بنماز جمعه نماید یا نماز ظهر بنا بر انچه جماعتی از فقها ذکر نموده اند
وبعضی از فقها چنین فرموده اند که اگر ایتان بنماز جمعه نموده باشد اذان نماز ساقط است واگر ایتان بنماز
ظهر نموده باشد ساقط نیست مختار نزد حقیر عدم سقوط است پس اذان عصر روز جمعه مثل اذان

اذان عصر در روز جمعه ساقط نیست

عصر با



در ذکر سقوط اذان واقامه است در حق کسیکه داخل در مسجد شد در صورتیکه امام مشغول نماز بود یا از نماز فارغ شده باشد

عصر سایر روزها خواهد بود اگرچه ایتان بنماز جمعه نموده باشد **هفتم** از مواضعیکه اذان ساقط است
در صورتیست که کسی داخل مسجد شد بقصد نماز در حالیکه اهل مسجد مشغول بنماز جماعت
بوده باشند خواه در اثنای نماز بوده باشد یا بعد از فراغ از نماز لکن در صورتیکه اهل صفوف
متفرق نشده باشند اعم از انکه این شخص عازم نماز جماعت بوده باشد باین نحو که عازم این بود
که اقتدا نماید بامام همان جماعت یا بامام جماعت دیگر بلکه هرگاه امامت جماعت دیگر خواهد نموده
باشد باز ساقط خواهد بود و همچنین است هرگاه خواهد نماز منفردا ایتان نماید باز ساقط خواهد
بود خواه امام جماعت معلوم العداله نزد این شخص بوده باشد یا مجهول الحال بلی هرگاه فرض
شود که امام معلوم الفسق بوده باشد بنا بر اعتقاد این شخص در اینصورت ظاهر این است
که اذان ساقط نباشد پس اقسام مسئله متعدد است **اول** ان است که داخل مسجد شد بقصد
اینکه اقتدا بامام جماعت نموده باشد **دوم** ان است که داخل مسجد شد بقصد انکه منفردا ایتان
باشد بجهت جماعتی دیگر **سیم** ان است که داخل مسجد شد بقصد انکه منفردا ایتان نموده در جمیع
این سه صورت وقتیکه داخل شد دید امامی مشغول بنماز جماعت است در اثنای نماز ان امام
داخل مسجد شد یا بعد از فراغ ان امام از نماز لکن با بقای صفوف در جمیع این سه صورت اذان
بلکه اقامه نیز ساقط است این در صورتیست که این شخص عازم ایتان بهمان نمازی بوده باشد
که امام مشغول باین بوده باشد یا فارغ شده از ان اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه امام مشغول
بنماز ظهر یا مغرب بوده باشد واین شخص عازم ایتان بنماز عصر یا بنماز عشا بوده باشد در اینصورت
اذان واقامه ساقط نیست پس می باید ایتان بهر دو نموده باشد واما هرگاه امام مشغول بنماز عصر یا نماز
عشا بوده باشد واین شخص عازم ایتان بنماز ظهر یا نماز مغرب بوده باشد در اینصورت اذان واقامه
ساقط نیست پس می باید ایتان بهر دو نموده باشد واما هرگاه امام مشغول بنماز عصر یا نماز عشا
بوده باشد واین شخص عازم ایتان بنماز ظهر یا نماز مغرب بوده باشد در اینصورت دور نیست
که هیچ یک از اذان واقامه ساقط نبوده باشد در اینمقام مباحث چندی هست که تنبیه بر انها مناسب است
**اول** ان است که انچه مذکور شد از سقوط اذان واقامه در صورتیست که نماز جماعت در مسجد
بوده باشد اما هرگاه در مسجد نبوده مثل اینکه نماز جماعت در خانه هست یا در صحرا است چنانچه
در سفر غالبا چنین است در اینصورت اگر کسی در انمکان خواهد ایتان بنماز نموده باشد اذان واقامه

میباید بگوید اگرچه ایشان بنماز در صف جماعت نماید مگر در صورتی که اقتدا نماید بامام جماعت مثلا هرگاه کسی در صحرا ایشان بنماز جماعت مینماید و دیگری امد بقصد اینکه اقتدا بهمان امام نموده باشد در همان نماز و وقتیکه ملحق بصف جماعت شد امام از نماز فارغ شده بود در اینصورت این شخص ایشان باذان و اقامه هر دو می نماید اگرچه ایشان بهمان نماز در بین صفوف جماعت نماید پس حکم بسقوط اذان و اقامه در محلیکه ایشان بجماعت شود در صورتیست که جماعت در مساجد بوده باشد در غیر مساجد چنین نیست دوم ان است که حکم بسقوط اذان و اقامه در صورتیست که صلوتین متحد بوده باشند در نوع و صنف پس هرگاه نوع نماز مختلف بوده مثل اینکه امام ایشان بنماز ظهر بوده یا می نماید و این شخص میخواهد ایشان بعصر بوده باشد در اینصورت اذان و اقامه ساقط نیست و هم چنین است حال در نماز مغرب و عشا یا بعکس ان باین نحو که امام مشغول بنماز عصر یا عشاء است و این شخص میخواهد منفردا ایشان بنماز ظهر یا مغرب نماید در اینصورت نیز ظاهر این است که اذان و اقامه ساقط نبوده باشد و هم چنین است هرگاه نوع نماز متحد باشد لکن مختلف بصنف بوده باشد مثل اینکه هر دو نماز ظهر بوده باشد لکن نماز امام ادا و نماز این شخص قضا بوده باشد پس هرگاه امام از نماز ظهر ادائی فارغ و این شخص میخواهد در صف جماعت ایشان بنماز ظهر قضائی نماید ظاهر این است که اذان و اقامه ساقط نبوده باشد سیم ان است که مکان این شخص با مکان جماعت عین هم بوده باشد یا قریب باو بوده باشد پس هرگاه جماعت در مسجد عظیمی بوده باشد و جماعت در سمتی بوده باشد و این شخص در سمت دیگر بعید از سمت جماعت بوده باشد ظاهر این است که اذان و اقامه در حق این شخص ثابت بوده باشد چهارم ان است که سقوط اذان و اقامه در اینمقام در صورتیست که امام جماعت باعتقاد این شخص فاسق نبوده باشد پس هرگاه معتقد فسق او بوده باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه ثابت بوده باشد اگرچه نماز این شخص با امام متحد در نوع و صنف بوده باشد و این شخص ایشان بنماز در صف جماعت نماید بنابراین پس سقوط اذان و اقامه در صورت اعتقاد عدالت امام است یا انکه امام جماعت مجهول الحال نزد این شخص بوده باشد پنجم ان است که سقوط اذان و اقامه در صورتیکه داخل در مسجد شد در حال اشتغال امام بنماز ظاهر است و اما هرگاه داخل شد بعد از فراغ امام پس این متصور بچند صورت میشود اول ان است که احدی از اهل جماعت متفرق نشده باشد شبهه در سقوط اذان و اقامه در اینمقام نیست دوم





مقابل این است باینمعنی که احدی از اهل جماعت باقی نمانده باشد تشکیکی در ثبوت اذان و اقامه در اینصورت نیست سیم ان است که بعض متفرق و بعض دیگر باقی میباشند این متصور به سه صورت میشود اول ان است که انچه از اهل جماعت که رفته اند اکثرند از باقی دوم عکس این است یعنی انچه باقی مانده از اهل جماعت که رفته اند اکثرند از باقی سیم عکس این است یعنی انچه باقی مانده از اهل جماعت بیشتر است از انچه متفرق شده سیم ان است که باقی از اهل جماعت مساوی است با متفرق شده ظاهر این است حکم بسقوط در جمیع ثابت است بنابراین پس بقای بعضی از صفوف کفایت میکند در حکم بسقوط کلامیکه در اینمقام هست این است که ایا مطلق بقا کفایت میکند یا معتبر بقا بجهت ایشان بتعقیب است ظاهر اول است در صورتیکه باقی از اهل جماعت بسیار بوده باشد بحدی که عرفا نتوان گفت که اهل جماعت متفرق شده اند و ثانیا در صورتی که باقی قلیل بوده باشد با بقای ان صادق باشد تفرق اهل جماعت و جراین بتفصیل را الستر میشود از رجوع بمطالع الانوار لکن ظاهر این است که مطلق بقا کفایت نماید بلکه مراد بقا بقدر معتاد و متعارف است که بعد از نماز باقی میماند و اما هرگاه بعضی اهل جماعت یا اکثر ان باقی ماندند زاید از قدر متعارف مثل اینکه روز جمعه است از ادای عصر فارغ شدند یا مشغول شدند بدعا تا غروب یا حوالی غروب یا روز بیست و هفتم رجب است بعد از فراغ از صلوتی مشغول شدند بعمل استفتاح تا غروب یا شبهای قدر است بعد از فراغ از نماز عشا مشغول شدند بعبادت در این چند صورت هرگاه داخل در مسجد شود کسی بقصد ادای نماز عصر حوالی غروب یا بجهت ایشان بنماز عشا نزدیک بنصف شب ظاهر این است که حکم بسقوط اذان و اقامه نتوان نمود اگرچه صفوف متفرق نشده باشد بلکه ظاهر این است که اذان و اقامه در مثل این صورت ثابت است ششم انچه مذکور شد که اذان و اقامه ساقط در صورتیکه امام جماعت مستجمع شرایط اقتدا بوده باشد در نظر این شخص ظاهر است و اما هرگاه چنین نبوده باشد خالی از این نیست اگر امام از عامه است قطعا اذان و اقامه ساقط نیست و اگر از شیعه است دور نیست که در اینصورت تفصیل داده شود ما بین مجهول الحال و معلوم الفسق در اول حکم شود بسقوط و در ثانی بثبوت والحمد لله الحمید الودود هفتم ان است که ایا این حکم مختص است برجال یا در حق نساء نیز ثابت است تخصیص مقام مقتضی تفصیلها است بایر

کہ امام یا مرد است یا زن و هم چنین کلام در انکس کہ داخل در مسجد میشود پس مسئلہ مصور بچهار صورت
میشود اول ان است کہ امام جماعت مرد است وانکس کہ داخل در مسجد میشود ان نیز مرد است
این قسم همان است کہ مذکور شد دوم ان است کہ امام جماعت مرد است لکن انکس کہ داخل میشود
در مسجد بقصد نماز زن است درایصورت اگرچہ اشکال در سقوط اذان واقامہ میتوان نمود لکن
ظاهر این است کہ ساقط بوده باشد نظر باینکہ مطلوبیت اذان واقامہ در حق رجال اکد است و مبالغہ
واهتمام در حق انها بیشتر است پس دلیل دال بر سقوط در حق رجال درایصورت دال بر سقوط
خواهد بود در حق زنان بطریق اولی سیم ان است کہ امام جماعت زن است وداخل در مسجد
مرد میشود درایصورت اگرچہ اشکال میتوان نمود در حکم بسقوط اذان واقامہ لکن ظاهر این است
کہ ثابت بوده باشد چهارم ان است کہ امام جماعت زن بوده باشد وداخل در مسجد بقصد نماز هم
زن ایا اذان واقامہ در حق چنین زن ساقط است یا ثابت شاید حکم بسقوط اقرب بصواب
بوده باشد هشتم ان است کہ سقوط اذان واقامہ در این مقام ایا بعنوان حتم ولزوم است
پس ایتان بانها جایز نخواهد بود یا بعنوان رجحان است پس ایتان باذان واقامہ درایصورت
اگرچہ جایز هست لکن مرجوح است ظاهر ثانی است اگرچہ احتیاط در ترک است نهم
از مواردی کہ با اذان واقامہ هردو ساقط است در حق کسی است کہ وارد شد و دید
جماعتی منعقد شد امامی مشغول نماز است جماعتی باو اقتدا نموده اند درایصورت میتواند
این شخص ترک اذان واقامہ نموده ملحق شود بهمان جماعت در اقتدا نمودن بهمان امام خواه در مسجد
بوده باشد یا غیر مسجد وهم چنین است حال هرگاه دید کسی کہ مستجمع شرایط امامت بوده مشغول
نماز است منفردا درایصورت این شخص میتواند ترک اذان واقامہ نموده اقتدا بان شخص
نماید دهم از مواضعیکہ اذان ساقط است در غیر نماز اول ان نمازهای قضائیست کہ
ایتان بانها نماید در عقب یکدیگر توضیح مطلب مقتضی این است کہ گفتہ شود تشکیکی نیست
در این کہ چنانچہ اذان واقامہ ثابت وراجح است در نمازهای قضائی بنا بر این ثابت است در
نمازهای ادائی وهرگاه ایتان بنمازهای قضائی بفاصلہ نماید راجح است نسبت بهمہ نمازها اذان
واقامہ بگوید واما هرگاه ایتان بانها متصل بهم نماید درایوقت ایتان باذان واقامہ می نماید در نماز
اول ودر بقیہ نمازها اگرچہ ده روز بوده باشد اقتصار مینماید باقامہ تنها یا بمعنی کہ رجحان ایتان باذان





در غیر نماز اول در صورت مذکوره معلوم نیست ومعتبر در ایتان بان نمازهای قضائی است
عقب هم دیگر بدون فصل خواه در موضع واحد بوده باشد یا در مواضع متعدده کلامیکہ هست
در اینمقام این است کہ ایا این حکم مختص بصورتیست کہ نماز قضا از خود این شخص بوده باشد یا در صورتیکہ
از غیر هم بوده باشد ثابت است مثل نمازی کہ بر این شخص لازم شد باشد باجاره مثلا ممکن است
در اینمقام تفصیل داده شود در نمازی کہ بر این شخص لازم شد باجاره مابین انکہ این نمازی است
کہ از منوب عنہ فوت شد پس فعل نائب تدارک ان نماز نیست کہ فوت شد از منوب عنہ یا چنین
نیست اگر اول است درایصورت بگوئیم حکم ایتان است کہ مذکور شد در صورت ایتان بصلوات
متعدده مع التوالی اذان در غیر نماز اول ساقط است واگر ثانی است بگوئیم اذان ثابت است در همہ
نمازها خواه ایتان نماید متوالیا یا بفاصلہ واز انچہ مذکور شد معلوم میشود کہ نہ موضع است کہ اذان
ساقط است وسہ موضع از این نہ موضع اقامہ هم ساقط است بخلاف شش موضع دیگر کہ اقامہ ثابت است
پس شش موضع اذان تنها ساقط است وسہ موضع اذان واقامہ هردو ساقط است مبحث پنجم
هرگاه کسی ایتان باذان واقامہ نمود بنیت اینکہ ایتان بنماز فرادی نموده باشد یا بجهت انکہ کسی نبود کہ جماعت
باو منعقد شود یا رای او بجماعت نبود بعد رای او منحرف شد خواست نماز بجماعت ایتان نموده
باشد در هردو ظاهر این است کہ اکتفا باین اذان واقامہ کہ از او صادر شد نتواند نمود بلکہ تادیہ
سنت موقوف است باذان واقامہ دیگر خواهد بود همین شخص اعاده اذان واقامہ نماید
بنیت جماعت با دیگری ایتان بانها نموده فرقی نیست در اینمقام مابین انکہ خود این شخص خواهد
امامت کند یا اقتدا کند بدیگری لکن ثانی در صورتیست کہ اذان واقامہ از امام یا از غیر امام
بقصد جماعت صادر نشده باشد والا حاجت باذان واقامہ نخواهد بود چنانچہ در سابق بیان شد
توضیح مطلب مقتضی این است کہ گفتہ شود کسیکہ ایتان باذان واقامہ نمود بقصد اینکہ منفردا
ایتان بنماز نموده باشد بعد رای او قرار گرفت کہ ایتان نماز بجماعت نموده باشد باین نحو کہ امامت
نماید یا اقتدا نماید بدیگری در هردو صورت اذان واقامہ ضرور است در قسم اول امام اکتفا
باذان واقامہ کہ از او صادر شد بقصد انفراد نمیتواند نمود ودر قسم ثانی انکس کہ امامت میکند
اکتفا باین اذان کہ از ماموم صادر شد بر نیت انفراد نمیتواند نمود لکن این در صورتیست کہ این
امام استماع این اذان را ننموده باشد یا استماع نموده باشد لکن حین استماع عازم بجماعت نبوده

اذان
واقامہ سنت
نماز فرادی کفایت
نمیکند در نماز جماعت

واکر استماع نموده باشد ووقت استماع ناوی جماعت بوده درینصورت ظاهر این است که اکتفا میتواند نمود چنانچه سابق مفصلا بیان شد **مبحث ششم** دخول در نماز یا باتیان باذان واقامت یا با نضلال بهردو یا باتیان باذان است واخلال با قامه یا بعکس ان در صورت اخلال بهردو یا بر بعض اخلال متعمدا خواهد بود یا ساهیا پس اقسام مسئله هفت است **اول** ان است که اتیان باذان واقامه هردو نمود بعد از ان شروع بنماز نمود معلوم است که این اکمل اقسام وافضل انها است محل کلام در اینمقام نیست **دویم** ان است که اخلال بهردو نمود عامدا وشروع بنماز نمود ظاهر این است در اینصورت قطع نماز در حق این شخص بجهت اتیان باذان واقامه جایز نباشد خواه قبل از دخول در رکوع بوده باشد یا بعد بلکه جایز نیست قطع نماز اکرچه قبل از شروع در قرائت بوده باشد **سیم** ان است که اخلال باذان واقامه نمود ساهیا بعد از دخول در نماز متذکر شد درینصورت اکر متذکر شد بعد از دخول در رکوع باز ظاهر این است قطع نماز بجهت درک اذان واقامه جایز نبوده باشد واما هرکاه متذکر شد قبل از دخول در رکوع رکعت اول ظاهر این است که قطع نماز در حق این شخص در چنین صورت جایز بوده باشد بجهت اتیان باذان واقامه بعد از اتیان بهردو لازم است استیناف نماز نماید پس قطع نماز در اینصورت بجهت درک صلوة با اذان واقامه مستحب خواهد بود اکرچه احتیاط در عدم قطع است **چهارم** ان است که ترک اذان نمود عمدا بعد از اتیان باقامه شروع بنماز نمود **پنجم** عکس این است یعنی اتیان باذان نمود وترک اقامه نمود عمدا وشروع کرد بنماز در اینصورت نیز قطع نماز جایز نیست پس اتمام ان لازم خواهد بود **ششم** ان است که اتیان باذان نمود لکن اخلال باقامه نمود سهوا وشروع بنماز نمود **هفتم** عکس این است یعنی اخلال باذان نمود سهوا واتیان باقامه نمود شروع در نماز نمود در اینصورت نیز ظاهر این است که قطع نماز جایز نبوده باشد پس جواز قطع نماز در جمیع صور مذکوره منحصر خواهد بود در یکصورت که مذکور شد کلامیکه در اینمقام هست این است که ایا جواز قطع در صورت مسطوره مختص است بمنفرد یا در حق امام نیز ثابت است مختار این حقیر اول است اکرچه جماعتی قائل بثبوت در هردو شده اند **مبحث هفتم** در بیان وقت اذان است بدانکه اذان هر فریضه بی باید بعد از دخول وقت ان فریضه اتیان شود پس بنا بر این اتیان باذان باید قبل از دخول وقت فریضه جایز نبوده باشد چنانچه در روایات چنین است مستثنا شده از این قاعده در
یکی



یکی از ان نماز صبح است که مشهور مابین فقها ان است که تقدیم ان بر فجر جایز است لکن فرموده اند مستحب اعاده ان است بعد از فجر **دوم** اذان صلوة جمعه است که لازم جماعتی از فقها ان است که تجویز فرموده باشند اتیان بان را قبل از زوال مثل عمدة الفقها ابن حمزه وقاضی ابن البراج وقطب راوندی وغیر اینها نظر باینکه لازم دانسته اند تقدیم دو خطبه نماز جمعه را بر زوال واذان نماز جمعه لازم است قبل از خطبتین بوده باشد بنا بر این پس لازم از قول این اعاظم این است که اتیان باذان صلوة جمعه شده باشد قبل از زوال وجواز تقدیم اذان صبح بر فجر اکرچه مسلم است مثل استحباب اعاده بعد از فجر لکن تقدیم دو خطبه جمعه بر زوال بنا بر مختار مسلم نیست مقصود تنبیه بر وقوع خلاف در مسئله بود بنا بر مختار ابن حصری که از کلمات بسیاری از اعاظم ظاهر میشود که تقدیم اذان بر دخول وقت جایز نیست مکر اذان صبح صحیح نخواهد بود مکر بنا بر قول غیر از اعاظم مذکوره **مبحث هشتم** در امور معتبره در مؤذن وامور مستحبه در او است اما امور معتبره در صحت اذان واقامه از مؤذن وهم چنین در اعتداد غیر در اذان پس انچند چیز است **اول** عقل است پس اذان از مجنون ومست صحیح نیست ودیکری اکتفا باذان او نمیتواند نمود **دویم** اسلام است پس اذان از کافر صحیح نیست خواه حربی بوده باشد یا کتابی یا مرتد یا منکر ضروری از ضروریات دین **سیم** ایمان است پس اجتزاء باذان صادر از مخالفین جایز نیست بلکه اذان مثل سایر عبادات صادره از انها صحیح نیست احادیث معتبره در این باب از ائمه اطهار علیهم صلوات الله العزیز الجبار بسیار است مناسب این است که اینمقام مشرف شود بایراد جمله از ان تا اطلاع بر ان باعث حیات قلوب شیعیان از مقربان درکاه خالق دو جهان شود از جمله ان احادیث حدیثی است که شیخ صدوق روایت نموده از ابی حمزة الثمالی از جناب فخر العابدین وسید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلم که انحضرت در وقتی که جماعت از شیعیان ایشان بشرف سعادت خدمت ان بزرکوار مشرف بودند فرمود کدام بقعه از بقعات زمین افضل است عرض کردیم خداوند عالم جل شانه ورسول خدا وپسر رسول خدا داناتر است باین انحضرت فرمودند بدانید افضل قطعات زمین مقدار از زمین است از مسجد الحرام که واقع است مابین حجر الاسود ومقام حضرت ابرهیم ع هرکاه کسی عمر ان بقدر عمر حضرت نوح ع بوده باشد که عبارت از نهصد و پنجاه سال بوده باشد کل روزهای این مدت را صائم شود وشبها نماز را مشغول عبادت شود



دربیان امور معتبره در مؤذن است ۲

در امکان شریف بعد از ان بمیرد و معترف بولایت و امامت ما نبوده باشد این همه طاعات مطلقا مفید
در باره او نخواهد بود و از جمله احادیث مذکوره حدیثی است که ثقة الاسلام روایت فرموده از
محمد بن مسلم از کاشف دقایق علوم الاوائل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر که انحضرت فرموده هر کسی
که اطاعت خداوند عالم جل جلاله نمود در انچه جناب باری عز شانه بان امر فرموده و در اتیان ان طاعات
غایت مشقت را متحمل بشود و امام و پیشوای از جانب خداوند عالم عم شانه بجهت او نبوده باشد
پس سعی و عبادات او مقبول درگاه احدیت نخواهد بود و چنین کسی گمراه و متحیر خواهد بود و اعمال
صادره از او مبغوض خداوند خداوند عالم عز شانه خواهد بود مثال و حالت چنین شخصی
مثال و حالت گوسفندی است که گم شده باشد از شبان خود و گله که در ان بود پس طلب کند
گله را که در میان انها بود برفتن و امدن چون شب داخل شد دید گله را چنین فهمید که این
همان گله ایست که در میان انها بود پس میل نمود بسوی انها و مغرور شد بانها شب را در میان
انها و در خوابگاه انها بود بعد از انکه صبح شد شبان گله خود را بچراگاه روانه نمود فهمید این
شبان او و گله او نیست پس بان طلب کرد با تحیر و حیران گله خود را پس دید گوسفندان دیگر را
مع شبان انها و میل کرد بسوی انها و مغرور شد بانها پس فریاد زد باو شبان برو و ملحق شو بشبان و گله
خود بدرستیکه تو گمراه و حیرانی گم شده از شبان و گله خود پس طلب کند با خوف و تحیر و گمراهی
بجهت او نیست که دلالت کند او را بچراگاه و برگرداند او را از چراگاه بسوی خوابگاه او با این تحیر
و حیران خواهد بود تا انگاه که گرگی هم رسد و ببیند چنین گوسفندی بی حافظی و غنیمت داند بی حافظی
او را پس صید و میخورد او را پس حضرت خطاب فرمودند بمحمد بن مسلم که قسم بخدای محمد کسی
که صبح کند از این امت امام ظاهر و عادلی بجهت او نبوده باشد از جانب خداوند عالم جل جلاله
صبح کرده خواهد بود گمراه و حیران و اگر بمیرد با همان حالت مرده خواهد بود با کفر و نفاق بدان ای محمد
بدرستیکه ائمه جور و متابعین ایشان معزولند از دین خداوند عالم جل شانه و خود شان گمراه
و دیگران را گمراه نموده اند پس اعمالیکه از انها صادر میشود مانند خاکستر است که باد شدیده
بان وزد همه را پراکنده کند پس بجهت عامل چیزی از ان عمل باقی نخواهد ماند و احادیث در این باب
بسیار است ایراد این دو حدیث در این مقام کافی است ۴ از امور معتبره در مؤذن ذکوریت
پس اجتزاء کردن رجال بسماع اذان از زن ثابت نیست که جایز نیست از محارم مرد بوده باشد لکن این در صورت





کردن اذان بجهت نماز خود بگوید کلام میکه در اینمقام هست این است که ایا جایز است زن دیگر
محرم جماعتی از رجال بوده باشد چنین زنی را محارم او قرار دهند که اذان گوید بجهت نماز جماعت
بعضی از محارم چنانچه از برای نساء این جایز است می گوئیم مسئله متصور بچند صورت
میشود اول ان است که جماعت از نسوان مثل بیست نفر زن مثلا هستند مردی امامت
بجهت انها می نماید یکی از انها فرضا از محارم ان امام است ظاهر این است در اینصورت
در چنین جماعتی اکتفا باذان چنین زنی میتوان نمود ۲ دویم ان است که بیست نفر مرد مثلا
و زنی که از محارم همه انها است مثل اینکه مادر یا خواهر یا عمه انها است یکی از بیست نفر امامت
میکند سایر انها اقتدا میکنند باو و ان زن که از محارم انها است نیز اقتدا بان امام می نماید در همان
نماز مطلب این است ایا در چنین صورتی میتوان قرار داد که ان زن اتیان باذان چنین جماعت نماید
یا نه حکم بجواز خالی از اشکال نیست ظاهر از محقق در شرایع و نافع و معتبر عدم جواز است
و مصرح به در مبسوط و کلام علامه و شیخ شهید و غیر اینها جواز است و این دور نیست
لکن اولی احوط است ۳ سیم ان است که زن امامت زنان میکند در اینصورت اگر زنیکه
امامت مینکند همان زن اتیان باذان و اقامه نماید از برای سایر زنان که اهل جماعت میباشند
اکتفا نمودن بان اذان و اقامه بی اشکال است و این مقطوع به است احادیثی که دلالت میکند
بر جواز امامت زن بجهت سایر زنان دال بر اینمطلب است بعلاوه منصوص است
در حدیثی مروی بطریق عامه حاصل مضمون ان حدیث این است که جناب فخر انبیا و رسل
رخصت فرمودند ام ورقه را که اذان و اقامه گفته امامت زنان سلسله خود نموده باشد اما
اجتزای زنی که امامت میکند و سایر زنان باذان زن دیگر پس ظاهر این است که جایز بوده
بلکه دور نیست مسئله محل خلاف نبوده باشد ۵ پنجم از امور معتبره در مؤذن ان است
که ممیز بوده باشد پس جواز اعتداد باذان مؤذن مشروط است ببلوغ مؤذن یا غیر بالغ بوده
باشد بشرط انکه ممیز بوده پس اعتماد باذان غیر ممیز نمیتوان نمود و اما امور مستحبه در مؤذن پس
ان نیز چند امر است اول ان است که مؤذن عادل بوده باشد یعنی مستحب است کسیکه
تعیین می نماید بجهت اتیان بنماز باذان خواه بجهت اقدام بشعائر الاسلام بوده باشد یا بجهت
اذان جماعت مستحب ان است که این شخص عادل بوده باشد انچه مذکور شد مقتضی این است

در بیان امور مستحبه در مؤذن است

کراین استحباب در حق غیر مؤذن است یعنی مستحب در حق حاکم یا امام جماعت یا غیر
انها این است که کسی را که نصب می نماید بجهت اذان عادل بوده باشد و ممکن است که استحباب
نسبت بخود مؤذن بوده باشد یعنی مستحباست در حق شخص عادل که این منصب را اختیار نماید یا انکه
اکر مؤذن غیر عادل بوده باشد مستحب در حق او این است که خود را عادل نماید بتحصیل حالتی که مانع از
اقدام بمعاصی است و داعی اقدام بطاعات است بجهت اذان کفتن نظر بانکه شارع امر نموده است
که باید اقدام باذان چنین کسی نموده باشد اکرچه این طلب از شارع از باب ندب و رجحان بود نه حتم
والزام پس استحباب چنانچه نسبت بناصب مؤذن بوده باشد چنانچه نسبت بناصب مؤذن هست
نسبت بخود مؤذن هم هست بهر یک از دو معنی که مذکور شد دوم از مستحبات
ان است که مؤذن حسن الصوت رفیع الصوت بوده باشد این مستحب هم ممکن است که نسبت
بناصب مؤذن بوده باشد چنانچه نسبت بخود مؤذن یعنی مستحباست چنین کسی این منصب را
اختیار نماید چنانچه مستحب در حق دیگران این است که چنین کسی را نصب نمایند بجهت اذان کفتن سیم
ان است که مؤذن بینا بوده باشد یعنی کور نبوده باشد این استحباب نیز ممکن است نسبت بخود مؤذن بوده
بوده باشد چنانچه در حق ناصب چهارم این است که بصیر و عارف باوقات بوده باشد پنجم
ان است که مؤذن در حال اذان بایستد بر موضع مرتفع ششم ان است که مؤذن در حال اذان
با طهارت بوده باشد مخفی نماند که در و امر اول از امور مذکوره چنانچه در حق مؤذن منصوب نیست که
بوده باشد بجهت اعلام ممکن است در حق مؤذن جماعت نیز مستحب بوده باشد و اما سیم و چهارم
ظاهر این است که مختص بوده باشد بمؤذن اعلامی و مستحب در مؤذن جماعت نبوده باشد چه کور
وجه عدم عارف بواقیت در مؤذن جماعت چندان تفاوتی با غیر ایشان ندارد و مع ذلک اکر در مؤذن
جماعت نیز مرعی شود بی عیب بلکه احسن خواهد بود و اما وقوف در موضع مرتفع از خواص
مؤذنان بلد است و در مؤذن جماعت مطلوب نیست مکر در صورتی که فرض شود که از دحام
ماموین بحدی بوده باشد که استماع ماموین موقوف بوده باشد بوقوف مؤذن در مکان
مرتفع و احتمال تعبد اکر منقح شود حاجت باین تخصیص نخواهد بود و اما کونه بر طهارت پس این
مطلوب است در حال اذان کفتن مطلقا خواه اذان اعلامی بوده باشد یا اذان جماعت یا اذان منفرد
هفتم از امور مستحبه قیام در حال اذان است این نیز مطلوب است مطلقا اکرچه مؤذن جماعت

بوده باشد

بوده باشد هشتم استقبال است یعنی مستحب این است که مؤذن مطلقا اکرچه منفرد بوده باشد
در حال اذان کفتن متوجه قبله بوده باشد خصوصا در حال شهادتین که اهتمام در رعایت استقبال
دران بیشتر است و ابن براج که از قدمای فقها است قائل شده بوجوب رعایت استقبال و قیام
در حال اذان در حق مؤذنی که اذان جماعت کوید مخفی نماند که امور ثلثه مذکوره که عبارت از
طهارت و قیام و استقبال بوده باشد چنانچه مطلوب است در اذان مطلوب در اقامه نیز
هست بلکه ظاهر این است که طهارت در حال اقامه لازم بوده باشد یعنی جایز نباشد که اتیان
باقامه نماید با عدم طهارت و این قول ظاهر میشود از جماعتی اعاظم از قدما و متاخرین مثل شیخ
مفید در مقنعه و سید مرتضی در جمل و شیخ طوسی در نهایه و ابن براج در مهذب و ابن ادریس
و علامه در منتهی و غیر ایشان و اما قیام و استقبال در حال اقامه ان نیز محل خلاف است
مشهور استحباب است و ابن براج چنانچه قائل شده بوجوب قیام و استقبال در حال اذان
نسبت بمؤذن جماعت قائل شده بوجوب انها در اقامه در صلوة جماعت و ظاهر از صدوق
در مقنع و شیخ مفید در مقنعه وجوب انها است در اقامه مطلقا در حال اختیار و ابن ظاهر
از شیخ طوسی است در نهایه پس مسئله بچند قول است اول استحباب قیام و استقبال
در اقامه مطلقا و این مشهور است دوم وجوب انها است در اقامه کذلک و این ظاهر
میشود از مقنع و مقنعه و نهایه سیم تفصیل است ما بین جماعت و فرادی وجوب است
در اول و استحباب است در ثانی و این مختار ابن براج است چهارم اقوال تفصیل است
ما بین قیام و استقبال باستحباب اول و وجوب ثانی و این مختار ابن حمزه است و ظاهر میشود
از مرحوم شیخ در مبسوط نظر بانکه در اوله اکرچه تصریح فرموده باستحباب قیام و استقبال
در حال اذان و اقامه لکن بعد از ان فرموده مکروه است که بکرداند بدن خود را از قبله در حال
اذان لکن این مبطل اذان نیست و اما اقامه پس لا بد است دران از استقبال قبله مختار قول اول است
لکن احتیاط مقتضی رعایت هر یک از وصفی قیام و استقبال است در اقامه اکرچه در غیر جماعت
بوده باشد مخفی نماند که از انچه مذکور شد ظاهر شد که قیام و استقبال بنابر مختار از جمله چیزهائیست
که مستحباست در هر یک از اذان و اقامه سیم از امور یکه مستحب است در هر یک از اذان و اقامه
وقف نمودن است در اخر هر فصل از فصول اقامه بعدم اظهار حرکت یا قطع نفس یا بتخلل فصلی ما بین

در بیان وجوب طهارت است در حال اقامه

ما بین فراغ از کلمه و شروع بکلمه دیگر بلکه با عدم هیچ بك در صورتیکه کلمه که شروع می‌نماید مفتتح بهمزه
وصل نباشد بعبارة اخری در غیر قد قامت الصلوة در مرتبه ثانیه و غیر تکبیر لکن در اقامه نیز در اذان
نظر باستحباب تانی در ان چنانچه مذکور خواهد شد چهارم از امور مستحبه در هر یك از اذان و اقامه
بنا بر انچه فاضل بن براج در مهذب ذکر فرموده این است که بعد از فراغ از هر یك از حی علی الصلوة
و حی علی الفلاح بگوید لا حول و لا قوة الا بالله و بعد از فراغ از حی علی خیر العمل دو مرتبه بگوید الحمد
خیر البریة دو مرتبه و بعد از ان قد قامت الصلوة در اقامه بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة
و الصلوة الدائمة اعط محمدا سؤله یوم القیمة و بلغه الدرجة و الوسیلة من الجنة و تقبل شفاعته
فی امته و شیخ در مبسوط ذکر حوقله را بعد حی علی الصلوة مرسلا نسبت بجناب رسول خدا داده
پنجم از امور مستحبه ثانی در اذان است در حین تلفظ بفصول و هم چنین فیما بین فصول
یا بمعنی که در حین تلفظ بفصول با تانی و ارام تلفظ نماید و هم چنین تاملی فیما بین فصلین
نماید بخلاف اقامه پس مستحب در ان سرعت نمودن در تلفظ است در قلت تامل فیما بین فصلین
ششم مستحب است رفع صوت در اذان مطلقا اگر چه اذان منفرد بوده باشد در احادیث
ترغیب باین بسیار شده است و مذکور در احادیث این است که رفع صوت در اذان باعث
رفع مرض و کثرت اولاد است محمد بن راشد روایت کرده از هشام بن ابرهیم که او گفت من شکایت
کردم خدمت جناب امام رضا از مرض و از بی اولادی حضرت امر فرمودند مرا به بلند نمودن صدا را
در اذان در منزل خود و من نظر بفرموده حضرت چنین نمودم پس خداوند عالم جل شانه مرض را
از من دفع نمود و اولاد من بسیار شد محمد بن راشد گفت من دائما علیل بودم و هم چنین جماعت
از عیال من نیز چنین بود بعد از انکه این را شنیدم از هشام رفع صوت در فصول اقامه که ذکر
بوده باشد فرموده اند مثل تکبیر و شهادتین و تهلیل های که در اخر ان است هفتم
مستحب است فصل ما بین اذان و اقامه بدو رکعت نماز یا بسجده یا بجلسه یا بتسبیح و تحمید یا باحدها
یا بگامی بسوی قبله بنا بر این در نماز ظهر اول شش رکعت نافله را اتیان می‌نماید بعد از ان اذان میگوید بعد
دو رکعت باقی از نافله ظهر را بعمل می اورد انوقت اتیان باقامه می‌نماید و هم چنین در اذان عصر و در اذان
نماز عشا اول اتیان بدو رکعت باقی از نافله ظهر را بعمل می اورد انوقت اتیان باقامه می‌نماید نافله مغرب
می‌نماید بعد از ان اذان عشا میگوید بعد از ان اتیان بدو رکعت باقی از نافله مغرب می‌نماید انوقت اتیان

باقامه نماز عشا می‌نماید و در نماز صبح اول اذان میگوید بعد از اذان اتیان بدو رکعت نافله صبح می‌نماید
بعد از فراغ از نافله اقامه میگوید بنا بر این در نماز مغرب چون نافله ان موخر است فصل ما بین اذان
و اقامه ان بنماز نیست بلکه فصل ما بین اذان و اقامه در مغرب بغیر نماز از امور دیگری که بعد بیان خواهد
شد می‌باید بشود اینها در صورتیست که اتیان بنوافل نماید و اگر نافله گذار نباشد یا وقت نافله
منقضی شده باشد فصل ما بین اذان و اقامه بغیر نماز نماید مجملا مستحب است فصل ما بین اذان
و اقامه در غیر اذان و اقامه نماز مغرب بدو رکعت نماز یا بجلوس یا بسجده یا بتحمید مثل اینکه بگوید
الحمد لله رب العالمین و اگر اقتصار بالحمد لله نماید نیز خوب است یا بتسبیح مثل سبحان الله یا بگام
برداشتن بهر یك که اتیان نماید مودی سنت خواهد بود لکن ظاهر این است که فصل بدو رکعت
نماز اولی از بقیه بوده باشد بعد از ان سجده و هر گاه جلوس را اختیار نمود سنت است در انوقت
این دعا بخواند اللهم اجعل قلبی بارا و رزقی دارا و اجعل لی عند قبر نبیك محمد صلی الله علیه
و آله قرارا و مستقرا و در بعضی از نسخ دعا بعد از قلبی بارا و عیشی قارا میباشد و چونکه مورد
این دعا بنا بر حدیثی که در کافی مذکور است در حالت اختیار جلوس است بنا بر این در غیر
حالت جلوس بقصد توظیف خواندن مشکل است بلی مرحوم شیخ طوسی در کتاب مصباح فرموده
مستحب ان است که این دعا را در سجده ما بین اذان و اقامه بخواند بنا بر این در حال سجود نیز
بی عیب است بنا بر این پس خواندن این دعا در غیر حالت جلوس و سجود مثل اینکه در حال قیام
مطلقا یا بعد از اختیار گام چنانکه متعارف شده بقصد توظیف مشکل بلکه صورت ندارد
و اما تفسیر دعا بدانکه بارا اسم فاعل است معنی ظاهر این این است خدا و ندا بگردان قلب مرا
محسن و راغب بخیر و معیشت مرا مستقر فرما که قطع نشود یا مقرر فرما که وجه معیشت من برسد
در حالیکه من مستقر باشم در مکان یعنی محتاج نشوم در تحصیل معیشت بمسافرت از بلد خود
به بلد دیگر و اجعل رزقی دارا یعنی بگردان روزی مرا یوما فیوما در زیاد و اجعلنی عند
قبر نبیك قرارا و مستقرا یعنی بگردان از برای من مقر در جوار نبی تو یعنی که مراد از قرار در اخرت
بوده باشد و مراد از مستقر در دنیا کما یومی الیه قوله تعالی و لکم فی الارض مستقر و الاخرة دار القرار
یعنی بگردان مقر مرا در دنیا و اخرت در جوار تو بدانکه در این مبحث چند فایده است که
تنبیه بر انها مناسب است اول ان است که استحباب فصل ما بین اذان و اقامه با موری که

ظاهر این است در حق مؤذن بوده باشد یعنی در حق غیر مؤذن از اشخاصیکه استماع اذان مینماید (خود)
حکم باستحباب این نمیتوان نمود اگرچه مستمعین از اهل جماعت بوده باشند چنانچه فضلا در مطالع
الانوار بیان شده است دوم آنست معلوم شد که از جمله امور مذکوره سجده است در صورتیکه
مکلف اختیار آن نمود و در آن سجده هرگاه قصد سجده شکر بکند مستحب است در عقیب صلوات
بجهت سببی دیگر نماید ظاهر این است امتثال از هر دو حاصل شود سیم بیان شد که فصل ما بین
اذان و اقامه نماز مغرب مثل فصل ما بین اذان و اقامه سایر صلوات نیست بلکه مستحب است
در اینمقام فصل شود بخطوه یا بجلوس یا بتسبیح یا بسکوت در جمله از کلمات فقها حصر مستحب
شده در آنچه مذکور شد بلکه در جمله از عبارات نهی شده از سجده مثل عبارت شیخ مفید
در مقنعه و غیر ایشان و مقتضای بسیاری از کلمات فقها آنست که جلوس در اینجا مستحب
نباشد لکن در حدیث مبالغه در استحباب جلوس در اینمقام شده مضمون حدیث این است
ثواب کسیکه بنشیند در ما بین اذان مغرب و اقامه آن مثل ثواب کسیست که بخون خود غلطد در
راه خداوند عالم جل جلاله مبحث دهم مکروه است حرف زدن ما بین فصول اذان و هم
چنین ما بین فصول اقامه اما تکلم بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه پس ظاهر این است
که کراهت نداشته باشد بلکه در بعضی از احادیث معتبره امر بتکلم شده ما بین اذان و اقامه و آن
حدیث موثقی است که مروی در فقیه و تهذیب مضمون آن این است هرگاه اراده نماز
فریضه نمائی پس اذان و اقامه بگو و فصل ما بین اذان و اقامه واقع ساز بجلوس یا بتسبیح یا
بکلام بجمله حرف زدن اگرچه مکروه است ما بین فصول اذان و اقامه لکن ما بین اذان و اقامه
باینمعنی که بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه ظاهر این است که مکروه نبوده باشد
مگر در نماز صبح در اینجا تکلم بعد از فراغ از اذان قبل از شروع در اقامه نیز مکروه است تفصیل
مطلب مقتضی این است که گفته شود در اینجا سه مقام است اول تکلم در اثنای فصول
اذان است تأملی در کراهت این نیست اگرچه ظاهر میشود از ابن براج قول بانتفای کراهت در آن
۲ دوم تکلم در ما بین اذان و اقامه است کراهتی در این نیست مگر ما بین اذان صبح و اقامه آن ۳ سیم
تکلم در اثنای فصول اقامه است تشکیکی در کراهت آن نیست بلکه در این مقام کراهت
اشد است از کراهت فیما بین اذان بلکه ظاهر جماعت از اعاظم قدمای اصحاب حرمت است مثل شیخ

در بیان کراهت تکلم در اثنای فصول هر یک از اذان و اقامه ۲

قول انتفای کراهت تکلم در میان فصول اقامه

مفید



مفید در مقنعه و سید مرتضی در جمل و شیخ طوسی در تهذیب و نهایه و ابن زهره در غنیه و این
قول اگرچه ضعیف است لکن اجتناب اقرب باحتیاط و اوفق بطریق سداد است و هرگاه کسی
این کراهت را بعمل آورد اگر در اثنای اذان بوده باشد ظاهر این است که مقتضی اعاده اذان نمیشود
یعنی حکم باستحباب اعاده اذان ثابت نیست مگر در صورتیکه تکلم بسیار نماید بحدیکه
مخل بموالات بوده باشد در اینصورت اعاده اذان مستحب است لکن نه بجهت تکلم بلکه
بجهت اخلال بموالات و هم چنین است هرگاه سکوت طویلی در اثنای فصول اذان بعمل آورد
که منافی با صدق مؤذن بوده باشد در اینصورت نیز اعاده اذان نماید و اما اگر تکلم
در اثنای اقامه بوده باشد این مقتضی اعاده اقامه هست باینمعنی که مستحب است اقامه را
اعاده نماید مخفی نماند که این کراهت در اثنای اذان و اقامه در حق مؤذن و مقیم است و اما
غیر مؤذن و مقیم از اهل جماعت ظاهر این است که کراهت در حق ایشان ثابت نبوده باشد
مگر بعد از گفتن قد قامت الصلوة در اقامه در اینوقت تشکیکی در مرجوحیت تکلم نیست
خواه در حق کسیکه اقامه میگوید یا دیگری بلکه جماعت از معتمدین قدمای فقها مثل سید
مرتضی و شیخ طوسی در نهایه و مبسوط و ابن حمزه و غیرهم تصریح فرموده اند بحرمت تکلم
در حق کل اهل جماعتیکه مطلع شده باشند بر صدور قد قامت الصلوة از مقیم مگر کلامیکه
متعلق بتقدیم امام یا تسویه صفوف بوده باشد و نصوص معتبره صریح است در اینمطلب
بنا بر این طریقه احتیاط مقتضی اجتناب از این است و از جمله مکروهات در اثنای اذان التفات
نمودن مؤذن است بتمام بدن بجانب یمین و یسار اگرچه در غیر حالت تکبیر و شهادتین بوده
باشد و اما التفات بوجه تنها پس کراهت آن معلوم نیست و از جمله مکروهات در حال اذان ترجیع
و تثویب است پس در اینجا دو مقام است اول در بیان ترجیع است بدانکه علما اختلاف
کرده اند در حقیقت ترجیع بر پنج قول اول آنست که ترجیع عبارت از تکریر تکبیر و شهادتین است
در اذان بعضی علاوه بر چهار تکبیر و علاوه بر دو شهادتین این قول قول شیخ است در مبسوط
و ابن براج است در مهذب ۲ دوم آنست که ترجیع عبارت است از تکریر شهادتین
دو مرتبه دیگر این قول خلاف و جامع و تحریر و تذکره و منتهی است ۳ سیم آنست که ترجیع
عبارت از تکریر فصلی از فصول اذان است این ظاهر میشود از شیخ شهید در ذکری ۴ چهارم

قول بحرمت تکلم در حق اهل جماعت بعد از گفتن قد قامت الصلوة

۲ در بیان اختلاف اقوال در حقیقت ترجیع ۲

ان است که ترجیع عبارت از تکریر شهادتین است جهرا بعد از اتیان بان اخفاتا و این ظاهر میشود
از صاحب مغرب و صاحب قاموس **پنجم** ان استکه ترجیع در اذان عبارت از تردید صوت است
در حلق در حین تلفظ بفصول ان و این ظاهر میشود از صاحب صحاح و صاحب قاموس نیز تفسیر
باینمعنی نموده بعد از معنی که مذکور شد این بیان اقوال است در حقیقت ترجیع و اما حکم ان پس کلمات
فقها دران نیز مختلف است جماعتی از فقها حکم بحرمت فرموده اند و بسیاری حکم بکراهت نموده اند
تحقیق در مقام این است اگر مقصود ان شخص در اتیان تکریر علاوه از قدر مقرر در شریعت مطهره
شرعیت ان است یعنی باعتقاد شرعیت ان اتیان می نماید نباید کسی تامل در حرمت ان نماید نظر باینکه
اذان در شریعت بمقتضای نصوص معتبره و اجماع شیعه عبارت از فصولی است که سابق بیان شد
و اتیان بعلاوه بران تشریع و بدعتست اگرچه تکریر خود ان فصول بوده باشد پس حرام خواهد
بود و اگر باین قصد نبوده باشد پس اگر تکریر در شهادتین است حکم بکراهت میتوان نمود
نظر باینکه اینها از اعظم اذکار است بلکه تاملی در جواز اتیان بانها در اثنای نماز نیست با عدم
کراهت پس عدم کراهت در اذان بطریق اولی خواهد بود و اگر غیر تکبیر و شهادتین و تهلیل است
نظر بتغییر ذکری در اینصورت دور نیست که حکم بکراهت شود نظر باینکه این تکلم است
در اثنای اذان این در غیر تفسیر خامس بود و اما تفسیر خامس پس در این نیز محتاج بتفصیل است باین
نحو اگر تردید صوت بحد نیست که موجب اندراج در تحت غنا شود شبهه در حرمت ان نیست
و اگر باین حد نیست حکم بحرمت بلکه حکم بکراهت نیز نمیتوان نمود **مقام ثانی** در تثویب است کلام
در این نیز در حقیقت و حکم ان است اما اول پس انچه از مغرب اللغة ظاهر میشود تثویب بر دو قسم است
تثویب قدیم و تثویب جدید تثویب قدیم عبارت است از قول مؤذن در اذان صبح الصلوة خیر
من النوم دو مرتبه و تثویب جدید عبارت است از الصلوة الصلوة او قامت قامت این است
مضمون عبارت او و مشخص از کلام او نمیشود که انچه را حکم کرده که تثویب جدید است محلش
در کجا است ممکن است که مراد ان باشد که در بعضی بلاد عامه متداول است چنانچه در در عتبه
و بر بلاد استماع نموده ایم و ان این است که در اواخر شبها بصبح مؤذن در کوچها و در خانها راه
میرود و میگوید الصلوة الصلوة و ممکن است که در غیر صلوات یومیه بوده باشد که در حین
معوت بان نمازها الصلوة الصلوة ثابت است صاحب قاموس تفسیر تثویب را باین نحو نموده

در تفسیر تثویب و حکم ان



التثویب التعویض والدعاء الی الصلوة او تثنیة الدعاء او ان تقول فی اذان الفجر الصلوة خیر من النوم
مرتین یعنی تثویب عوض دادن بعبارة اخری ثواب دادن است و خواندن بسوی نماز است
یا دو مرتبه خواندن بسوی ان است یا گفتن دو مرتبه است در اذان صبح الصلوة خیر من النوم
مراد فقها در این مقام همین معنی اخر است لکن بعد از حی علی الفلاح چنانچه صاحب صحاح گفته
تثویب در اذان فجر ان است که بگوید مؤذن بعد از حی علی الفلاح الصلوة خیر من النوم دو مرتبه
و در کتاب مصابیح که از کتب معتبره عامه است روایت نموده از ابو محذوره بجای مهمله
و ذال معجمه که او گفته عرض کردم بجناب رسول خدا صلعم تعلیم من فرما طریقه اذان را پس حضرت
اذان را ذکر فرموده اند و فرموده اند بعد از حی علی الفلاح هرگاه نماز صبح بوده باشد بگو الصلوة
خیر من النوم الصلوة خیر من النوم و در همان کتاب روایت نموده از بلال که جناب رسول
خدا صلعم فرموده تثویب نباید بگوئی در هیچ نمازی مگر نماز صبح و مرحوم شیخ در مبسوط ذکر
فرموده تثویب را در اذان نماز صبح و نماز عشا و حکم بکراهت این فرموده و در خلاف فرموده
جمیع فقهای یعنی فقهای عامه گفته اند که در اذان نماز عشا تثویب مستحب نیست مگر حسن بن صالح
که او گفته این مستحب است در اذان نماز عشا و نماز صبح و ابن ادریس در سرائر نقل فرموده از جماعتی
از علمای ما که فرموده اند تثویب عبارت است از تکرار شهادتین دو مرتبه و فرموده هذا هو
الاظهر و انچه را از جماعت از اصحاب ما نقل فرموده مشخص حقیقت در اینوقت نیست
که کیانند بلکه ظاهر از کلام سید در انتصار و شیخ در خلاف اطباق علمای شیعه است
بر اینکه تثویب عبارت از الصلوة خیر من النوم است بلی کلام ابن حمزه در وسیله مظهر این است
که تثویب مغایر با ان بوده باشد قال والمظهر ثلثة التثویب و قول الصلوة خیر من النوم نظر باینکه
عطف این قول بتثویب ظاهر در مغایرتست بلکه کلام ان مرحوم صریح در مغایرتست
نظر باینکه هرگاه این قول در نظر ان مرحوم مغایر با تثویب نبود پس خود محظور دوی بود نه سه
اول از ثلثه در کلام ان مرحوم تثویب است دوم گفتن الصلوة خیر من النوم است در اذان صبح سیم
تکلم است در اقامه بعد از قد قامت الصلوة و اما حکم ان پس از کلمات علمای ما ظاهر میشود اختلاف
در این به سه قول **اول** قول ابن الجنید است که حکایت شده از او که فرموده باکی با اتیان این در اذان
صبح نیست **دوم** قول بکراهت است و این ظاهر میشود از سید مرتضی در انتصار و شیخ در مبسوط

در بیان اختلاف فقها است در حکم تثویب

ومحقق در شرایع ونافع ومعتبر سیم حرمت است واین قول مرحوم شیخ است در نهایه وابن حمزه وسائر
وصاحب جامع وعلامه وغیر ایشان وحقیقت حال مشخص میشود از انچه در ترجیع بیان شد باینمعنی که اگر
کسی بقصد مشروعیت اتیان بان مینماید شکی در بدعت وحرمت ان نیست وابن ادریس در این دعوی
اجماع نموده نظر باینکه شرعیت این ثابت نیست مؤید اینمطلب چیزیست که در کتاب نیل الوصول الی جامع
الاصول که از کتب معتبره عامه است مذکور است حاصلش این است که در ان کتاب نقل شده از مالک
که او نقل نموده که مؤذنی در عصر خلیفه ثانی امد نزد او که اورا اعلام نماید بجهت حضور در نماز صبح پس
یافت اورا در خواب پس ان مؤذن بجهت تنبیه خلیفه ثانی وبیدار نمودن ان گفت الصلوة خیر من النوم
چونکه خلیفه ثانی این را شنید اورا خوش امد پس امر کرد که این کلام را داخل در اذان صبح نماید ودر همین
کتاب مذکور است که نقل از ابی داود وترمذی نموده که انها از مجاهد نقل نموده اند که او گفت من
با عبد الله بن عمر داخل مسجد شدیم وعبد الله بن عمر اذان گفت در ان مسجد خواستیم نماز کنیم
پس تثویب یعنی قول الصلوة خیر من النوم از مؤذن صادر شد پس بیرون رفت عبد الله بن عمر از
مسجد گفت مارا از نزد این مبدع بیرون بر پس نماز در ان مسجد بعمل نیاورد ومجملا اگر کسی اتیان این کلام
بقصد شرعیت نماید شبهه در حرمت ان نیست وظاهر این است که کلام قائلین بحرمت راجع است باین
واگر باین جهت نبوده باشد مکروه خواهد بود نظر باینکه ان تکلمیست در اثنای اذان ظاهر
این است کلام قائلین بکراهت راجع باین بوده باشد واین مسلم است پس نزاع لفظی خواهد
بود وبعض احادیثی که بطریق عامه وارد است ومشتمل بران کلمه هست مشخص است که محمول
بر تقیه است **مبحث یازدهم** در بیان مسائلی چنداست که متعلق باذان واقامه میباشد اول
ان است که لازم است رعایت ترتیب نمودن مابین فصول اذان وفصول اقامه باین نحو که تکبیر را مقدم
دارد بر تهلیل بعد از ان شهادت بر الوهیت معبود وبعد از ان شهادت بر رسالت بعد از ان
حی علی الصلوة وبعد از ان حی علی الفلاح وبعد از ان حی علی خیر العمل وبعد از ان تکبیر وبعد از ان
تهلیل وترتیب در فصول اقامه نیز بهمین طریق است که مذکور شد مگر انکه بعد از حی علی خیر العمل
زیاده مینماید قد قامت الصلوة را وانچه مذکور شد ترتیب مابین فصول اینها بود وهمچنین است
ترتیب مابین خود اذان واقامه اول اذان را بعمل اورد وبعد از فراغ از اذان اقامه را پس هرگاه
کسی اخلال بهریک از دو ترتیب که مذکور شد نماید پس اگر عمدا اخلال نموده باشد اثم ومعاقب خواهد بود

در بیان لزوم مراعات ترتیب مابین فصول هریک از اذان واقامه وهمچنین مابین نفس اذان واقامه

والاکتفا



واکتفا بانچه بعمل اورده نمیتواند یعنی اتی سنت نخواهد بود پس هرگاه خواهد که مؤدی سنت بوده
باشد لازم است که اعاده نماید پس هرگاه بعضی فصول متاخره را عمدا مقدم داشته باشد ومقدم را
متاخر در اینصورت تادیه سنت موقوف باعاده هردو است بطریق معهود اجتزا باعاده
متاخر موجب حصول امتثال نمیشود نظر باینکه انچه را که اتیان نموده بغیر نحو ثابت در شریعت
منهی عنه بوده پس انچه سابق بعمل امده نظر بتعلق نهی باطل بوده پس اکتفا باتیان متاخر کفایت
در صحت نمیکند وهمچنین است حال در اخلال بترتیب مابین نفس اذان واقامه واما هرگاه
سهوا اخلال نموده باشد در اینصورت اگرچه اثم نیست لکن اعاده هریک از فصول اذان یا اقامه
که در ان اخلال بترتیب شده باشد باید نمود در اینصورت هرگاه تقدیم وتاخیر هردو بعمل
امده باشد ایا اکتفا باعاده متاخر تنها میتواند نمود پس اکتفا مینماید در متقدم بهمان سابق ظاهر
از حدیث صحیحی که وارد در اینمطلب است خلاف ان است پس اعاده هریک از متقدم ومتاخر
نماید تا درک اتیان ترتیب نماید پس هرگاه در اثنای اذان یا بعد از فراغ از اذان مشخص شد که اخلال
بترتیب بعضی از فصول ان نموده تدارک مینماید بنحوی که مذکور شد مگر در صورتیکه بعد
از فراغ از اذان مشخص شود که فصل طویلی متخلل شده باشد در اینصورت دور نیست که
استیناف اصل اذان نماید واما هرگاه در اثنای اقامه مشخص شد که اخلال بترتیب بعضی از
فصول اذان نموده سهوا در اینصورت چنانچه از حدیث موثق استنباط میشود حاجت
بتدارک نیست اقامه را تمام نموده شروع بنماز نماید بنا بر این در صورتیکه این مطلب بعد
از فراغ از اقامه معلوم شود عدم احتیاج بتدارک اولی خواهد بود واز انچه مذکور شد ظاهر
هرگاه کسی اخلال بترتیب بعضی فصول اقامه نموده باشد ومشخص شود بر این شخص بعد از فراغ
از اقامه قبل از شروع بنماز باید عود نماید تا تلافی ودرک ترتیب نماید واما هرگاه مشخص
این اخلال بعد از دخول در نماز حاجت بتدارک نیست بلکه ظاهر این است که جایز نبوده
باشد اگرچه مشخص شود قبل از دخول در رکوع بلکه قبل از شروع بقرائت وفرق مابین این
مسئله ومسئله ناسی اذان واقامه ظاهر است از چند راه پس جواز رجوع در اینمقام مستلزم جواز رجوع
در اینجا نیست چنانچه از تامل ظاهر میشود **دوم** از مسائل مذکوره ان است هرگاه
نزاع واقع شود مابین اهل جماعت باعتبار انها در باب اذان گفتن هریک خواهد که او اذان گفته باشد

در صورت نزاع مابین مؤذنین

درین صورت اگر عادل و غیر عادل نزاع نمایند تفویض اذان را بعادل نمایند و اگر هر دو عادل باشند مفوض شود باعدل و در صورت مساوات باعلم و در صورت مساوات رجوع نمایند بقرعه عمل شود بمقتضای ان لکن کلامیکه درین مقام هست این است که انچه مذکور شد در صورتیکه تعدد اذان مضر باشد خوب است و اما هرگاه تعدد اذان مضر نبوده باشد بلکه مطلوب بوده باشد چنانچه در جماعت هرگاه ده نفر از اهل جماعت خواستار باشند اذان بگویند بلکه هر انها خواه بطریق اجتماع بوده باشد یا بطریق تعاقب لکن در صورت سعه وقت منعی از ان نمی باشد خواه بعضی عادل بوده باشد و بعضی غیر عادل و بعضی عالم باحکام اذان و بعضی بی چشم و بعضی چشم دار پس فرض مسئله لتشاح و نزاع مابین مؤذنین در صورتی مناسب است که هرگاه متبرعی در اقدام باذان یافت نشود و امر منحصر شود در اینکه باید امام یا نائب امام نصیب مؤذنی نماید و مستمری بجهت معیشت او از بیت المال قرار دهند درین صورت هرگاه نزاع واقع شود بنحویکه مذکور شد می باید معمول داشت مسئله سیم بدانکه معتبر در هریک از اذان و اقامه موالات است

در بیان رعایت موالات در هریک از اذان و اقامه

و مراد بموالات درین مقام ان است که فصل مابین فصول هریک از اذان متخلل نشود بحدیکه در عرف و عادت ماحی صورت مؤذن بودن و مقیم بودن بوده باشد و جهه اعتبار این ان است که هر یک از مرکبات اعتباریه بعبارة اخری هر ماهیتی ملتئم از اجزای متعدده متغیره تدریجی الوجود هرگاه امر شارع متعلق شود بایجاد ان و شارع در ایجاد ان کیفیت خاصه از تعاقب اجزاء و تراخی انها بیان نفرموده باشند شخص مجبور یکتفا میشود در ان بنحویکه در عرف صادق باشد که این شخص مکلف مباشر اتیان ان هست پس با تخلل فصل طویلیکه ماحی صورت ان بوده باشد این صدق متحقق نیست پس امتثال حاصل نمیشود پس جمیع انحاء وجودات عرفیه ان مشترک میباشند در محصل امتثال هستند و عدم امتثال در صورتیست که صدق اینمعنی متحقق نبوده باشد بعبارة اخری این اعتبار موالات است پس با اخلال بموالات امتثالی حاصل نخواهد بود مسئله چهارم در حکم اذان و اقامه است با تخلل حدث بدانکه حدث که متخلل میشود یا در اثنای اذان است یا بعد از فراغ از اذان است قبل از شروع در اقامه یا در اثنای اقامه است یا بعد از فراغ از اذان است قبل از شروع در اقامه یا در اثنای اقامه است یا بعد از فراغ از اذان است لکن قبل از شروع در نماز یا بعد از شروع در نماز است لکن قبل از فراغ از ان پس درینجا چند مقام است اول در حکم اذان

در بیان حکم حدث متخلل در اثنای اذان و اقامه

باتخلل



باتخلل حدث در اثنای ان بدانکه هرگاه حدثیکه در اثنای اذان عارض شد درین مقام چهار احتمال است اول اتمام اذان است با حدث دوم اتمام ان است بعد از طهارت سیم استیناف اذان است بعد از طهارت چهارم استیناف اذان است با عدم طهارت ظاهر این است که جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد نشککی در جواز جمیع اقسام مذکوره نیست کلام در رجحان و مرجوحیت است پس از همه احتمال چهارم است نظر باینکه استیناف اذان با عدم طهارت مستلزم این است که کل اذان با عدم طهارت بوده باشد مشخص است مرجوحیت ان بالاضافه باینکه بعضی با طهارت بوده باشد و تتمه با عدم طهارت یا کل با طهارت بوده باشد و قطع نظر از قسم چهارم کرده قسم اول مرجوح تر است نسبت بدو قسم دیگر بلی کلامیکه در قسم ثانی هست این است که در ان تفصیل داده باشد مابین انکه تحقق طهارت و تحصیل مقدمات ان یا مستلزم فصل طویلی و فعل کثیری است که مخل بموالات معتبره در اذان بوده باشد یا نه اگر قسم اول است ظاهر این است که این کفایت در تادیه سنت نکند بلکه نشککی در عدم جواز اقدام بان میتوان نمود نظر باحتمال عدم مشروعیت اتیان باذان باین نحو پس این پس تر از جمیع اقسام مذکوره است بلکه صحیح نیست و اگر قسم ثانی است مطلقا نقصی در ان نیست نظر باینکه صادق است جمیع فصول اذان با طهارت شده است پس عمل باستحباب اتیان اذان با طهارت متحقق خواهد بود بلی نظر بقیام احتمال مدخلیت هیئت صوری و ارتباط اجزای اذان باهم در اتیان بفرد کامل و احتمال منافات حدث متخلل بان قسم ثالث اکمل اقسام خواهد بود بجملة جمیع اقسام با اشتراک انها در تادیه سنت مختلف میباشند برجحان و مرجوحیت بنحویکه مذکور شد مگر تفصیلیکه در قسم ثالث مذکور شد مقام دوم در حدث متخلل فیمابین اذان و اقامه است یعنی حدثیکه حادث شد بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه این مطلقا موجب اعاده اذان نیست بلکه مرجح اعاده ان نیز نیست بلکه حکم بمشروعیت اعاده در صورت مفروضه نمیتوان نمود بلی وضو میسازد بجهت اتیان باقامه و اقدام باقامه می نماید بعد از وضو مقام سیم در حکم اقامه است در صورت تخلل حدث در اثنای ان بدانکه چهار احتمالیکه در اذان مذکور شد در اینجا نیز جاریست اتمام اقامه با حدث و اتمام ان بعد از طهارت و استیناف ان بعد از طهارت و استیناف ان با عدم طهارت بنا بر قول بعدم لزوم طهارت در اقامه چنانچه نسبت بشهره داده شده جمیع اقسام مذکوره جایز خواهد بود و اما بنا بر مختار در مسئله که عبارت

وقوع حدث در اثنای اقامه موجب اعاده اقامه است

ازعدم جواز اتیان باقامه باعدم طهارت بوده باشد دو قسم ان صحیح نخواهد بود یعنی اتمام اقامه باحدث وهم چنین استیناف ان باحدث پس قسم جایز در اینجا منحصر خواهد بود در دو قسم باقی که عبارت از استیناف بعداز طهارت یا اتمام اقامه بعداز طهارت بوده باشد بلی در قسم ثانی تفصیلیکه در اذان مذکور شد در اینجا نیز معتبر است بلکه در اینجا اقوی است باینمعنی که اگر اتیان بطهارت منافی باموالات معتبره فیما بین فصول اقامه بوده باشد اکتفای باتمام اقامه بعداز طهارت در اینصورت کفایت در تادیه سنت نخواهد نمود بخلاف اینکه اتیان بطهارت منافی باموالات مطلوبه نبوده باشد پس احسن اقسام متصوره در اینجا نیز استیناف بعداز طهارت خواهد بود بنابر غیر مختار واحسن قسمین ان خواهد بود بنابر مختار والحمد لله الموفق المجید الرؤف الغفار مقام چهارم در حکم حدث واقع بعداز فراغ از اقامه وقبل از شروع در نماز است بدانکه هرگاه حدث متخلل شود بعداز فراغ از اقامه وقبل از شروع در نماز خالی از این نیست این شخص مکلف یا متطهر بوده بطهارت ترابیه یا بطهارت مائیه وعلی التقدیرین صدور حدث مبطل طهارت عمدا بوده یا سهوا ودر صورتیکه متطهر بطهارت ترابیه بوده ووقوع حدث سهوا بوده باشد ودر اینوقت متمکن از طهارت مائیه بوده باشد واتیان بطهارت مائیه مستلزم فصل طویلی نبوده باشد که منافی باشد باصدق صلوة با اقامه بودن ظاهر این است که در اینوقت حاجت باعاده اقامه نبوده باشد نظر باینکه در چنین صورت هرگاه حدث سهوا در اثنای نماز واقع شود بعداز اتیان بطهارت مائیه حاجت باستیناف نماز باعاده انچه از اجزای صلوة که اتیان شده نیست پس عدم حاجت باعاده اقامه در چنین صورت بطریق اولی خواهد بود مثل اینکه کسی باتمام اذان واقامه گفت بعداز فراغ از اقامه قبل از شروع در نماز متمکن از طهارت مائیه شد لازم است وضو بسازد ظاهر این است که حاجت باعاده اقامه نباشد مگر صورتیکه مذکور شد واما در غیر اینصورت پس اشکالی در حکم باستحباب اعاده میتوان نمود نظر بانچه جمعی کثیر از فقها تصریح فرموده اند هرگاه حدثی در اثنای صلوة واقع شود بعداز اعاده طهارت استیناف نماز می نماید حاجت باعاده اقامه نیست چنانچه در مقام خامس مفصلا باعانه الله جل شانه بیان خواهد شد پس عدم اعاده اقامه در صورت مفروضه بطریق اولی خواهد بود لکن ممکن است استدلال کرده شود برجحان اعاده بحدیثیکه مرویست در کافی

صورت حدث بعداز فراغ از اقامه قبل از شروع در نماز موجب اعاده اقامه میشود یا نه

از ابی حرون



از ابی هرون که روایت نموده از کاشف اسرار ودقایق حضرت امام جعفر صادق که فرموده الاقامه من الصلوة نظر باینکه ظاهر این است که کلمه من در این حدیث بتبعیض است پس معنی حدیث این است که اقامه از ابعاض واجزای نماز است چونکه حمل بر حقیقت متعذر است پس حمل میشود بر اقرب مجازات پس مقتضای حدیث بنابراین خواهد بود که اقامه مشارک با اجزای صلوة است مشخص است از جمله احکام جزء نماز است که هرگاه حدثی بعداز ان واقع شود لازم است اعاده انجزء پس اقامه نیز چنین باید باشد پس وقوع حدث بعداز فراغ از اقامه وقبل از شروع در نماز مقتضی اعاده اقامه است مخفی نماند که انچه مذکور شد در صورتیست که وقوع طهارت بعداز ان حدث مستلزم فصل طویلی وفعل کثیری نبوده باشد واما هرگاه مستلزم فعل کثیر وفصل طویلی بوده باشد که منافی باصدق صلوة با اقامه بودن بوده باشد یعنی اقامه سابقه عرفا وعادة کفایت نکند در اینکه صادق باشد این نماز با اقامه است بلکه گفته شود باعدم اتیان باقامه ترک اقامه نموده باشد در نماز واتیان نماز باعدم اقامه نموده در اینصورت اعاده اقامه می نماید تا نماز او با اقامه بوده باشد وهم چنین است در اذان اگرچه موجب صدق معینه مختلف است فیما بین اذان واقامه یعنی گاه است فصل مقدار معینی مابین اقامه در نماز منافی باصدق نماز با اقامه بودن هست ومقدار همان فصل منافی باصدق نماز با اذان بودن نیست چنانچه وجه ان ظاهر میشود بعداز تامل مقام پنجم در حکم اقامه است در صورتیکه حدث متخلل شود در اثنای نماز در اینصورت شبهه در قطع نماز واستیناف ان بعداز اتیان بطهارت نیست مگر در صورتی که اشان بان باشد یعنی صورتیکه داخل در نماز شده باشد با طهارت ترابیه بعداز تخلل حدث ساهیا متمکن از طهارت مائیه بوده باشد در اینصورت استیناف صلوة لازم نیست بلکه بنا میگذارد بهمان موضعیکه در ان اشتغال بان حدث صادر شد بعداز تطهر بطهارت مائیه در غیر این موضع استیناف نماز بعداز اتیان بطهارت لازم است کلامیکه در اینمقام هست این است که ایا اعاده اقامه هم لازم است تا نماز او فضیلت نماز با اقامه را مشتمل باشد یا لازم نیست بلکه اکتفا بهمان مینماید نمود مصرح بر دو در مبسوط ونهایه وسرائر وشرایع ونافع ومعتبر ومنتهی وتذکره وتحریر وقواعد ودروس وذکری وبیان ثانی است یعنی اکتفا باستیناف نماز می نماید بعداز طهارت واقامه را

تخلل حدث در اثنای صلوة چنین اعاده اقامه میشود یا خیر

اعاده نمیکند وانچه بعضی توهم نموده اند که این منافیست با حکم بافضلیت اعاده اقامه در صورتیکه
حدث متخلل شود در اثناء اقامه بلکه بنابراین می باید در اینجا نیز حکم شود بافضلیت اعاده اقامه بنا
براین پس کسی که طهارت را لازم میداند در اقامه پس می باید در اینجا حکم کند بلزوم اعاده اقامه
بعد از طهارت این توهمیست بیجا نظر باینکه حکم بافضیلت طهارت در اقامه یا لزوم ان مقتضی
این است که اقامه واقع شود با طهارت و این در صورتیکه حدث متخلل شود در اثنای صلوة
متحقق هست بخلاف اینکه حدث تخلل شود در اقامه لکن تحقیق در این مقام مقتضی این است
که گفته شود در اینمقام نظیر انچه را که در سابق ذکر نمودیم بیان ان این است که اگر فعل طهارت
مستلزم فصل طویلی است مثل اینکه فرض شود این شخص جنب بود و وقت دخول در نماز
متمکن از غسل نبود با تیمم بدل از غسل داخل در نماز شد بعد از تخلل حدث در اثنای نماز مطلع شد
که متمکن از غسل هست لکن می باید مسافت طویلی را طی کند تا بحمام رفته غسل نماید یا انکه بعد از
تخلل حدث در اثنای صلوة مطلع شد که جنب بوده است در اینصورت لازم است که غسل
نماید و غسل نمودن مستلزم فصل طویل و فعل کثیری است وهکذا یا انکه خود فعل وضو مستلزم
فصل طویلیست در امثال اینصورت ظاهر من غیر تامل حکم شود باعاده اقامه یا عدم اقامه
ان نماز فضیلت نماز با اقامه را نخواهد داشت نظر باینکه در چنین صورت این نماز و امثال انچه اقامه
میگویند پس عمومات اکیده مثل حدیث لاصلوة الا باذان واقامه مقتضی اتیان باقامه است بلکه اعاده
اذان هم لکن در بعضی صور و اگر چنین نبوده باشد یعنی اتیان بطهارت مستلزم فصل طویل نبوده
باشد پس در اینصورت بگوئیم حاجت باعاده اقامه نیست خصوصا در صورتیکه تخلل حدث
در رکعت اولی بلکه در حالت قیام در رکعت اولی بوده باشد ظاهر این است مراد اعاظم علما مذکورین
نیز در اینصورت بوده باشد نه صورت اولی لکن چیزیکه در این مقام هست این است که مقتضای
حدیث سابق که عبارت از الاقامة من الصلوة بوده باشد بنحویکه مذکور شد این است که حکم بشود
باعاده اقامه مطلقا اگرچه در صورت ثانیه بوده باشد بعبارت اخری اگرچه اتیان بطهارت مستلزم فعل
کثیر و فصل طویل نبوده باشد چنانچه مذکور شد در صورت تخلل حدث بعد از فراغ از اقامه
و قبل از شروع در نماز اما چونکه سند حدیث مذکور ضعیف است و مقطوع به در کلمات اعاظم
علما خلاف ان است حتی اینکه مخالف در مسئله تا عصر محقق ثانی معلوم نیست گویا از این راه است

که مرحوم



که مرحوم علامه در مختلف متعرض ان نشده است بعلاوه دلالت حدیث مذکور نیز صریح در اینمطلب
نیست بلکه در ظهورش میتوان تامل نمود بر فرض تسلیم ظهور دلالت ان نیست مگر از باب عموم
مشابهت بعد از اطباق اعاظم اصحاب بر خلاف ان چنانچه از کلمات ایشان ظاهر میشود دلالت عموم بر اینمطلب
موهوم میشود پس اعتماد بران نمیتوان نمود سیما بعد از صدق امتثال چنانچه مفروض در اینمقام است
مخفی نماند که کلمات علما اگر ناطق بعدم اعاده اقامه است همه انها مقید است بصورت صدق
تکلم بعد از حدث قبل شروع بنماز ثانیا و اما بعد از صدور کلام کل مصرح اند باستحباب اعاده
اقامه و حدیث صحیح محمد بن مسلم بعنوان عموم مقتضی ان است پس استحباب اعاده با تخلل تکلم
ثابت است **مبحث دوازدهم** در بیان استحباب حکایت اذان است تنقیح مقام مقتضی نقل
کلام است در چند مطلب **اول** مستحب است در حق کسیکه اذان مؤذن را شنید بگوید
مثل انچه مؤذن بگوید از فصول اذان در حدیثی مذکور است که این موجب سعت رزق
میشود بدانکه استحباب حکایت ثابت است در جمیع فصول اذان اگرچه حی علی الصلوة بوده
باشد مرحوم شیخ در مبسوط حدیث مرسلی ذکر نموده که مقتضای ان حدیث ان است وقتی
که مؤذن میگوید حی علی الصلوة این شخص بگوید لا حول ولا قوة الا بالله لکن حدیث مذکور نظر
بضعف سند وجهل ماخذ ان قابل معارضه با نصوص معتبره که مقتضی استحباب حکایت است
در جمیع فصول اذان نیست پس استحباب حکایت فصول اذان ثابت است اگرچه در حی علی
الصلوة بوده باشد **مطلب ثانی** ان است که استحباب حکایت فصول اذان ثابت است
اگرچه مکلف مشغول بدعا و ذکر بوده باشد پس مستحب است حکایت فصول اذان اگرچه مستلزم
قطع قرائت و ذکر و دعا بوده باشد بایمعنی که در حال استماع فصول اذان قطع قرائت نموده بعد از
حکایت مشغول شود بانچه مشغول بان بوده کلامیکه در اینمقام هست این است که استحباب
حکایت فصول اذان شامل حال صلوة هم هست یا نه ظاهر ثانی است بنابراین هرگاه کسی مشغول
بنماز بوده باشد استماع فصول اذان نمود ظاهر این است که استحباب حکایت فصول اذان
در حق او ثابت نبوده باشد بجمله استحباب حکایت فصول اذان در جمیع احوال ثابت است
خواه حالت خیر بوده باشد مثل اینکه در حال بول یا در حال تغوط بوده باشد در بیت الخلا
یا غیر ان یا حالت شر یعنی مثل حال اشتغال بکتابت قران یا قرائت ان یا مشغول الا بدعا و ذکر الهی

در ثبوت استحباب حکایت فصول اذان در جمیع احوال مگر حال صلوة

جل شانه بوده باشد در جمیع احوال هرگاه استماع فصول اذان مؤذن نمود مستحب است که اعاده فصول
اذان نماید مگر در حالت اشتغال بصلوة که در این وقت استحباب ثابت نیست مطلب سیم آنکه آیا ثابت
که آیا تاخیر سنت موقوف بر این است که شروع نماید بحکایت فصل اذان بعد از فراغ مؤذن از آن فصل
یا نه بلکه معتبر آن است که شروع نمودن حاکی فصول اذان بهر فصلی مسبوق بوده باشد بشروع نمودن
مؤذن بان فصل اگرچه فراغ از آن فصل با هم بوده باشد ظاهر ثانی است لکن افضل و اکمل اولی است
پس اولی آن است که تامل نماید تا مؤذن فارغ شود بعد از آن شروع بان فصل نماید و اولی آن است
که شروع نماید بعد از فراغ مؤذن از آن فصل بدون آنکه فصلی متخلل شود مابین فراغ مؤذن از آن
فصل بدون آنکه فصلی متخلل شود مابین فراغ مؤذن از آن فصل و شروع نمودن این شخص بان
مطلب چهارم در بیان این است که حکایت اذان قابل بتبعیض هست باین معنی که چنانچه مستحب است
حکایت مجموع فصول اذان مستحب است اقتصار بحکایت بعض از آن پس هرگاه کسی بطریق عبور
از محلی عبور نمود شنید از مؤذنی بعضی فصول اذان را مستحب است در حق او حکایت نمودن
همان بعض را یا آنکه وارد شد در حالتی که مؤذن بغالب فصول اذان اتیان نموده بود مستحب است
در حق او حکایت بقیه از فصول اذان بلکه دور نیست هرگاه کسی استماع جمیع فصول اذان نمود
بعضی از فصول را حکایت نمود دون بعضی دیگر را نسبت به بعضی که حکایت نموده ماجور و مثاب بوده
باشد بخلاف بعضی را که ترک نموده مطلب پنجم در بیان تعمیم حکم است میگوئیم ظاهر این است
که استحباب حکایت اذان ثابت است نسبت بهر اذانیکه شنیده شود خواه اذان مؤذن بلد بوده باشد
یا مؤذن جماعت یا اذان منفرد و خواه مستمع عازم نماز بوده باشد یا نه خواه مرد بوده باشد یا زن بنا بر این
هرگاه ضعیفه صدای اذان را شنید مستحب است در حق او که موافقت با مؤذن نماید در اتیان بانچه
مؤذن اتیان بان می نماید از فصول اذان و اما هرگاه کسی اذان زن را شنید این مستمع یا زن است یا مرد
و مرد یا از محارم آن زن است یا نه و در صورتیکه مرد از غیر محارم آن زن بوده باشد یا آن زن عالم است
باینکه مرد اجنبی صوت او را میشنود یا نه پس در اینمقام چند احتمال است اول آن است که زنی
صدای اذان زنی را میشنوند در اینصورت شکی در استحباب حکایت در حق آن زن نیست
دوم آن است که شنونده اذان زن مرد است لکن از محارم آن زن است در این قسم نیز تامل نباید
کرده شود در حکم باستحباب حکایت اذان سیم آن است که مستمع اذان زن مرد غیر محرم است لکن

در استحباب حکایت بعضی فصول اذان

استحباب حکایت اذان ثابت است اگرچه اذان مؤذن منفرد بوده باشد

مشخص



مشخص نیست که زنی که اذان میگوید عالم هست که صوت اذان او را مرد اجنبی میشنود یا نه یا معلوم است
که ضعیفه عالم باین معنی نیست در این دو صورت نیز ظاهر این است که استحباب حکایت ثابت
بوده باشد لکن در صورت انتفای ریبه و التذاذ بکه مستند بقوای شهوانیه بوده باشد و مع
ذلک حکم باستحباب حکایه فصول اذان که ذکر بوده باشد مثل حی علی الصلوة و نحوه مشکل است
و اما انحصار فصول اذان که ذکر بوده باشد استحباب حکایت ثابت است چهارم آن است
که مستمع اذان زن مرد غیر محرم است لکن مشخص است که ضعیفه علم دارد باینکه صوت او را
در اذان مرد غیر محرم میشنود در اینصورت حکم باستحباب حکایت میتوان نمود مطلب ششم
در بیان اختصاص استحباب حکایت است باذان یا در اقامه نیز ثابت است بدانکه استحباب
حکایه چنانچه در اذان ثابت است در اقامه نیز ثابت است لکن نه مطلقا بلکه در غیر حی علی الصلوات
یعنی فصولی که اذکار بوده باشد مطلب هفتم سابق بیان شد که مکروه است در حق
مؤذن حرف زدن مابین فصول اذان ظاهر این است که این حکم مختص بمؤذن بوده باشد در حق
کسیکه حکایت فصول اذان می کند ظاهر این است که کراهت تکلم ثابت نبوده باشد تنبیه
در حدیث صحیح وارد است از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق عم که فرموده
کسیکه استماع شهادت بر الوهیت و شهادت بر رسالت از مؤذن نمود یعنی شنید که مؤذن
میگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و این شخص در مقام تصدیق و اعتراف
بگوید و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله اَكْتَفِي بِهِمَا عَمَّنْ اَبِي وَ جَحَدَ وَ اُعِينُ بِهِمَا مَنْ اَقَرَّ
وَ شَهِدَ ثبت میشود در حق او ثواب بعدد هر کس که انکار بوحدانیت الله جل شانه و رسالت فخر کاینات صلوات
الله و سلامه علیه و علی آله نموده و همچنین ثبت میشود بجهت او ثواب بعدد هر کسی که اقرار باین دو مطلب
نموده بدانکه مستحب است در وقت شنیدن اذان صبح و اذان مغرب این دعا خوانده شود اَللّٰهُمَّ
اِنِّي اَسْئَلُكَ بِاِقْبَالِ نَهَارِكَ وَ اِدْبَارِ لَيْلِكَ وَ حُضُورِ صَلَوٰتِكَ وَ اَصْوَاتِ دُعَائِكَ اَنْ تَتُوبَ عَلَيَّ اِنَّكَ اَنْتَ
التَّوَّابُ الرَّحِيمُ در حدیث وارد است که هرگاه کسی این دعا را در این دو وقت بخواند و بعد در
آن روز یا در آن شب مرده خواهد بود با توبه مبحث سیزدهم در بیان وحدت و تعدد اذان است
بدانکه اتیان بنماز بطریق انفراد است یا جماعت در صورت اول شکی در رجحان اذان و اقامه نیست
بعد مصلین بلی هرگاه بعضا استماع اذان از دیگری نمودند در اینصورت اجتزاء باذان مسموع میتوانند

ذکر دعا در حال شنیدن اذان

استحباب دعا در حال شنیدن اذان صبح و اذان مغرب

لکن این مانع از اتیان باذان و اقامه بنفسه نیست بلکه دور نیست اتیان باذان و اقامه بنفسه و عدم اکتفا باذان مسموع او لحاظ اکتفا بوده باشد مگر نماز منفردی که داخل در مسجد شد بعد از اتیان اهل جماعت بنماز جماعت و عدم تفرق صفوف چنانچه سابق بیان شد و اما در جماعت پس خالی از این نیست یا جماعات متعدد است یا جماعت واحد اگر جماعات متعدده بوده باشد یا شبهه در رجحان تعدد اذان بعدد جماعات نیست مگر صورتی که سابقا بیان شد که جماعت ثانیه در مسجدی بوده باشد که بعد از انقضای جماعت اولی و عدم تفرق صفوف بتفصیلیکه مفصلا بیان شد اینها محل کلام در اینمقام نیست بلکه مقصود در اینمقام این است که معتبر در هر جماعت اذان واحد است یا تعدد اذان مضر نیست میگوئیم این متصور بچند صورت میشود اول آن است که ده نفر مثلا از اهل آن جماعت اتیان باذان می نماید در یکوقت منعی از این بنظر نمیرسد بلکه مقتضای عمومات جواز در رجحان است بلی چیزیکه هست این است که می توان ادعا نمود که سیره در بلاد اسلام مستقر بخلاف این شده دوم اتیان باذان متعدد است لکن بتعاقب مثل اینکه مؤذنی اتیان باذان نمود بعد از فراغ از اذان امام حاضر نشد در اینصورت اتیان باذان ثانی و هکذا تا امام حاضر شود مطلقا عیبی ندارد بشرط آنکه آتی باذان ثانی غیر از مؤذن اول بوده باشد و هکذا اذان ثالث و اگر مؤذن ثانی و ثالث کسی بوده باشد که استماع فصول اذان سابق را نموده باشد اسلم از شبهه خواهد بود تنقیح در اینمقام مقتضی این است که گفته شود اذان جماعت واحد یا واحد است یا متعدد و علی التقدیرین یا مؤذن واحد است یا متعدد پس اقسام متعدد است اول آن است که اذان جماعت واحد یکی است از مؤذن واحد مثل اینکه امام حاضر است مؤذن واحد اتیان باذان نمود شکی در صحت و جواز اجتزای بآن نیست دوم آن است که مؤذن متعدد اتیان باذان واحد نمایند خواه مجتمعا بوده باشند یا متعاقبا مثل چهار نفر در یکدفعه یا بتدریج بگویند الله اکبر یا اینکه یکنفر اتیان بچهار تکبیر نماید و دیگری اتیان بشهادتین نماید و هکذا این قسم محل اشکال نیست بلکه ظاهر این است که جایز نبوده باشد سیم اذان متعدد است از مؤذن واحد مثل اینکه مؤذنی اذان گفت باذان صحیحی و ثانیا همان مؤذن بدون عروض امریکه مبطل آن اذان بوده باشد اتیان باذان نماید ثانیا مثل اینکه بعد از فراغ از اذان اول امام حاضر نشد همان مؤذن شروع نماید باذان دیگر تا امام حاضر شود آن نیز ظاهر این است که جایز نبوده باشد بلی هرگاه مقتضی اعاده عارض شود آن از محل کلام خارج خواهد بود چهارم آن است که اذان متعدده در جماعت

واحد



در بیان موارد دیگر که اذان و اقامه مستحب است ح

واحد از مؤذن متعدد بوده باشد خواه بطریق اجتماع بوده باشد یا بطریق تعاقب ظاهر این است در هیچیک از این دو قسم منعی نبوده باشد بدانکه مطلبی در اینمقام هست که تنبیه بر آن مناسب است بیان آن این است که هرگاه مؤذن جماعت اتیان باذان نمود و امام بعد از فراغ از اذان حاضر شد ظاهر این است که امام اکتفا بآن اذان که استماع آن ننموده نمیتواند نمود بلکه باید یا خود اتیان باذان نماید یا امر نماید بمؤذن دیگر که اتیان باذان نماید تا نماز امام جامع فضیلت اذان و اقامه بوده باشد مبحث چهاردهم در بیان مواردی است که اذان و اقامه هر دو یا اذان تنها مستحب است اول صلوة یومیه است چنانچه مذکور شد خواه ادا بوده باشد یا قضا بتفصیلیکه سابقا بیان شد دوم نماز جمعه است سیم اذان است در گوش راست طفل بعد از تولد آن و اقامه است در گوش چپ او و در حدیث مذکور است استحباب اذان و اقامه در اینمقام قبل از بریدن ناف طفل و مراد اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ آن است که در نزدیک گوش طفل اذان و اقامه بگوید و متصدی این اذان و اقامه کسی بشود که ولد بجهت اوست مثل پدر و مادر و جد اگرچه جد امی بوده باشد چنانچه از فخر العالمین و سید المرسلین علیه و علی آله الاف التحیة من رب العالمین لنشر نیر ارض و سما امام حسن مجتبی و شافع روز جزا جناب سید الشهدا صادر شده چهارم اذان و اقامه است بجهت رفع تب در کتاب مکارم الاخلاق و کتاب طب الائمه از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه و علی آبائه و اولاده التحیة من الوهاب الخالق ماثور است بعد از آنکه بعضی از شیعیان آن هادی اهل طغیان بعرض آن سرور و اهل زمان شکایت از شدت تب را رسانیدند آنجناب فرمودند که پیراهن خود را واکن و سر خود را داخل پیراهن خود کن و اذان و اقامه بگو و هفت مرتبه سوره مبارکه حمد را تلاوت کن از شدت تب مستخلص خواهی شد راوی میگوید از فرموده آنجناب عمل نمودم تب من رفع شد مثل کسی که از بند محکم خلاص شده باشد خلاص شدم پنجم اذان است در گوش کسی که سوء خلق داشته باشد بجهت رفع آن ششم اذان است در حق مسافری که راه گم کرده باشد در اینصورت اذان بجهت نجاة از مفسدت گم نمودن راه است

## باب دوم در بیان افعال نماز است و در این دو منهج

### منهج اول در بیان افعال واجبه نماز است

بدانکه افعال واجبه نماز هشت است اول نیة است و در آن چند مبحث است مبحث اول آن است که نیت در لغت بمعنی قصد است مراد در اینمقام این است که معتبر در صحت نماز آن است که مصلی در حین شروع در نماز ناوی این بوده باشد که اتیان

باین نماز معین می نمائیم بجهت امتثال امر خداوند عالم جل شانه ظاهر این است که همین قدر کفایت می نماید
در صحت صلوة خواه واجب بوده باشد یا سنت و خواه ادا بوده باشد یا قضا و خواه تمام بوده باشد
یا قصر لکن احوط این است که در نماز واجب قصد وجوب و در مستحب قصد استحباب نماید و در قضا
قصد قضا و در ادا قصد ادا و در تمام قصد تمام و در قصر قصد قصر نماید باین نحو در نماز ظهر ادائی
حضری چنین نیت کند که اتیان بنماز ظهر ادائی حضری می نمائیم بجهت اینکه خلاق عالم جل شانه بر من واجب
ساخته است قربة الی الله و اگر قضا است تبدیل ادا بقضا نماید و اگر در سفر است تبدیل تمام
بقصر نماید چنانچه تبدیل واجب بسنت می نماید در نماز سنتی **مبحث دوم** در تفصیل انچه لازم است
چیزی است که در مبحث اول مذکور شد بدانکه از انچه مذکور شد معلوم شد که نیت امر قلبی است
لسان را در ان دخلی نیست پس هرگاه کسی انچه مذکور شد او را در تحت لفظ در اورد اگر با اعتقاد اینست
که انچه تلفظ نموده نیت است تشریع خواهد بود فرقی در این باب مابین نماز و غیره نماز از عبادات
مثل وضو و غسل و تیمم و زکوة و خمس و صوم و حج نیست نیت در جمیع اینها همان امر قلبیست که متعلق
بهریک از عبادات مذکوره بکیفیتی که مذکور شد بالاضافه بحال هریک از عبادات مذکوره
و اتیان بلفظ بقصد انکه ملفوظ عین نیت است تشریع خواهد بود لکن ظاهر این است که موجب
فساد اصل عبادت نشود مگر در صورتیکه فرض شود انفکاک ملفوظ از ان امر قلبی که شرط صحت
عبادت است لکن این بسیار بعید است در حالتیکه متلفظ با شعور و اراده بوده باشد بلکه
در اینحالت انفکاک از ان ممکن نیست و اگر تلفظ باین نماید لکن نه بقصد اینکه این کلام نیت است
در اینصورت این کلامی خواهد بود بعد از قد قامت الصلوة احوط اجتناب است **مبحث**
**سیم** در تعمیم حکم است اگر مکلف مخیر بوده باشد مابین قصر و اتمام بدانکه انچه مذکور شد که
در حال نیت لازم نیست که متعرض قصر یا اتمام بشود در صورتیکه هریک از قصر و اتمام متعین
بوده باشد ظاهر است و اما در صورت عدم تعین مثل اماکن اربعه که عبارت از مکه معظمه
و مدینه مشرفه مراد از مکه معظمه مسجد الحرام است و مراد از مدینه مشرفه مسجد نبی و مسجد کوفه
و حائر حسینیه بوده باشد که مکلف مخیر است مابین قصر و اتمام ایا حکم در این اماکن مثل غیر اینها است
پس تعیین قصر یا اتمام در حین نیت در چنین صورت نیز لازم نیست یا لازم است ظاهر اول است
شبهه که در اینمقام میتوان کرد این است که عمل در حین نیت می باید معین بوده باشد و این با عدم التفات





وعدم تعیین احد امرین در محل کلام متحقق نیست جواب از این این است که این مسلم است در صورتیکه
عمل در واقع متعین بوده باشد یا متعین نبوده باشد لکن احدهما مختلف با دیگری بوده باشد در جنس
مثل خصال کفارة در اینصورت انچه را که اتیان می نماید تعیین ان حین نیت لازم است و اما هرگاه
چنین نبوده باشد بلکه احدهما مماثل با دیگری بوده باشد در ماهیت و مختلف بوده باشد بزیاده
و نقصان بعبارة اخری هرگاه دو چیز بوده باشد و قدر مشترکی مابین هر دو بوده باشد و هر دو
مسمی باسم واحد بوده باشند و این شخص مخیر بوده باشد مابین اتیان احدهما در اینصورت
دلیلی بر تعیین احدهما حین نیت نیست و این از باب این است که مولائی بملوک خود امر می نماید
ده ذرع یا پنج ذرع از سمت معینی از زمین را مشی نموده باشد در اینصورت امتثال در حق مملوک
بچند نحو ممکن است **اول** ان است که حین اخذ بمشی تعیین نماید ده ذرع را **دوم** ان است
که تعیین نماید پنج ذرع را **سیم** ان است که نیت مشی مامور به در این سمت را می نماید که اگر خواهد بعد از
طی پنج ذرع اقتصار بران نموده فارغ شود یا ان وقت اختیار ده ذرع نماید ظاهر این است که جمیع اینها
مشترک می باشند در حصول امتثال و ما نحن فیه از این قبیل است نظر باینکه مفروض این است که مکلف
مخیر است مابین قصر و اتمام یعنی مابین دو رکعت و چهار رکعت و هر دو مسمی می باشند باسم واحد مثل
ظهر یا عشا بنابراین می تواند مکلف حین شروع بعمل نیت مطلق ظهر نماید و شروع نماید بنماز بعد از فراغ از تشهد
در رکعت ثانی انوقت بنیة اکتفا ی بان نماید پس اتیان بسلام نماید و فارغ شود یا تعیین چهار رکعت
نماید و بر جزء اتیان بدو رکعت باقی کند بنابراین پس تخییر چنانچه قبل از شروع بعمل ثابت بود باقیست
تا فراغ از تشهد در رکعت ثانیه و مرحوم شیخ شهید در کتاب بیان و دروس تعیین قصر و اتمام را
در حین نیت در اینصورت یعنی در اماکن تخییر واجب دانسته و حکم بوجوب این اگرچه مشکل است
لکن رعایت این احوط است بلی هرگاه تکلیف نسبت بتمام و قصر هر دو ثابت بوده باشد مثل احدهما قضا
و دیگری ادا بوده باشد در اینصورت تعیین اتمام یا قصر در حال نیت لازم است چنانچه هرگاه این فرض
نسبت بدو تمام یابد و قصر متحقق شود مثل اینکه در حق او دو تمام ظهری ثابت است لکن احدهما بطریق
ادا و دیگری بطریق قضا تعیین در اینصورت لازم است و هم چنین است حال در قصر قضائی و
ادائی و هم چنین هرگاه اشتراک مابین واجب و مستحب بوده باشد مثل اینکه نماز نافله صبح و فرض
بعد از طلوع فجر در حق کسیکه نافله گذار بوده باشد تعیین واجب یا ندب لازم است و کا است لازم

میشود بر مکلّف در حال نیت متعرض وصف دیگر بشود مثل اینکه بر امام لازم است در جماعت
واجبه قصد امامت نماید خواه وجوب ان بالذات بوده باشد مثل نماز جمعه و عیدین در حال
تحقق شرایط یا بالعرض بوده باشد مثل اینکه کسی بر خود واجب نموده است بنذر و نحو ان که ایشان
نماز معین را بجماعت نموده بامامت و اما در صورت استحباب جماعت پس بر امام لازم نیست
که قصد امامت نماید یعنی کسی می ایستد بنماز و عالم هست که جماعتی که باو اقتدا می نمایند در
اینصورت لازم نیست که امام قصد جماعت و امامت نموده باشد بلکه با قصد انفراد امام
جماعت در حق ماموین منعقد است ولکن در حق ماموین لازم است در صورتیکه
ناوی ایتمام بوده باشند اینکه نیت اقتدا نمایند بلی ممکن است که گفته شود اگرچه تحقق جماعت
در حق ماموین موقوف نیست بر اینکه امام قصد امامت نماید لکن استحقاق امام فضیلت
جماعت و امامت را دور نیست که موقوف بوده باشد بر اینکه نیت امامت نماید و با عدم
ان مستحق این فضیلت نبوده باشد بنا بر این پس فضیلت نماز ماموین کامل تر خواهد بود در این
صورت از فضیلت نماز امام **مبحث چهارم** در بیان تفاوت مراتب نیت است در فضیلت

> در بیان تحقیق مراتب نیت است ۴

و رجحان سابق بیان شد که نیت صلوة عبارت است از قصد باتیان صلوة و این قصد
در صورت انتفای اضطرار نمیشود مگر بجهت غایت و فایده و این غایت یا امتثال و اطاعت
خداوند عالم است یا چیز دیگر مثل ریا و سمعه و نحو انها اگر ثانی است نماز باطل است و اما
اول پس بچندین قسم متصور میشود نظر باینکه داعی بر اتیان مامور به اگرچه امتثال و اطاعت
نمودن امر است لکن داعی بر امتثال مختلف میشود مثل اینکه میداند هرگاه ترک امتثال
نماید مخالفت امر کرده خواهد بود و این مخالفت موجب استحقاق عقاب میشود
در اخرت بجهت خوف از عقوبت در اخرت امتثال مینماید یا انکه باعث بر امتثال توصل
بثواب است در اخرت نظر باینکه اتیان بمامور به موجب ثواب است یا انکه مقصود
هر دو است هم قصد توصل بثواب و هم قصد حذر از عقاب یا انکه انچه مذکور شد هیچ یک
منظور نیست بلکه مقصود از امتثال فرار از مذلت یا تحصیل عزت است یا هر دو با
نظر باینکه مخالفت کردن امر باعث این میشود که این شخص ذلیل میشود نزد آمر بجهت فرار
از مذلت ترک مخالفت می نماید یا انکه اتیان مامور به که عبارت از اطاعت نمودن بوده باشد موجب





عزت این شخص میشود نزد آمر معزز شود باین سبب اختیار امتثال می نماید یا مقصود چنانچه فرار از
مذلت است تحصیل عزت هم هست و همچنین است هرگاه غایت اطاعت و بندگی الهی جل شانه
توصل بمطالب دنیویه بوده باشد بجمله معتبر در صحت عبادات ان است که حین اراده ناوی
این بوده باشد که اتیان باین عبادت می نماید بجهت اطاعت و بندگی خداوند عالم جل شانه خواه غایت
بندگی و داعی بران رفع عقوبت بوده باشد یا جلب منفعت در اخرت یا هر دو و همچنین است
فرار از مذلت بوده باشد یا تحصیل عزت یا هر دو بلکه صحیح است اگرچه مقصود توصل بمنافع دنیویه
بوده باشد بلکه دور نیست که حکم بصحت شود اگرچه منظور عزت نزد ناس بوده باشد لکن بالتبع
نه بالذات توضیح این اجمال مقتضی این است که گفته شود چونکه اطاعت و بندگی و امتثال امر آمر
طوعا و رغبتا موجب این میشود که بنده عزیز و محبوب نزد آمر شود مشخص است عزیز و محبوب
الهی جل شانه محبوب افاق است پس از لوازم معزز بودن نزد الهی جلت عظمته عزیز شدن عند
الناس است پس هرگاه داعی بنده بر عبادت معزز شدن نزد جناب احدیت جل شانه بوده
باشد عبادت او صحیح خواهد بود و چونکه مترتب میشود بر عزت نزد الهی عز شانه عزت نزد
مخلوقین این را قصد نماید از این وجه که مقصود بالتبع بوده باشد ظاهر این است که موجب
فساد ظاهری که لازم باشد اعاده ان نشود و اما هرگاه نعوذ بالله سبحانه اینمعنی معزز شدن نزد
ناس داعی بر اصل عمل بوده باشد در اینصورت ریا و مبطل عبادت خواهد بود بخلاف اینکه
هرگاه داعی معزز شدن عندالله تعالی بوده باشد و معزز شدن عند الناس مقصود بالتبع بوده
باشد در اینصورت ظاهر این است موجب بطلان نشود لکن این بلکه جمیع احتمالات مذکوره
چونکه داعی بر اتیان عبادت منفعت عاید بخود مصلی است پس فی الحقیقه این از باب اجیری
میشود که عمل را بقصد اجرت نموده پس حسنی در ان نخواهد بود اگرچه موجب بطلان نشود
نعم ما قیل • عابدی که اجرت طاعات خواست • که عبادت می کنی ناشی خطا است •
خادمان مزد گیرند این گروه • خدمتی با مزدگی دارد شکوه • بلکه کمال مرتبه عبادت ان است
که داعی بران نبوده باشد مگر محض امتثال و فرمان برداری و غایات مذکوره مترتبه بر امتثال
مطلقا منظور نظر بنده نبوده باشد چه جای انکه انرا غایت امتثال قرار دهد بجمله کمال بندگی
ان است که مقصود از بندگی و عبادات نبوده باشد مگر فرمان برداری و اطاعت معبود نمودن

بمحض انکه چنین معبود سزاوار این است که اطاعت کرده شود چنانچه کلام معجز نظام سید اولیا
علیه الاف التحیة والثناء ناطق بر این است که فرموده ما عبدتك خوفا من نارك ولا شوقا لجنتك بل و
جدتك اهلا للعبادة فعبدتك لذلك **مبحث پنجم** در بیان شرطیت نیت است بدانکه علما اختلاف
کرده اند در اینکه نیت جزء نماز است یا شرط مختار شرطیت ان است باینمعنی که حقیقت و ماهیت صلوة
مرکب از نیت و سایر اجزای معهوده ان نیست بلکه نیت خارج از حقیقت ان است و شرط صحت
وحصول امتثال مناسب این است در اینمقام اقتصار شود بمثالی که موصل باشد بحقیقت
حال پس میگوییم مثال صلوة مثال معجونیست که سلطان حکیمی ان را ترتیب داده از اجزای
متعدده متکثره بجهت حکم و مصالح چندی بعد از ان بیان اجزای ان را فرموده بقول یا بفعل پس از ان
امر فرموده به عبید خود که ان معجون را اتیان نموده باشند بنحوی که صادق باشد در حق انی که اطاعت
مولی نموده در اتیان بان معجون اینمعنی مقتضی ان است که بنده اولا علم بمعجون هم رساند بعد از ان
حین شروع نمودن باتیان ان معجون قصد نماید که من این معجون را اتیان مینمایم بجهت انکه مولای من مرا امر
نموده باتیان ان مشخص است این قصد که تعبیر از ان به نیت میشود فعل قلبی عبد است متعلق است
بمعجونیکه آمر و سید ترتیب داده مدخلیتی از برای ان در تقوم و ماهیت معجون نمیباشد لکن موقوف
علیه صدق اطاعت و فرمان برداری عبد است در اتیان بان معجون پس هرگاه اتیان بان معجون
نماید نه باین قصد اگرچه در حق او صادق است که اتیان بمعجون نموده لکن صادق نیست در حق
او که اطاعت مولی نموده در اتیان بان معجون پس قصد مذکور موقوف علیه صدق اطاعت است
نه جزء معجون کلام در صلوة و نیت ان نظیر این معجون و نیت ان است پس امتثال باقیموا الصلوة
در صورتیکه حاصل است نظر باینکه مقصود تحصیل و تحقق اطاعت است که بنده اراده نماید
که من اتیان باین صلوة مینمایم بجهت اینکه مطاع و مولای من مرا امر نموده باتیان ان تا در اتیان ان مطیع
و منقاد بوده باشم پس این قصد که فعل قلبی بنده است خارج از ماموربه است که آمر امر باتیان
ان فرموده موقوف علیه صدق اطاعت است در اتیان بان **مبحث ششم** در منافیات صلوة
که متعلق بحال نیت است میگوییم چونکه بیان شد که معتبر در صحت عبادات ان است که مکلف حین
نیت ناوی این بوده باشد که اتیان باین عبادت مینمایم بجهت انکه خلاق عالم جل شانه امر باین فرموده
یا انکه رضای الهی جل جلاله در اتیان بان است یا انکه این اطاعت محبوب خداوند عالم است یا انکه

در بیان شرطیت نیت است ۱

هرگاه داعی بر اتیان نماز مطابعت عادت بوده باشد نماز باطل است ۲

موجب



موجب ثواب میشود در اخرت و نحو اینها از انچه از سابق ظاهر میشود پس هرگاه کل این مراتب منتفی
شود خواه هیچ نیت نبوده باشد مثل اینکه محض تبعا للعامة اتیان بصورت نماز نماید یا انکه نعوذ بالله منه
قصد ریا نماید در هر دو صورت عبادت باطل خواهد شد خصوصا در صورت ریا بدانکه
ریا عبارت از ان است که داعی بر اقدام بعبادت قصد تقرب بمخلوقین بوده باشد خواه بجهت
اینکه او را خوب دانند یا بجهت اینکه تعظیم او را منظور داشته باشند یا انکه او را چیز دهند
یا انکه اجابت او نمایند و هکذا و اینمعنی موجب بطلان عبادت میشود خواه داعی
بر عبادت محض این بوده باشد لا غیر یا این را جزء داعی قرار دهد مثل اینکه منظور هم اطاعت
الهی جل شانه و هم تقرب جستن بمخلوقین بوده باشد و اما هرگاه مقصود بالذات نبوده
باشد مگر اطاعت الهی جل شانه و طلب عزت بدرگاه احدیت عز جلاله و این اغراض در نیت مقصود
بالتبع بوده باشد چنانچه سابق تبیین بان شد ظاهر این است که حکم ببطلان نتوان نمود بدانکه انچه
مذکور شد این بود که قصد ریا نماید در حال نیت و اما هرگاه فرض شود که خلوص در حین نیت
متحقق بود لکن نیت ریا در فعلی از افعال نماز نماید پس این متصور بچند صورت میشود صورت
اول ان است که قصد ریا نماید در فعل واجب از واجبات نماز مثل قرائت یا رکوع یا سجود
و نحو اینها قبل از تحقیق این مسئله میگوییم انچه مذکور شد در بیان نیت تشکیکی در اعتبار ان در حین
شروع نمودن بنماز نیست لکن ابقای ان و استمرار عین ان تا اخر نماز لازم نیست بلکه همان قدر
که اتمام صلوة نماید بمقتضای ان نیت کافی است در صحت صلوة توضیح مقام ان است که
استمرار عین نیت تا اخر صلوة عبارت از ان است که در جمیع احوال صلوة شاعر و متذکر بوده
بوده باشد که اتیان باین نماز معین مینمایم بجهت امتثال و اطاعت خلاق عالم جل شانه و استمرار
باینمعنی لازم نیست بلکه استمرار دیگر لازم و معتبر در صحت صلوة است ان است که نیتی
که در اول صلوة متحقق شد جمیع اجزای نماز را بمقتضای ان اتیان نماید تعبیر از اینمطلب مینماید
باستمرار حکمی پس هرگاه منوی شود که اخلال باین نحو از استمرار بشود نماز محکوم به بطلان خواهد
بود بعد از انکه اینمطلب دانسته شد میگوییم هرگاه قصد ریا در فعلی از افعال واجبه نماز شود
پس اخلال باین استمرار حکمی شده خواهد بود لهذا نماز باطل میشود خواه اعاده نماید ان فعل را بعد از
رفع این نیت فاسده و عود بمقتضای نیت سابق بنماز اما در صورت عدم اعاده باعتبار اخلال

اعتبار استمرار حکمی در نیت ۲

بشرط صحت در جزء واجب نماز پس اخلال با نجز خواهد بود اخلال بجزء مستلزم اخلال بکل است
واما در صورت اعاده باعتبار زیادتی در جزء صلوة بعلاوه انچه بیان میشود در صورتیکه
قصد ریا در جزء مستحب نماز نماید واما هرگاه قصد ریا در جزء مستحب نماز نماید واما هرگاه
قصد ریا در فعلی از افعال مستحبه نماز نماید مثل قنوت ظاهر این است که باز موجب بطلان
نماز میشود نه باعتبار انکه فساد چنین جزئی موجب فساد کل میشود بلکه نظر باجماعات
منقوله در وجوب استمرار حکمی مقتضای این اجماعات منقوله ان است که صحت صلوة مشروط است
بعدم انتقاض حکم نیت سابقه و شبهه در نقض ان نیست بقصد ریا اگرچه در اجزای مستحبه بوده
باشد پس شرط صحت منتفی میشود مشخص است انتفای شرط مستلزم انتفای مشروط است
پس رفض قصد ریا بعد از تحققان و عود بمقتضای حکم نیت سابقه کفایت نمیکند در حکم بصحت
واما هرگاه قصد ریا نماید در اثنای صلوة لکن نه در اجزای واجبه و نه در اجزاء مستحبه مثل
اینکه قصد ریا نماید در قیامی که بعد از فراغ از قراءة و قبل از میل کردن برکوع بوده باشد بعد
از ان رفض ان نمود و منحنی شد بقصد رکوع بعد از عود بمقتضای نیت سابقه در اینصورت حکم
خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است که موجب بطلان نشود پس نماز صحیح خواهد بود اگر
چه احتیاط در این مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام واما قصد قطع نماز پس اگر در حین نیت این
قصد متحقق بوده باشد مثلا اینکه در وقت نیت قرار داد این بود که در رکعت ثانیه مثلا نماز را قطع
خواهد نمود در اینصورت شبهه در بطلان نماز نیست نظر باینکه در چنین صورت اصل
نیت متحقق نیست بجهة اینکه نماز عبارة است از افعال مفتتحه بتکبیره و مختتمه بتسلیم و نیت این در صورتی
متحقق میشود که در حین شروع ناوی اتیان باین بوده باشد نیت قطع در اثنا و منافی با اتیان
این است و هم چنین است هرگاه در حین نیت تردید و تشکیک در قطع ان داشته در رکعت
ثانیه واما نیت قطع در اثنای نماز پس اگر در حین نیت قطع مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شود
ظاهر این است که نماز باطل شود خواه اعاده ان فعل نماید بعد از رفض ان نیت و عود بمقتضای
نیت نماز یا نه بلکه دور نیست که چنین بوده باشد اگرچه ان فعل از افعال مستحبه نماز بوده باشد نظر
بتقریبی که در قصد ریا مذکور شد اگرچه احتیاط در اینصورت مقتضی اتمام نماز است بعد
از ان اعاده نماید واما هرگاه نیت قطع نماز نمود و در انوقت مباشر فعلی از افعال نشد بعد از رفض ان نیت

قصد ریا در اثنای نماز

نیت قطع نماز در حین نیت نماز

تردید در قطع نماز در حین نیت نماز

وعود



وعود بنیت صلوة شروع بافعال نماز نمود در اینصورت ظاهر این است که نماز صحیح بوده
باشد اگرچه احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام واما قصد منافی از منافیات شرعیه
مثل حدث و تکلم و استدبار و نحو اینها خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة پس
اگر با علم بمنافات بوده باشد تقریر مابین قصد اینها و نیت قطع که مذکور شد نخواهد بود و اگر
با جهل بوده باشد تقریر میتوان نمود باین نحو با نیت فعل منافی از منافیات خواه در حال
نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة در صورت جهل بجعل شرعی و عدم وقوع ان منافی
صلوة محکوم شود بصحت بخلاف صورت علم و جه تقریر ان است نظر باینکه منافات
مابین فعل صلوة و قطع ان عقلیست بنابراین نیت صلوة و قطع در وقوع فعل صلوة و عدم
فعل ان است و این محال است پس نیت قطع مستلزم عدم نیت فعل صلوة یا مستلزم رفع
استدامه حکم است پس باطل خواهد بود و هم چنین است حال نیت فعل منافی با علم و شعور
بمنافات واما صورت جهل نظر باینکه منافات عقلی نیست بلکه شرعیست و مفروض صورت
جهل است پس نیت صلوة با نیت انها ممکن است پس با عدم صدور انها حکم بصحت صلوة
ممکن است بلی اشکالی که در اینمقام میتوان نمود از راه دیگر است بیان ان اینست که کمتر شود
تشکیک در قطع صلوة هرگاه موجب بطلان نماز شود لازم می اید حکم ببطلان صلوة قاطبه
اشخاص الا واحد بعد واحد شبهه در بطلان لازم نیست بطلان ان مستلزم بطلان ملزوم است
بیان ملازمه ان است که از جمله شکوک مبطله در نماز چهار رکعتی شک متعلق برکعتین اولیین
است در عدد رکعات ان و هم چنین شک متعلق بعدد رکعات نماز صبح و نماز مغرب پس
هر فردی از افراد انسان حین شروع بنماز عروض این شک در حق او محتمل است پس این نظیر کسی است
که در حین شروع بنماز قطع نماز را معلق کند با آمدن شخصی که احتمال آمدن او قائم باشد ممکن است
جواب از این اشکال باین نحو که قطع نمازی که معلق بوده باشد بامدن کسیکه ممکن المجیئ بوده
باشد چون چنین قطعی باختیار این شخص است لهذا با نیت اصل صلوة باهم جمع نمیشود پس
تعلیق قطع بامر ممکن الوقوع مستلزم انتفای نیت معتبره در صلوة است بنابراین نماز باطل خواهد
بود واما در مسئله شک چونکه منوی نماز است که سالم از چنین شکی بوده باشد و ابطال در صورت
عروض شک مبطل باختیار این شخص نیست لهذا احتمال عروض چنین شکی منافی با تحقق نیتی

نیت قطع نماز در اثنای نماز

که معتبر در صحت صلوة است نیست بجهة منوی در حین نیت نمازی است که سالم از چنین شک
بوده باشد طریان چنین شکی در اثنای صلوة مستلزم انتفای منوی است نه انتفای نیت پس در صورت
عدم طریان شک موصوف چنانچه منوی متحقق است نیت نیز متحقق هست در صورت طریان
شک مذکور اگرچه نیت متحقق بود لکن منوی متحقق نشده پس عدم امتثال بجهت انتفای متعلق
نیت است نه بجهت انتفای نیت پس قید طریان شک مقتضی بطلان نمیباشد بخلاف انکه قطع
نماز را معلق سازد بشیئی محتمل الوقوع در اینجا اگرچه ان شیئی واقع نشود نماز باطل خواهد بود.
باعتبار انتفای نیت معتبره در صحت صلوة پس تفرقه مابین مقامین متحقق است مخفی نماند انچه
مذکور شد اختصاص بشک مبطل ندارد بلکه در هر چیزی که مبطل نماز بوده باشد در صورت
احتمال وقوع ان در اثنای نماز قائم باشد جاریست مثل اخلال برکنی ساهیا یا با عدم تذکر بان مگر بعد
ان تجاوز از محل وقوع حدث یا عدم اختیار حدوث موت و نحو اینها جواب از هم بجو نیست
که مبین شد **مبحث هفتم** سابق بیان شد که نیت صلوة از جمله شرایط است نه اجزاء صلوة مثل
سایر عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و حج و زکوة و حج چنانچه احدی نمیتواند ادعا نمود که نیت
زکوة و حج و صوم جزء زکوة و حج و صوم است و هم چنین نیت وضو و غسل و تیمم چنین است یا
حال در نیت صلوة پس نیت در هر اینها از جمله شرایط است لکن از شرایط رکنیه است
که اخلال بان سهوا و عمدا مفسد است **مبحث هشتم** دانسته شد که نیتی که معتبر است
در تحصیل امتثال قصد بنماز معین است بجهت اطاعت و فرمان برداری الله تعالی شانه
همین قدر کفایت می کند در صحت عمل خواه واجب باشد یا مندوب و خواه ادا بوده باشد
یا قضا و تعرض باین صفات لازم نیست لکن هرگاه کسی متعرض این صفات شود خالی از این
نیست یا متعرض صفتی شده که موصوف بان می باشد مثل وجوب در واجب و استحباب
در مستحب و اداء در اداء و قضاء در قضا و هکذا یا نه بلکه در حین نیت متعرض صفتی
شده که منوی متصف بخلاف ان است مثل اینکه قصد استحباب نموده در واجب
و بالعکس و قصد قضا نموده در اداء و بالعکس شکی که در صحت قسم اول نیست و اما قسم
ثانی پس این متصور بچند صورت میشود **اول** ان است که بطریق اشتباه متعرض خلاف
شده باینمعنی که میدانست نماز ظهر مثلا واجب است یا نماز شب مثلا مستحب است

میخواست



میخواست نیت وجوب در اول و نیت استحباب در ثانی نماید لکن اشتباها قصد استحباب
در اول و وجوب در ثانی نمود این قسم شبهه در صحت ان نیست اشتباه لسانی مضر نیست مناط ان
اراده قلبیه است **دوم** ان است که مکلف متعرض خلاف صفت عبادت شود عامدا مثل اینکه با علم

در حکم
نیت وجوب
است در مستحب
و نیت استحباب
است در
واجب
٢

مکلف باینکه نماز شب سنت است قصد وجوب در ان نماید یا با علم بوجوب عبادتی
قصد استحباب نماید این نیز ظاهر این است که صحیح بوده باشد نظر باینکه داعی بر اتیان ان
عبادت همان علم اول است بصفت عبادت و تعرض خلاف ان شیئی است لغو مثلا هرگاه کسی
معتقد این بوده باشد که نماز شب مستحب است یعنی خداوند عالم جل شانه امر بان فرموده
لکن مؤاخذه بر ترک ان نخواهد فرمود و مقصود مکلف از اتیان اطاعت الهی بوده باشد و مع
ذلک قصد وجوب نماید شخص است در اینصورت مراد معنی وجوب که مؤاخذه
بر ترک ان بوده باشد نخواهد بود نظر باینکه مفروض این است که این شخص معتقد این است
که خلاق عالم جل شانه مؤاخذه بر ترک ان نخواهد فرمود پر معلوم است که اعتقاد عدم
مؤاخذه بر ترک شیئی با مؤاخذه بر ترک ان باهم جمع نمیشود و چونکه مفروض این است
که اعتقاد عدم مؤاخذه بر ترک ثابت است پس قصد وجوب در اینصورت لغو خواهد
بود بنابراین مضر بصحت عمل نمیتواند شد بلی هرگاه کسی معتقد استحباب یا وجوب چیزی
بوده باشد و ابراز خلاف ان از نعوذ بالله تعالی نزد طایفه نماید در اینصورت چنین
کسی مبدع خواهد بود **سیم** مثل ثانی است لکن با جهل بحقیقت حال باین نحو که نیت

در بیان
نیت وجوب
در مستحب یا بدل
استحباب
در وا
جب

وجوب می نماید در مستحب باعتقاد وجوب یا نیت استحباب می نماید در واجب باعتقاد
استحباب ان در اینصورت این شخص مبدع و عبادت ان باطل خواهد بود پس هرگاه
کسی اتیان بغسل جنابت بقصد وجوب در صورتی که ذمه او مشغول بواجبی که موقوف
بر غسل بوده باشد نباشد و غسل هم از راه دیگر بر او واجب نبوده باشد و معتقد این هم
بوده باشد که غسل در اینوقت بر ان واجب است و باین قصد اتیان بغسل نماید ظاهر این است
که غسل او باطل بوده باشد و انچه مذکور شد در عبادات مستقله بود و اما اجزای عبادات
پس هرگاه کسی اتیان بقرائت فاتحة الکتاب نماید در نماز بقصد اینکه این قرائت در نماز فرض
مستحب است صاحب است در حق او که او در این عمل مبدع است پس اثم و عمل محکوم ببطلان

خواهد بود واما نیت وجوب در جزء مستحب پس از نیز ظاهر این است که باطل بوده باشد باین معنی
که اتیان بجزء مستحب ننموده خواهد بود لکن حکم بفساد صلوة مشکل است و حکم بصحت نیز مشکل است
ظاهر این است که باطل بوده باشد و فرقی که مرحوم شیخ شهید در بیان فرموده مابین قصد وجوب
در مستحب و قصد استحباب در واجب در اول حکم بصحت فرموده و در ثانی حکم بفساد مد نظر
حقیر تمام نیست تفصیل کلام در اینمقام مقتضی این است که گفته شود نیة صلوة از مکلف بچند نحو
بی عیب باشد باعتبار تعرض وجه و عدم ان بچند قسم ممکن است اول ان است که نیت مینماید که
اتیان بنماز ظهر مثلا می نمایم بجهت انکه خداوند عالم اتیان انرا بر من واجب فرموده است بعد از التفات
و قصد اینمطلب اتیان بتکبیرة الاحرام مینماید در اینصورت در مقام اتیان باجزاء امتثال بچهار نحو
حاصل میشود اول ان است که در حین اتیان باجزای واجبه قصد وجوب نماید چنانچه در حین
اتیان باجزای مستحبه قصد استحباب دویم ان است که مطلقا متعرض وجوب در اجزاء واجبه
و متعرض استحباب در اجزاء مستحبه نشود بلکه قصد قربة مطلقه در جمیع نماید سیم ان است
که قصد وجوب در اجزای واجبه نماید واما در اجزای مستحبه پس اقتصار نماید بقربة مطلقه
چهارم عکس اینست یعنی قصد استحباب نماید در اجزای مستحبه و اقتصار نماید در اجزای واجبه
بقربة مطلقه و معنی قربة در اینمقام ان است که اتیان می نمایم باینعمل بجهت انکه رضای خداوند
عالم جل جلاله در اتیان بان است عمل در جمیع اقسام مذکوره محکوم بصحت است اشکالیکه
در اینمقام میتوان نمود بیان است که نیت وجوب در اتیان اصل عمل منافیست با اشتمال ان باموره مستحبه
متکثره جواب از این ممکن است باین نحو که اتیان بنماز ظهر بر مکلف واجب است و او مخیر است مابین
انکه اتیان نماید نماز ظهر واجب را بنحوی که منفک از جمیع اداب و اجزای مستحبه بوده باشد یا انکه اتیان
نماید انرا با اجزای مستحبه کلا او بعضا بلی نماز ظهری که با اجزای مستحبه بوده باشد افضل خواهد بود از
نماز ظهری که منفک از ان بوده باشد مثل نماز یکه اتیان میشود بان در وقت فضیلت و وقت اجزاء و مکان
شریف مثل مسجد و غیر شریف پس وصف وجوب در نیت بالاضافه بطبیعت نماز ظهر است و مکلف
مخیر است در اسقاط تکلیف واجب در ضمن احد فردین و نیت باین نحو نماید که اتیان بنماز ظهر می نمایم بجهت
انکه خلاق عالم جل شانه انرا بر من واجب فرموده است و این صادق است در صورتیکه اقتصار
نماید در نماز ظهر باجزای واجبه چنانچه صادق است در صورتیکه جمع نماید مابین اجزای واجبه

اشکال در نیت وجوب در نماز با اشتمال ان بر اجزای مستحب و جواب از ان

و مستحب



و مستحبه و این مستلزم این نیست در صورتیکه منظور مکلف در حین نیت اقتصار باموره
واجبه بوده باشد اجزای مستحبه در ان حین مطلقا منوی نبوده باشد چنانچه وجه ان بعد از اندک
تامل ظاهر میشود بلی اشکال در صورتی متوجه است که منظور مکلف این باشد که اتیان بنماز
ظهر نماید با اجزای واجبه و مستحبه و اتیان چنین منوی را معلل نماید بوجوب باین نحو که این نماز
ظهری که اجزای واجبه و مستحبه است اتیان مینمایم بعلت واجب بوده ان بر من و بعبارة دیگر
که انفع در مقام ایراد است فرض میکنیم کسی عادت او مستقر شده که اتیان بفریضه مینماید با اداب
و سنن اگرچه بعض از اداب و سنن بوده باشد چنانچه غالبا چنین است و قبل از نیت نماز قرار او
چنین است که اتیان بنماز باین نحو نماید و منوی او در مقام نیت چنین نماز است و در اینمقام نیت اشان
می نماید بچنین نمازی که اتیان بان می نمایم بجهت انکه بر من واجب است بنابراین ایراد وارد است بلکه
حکم بصحت نماز در چنین صورت خالی از اشکال نیست نظر باینکه نماز منوی او مرکب از امور واجبه
و مستحبه هر دو هست پس حکم باینکه اتیان چنین نمازی بر مصلی واجب است صحیح نیست پس
نیت واجبه در غیر واجب کرده نظر باینکه نماز باین کیفیت واجب نیست پس نیت باین نحو صحیح
نخواهد بود واما نیت بان نحو که ذکر کردیم مطلقا ایراد بران ورودی ندارد باوجود این اولی
ان است در صورتی که مقصود مکلف اقتصار باجزای واجبه نبوده باشد متعرض وجوب مطلقا
نشود بلکه چنین قصد نماید که من اتیان بنماز ظهر مثلا می نمایم بجهت اطاعت و فرمان برداری
خداوند عالم جل شانه بلی اشکالی در اینمقام از راه دیگر میتوان نمود بیان ان این است که در حین نیت
معین بوده باشد اجزای واجبه نماز نسبت بغالب اشخاص معلوم است و ملحوظ در حین نیت هم هست
اگرچه بعنوان اجمال بوده باشد و اشکالیکه هست در اجزای مستحبه است و منوی بنابر انچه مذکور شد
مرکب از اجزای واجبه و مستحبه است پس میباید حین نیت چنانچه اجزای واجبه نماز بطریق اجمال
ملحوظ هست مقداری از اجزای مستحبه نماز که ماتی به مرکب از هر دو است ملحوظ باشد تا تعین
منوی متحقق شود تخلص از این باین نحو حاصل میشود که مکلف بر خود قرار دهد مقدار معینی
از اداب و اجزای مستحبه را منضم نماید با اجزای واجبه مثل استعاذه قبل از قرائت در رکعت اولی
و تکبیرات رکوع و سجود و رفع ید در احوال تکبیرات با سوره ها و اتیان بدو ذکر در رکوع و سجود
بعلاوه ذکر واجب و اتیان صلوات در هر یک از رکوع و سجود بعد از فراغ از ذکر و هکذا الی اخر الصلوة

تعین اجزای مستحب نماز در حین نیت لازم هست یا نه

هرگاه عمل حین نیت متعین شد اقتصار بتعین منوی میتواند نمود یا نه
۴

بنابراین منوی در نظر این شخص معین خواهد بود وملحوظ است بجمیع اجزائه مجملا درحین نیت
ایشان می نماید بچنین عمل که اتیان بان می نمایم بجهت تحصیل اطاعت وفرمان برداری وچنین نیت
محتاج بمعهودیت عمل است واین بنحو مذکور متحقق است بعد از انکه نظم کلام باینمقام رسید
نخیر بد ومطلب مناسب است مطلب اولی بعد از انکه معهودیت عمل بنحو مذکور متحقق شد
ومنوی مکلف درحین نیت چنین عمل معهود شد ایا بعد از شروع نمودن بچنین عمل منوی
معین است بهر انچه بعنوان اجمال منوی شده اتیان نماید یا نه مثلا اینکه معهود در نظر مکلف
این بود که در رکوع مثلا اتیان بسه ذکر وصلوات نماید ودرحین نیت منوی او چنین
نمازی بود بعد از عزم باتیان چنین عمل وتعلق نیت بان شروع بنمان نمود میتواند در زمان
رسیدن برکوع اقتصار ببعض از انچه ملحوظ بود بنماید بعد از قطع بر اینکه اخلال بواجب جایز
نیست ومنافی باحصول امتثال است کلامیکه هست در این است که ایا درچنین صورت
اقتصار بذکر واجب واخلال بذکر مستحب جایز هست یا نه میگوئیم حکم در مسئله مبنی
بر این است که نیت اتیان واجب بکیفیت مخصوصه ایا معین او هست که بهمان هیئت وکیفیت
اتیان شود یا نه ظاهر ثانی است نظر بانکه دلیلی که دلالت کند بر اینکه بنه معین است در امثال
اینمقام نداریم مجملا ظاهر این است که اشکالی در جواز اقتصار بهمان قدر واجب نبوده باشد
بلی کلامی که در اینمقام هست این است که ایا اقتصار ببعض انچه منوی بوده از اذکار مستحبه
میتوان نمود یا نه مثلا اینکه در مثال مفروض اقتصار بصلوات نماید واخلال بدو تسبیح مستحب
نماید یا اتیان بدو تسبیح مستحب نماید بصلوات نماید یا اخلال بیک تسبیح نماید وجمع مابین
یک تسبیح مستحب وصلوات نماید ظاهر این است که نیت را مدخلیتی در عدم جواز انچه
مذکور شد نباشد باینمعنی که نیت معین منوی نشود بلکه مرجع مستندی است که مثبت
رجحان امور مستحبه است اگر بکیفیت خاصه است تعدی از ان نتوان نمود مجملا مرجع در این
باب مستند امور مذکوره است عمل بمقتضای ان جایز وتعدی از ان غیر جایز در مثال
مذکور اتیان بصلوات یا اخلال بدو ذکر مستحب بی اشکال است وظاهر این است اخلال
بیک تسبیح مستحب واتیان بدیگری با صلوات وعدم انهم جایز باشد وهم چنین است
حال در ذکر سجود مطلب دوم در تعدی از منوی است بزیادتی معهود مثلا اینکه

نزد مکلف



هرگاه عمل حین نیت متعین شد ایا تغییر ان بزیادتی جایز است یا نه

نزد مکلف در نماز کیفیت معینه بوده در مقام عزم باتیان وان نیة متعلق شد بهمان کیفیت
معهوده مثلا اینکه در ذکر رکوع وسجود اقتصار بسه ذکر مثلا نماید وباین عزم بود تا برکوع
رسید ایا میتواند علاوه بر ان اتیان نماید مثل اینکه اتیان بپنج ذکر نماید یا انکه دعای در رکوع
قبل از ذکر منظور او نبوده درحین وصول برکوع میخواهد خواند باشد وهم چنین دعای بعد از
رفع راس از رکوع ظاهر این است که همه اینها جایز وبی عیب باشد وهم چنین قنوت علاوه بر انچه
در نظر بوده میتواند بلکه عدولا از انچه حین نیت منظور او بوده بغیر ان نیز جایز وبی عیب است
مجملا جمیع اینها بی عیب است مگر اجزای واجبه که تعدی از انها بزیاده ونقصان هیچ یک جایز نیست
قسم دویم انست که در مقام نیت مطلقا متعرض وجوب نشود خواه منظور او این بوده باشد
که اقتصار نماید در نماز باجزای واجبه ان یا جمع نماید مابین اجزای واجبه ومستحبه کلا او بعضا بلکه
مقصود همان محض اطاعت بوده باشد ظاهر این است که این قدر کفایت کند در صحت عمل
بلکه مذکور شد این در ثانی بعینه در صورتی که مقصود جمیع مابین اجزای واجبه ومستحبه بوده
باشد به بعض جهات انسب خواهد بود قسم سیم انست که قصد وجوب واستحباب
هر دو نماید وجوب نسبت باصل صلوة واستحباب نسبت بفرد باین نحو که اتیان نماز واجب مینمایم
بجهت واجب بودن ان در ضمن این فرد اکمل بجهت فضیلت ورجحان واستحباب ان هر دو بجهت
اطاعت وفرمان برداری نظیر اتیان نمازهای واجبه را بجماعت این نیز صحیح وبی عیب است
بلکه اسلم از بعض ایرادات سابقه است لکن این مثل بعض انچه سابق مذکور شد در صورتی
میشود که امتیاز مابین اجزای واجبه نماز واجزای مستحبه ان نموده باشند واما در صورت
عدم امتیاز مابین صنفین مشخص است که این قسم متصور نمیشود بعد از انکه کلام باینجا رسید
مناسب این است که عنان قلم در تحقیق این مسئله جولان داده شود پس میگوئیم ایا بر مکلف واجب است
امتیاز مابین صنفین نماید قبل از شروع در نماز یا نه وبر فرض وجوب ایا شرط صحت نماز هم هست
یا خیر ممکن است استدلال کرده شود در اثبات عدم در هر دو مقام بحدیثی که اصحاب رضوان الله
علیهم تلقی بقبول فرموده اند وروایت شده از مفخر عالم وفخر بنی آدم علیه وعلی آله الصلوات الله الملک
القائم که فرموده در مقام بیان صلوا کما رأیتمونی اصلی وجه دلالت ان است که انجناب در مقام تعلیم
امت بجهت امتثال انها فرموده بعد از انکه در مشهد انها اتیان بنماز فرموده اند وانها مشا

استدلال بر اینکه امتیاز مابین اجزای واجبه نماز واجزاء مستحبه لازم نیست

فرموده اند افعال واقوال صادره ازان مقتدای عالم را ایشان بهمان نمایند بان کیفیت که دیده بودند من صادر شد

مشخص است که این کلام ازان ستوده درگاه خلاق انام جل جلاله صادر نشده مگر بجهت تعلیم معلوم است

اصلا مشاهده فعل نمیتواند موصول بوجه همه اجزاء ان بوده باشد بلکه از مشاهده مشخص نمیشود

مگر اصل اقوال وافعال بکیفیت هیئت مخصوصه واحتمال انکه فعل انسرور عالم در انوقت منحصر بوده

در امور واجبه کانه قطعی الفساد است واگر مخاطبین باین خطاب کلا قبلا ازین خطاب عالم بماهیت

نماز بوده وامتیاز مابین اجزای واجبه نموده بوده اند حاجت باین خطاب نبود پس مقتضای این

خطاب ازان مستطاب انست که علم بماهیات اجزای نماز ووضع انها بهیئت معهوده کفایت می نماید

در حصول امتثال چه اگر عالم بوجه انها از حیثیت وجوب واستحباب نبوده باشد وهو المطلوب

نظیر این حدیث است در استفاده این مرام حدیث مشهور از حماد بعد ازانکه بشرف سعادت

درک خدمت کاشف الاسرار والدقایق جناب حضرت امام جعفر صادق عم مشرف گردید حضرت

فرمودند تحسن ان تصلی یعنی ای حماد ایشان بنماز خوب میتوانی بعرض انسرور رسانید که من حفظ دارم

کتاب حریز را که در نماز تصنیف نموده گویا مقصود حماد این بود که اهتمام من در نماز این قدر است

که یک کتاب را که حریز در صلوة تصنیف نموده ضبط کرده ام حضرت فرمودند باکی نیست برخیز نماز

کن حماد گفت ایستادم در حضور انسرور وشروع کردم بنماز بعد ازانکه بسجود ورکوع رفتم حضرت

فرمودند ای حماد خوب نماز نمیکنی با تغیر وتوبیخ فرمودند چه بسیار قبیح است بمردی از شما که شصت

سال یا هفتاد سال از عمر او میگذرد یک نماز را با حدود ان تمام نمینماید حماد نقل کرده که بعد ازانکه

این عتاب را از انسرور شنیدم مذلت وخجلت بسیاری بمن وارد شد عرض کردم خداوند عالم مرا

فدای تو کرداند نماز را تعلیم من فرما حضرت در انوقت ایستادند و دو رکعت نماز فرمودند با اداب

وشرایط بسیار بعد از فراغ فرمودند ای حماد مثل این نماز بعمل اور وجه استدلال باین حدیث در

اثبات مرام ظاهر میشود از انچه در حدیث اول مذکور شد بنا بر این میگوییم هرگاه کسی پشت سر

فقیه معتمدی ایشان بنماز نمود جمیع اقوال وافعال وهیئات را ازان اخذ نمود واعتماد نمود که ایشان

نماز باین کیفیت بنیه قصد ومحصل امتثال است مطلقا امتیاز مابین اجزای واجبه ومندوبه ننمود ودر مقام

نیة اقتصار نمود بقربت مطلقه مثلا اینکه قصد نمود که من ایشان بنماز می نمایم بجهت اطاعت خداوند عالم

وایشان نمود بهمان هیئتی که ازان مجتهد مطاع مشاهده نموده بود این کفایت در حصول امتثال ازاو میکند

اگرچه تفرقه

ذکر دلیل براینکه امتیاز مابین اجزای واجبه ومسنونه در نماز لازم است

اگرچه تفرقه مابین اجزای واجبه ومسنونه ننموده باشد بلی چیزی که قابل هست در اینمقام که کسی متمسک

بشود در لزوم امتیاز مابین صنفین احکام شک وسهو است تقریر این است که حکم اجزای واجبه

در صورت سهو این است که هرگاه متذکر شد بجزء منسی مادامیکه داخل در رکن بعد ازان نشده

لازم است عود نموده ایشان بمنسی نموده بعد ازان اعاده ما بعد نموده نماز را اتمام نماید قطع نماز در چنین

صورت جایز نیست واگر تذکر بعد از دخول در رکن بوده باشد اگر ان منسی واجب رکنی است

نماز باطل واستیناف ان لازم است واگر واجب غیر رکنی است نماز صحیح وابطال ان جایز نیست

واگر ان منسی جزء مستحب بوده باشد در جمیع احوال عود بان بعد از تجاوز از محل ان جایز نیست خواه

داخل در رکن بعد ازان شده باشد یا نه مثلا فرض کنیم کسی لتسمیه را در اول حمد یا اول سوره فراموش

نمود بعد از فراغ از سوره متذکر شد در اینصورت اگر تسمیه در ان واجب است لازم است

عود نموده تدارک نماید واگر مستحب است حرام است عود بان وهم چنین است استعاذه در اول

حمد در رکعت اولی ونحو اینها بنابراین امر این شخص در اینصورت مردد است مابین واجب

وحرام مفری ازین نیست مگر امتیاز مابین صنفین پس امتیاز مذکور لازم است من باب

المقدمه اشکالی که در اینمقام میتوان نمود اناست که این مبتنیست بر وجوب مقدمه واجب

واین اول کلام است بر فرض تسلیم کلام در وجوب مقدمه در صورتیست که ذی المقدمه واجب

بوده باشد واین در محل کلام محقق نیست نظر بانکه مفروض این است هرگاه بعد ازین چنین

سهوی در نماز واقع شود چنین خواهد شد وبر فرضیکه تسلیم شود که کسی قاطع شود که چنین

امری در بعضی از صلوات ایشه مبتلا خواهد شد از قبیل شبهه غیر محصوره خواهد بود اجتناب

ازان واجب نخواهد بود پس انچه مذکور شد در اثبات وجوب امتیاز مابین امور واجبه ومستحبه

تمام نخواهد بود جواب ازین اناست اما مقدمه واجب ظاهر این است که واجب است واین

مشهور ومعروف مابین فقها است ولهذا در کتب استدلالیه فقهیه بر مطلع ظاهر میشود

که این محل انکار نزد ایشان نیست بلکه ظاهر میشود از مباحث متکثره در کتب فقهیه که این

از جمله امور مسلمه است وبر فرض تسلیم نزاع در وجوب شرعی است واما وجوب بمعنی

لابدیت محل تامل نیست وهمین قدر کفایت میکند در محل کلام واما حکایت اینکه قول بوجوب

مقدمه بعد از وجوب ذی المقدمه است پس این کلام بر وجه اطلاق مسلم نیست بلکه محتاج

بتفصیل است چنانچه در مطالع الانوار در این مبحث بیان نموده ایم حاصل مطلب این است این کلام
مسلم است در صورتیکه تحصیل مقدمه بعد از ثبوت امر بذی المقدمه ممکن بوده باشد واما هرگاه
چنین نبوده باشد مثل اینکه مکلف معتقد این هست که بعد از این تکلیفی بر او واجب خواهد بود
وحال متمکن از تحصیل مقدمه او هست وعالم هست بر اینکه بعد ثبوت وجوب متمکن نخواهد شد
در اینصورت عقل قاضی است بر لزوم تحصیل مقدمه وترک ان با چنین اعتقاد مذموم است
نزد عقلا مثل اینکه فرض کنیم قبل از زوال کسی متمکن از ان بجهت وضو هست بر اینکه بعد از
تحقیق زوال متمکن از اب وتراب مباح بجهت تیمم نخواهد شد در اینصورت میگوئیم ضبط اب
بجهت طهارت بعد از زوال در حق او لازم است بلکه اشکال میتوان نمود در صورت اعتقاد
ان تمکن تراب بجهت تیمم وسقوط تکلیف بصلوة از فاقد طهورین در صورتی مسلم است که باختیار
خود فاقد طهورین نماید واما حدیث شبهه غیر محصوره در اینمقام صحیح نیست بلکه اجتناب
از اد ریخت شبهه محصوره اولی است نظر باینکه غالب این است در عرض چند یوم غالب
اشخاص منفک از شک وسهو نیستند بعلاوه ممکن است استدلال کرده شود در اثبات
مرام یعنی وجوب امتیاز از راه دیگر اگرچه مبنای این نیز همان است که مذکور شد بیان ان این است
که گفته شود بعد از تحقق سهو بنحویکه مذکور شد از این شخص مردد خواهد بود ما بین وجوب
وحرمت اگر دعوی قطع بتحقق موجب این در مدت قلیله نشود لا اقل مظنون التحقق هست
احتراز از ضرر مظنون واجب است واین نمیشود مگر بامتیاز ما بین صنفین پس امتیاز ما بین
انها لازم خواهد بود مخفی نماند انچه از این دقت واستدلال ظاهر میشود وجوب شرعی است
نه شرطی بنا بر این هرگاه کسی امتیاز ما بین اجزای واجبه ومستحبه نماز ننموده واتیان بنماز نموده ودر نماز
سهوی از او واقع نشد ظاهر این است نماز صحیح واعاده ان واجب نباشد مبحث نهم
در بیان معنی قربت است که متعارف شده اخذ ان در نیت بدانکه دانسته شد از مباحث سابقه
انچه معتبر است در صحت نماز همان قدر است که اشاره بنوی معین نموده قصد نماید که اتیان
بان می نمایم بجهت اطاعت وفرمان برداری خلاق عالم جل شانه ممکن است مراد از قربت معتاده ست
در نیت همین معنی بوده باشد خفائی در صحت این نیست لکن تطبیق لفظ بر این محتاج به تنبیه است
پس میگوئیم قول مصلی اصلی فرض الظهر لوجوبها قربة الی الله مشتمل بر دو علت است یکی لوجوبها

ودیگری



ودیگری قربة الی الله لوجوبها علت اتیان بصلوة ظهر است وقربة الی الله علت اتیان بصلوة واجبه
معنی کلام بنا بر این چنین خواهد بود که من اتیان بنماز ظهر مینمایم بجهت واجب بودن ان نماز بر من
واتیان بنماز واجب مینمایم بجهت اطاعت وامتثال امر الهی جل شانه پس تعلیل اول بجهت اتیان بنماز ظهر است
مثلا وتعلیل ثانی بجهت اتیان فعل معلل بعلت اول وممکن است قربة الی الله عطف بوده باشد بر محل
لوجوب باسقاط عاطف بنا بر این هر دو علت خواهد بود بجهت معلول واحد لکن تکلف در ان
ظاهر است وممکن است مراد از قرب اینمعنی نبوده باشد بلکه مراد تحصیل قرب بدرگاه احدیت
جل شانه بوده باشد پس مناسب در اینمقام این است که تنبیه شود بمعنی قرب بجناب احدیت
که ممدوح در کتاب وسنة میباشد ومطلوب ومرغوب فیه در ادعیه ومناجاتهای
صادره از ائمه علیهم صلوات الله الملک الغفار است بیان شود میگوئیم قرب در لغت
وعرف بمعنی نزدیک شدن چیزیست بچیزی قرب چیزی بچیزی یا در زمان است مثل
اینکه گفته شود فلان عالم قریب بعصر امام بوده یعنی ما بین عصری که امام ع در ان ظاهر بوده
وعصری که این شخص در ان موجود بود چندان امتدادی نداشت ویا قرب در مکان است
مثل اینکه گفته شود فلان ماموم قریب بامام ایستاده یعنی فصل چندانی ما بین مکانی که امام
در ان ایستاده است ومکانی که این شخص ماموم ایستاده است نیست اراده هر یک از این
دو معنی که مذکور شد نسبت بخلاق عالم جل شانه محال است وجه ان ظاهر است اما اول
بجهت انکه ان در صورتی صحیح است که زمان ظرف وجود شخصی بوده باشد در وقتی
وبعد از ان ظرفیت منتفی شود بعد از ان دیگری موجود شود قبل از انکه امتداد چندانی
متخلل شده باشد ما بین انتفای اولی ووجود ثانی در اینوقت گفته میشود این شخص ثانی
قریب است باول در زمان مشخص است این معنی در حق ذات اقدس ممتنع است واما
قرب مکانی پس بجهت انکه این در حق اجسام است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس قرب
عباد بخداوند عالم جل شانه که مطلوب در ادعیه ومناجاتهای اهل مناجات می باشد ممکن است
حمل شود بیکی از دو معنی اول قرب تذکر ودوم وصال است بیان اینمطلب این است هرگاه کسی
متذکر خداوند عالم عز شانه بوده باشد بمقدار یکه متذکر هست نزدیک است بخداوند
عالم هر قدر کسی تذکر او بجناب احدیت بیشتر است قرب او بجناب اقدس بیشتر است

در بیان تحقیق معنی قرب عباد بخداوند عالم جل شانه

از کسی که تذکر او کمتر است و هرگاه بمرتبه رسید که دوام تذکر بجهت او بوده باشد این منتهای مرتبه کمال و غایت مرتبه سعادت است و بانست اشان در دعای کمیل وهب لی الدوام فی الاتصال بخدمتک وادنو منک دنو المخلصین ان تجعل اوقاتی فی اللیل والنهار بذکرک معمورة وبخدمتک موصولة معنی سوم قرب صفات و کمالات است توضیح اینمطلب مقتضی ان است که گفته شود ذات اقدس تعالی شانه در غایت مرتبه کمال و عزة است وجامع جمیع محاسن ومحامد است ومعری است از جمیع شوائب نقصان و قصور ومبری است از قاطبه معایب ومقابح و دنور و بنده در نهایت مرتبه خست و نقصان و متصف است بصفات ذمیمه و طغیان لکن مأمور است باینکه رفع نقایص از خود نماید مجتنب از مقابح ومفاسد ومحترز از معایب ومناقص بوده و متزین بصفات حسنه وخصال حمیده شود چنانچه مستفاد است از قول فخر عالم ومفخر بنی ادم علیه وعلی اله الاف التحیة من الملک العالم که فرموده است تَخَلَّقُوا باخلاق الله پس جاهل نظر بتضاد مابین جهل وعلم در غایت بعد است از جناب احدیت و بمقدار ازاله جهل واتصاف بصفت علم نزدیک میشود بخلاف عالم و همچنین ظالم وبخیل باعتبار اتصاف بصفت ردیه ظلم و بخل در کمال دوریست بدرگاه با رفعت جناب مقدس تعالی پس بمقدار تخلیه از صفت ظلم و بخل واتصاف بصفت حسنه عدالت وجود باین سبب نزدیک میشود به پروردگار عالم جل جلاله بعد از انکه این مطلب مشخص شد میگوئیم ممکن است که یکی از این معانی که مذکور شد اراده بشود از قربت ماخوذه در نیت اما اول پس حاصل ان باین راجع میشود که من اتیان بنماز میکنم بجهت انکه نماز موجب قرب و نزدیکی بنده میشود بدرگاه احدیت یعنی مذکور سبب عبادت بدرگاه الهی و اما ثانی پس باین طریق میشود که من اتیان بنماز می نمایم بجهت قرب بجناب احدیت نظر باینکه این نماز موجب تخلیه از مقابح ومناقص و باعث تحلیه بصفات حسنه است باین جهت اتیان بان مینمایم ظاهر این است که اراده هر یک از معانی معینه که بوده باشد از قربت ماخوذه در نیت عیب نداشته باشد بلکه اراجح است لیکن ببعض احتمالات سابقه چنانچه بعد از تامل در انچه در سابق بیان شده ظاهر میشود و کلام در تعدد علت بنحوی است که در سابق بیان شد لکن وجه ذکر لام در اول وعدم ذکر ان در ثانی انست که در نحو مقرر شده حذف لام در مفعول له در وقتی جایز است که فاعل مفعول له متحد باشد با فاعل فعل معلل به واین شرط در تعلیل ثانی

محقق است



متحقق است دون اول باین سبب تعلیل اول بالام مذکور شده وثانی باعدم لام یعنی بانصب فی قولهم الحاکی عن النیة القلبیة اصلی صلوة الظهر لوجوبها قربة الی الله نظر باینکه وجوب وصف صلوة است که معلول اصلی است وفاعل اصلی معلوم است که مکلف است پس فاعل مفعول له با فاعل فعل معلل به متعدد است بخلاف قربة الی الله که فاعل هر دو متحد است نظر باینکه معنی این است که من اتیان بنماز ظهر مینمایم بجهت نزدیک شدن بدرگاه احدیت بنابر معنی که حال مذکور شد یا بجهت اطاعت وامتثال بنابر انچه در سابق مذکور شد و بهر دو معنی فاعل مفعول له وفاعل فعل معلل به متحد است بدانکه اضافه صلوة در اصلی صلوة الظهر در اصل ممکن است اضافه لامیه بوده باشد نظر باینکه معتبر در اضافه لامی همان افاده اختصاص است وایمعنی در اینمقام متحقق است وهمچنین صلوة العصر وصلوة المغرب وصلوة العشاء وصلوة الفجر لکن در اینمقام مجموع مضاف و مضاف الیه اسم شده بجهت چهار رکعتی که واجب میشود بر مکلف بتحقق زوال شمس مقدم بر صلوة دیگر در حضر یا بجهت دو رکعتی که واجب میشود بر مکلف در همین وقت در سفر وهمچنین صلوة العصر اسم شده بجهت چهار رکعتی که واجب میشود بعد از ان در حضر ودو رکعتی که بعد از ان است در سفر وهمچنین است حال در تتمه صلوات پس معنی اصلی صلوة الظهر لوجوبها قربة الی الله این است که من اتیان می نمایم بنماز ظهر ادائی بجهت واجب بودن ان بر من و بجهت اطاعت وامتثال امر الهی جل شانه بنابراین هرگاه اشان بواجب بطریق توصیف شود نه بطریق علیت انسب خواهد بود باین نحو که اصلی صلوة الظهر الواجبة الادائیة اداء قربة الی الله بدانکه فخر المحققین در رساله فخریه در نیت نماز ظهر این نحو ذکر فرموده اصلی صلوة الظهر بان اوجد القیام والنیة وتکبیرة الاحرام وقرائة الحمد والسورة والرکوع والذکر فیه مطمئنا بقدره ورفع الراس منه مطمئنا والسجود علی سبعة اعضاء والذکر فیه مطمئنا بقدره ورفع الراس منه مطمئنا ثم السجود ثانیا کالاول ثم رفع الراس منه وهکذا فی الباقی الا ان اسقط تکبیرة الاحرام بما عدا الاولی واسقط السورة من الاخیرتین وازید التشهد بعد الثانیة والرابعة والتسلیم واخافت فی الجمیع اداء لوجوبه قربة الی الله اگر مراد این است که انچه مذکور شد میباید حین نیت باین تفصیل ملحوظ شود این لزوم ندارد قطعا بلکه همان قصد نماز ظهر که مستلزم التفات اجمالیست باجزای ان کفایت می نماید در صحت نماز وعلاوه بر این ضرور نیست بلکه گاه است منجر میشود بوسواس پس اجتناب اولی خواهد بود

واکرمراد این است که نیت باین نحو صحیح است بلکه راجح است مضایقه ازان نداریم هرگاه مجز بوده باشد
لشو مخفی نماند از انچه در سابق بیان شد ظاهر شد که حکم باینکه اول افعال نماز نیت است مسامحه
بلکه این کلام بنابر اصطلاح اشخاصیست که نیت را جزء نماز میدانند پس بنابر تحقیق اول افعال
نماز تکبیرة الاحرام است ولکن چونکه بنای کلام در اول بنابر جزئیت نیت گذارده شد میکوییم دوم از
افعال نماز قیام است تنقیح مطلب محتاج است بایراد کلام در چند مبحث اول در تقسیم
قیام ثابت در اثنای نماز است بدانکه قیام در اثنای نماز بر چند قسم است اول قیام واجب
رکنیست وان قیامیست که در ضمن تکبیرة الاحرام بوده باشد وهم چنین قیام متصل برکوع دوم
قیام واجب غیر رکنی مثل قیام در ضمن قرائت حمد وسوره وقیام بعد از رفع راس از رکوع
سیم قیام مستحب مثل قیام در ضمن اذکار مستحبه مثل قیام در تکبیرات مستحبه و در غیر افتتاحیه
ودر حال استعاذه وقنوت ونحو اینها چهارم قیام مباح است وان قیامیست بعد از فراغ
از ایات حمد وسوره علاوه از قدر ضرورت اشکالی در هیچ یک ازین اقسام نیست مگر
قیام متصل برکوع پس باید دانست که مراد از قیام متصل برکوع قیامی است که از ان مصلی
منتقل میشود برکوع شرعی پس مراد از قیام متصل برکوع مطلق قیامی که بعد از فراغ از قرائت
بوده باشد نیست وهم چنین مطلق قیامیکه از ان منحنی میشود نیست بلکه مراد از ان قیامی است
که از ان منتقل میشود برکوع شرعی ثمرهٔ این قید در چند موضع ظاهر میشود اول انست
کسیکه منحنی شد بقصد سجود قبل از بلوغ جبهه بمحل سجده متذکر شد که رکوع را بعمل نیاورده است
در اینجا میکوییم که لازم است که راست بایستد بعد از ان برکوع رفته بعد از اتمام رکوع رفع
راس از رکوع نموده اتمام نماز نماید پس هرگاه راست بایستد بعد از ان برکوع رفته بعد از
اتمام نشود نماز او باطل خواهد بود اکرچه خود را بهیئت راکع برساند وجه بطلان نماز اخلال بقیام
متصل برکوع است دوم انست هرگاه کسی منحنی از قیام شد بقصد رکوع در اینوقت
متذکر شد که اخلال بقرائت سوره مثلا نموده پس اکر بحد رکوع شرعی رسیده باشد عود بجهت
تدارک منسی جایز نیست نظر باینکه عود مستلزم زیادتی دو رکن است یکی قیام متصل
برکوع ودیگری رکوع وحد رکوع شرعی عبارت از انحنائی است که متمکن بوده باشد از رسانیدن
دو دست بر دو زانو واما هرگاه متذکر شود منسی قبل از بلوغ باین حد در اینوقت لازم است

کرعود

ازافعال صلوة قیام است
۲

در تقسیم قیام ثابت در اثنای نماز
۳

در تحقیق قیام متصل برکوع
۳

بیان ثمرات مترتبه بر قیام متصل برکوع
۴



که عود نماید بجهت تدارک منسی نظر باینکه این تذکر قبل از دخول در رکنی است پس عود مستلزم زیادتی
رکن نخواهد بود وهرگاه قیام متصل برکوع قیامی بود که از ان بقصد رکوع منحنی شود مطلقا اکرچه بحد
رکوع شرعی نرسد میبایست عود در چنین صورت بجهت تدارک منسی جایز نبوده باشد واز این
قبیل است هرگاه منحنی شد بقصد رکوع وقبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد که اخلال بقنوت
نموده در اینصورت عود بجهت تدارک قنوت منسی جایز بلکه مستحب است قال شیخنا
الشهید قدس الله تعالی روحه السعید فی البیان یرجع الناسی لو هوی الی الرکوع مالم یتم فیقضیه
بعده سیم از مواضع مذکوره انست که منحنی شد بقصد رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی
متذکر شد که رکوع را بعمل اورده است بقصد سجود در اینصورت ظاهر این است
که نماز او صحیح بوده باشد نظر باینکه این زیادتی سهوا رکن نیست پس زیادتی ان مضر بصحت
صلوة نیست واکر قیام متصل برکوع ان قیامی میبود که از او بقصد رکوع منحنی شده باشد میبایست
حکم ببطلان شود در صورت مفروضه چهارم از مواضع مذکوره انست که منحنی شد بقصد
رکوع وقبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل از رکوع شد یا معتقد این شد که رکوع را بعمل اورده نشست
بقصد سجده در اینوقت متذکر شد که رکوع را بعمل نیاورده بوده است در اینصورت
میکوییم لازم است راست بایستد انوقت منحنی شود بقصد رکوع وعود بهیئت رکوع
کفایت نمیکند نظر بعدم صدور قیام متصل برکوع مبحث دوم واجب است قیام بعنوان
استقلال باین معنی در حال قیام استناد واعتماد بچیزی جایز نیست توضیح حال مقتضی این است
که گفته شود که قیام بعنوان استقلال باین معنی در حال قیام استناد واعتماد بچند نحو متصور
میشود اول انست که بایستد بنحوی که بدن او ملاصق هیچ چیز نبوده باشد دوم انست
که بایستد وبدن او ملاصق دیوار یا چیزی دیگر بوده باشد لکن همان محض ملاصقه
بوده باشد مطلقا القای ثقل بدن بر ان ننموده باشد سیم انست ملاصقه واعتماد
والقای ثقل بدن فی الجمله بوده باشد لکن بنحوی نبوده باشد که اعتماد تامی بر ان نموده باشد
انست که ایستاده با اعتماد واستناد بچیزی بحیثیتی که اگر ان چیز برداشته شود عقلا این شخص
بیفتد تشکیکی در قسم اول نیست بلکه احوط واسلم اقسام است وهم چنین است قسم ثانی ان نیز
محل کلام نباید بشود واما قسم ثالث پس انچه از کلمات جماعتی از اجلهٔ اصحاب ظاهر میشود انست

کران نیز مضر بصحت صلوة نظر باینکه تفسیر استقلال فرموده اند باینکه اعتماد و استناد ننمود
باشد بحدی که اگر مستند الیه زائل شود غفلتا این شخص بیفتد بنا براین محل کلام قسم چهارم
خواهد بود مشهور ما بین فقها عدم جواز آن است نقل کرده اند از حلبی که قایل شده بکراهت
جماعت از متاخرین علما اگرچه اختیار این نموده اند لکن این قول ضعیف است پس چنین
اعتمادی در حالت قدرت و اختیار جایز نیست بلکه احتیاط مقتضی اجتناب از مطلق اعتماد است
اگرچه باین حد نبوده باشد بلی هرگاه متمکن از قیام بعنوان استقلال نبوده باشد در اینصورت
جایز است قیام با اعتماد بلکه متعین است عدول از آن بقعود جایز نیست اگرچه متمکن از
قعود بطریق استقلال بوده باشد پس قیام استنادی مقدم است بر قعود اگرچه قعود
استقلالی بوده باشد و اگر متمکن از قیام استقلالی در بعض احوال نماز بوده باشد و متمکن از قیام استقلالی
قیام استنادی در بعض دیگر لازم است اقتصار بقدر مقدور پس با تمکن از قیام ا
در بعض احوال صلوة عدول از استقلال باستناد جایز نیست محصل کلام در مسئله
متصور بچند صورت میشود اول آن است که متمکن از قیام بعنوان استقلالی است
در جمیع احوال نماز شبهه در لزوم رعایت آن نیست دوم آن است که متمکن از قیام
استقلالی نیست در هیچ حالتی از احوال نماز در اینصورت اگر متمکن از قیام استنادی است
در جمیع احوال نماز لازم است اختیار آن سیم آن است که متمکن از قیام استقلالی و در بعض
احوال نماز و از استنادی در بعضی دیگر در اینصورت لازم است که جمع ما بین هر دو
نماید قیام استقلالی در مقدور و استنادی در غیر مقدور خواه هر دو اینها در رکعتی بوده
باشد یا هر یک در رکعتی در صورت اول قیام استقلالی و استنادی هر دو در رکعتی خواهد
بود و در صورت ثانی هر یک در رکعتی اشکالی در این ها نیست کلامیکه در اینمقام هست این است
هرگاه کسی معتقد این بوده باشد که هرگاه اختیار قیام استقلالی بکند در بعض احوال نماز محتاج خواهد
شد بقعود در بعضی احوال دیگر بخلاف اینکه هرگاه اختیار نماید قیام استنادی را در اینصورت
کل نماز با قیام استنادی خواهد بود آیا عدول از استقلال باستناد در اینصورت جایز خواهد بود
یا نه ظاهر این است که جایز نبوده باشد پس لازم است با تمکن از قیام استقلالی نهایتا اختیار نماید
اگرچه معتقد این بوده باشد که با اختیار آن محتاج خواهد شد بقعود در بعض احوال نماز مبحث سیم

در بیان عدول از قیام استقلالی بقیام اعتمادی

در بیان



در بیان وجوب اعتماد است بهر دو پا در حالت قیام یا عدم وجوب بدانکه اینمطلب منقسم بر چند
قسم میشود اول آن است که اعتماد بهر دو کند بنحو واحد یا بمعنی که القای ثقل بدن نماید بهر دو
یا بطریق مساوات ظاهر این است که این لازم نبوده باشد دوم آن است که حامل ثقل بدن
هر دو پا بوده باشد خواه بطریق مساوات بوده باشد یا مختلف ظاهر این است که این قسم لازم بوده
باشد بنا براین امتثال به سه طریق حاصل میشود اول آن است که حامل ثقل بدن هر دو پا بوده
باشد لکن بطریق مساوات دوم آن است که چنین بوده باشد لکن بالاختلاف باین نحو که
القای ثقل بدن را بپای راست بیشتر انداخته باشد نسبت بپای چپ سیم عکس این است
ظاهر این است که همه اینها جایز بوده باشد خواه کل اینها در نماز واحد بوده باشد بلکه در رکعت
واحده یا در نمازهای متعدده پس اقسام مسئله متعدد است اول آن است که اتیان بکل
نماز نماید با القای ثقل بدن بهر دو پا بطریق مساوات دوم مثل این است لکن با القای ثقل
کل بدن را بپای راست سیم مثل این است با آن لکن با القای ثقل بدن بپای چپ چهارم جمع میان
دو قسم اینها است در نماز واحد پنجم جمع میان هر سه است در آن خواه هر یک در رکعتی بوده باشد
یا کل در کل رکعات یا بالاختلاف ظاهر این است در هیچیک حرجی نبوده باشد مبحث چهارم در بیان
عدول از قیام است بقعود بدانکه هرگاه کسی متمکن نبوده باشد از قیام نه بطریق استقلال و نه بطریق
استناد در اینصورت عدول می نماید از قیام بقعود پس در اینحالت لازم است که اتیان نماز نماید
قاعدا احتمال استقلال و استناد در قیام در اینجا نیز جاری است پس هرگاه متمکن از قعود
بطریق استقلال بوده باشد عدول من استقلال باستناد در اینجا نیز جایز نیست بلی هرگاه متمکن
از قعود استقلالی نبوده باشد لازم است اختیار بقعود استنادی نماید با تمکن از این عدول
از قعود باضطجاع نخواهد بود اقسام مذکوره در قیام در قعود نیز جاری است گاه است
لازم است کل نماز بطریق قعود استقلالی بوده باشد و گاه است لازم است که کل بطریق
قعود استنادی بوده باشد و گاه است بعضی بطریق استقلال و بعضی بطریق استنادی می باید
بشود خواه هر یک در رکعتی بوده باشد یا کل در هر رکعت یا در بعضی رکعات مرجع در اینها
حال مکلف است و گاه است کل اقسام قیام و قعود باهم جمع میشوند و نماز واحد باین نحو
که بعضی از نماز بطریق قیام استقلالی است و بعضی بقیام استنادی و بعضی بقعود است

در ذکر بیان وجوب اعتماد بهر دو قدم است در حال قیام لکن نه بطریق مساوی

در ذکر بیان عدول از قیام بقعود

استقلالی و بعضی بقعود استنادی خواه حال قیام سابق باشد بر حال قعود یا مسبوق اول در حال تزاید
مرض و شدت آنست و ثانی در حال تناقص مرض و تخفیف **مبحث پنجم** در لزوم امتیاز
قیام بر قعود اگرچه منجر شود بایماء بجهت رکوع و سجود بدانکه هرگاه مکلف متمکن از قیام بوده
باشد لکن چنین بداند که هرگاه اختیار قیام نماید محتاج خواهد شد بایماء جهت رکوع و سجود بخلاف
اینکه هرگاه عدول از قیام بقعود نماید در اینوقت اگرچه نماز او قاعدا خواهد بود لکن رکوع و سجود
بطریق معهود خواهد بود در اینوقت بعضی از علما حکم فرموده اند بجواز عدول از قیام بقعود
نظر باهمیت رکوع و سجود این قول باعتقاد حقیر ضعیف است بلکه لازم است اختیار قیام
نماید عدول از قیام بقعود جایز نیست نظر باینکه مفروض این است که این شخص متمکن از قیام واجب
هست پس ادله موجبه قیام مقتضی رعایت قیام است در حق این شخص و مفروض این است بعد
از رسیدن بمحل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست پس بمقتضای دلیلی که دلالت
میکند بر اینکه هرگاه کسی متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نباشد منتقل میشود بایماء
بدل رکوع و سجود این شخص نیز چنین خواهد بود و تجویز عدول از قیام بقعود با تمکن از قیام
بجهت آنکه رکوع او بطریق معهود شود بی معنی است نظر باینکه تکلیف هر چیزی در محل او
بحسب طاقت و قدرت مکلف است مفروض این است این شخص در محل قیام متمکن از قیام است
و در محل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست پس مطلوب در حق این شخص قیام است
نظر بتمکن از آن و در رکوع و سجود نیست نظر بعدم تمکن از آن بخلاف میگوئیم اهمیت رکوع و سجود
بطریق معهود بالاضافه بقیام غیر رکنی مسلم است اما بالاضافه بقیام رکنی مسلم نیست
بنا بر این اختیار قعود لازم می آید رفع ید از قیام در ضمن تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع
که در فرض مذکور عبارة است از قیام متصل بایماء بدل رکوع هر دو در رکعت اولی و ثانی
در سایر رکعات پس از آنچه مذکور شد مشخص شد اهمیت رکوع و سجود بطریق معهود
در ما نحن فیه مسلم نیست بلکه رکوع و سجود بطریق معهود در صورت مفروضه ممنوع و غیر
مامور به است پس هرگاه اختیار نماید نماز باطل خواهد بود **مبحث ششم** در بیان رکوع
کسی است که نماز او نشسته است بدانکه هرگاه کسی که اختیار جلوس نمود در نماز اگر متمکن بوده
باشد از قیام بجهت آنکه ایستاده داخل در رکوع شود این قیام در حق او واجب است پس

لازم است اختیار قیام اگرچه باعث شود که در رکوع بایما شود

در بیان کیفیت رکوع است در نماز نشسته

بر میخیزد



بر میخیزد بعد از آن برکوع میرود ولکن ظاهر این است که طمانینه بعد از قیام برای این شخص واجب نبوده
باشد و اما هرگاه متمکن از قیام نبوده باشد از همان جلوس برکوع میرود و در کیفیت رکوع این شخص
دو نوع نقل شده تنقیح مقال مقتضی این است که گفته شود چنانچه رکوع قائم بدو نحو میشود
یکی آن است که اقل ما یحصل منه الامتثال است و آن انحنائی است که متمکن بوده باشد مکلف
بسبب آن از رسانیدن یدین بر کبتین و نحو دیگر رکوع بر وجه فضیلت و کمال است و آن انحناء
نیست بحدیکه مساوات در اجزای ظهر متحقق شود بنحویکه اگر قطره آبی در آن واقع شود
میل بطرفی ننماید چنین است رکوع قاعد یک قسم قسم پست و نقصان است و قسم دیگر قسم
فضیلت و کمال است اول آن است که منحنی شود بنحویکه محاذی شود روی او با چیزی که
پیش زانوهای او هست دوم آن است که منحنی شود بحدیکه محاذی شود جبهه او بموضع
سجود او و مخفی نماند این کیفیت که در رکوع قاعد مذکور شد اختصاص ندارد برکوع کسی که
متمکن از قیام نبوده باشد بلکه این کیفیت رکوع است در نماز نشسته خواه متمکن از قیام نبوده
باشد مثل نماز فریضه یا بوده باشد لکن اتیان بنماز نشسته نماید مثل نماز نافله بدانکه مصلی قاعدا
هرگاه متمکن از سجود معهود بکه وضع جبهه علی ما یصح السجود علیه بوده باشد کلامی در آن نیست
که اتیان بآن لازم است و اما هرگاه متمکن از آن نبوده باشد پس هرگاه متمکن از انحناء بنحویکه قسم کامل رکوع
متحقق شود قاعدا بوده باشد و این فرد کامل را نیز در رکوع اختیار نمود لازم است در سجود منحنی
شود علاوه از آن مقدار که در رکوع منحنی شده تا فرق بین انحناء رکوعی و سجودی حاصل شود و اما
هرگاه در اینصورت این فرد کامل رکوع را اختیار ننموده خواه اقتصار نموده باشد بفرد ادنی یا نه ظاهر
این است که در انحناء سجود لازم است علاوه از آن مقدار که در رکوع بعمل آورده باشد بنحویکه
فرق ما بین دو انحنا حاصل شود ظاهر این است علاوه از این مقدار او لازم نبوده باشد وجه
از اد و مطالع الانوار مبین است مجملا انحنا از برای سجود بقدر مقدور در اینصورت لازم
نیست چنانچه در قسم اول نیز چنین بود بلکه قدر لازم همان قدر است که صادق باشد انحنای
سجود اخفض بوده باشد از انحنای رکوعی و اما هرگاه فرض شود که متمکن نیست علاوه از انحنا بنحویکه
فرد کامل رکوع بآن متحقق میشود آیا در اینصورت در حق این جایز است که در رکوع اختیار
این فرد کامل نماید یا جایز بلکه فرد ادنای رکوع در اینصورت در حق او متعین است در این اشکال است

در لزوم تفرقه بین انحناء رکوعی و سجودی

ذکر صورت عدم تمکن از قعود عدول باضطجاع نماید

احتیاط مقتضی این است که در انحنای رکوعی اقتصار نماید بعزد ادنی یعنی بعزد کامل نرساند اگرچه حکم بتعین این و عدم سجود بعزد کامل ممکن نیست لکن رعایت احتیاط در امثال مقام از محسنات اهل ایمان است **مبحث هفتم** در بیان کیفیت جلوس مصلی است در نماز نشسته بدانکه مذکور شد در صورت عدم قدرت بر قیام در نماز مصلی عدول مینماید بقعود ظاهر این است که هر نحو که بنشینند در حال قرائت مجزی بوده باشد لکن افضل این است که در حال قرائت تربع بنشینند بدانکه تربع در جلوس بر چند قسم است اول آن است که بنشیند بنحوی که زانوی راست را بکشند بجانب یمین و قدم یمنی را بجانب یسار و زانوی چپ را بکشند بجانب چپ و قدم چپ را بجانب یمین و اینمعنی در مقام مراد نیست بلکه مراد از تربع در اینمقام این است که بنشینند با نصب دو ران و دو ساق و وضع دو قدم و الیتین بر ارض ظاهر این است استحباب این حالت مختص بوده باشد بحالت قرائت بنا بر این ممکن است حکمت در آن اقربیت اینحالت بوده باشد بحال قیام که مطلوب بوده باشد در حال قرائت و لهذا حکم باستحباب اینحالت در حال تشهد ثابت نیست بلکه ظاهر این است که در حال تشهد ما بین نماز ایستاده و نشسته فرق بوده باشد پس مستحب در حال تشهد این است که بنشینند بر ورک یسار بنحوی که ظهر قدم یسری را بگذارد بر زمین و ظهر قدم یمنی را بگذارد بر باطن قدم یسری خواه نماز ایستاده بوده باشد یا نشسته و اما حال رکوع پس مستحب این است که دو ساق را بر زمین بگذارد و رانها را بلند کند مخفی نماند که اینچه مذکور شد در کیفیت نماز نشسته اگرچه در نماز فریضه بوده در صورت عجز از قیام لکن ظاهر این است که کیفیت مذکوره مستحب بوده باشد در مطلق نماز نشسته اگرچه نماز نافله بوده باشد با قدرت از قیام لکن نظر بحکمتی که مذکور شد حکم باستحباب کیفیت مذکوره در حال قرائت در نماز و متن مشکل است بدانکه شیخ سعید شهید در کتاب دروس فرموده اند چنانچه جلوس در نماز فریضه ثابت است در حق کسیکه عاجز از قیام بوده باشد همچنین جایز است با قدرت بر قیام در صورت خوف از عدو مثل کسیکه در جائی بوده باشد که اگر بایستد تشویش این دارد که دشمن مطلع شود و متعرض او شود در چنین صورت جایز است که اتیان بنماز نشسته نماید و همچنین فرموده است جایز است اختیار جلوس در نماز فریضه در حق کسیکه بسبب ایستادن تشویش زیادتی مرض دارد یا مشقت شدید در ایستادن است معلوم است در حق او و با وجود

ذکر در بیان کیفیت جلوس است در نماز نشسته

جایزاست



جایز است اختیار جلوس در جائی که سقف خانه کوتاه بوده باشد معلوم است مراد در صورتی است کسیکه در جائی مسقف بوده باشد که سقف آن ارتفاعی نداشته باشد و متمکن از نماز در موضع دیگر نبوده باشد در اینصورت اختیار جلوس در نماز فریضه جایز خواهد بود بنا بر این این قسم را از جمله اقسامی که مکلف قدرت بر قیام داشته باشد خالی از ناخوشی نیست بلکه می باید گفت اختیار جلوس در نماز فریضه جایز است در صورت عجز از قیام خواه عجز باعتبار عایق داخلی بوده باشد یا خارجی مثل عدم ارتفاع سقف وغیره **مبحث هشتم** در بیان عدول از قعود باضطجاع است بدانکه هرگاه مکلف قدرت بر نشستن نداشته باشد لازم است با قدرت بپهلو بخوابد بجانب یمین رو بقبله بهیئت کسیکه او را بقبر میگذارند و در عدم قدرت بجانب یمین اختیار جانب یسار نماید بعکس اینحالت یا بنحویکه در این بلاد یعنی بلاد شمالیه سر را بجانب مشرق گذارد و پاها را بجانب مغرب عکس حالت اولی آنوقت شروع بنماز نماید و هرگاه متمکن از هیچ یک از جانب یمین و یسار نبوده باشد آنوقت بر پشت بخوابد پاها را بسمت قبله دراز نموده مانند حالت احتضار آن وقت شروع بنماز نماید در جمیع این سه حالت لازم است که رکوع و سجود بایماء بوده باشد ایماء بسر نماید با امکان ایماء بجهت سجود زیادتر بوده باشد از ایماء بجهت رکوع و با عدم تمکن از ایماء بسر ایماء بچشم نماید احتیاط مقتضی این است که غمض عین بجهت سجود بیشتر بوده باشد از غمض عین بجهت رکوع و اتیان بذکر رکوع و سجود در حال ایماء نماید یعنی در صورتیکه ایمای بعین بوده باشد اگر رکوع و سجود در حال غمض عین اتیان نماید و فتح عین را در اینجا قائم مقام رفع راس نماید چنانکه در صورتیکه ایماء براس بوده اتیان بذکر نماید بعد از حرکت دادن راس و آرام گرفتن و بالا نمودن راس قائم مقام رفع راس در رکوع و سجود خواهد بود مخفی نماند ایماء بجهت رکوع و سجود مختص بصلوة اضطجاعی یا استلقائی نیست بلکه ثابت است در هر موضع که متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نبوده باشد چنانچه سابقا اشاره بآن شده کلامیکه در این مقام هست این است که آیا لازم است در حال ایماء بجهت سجود بلند نمودن ما یصح السجود علیه را بحدیکه جبهه باو برسد مطلقا اگرچه در حال ایماء بچشم بوده باشد یا نه ظاهر تفصیل در مسئله است باین نحو که اگر ایماء براس ممکن بوده باشد در اینصورت اگر ممکن بوده باشد از بلند نمودن چیزی را که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا بنفسه یا بمعین غیر ظاهر این است که واجب بوده باشد پس

ذکر بیان عدول از قعود باضطجاع است

ذکر در بیان دفع ما یصح السجود علیه است در حال ایمای بواسطه بجهت سجود

اجزای بایمای براس جبهه را تنهائی نمیتوان نمود بلکه لازم است مایصح علیه السجود را بلند نموده
آن وقت بعون تر ایمای براس جبهه را بان چیز میرساند واما هرگاه ایمای براس ممکن نبوده باشد
بلکه مکلف به او ایمای بچشم بوده باشد ظاهر این است که رسانیدن چیزی را که سجده بر آنجایز
باشد به پیشانی واجب نبوده باشد پس اکتفا بهمان ایمای بعین بجهت سجده کفایت میکند
لکن در صورت امکان اگر رعایت آن نماید شاید اسلم بوده باشد بنابرانچه مذکور شد پس سجده
ایمائی بچند طریق میشود اول آن است که ایمای لبر نماید با وضع جبهه بر مایصح السجود علیه
بعون بلند بودن آن خواه خود بلند نماید یا دیگری دویم آن است که اکتفا بهمان ایماء لبر نماید
در صورت عدم امکان رفع مایصح السجود علیه سیم آن است که اکتفا بایمای بچشم نماید اگر
چه متمکن بوده باشد از رسانیدن مایصح السجود علیه بر پیشانی مبحث نهم در بیان انتقال
از حالت علیا بسفلی است و بالعکس بدانکه از مباحث مذکوره مشخص شد که بجهت مکلف | ذکر بیان انتقال از حالت اعلی است بادنی و بالعکس
در نماز حالات مختلف می باشد قیام استقلالی و استنادی انتصابی و انحنائی و هم چنین است
در قعود آن نیز منقسم میشود بقعود استقلالی و استنادی انتصابی و انحنائی چنانچه
جمیع انواع قیام مقدم است بر اقسام قعود چنین است حال در اقسام قعود نسبت باضطجاع
مقصود در اینمقام در بیان حال مصلی است در انتقال از اعلی بادنی و بالعکس بحسب اختلاف
در حال او از حیثیت تنزل و ترقی هرگاه مکلف مشغول بنماز شد با قیام استقلالی عاجز شد
از اتمام نماز بانحالت منتقل میشود از قیام استقلالی بقیام استنادی انتصابی و در صورت
عجز از این منتقل میشود از قیام انتصابی بانحنائی استقلالی با امکان و یا استنادی با عدم
امکان و در صورت عجز از هم منتقل میشود از قیام بقعود استقلالی و با عجز از این منتقل
میشود بقعود استنادی انتصابی و با عدم امکان منتقل میشود بقعود انحنائی و با عجز
از هم منتقل میشود باضطجاع این در حالت اشتداد مرض و تنزل مکلف است و هم چنین است
حال در ترقی و خفت مرض یعنی هرگاه شروع بنماز نمود مضطجعا و بعد ترقی در حال او هم رسید
منتقل میشود از اضطجاع بقعود استنادی و هم چنین است حال از قعود استنادی و استقلالی
و از قعود بقیام و هکذا کلام میکنه در اینمقام هست این است که در حال انتقال از حالتی بحالتی
دیگر آیا لازم است ترک قرائت نماید یا نه ظاهر این است که تاملی نبوده باشد در لزوم ترک

قرائت



قرائت در صورتیکه انتقال از حالت ادنی باعلی بوده باشد مثل انتقال از اضطجاع بقعود و از قعود
بقیام کلامی که هست در صورت عکس است نظر باینکه از بعضی ظاهر میشود و لزوم اشتغال
بقرائت و عدم جواز ترک آن نظر باینکه این حالت واسطه ما بین انتقال از قیام بقعود اقرب بحال
بحال قیام از حالت منتقل الیها و اشرف از آن است پس اشتغال بقرائت در آن حالت لازم است
ظاهر این است که فرقی ما بین حالتین نبوده باشد باین معنی که ترک اشتغال بقرائت در هر دو صورت
لازم بوده باشد مبحث دهم در بیان آداب مصلی است در حال قیام بدانکه مستحب است | در بیان آداب مصلی است در حال قیام
در وقتیکه ایستاد بجهت ادای هر نمازی که بوده باشد این دعا را که در فقیه و سلار در کافی
بسند صحیح روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع بخواند اللّهمّ | دعا در وقت قیام بجهت ... م
اِنّی اُقَدِّمُ اِلَیْکَ مُحَمَّداً بَیْنَ یَدَیْ حاجَتی وَاَتَوَجَّهُ بِهِ اِلَیْکَ فَاجْعَلْنی بِهِ وَجیهاً فِی الدُّنْیا وَالْاٰخِرَةِ
وَمِنَ الْمُقَرَّبینَ وَاجْعَلْ صَلوٰتی بِهِ مَقْبُولَةً وَذَنْبی بِهِ مَغْفُوراً وَدُعائی بِهِ مُسْتَجاباً اِنَّکَ اَنْتَ
الْغَفُورُ الرَّحیمُ و در روایتی است که هر وقت بخواند این دعا حاصل شود خواه قبل از اذان بوده باشد
یا بعد از آن قبل از اقامه و اما بعد از اقامه پس معدود نیست هرگاه کسی اتیان نماید در آن وقت نیز
مؤدی سنت بوده باشد لکن قبل از دخول در صلوة وظیفه مکلف باعتبار چشم آن است که
در حال قیام چشم را با اخضع حالات متصوره در حق او بیندازد بمحل سجود تا فراغ از قرائت | ذکر وظیفه عین است در حال قیام
و وظیفه او باعتبار دو دست آن است که دستها را در آن نموده بگذارد بر رانها دست راست
بر ران راست مقابل زانو و دست چپ بر ران چپ محاذی زانو با انضمام انگشتان دستها با هم
انگشتهای دست راست با هم بچسباند و هم چنین انگشتهای دست چپ را حتی انگشت بزرگ را | وظیفه یدین در حال قیام
منفرج نگذارد و وظیفه مکلف باعتبار قدمین آن است که قدمین را بهم نچسباند بلکه فاصله
ما بین آنها قرار دهد و غایت انفراج ما بین آنها تحدید شده است بمقدار شبر علاوه بر آن منفک
از فضیلت است بلکه گاه است بحدی میرسد که مضر بصحت صلوة است بجمله فصل ما بین | وظیفه قدمین در حال قیام
قدمین در جانب کثرت تحدید شده است بمقدار شبر چنانچه در جانب قلت تحدید شده است
بمقدار یک انگشت ظاهر این است که مراد طول انگشت بوده باشد نه عرض آن مؤید این است
که تحدید در حدیث حماد بمقدار ثلث اصابع منفرجات شده نظر باینکه مقدار ثلث اصابع منفرجات
در غالب متحد است با طول یک انگشت و هم چنین وظیفه و آداب در قدم آن است بنحوی بگذارد

در وظیفه قلب است حال قیام

که انگشتها محاذی قبله بوده باشد و انگشتهای دو پا محاذی همدیگر بوده باشد بعضی بیشتر و دیگری
پستر نبوده باشد مخفی نماند آنچه مذکور شد آداب ظاهره مصطلح بود در حال قرائت اهم امور در
این مقام آنست ملتفت این شود و بفهمد که این قیام او در خدمت کسی است در مقابل که
ایستاده و بچه قصد ایستاده است مقصود از اتیان بنماز امتثال و اطاعت امر خلاق آسمان
و زمین است عظمت و جلالت معبود را در نظر آورده و بداند که قطعا غافل از او نیست
و عالم است بجمیع حرکات صادره از هر ذی حیوة و محیط است بهمه لحظات عینیه و قاطبهٔ
خطورات قلبیه هر ذی نفسی قال الله تعالی یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور و قال
سبحانه ایضا قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله و یعلم ما فی السموات و ما فی الارض
والله علی کل شیء قدیر معنی ظاهر ایه شریفه آنست بگو بان اشخاص هرگاه مخفی دارید آنچه
که در دلهای شما است و اظهار ننمائید یا اظهار نمائید و بروز دهید فرقی در علم الهی در این دو صورت
نیست چنانچه در صورت اظهار معلوم خلاق عالم جل شانه هست در صورت عدم اظهار
نیز معلوم است و عالم است خداوند عز شانه بهر چه در آسمانها و زمین است و در جائی
دیگر در قرآن مجید فرموده یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج
فیها و هو معکم اینما کنتم و در احادیث مرویست اعبد الله انک کانک تراه و ان لم یکن تراه فهو
یراک و متذکر عظمت معبود باید بود عظمت و جلالت معبود بمرتبه ایست که سلاطین دوران
با عظمت و اقتدار ادنی بندهٔ از بندگان خداوند عالم می باشند اعظم سلاطین زمان با شوکت
و اقتدار تمام در جنب عظمت و شوکت خلاق جهان پستر از ذره از ذرات عالم است مرویست
که روزی از روزها نمرود ملاحظه اموال و عسکر و اقتدار خود نموده باسباب مهلکه غفلت مغرور
گشت از لسان زشت بیان او این کلمات جاری گردید این رب ابرهیم یعنی فی حرف یعنی کجاست
خداوند پروردگار ابرهیم که بیاید بحرب من این کلام که انجام بسمع شریف حضرت ابرهیم علیه السلام رسید
موجب تالم قلب او گردید بی اختیار گفت اللهم تعلم ما قال هذا الکلب سلط علیه من اضعف الخلق
یعنی ای پروردگار عالم میدانی که چه کلامی از این سگ صادر شد مسلط کن و بجار بیرار او ضعیف ترین
ترین پشه از پشهای عالم را حضرت جبرئیل امین بامر رب العالمین ضعیف ترین پشه را مسلط بان
شقی بدبخت نمود ان پشه یک طرف از صورت مجنی و لب او را اهانت نمود بطرز نحوی دیگر گشت



او را اهانت نمود بعد از ان داخل دماغ او شد بتقدیر الهی جل شانه پشه خود را باستخوان سر او رسانید
بهمان حالت باقی ماند و پشه مشغول باکل مغز استخوان او شد تا مغز استخوان سر او تمام شد بعد از سه روز
بجهنم واصل شد انکس که تمنای بیمعنی مینمود که رب حضرت ابرهیم جل شانه بمحاربه او آمد از عهده
مقاومت ضعیف و محاربه ترین پشه که اضعف از اغلب مخلوقین جناب باری عز شانه میباشد
نتوانست بر آید در اینجا الخطاب قدرت انجام از جانب خلاق جهان بجناب خلیل الرحمن رسید
که ای ابرهیم مسئلت نمودی که اضعف خلق را مسلط کنیم چنین نمودیم و اگر استدعا نموده بودی
که اضعف خلق را مسلط نمائیم مسلط می نمودیم با و حیوانی را که مرئی نمیشد این است نمونه
عظمت آن معبودی که در مقابل بندگی او ایستادهٔ چنین است این است نمونه از عظمت و قدرت
معبودی که در مقام بندگی او ایستادهٔ تامل کن و سعی نما که قیام در بندگی و خدمت چنین
معبودی بوجهی که عظمت معبود اقتضاء نماید بعمل آورده باشی نه اینکه ایستاده باشی در مقام
بندگی و قلب تو از معبود عظیم حقیقی جل جلاله غافل بوده باشد و حذر کن از اینکه ایاک نعبد
مشتمل بر صیغه خطاب است از لسان تو جاری شود مطلقا التفاتی بمخاطب عظیم متعال و منعم
کریم بی زوال عز شانه ننمائی چه این عبادت و بندگی که موجب قرب درگاه معبود حقیقی شود
نیست بلکه فی الحقیقه بمقتضای انصاف موجب مؤاخذه و طرد از ساحت حضور عظمت
دستور است سبحان الله اینست حال اعلی ما ها در صلوة که اشرف و اکمل و افضل طاعات
بدنیه است من یکون محاسنه مساویه فکیف لا یکون مساویه رجا از خلاق ارض
و سما آنست که بتفضل و رحمت مقربین درگاه احدیت توفیق خاصی عطا فرموده ما ها را بمقتضای
شنایع اعمال ما مؤاخذه نفرماید سیم از افعال نماز تکبیرة الاحرام است یعنی الله اکبر که مکلف
بان داخل در نماز میشود و تنقیح مطلب محتاج است بمقدمه و چند مبحث مقدمه بدانکه هرگاه
لفظ واحد مشترک بوده باشد مابین واجب و مستحب یعنی گاه است ان لفظ واجب میشود
و گاه است مستحب میگوئیم این مختلف المحل است مثل تکبیر در اول نماز و تکبیرة الرکوع مثلا یا مختلف المحل
نیست مثل تکبیرات افتتاحیه نماز یعنی هفت تکبیر که در اول نماز ثابت است اگر از قبیل اول است حاجت
بتعیین نیست همان امتیاز در محل معین او است اگر چه اصل تکبیر مشترک است مابین تکبیرة الاحرام
و تکبیرات رکوع و سجود و قنوت لکن محل تکبیرة الاحرام چون تکبیر اول صلوة است یا بیمعنی که در خود

سیم از افعال نماز تکبیرة الاحرام است

دو لفظ واحد هرگاه واجب و مستحب بوده و متحد المحل بوده باشد محتاج بتمیز است

در نماز بان متحقق میشود و تکبیرهٔ رکوع در حین اراده رکوع است بنابراین در حین تلفظ بهریک
که بوده باشد نیت ان بجهت امتیاز از دیگری حاجت نیست پس اگر قصد تعیینی دران بشود بجهت نیز
این نحو است بلکه بجهت امتثال بامر متوجه بان است همین قدر که مذکور میشد کفایت میکند در
امتیاز اگرچه فرض شود قرائت مابین انها متحقق نشود مثل ماموم مسبوق که درک امام نماید در
رکوع در اینصورت اگرچه دو تکبیر متصل بهم هستند لکن تقدیم تکبیرة الاحرام بر تکبیرة الرکوع کفایت
مینماید بر اینکه این دو مختلف المحل میباشند پس باز تعیین این که تکبیرة الاحرام است بجهت امتیاز
از تکبیرهٔ رکوع ضرور نیست و اما هرگاه اشتراک مابین انها چنانچه در لفظ هست در محل هم
بوده باشد مثل تکبیرات سبع افتتاحیه نظر باینکه چنانچه بعد مذکور میشود مکلف مخیر است
در اینکه هریک را که خواهد تکبیرة الاحرام قرار میتوان داد پس اشتراک مابین تکبیرة الاحرام و مابین بقیه
از تکبیرات سبع باقی چنانچه در لفظ هست در محل نیز هست با اختلاف در وجوب و استحباب
پس تعیین اینکه واجب است چنانچه بجهت امتثال امر متوجه بان هست بجهت امتیاز از مندوب
نیز هست اگرچه التفات بهر دو غایت ضرور نبوده باشد چه نیت وجوب کفایت میکند در امتثال
و امتیاز هر دو پس اگرچه نیت وجوب و ندب را معتبر ندانیم در اجزای واجبه و مستحبه لکن در
اینمقام نظر باشتراک معتبر خواهد بود لکن نه بعنوان تعیین بلکه این بطریق تخییر مابین نیت
وجوب و نیت اینکه تکبیرة الاحرام است اگرچه قصد قربت مطلقه در هر نماید همان تعیین با اینکه
این تکبیر تکبیرة الاحرام است یا نیت اینکه این تکبیر تکبیری است که بان دخول در نماز متحقق میشود
کفایت میکند در امتثال و امتیاز مخفی نماند انچه مذکور شد در حق کسی است که اتیان بتکبیرات
سبع افتتاحیه نماید و اما هرگاه معتاد نیست مگر باتیان تکبیرة الاحرام پس در اینصورت تکبیر نسبت
باو متعین است اشتراکی بالاصالة باو ثابت نیست تا محتاج بممیز بوده باشد **مبحث اول** در بیان
تکبیرات افتتاحیه و ادعیه متعلقه بانها است بدانکه بعد از فراغ از اقامه اتیان بهفت تکبیر راجح است
یکی از انها بطریق حتم و الزام که تکبیرة الاحرام است و باقی دیگر بعنوان ندب و رجحان باین نحو که اول
اتیان بسه تکبیر نماید بعد از ان این دعا را میخوانند اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت سبحانک انی
ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از ان دو تکبیر میگوید و این دعا میخواند
لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت لا ملجأ منک الا الیک

در بیان تکبیرات افتتاحیه وادعیه انها است





سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت بعد از ان دو تکبیر میگوید
و این دعا میخوانند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة حنیفا مسلما
و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک
امرت و انا من المسلمین در حال هریک از تکبیرات مذکوره رفع یدین بالبسط کفین و ضم اصابع حتی
ابهامین مستحب است ادعیه ثلاثه بنحوی که مذکور شد بمقتضای حدیث صحیحی است که ثقة الاسلام
در کافی ذکر فرموده و شیخ صدوق در فقیه بنحوی که ذکر فرموده اختلاف مارد با انچه مذکور شد
دعای اول را چنین ذکر فرموده است اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک و بحمدک
عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت و دعای ثانی را چنین ذکر
فرموده است لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت
عبدک و ابن عبدیک ذلیل بین یدیک منک و بک و لک و الیک لا ملجأ و لا منجا و لا مفر منک
الا الیک تبارکت و تعالیت سبحانک و حنانیک سبحانک رب البیت الحرام و دعای
ثالث را چنین ذکر فرموده وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض علی ملة ابراهیم
و دین محمد و منهاج علی حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی الی اخره و مرحوم شیخ
طوسی در مصباح بطریق فقیه ذکر فرموده اند لکن حدیثیکه مشتمل بر ادعیه ثلثه بنحو
مذکور در فقیه بوده باشد تا بحال بر نخورده ایم بلی در احتجاج در ضمن جوابهائی که از جناب
امام زمان خلیفة الرحمن جناب حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه عجل الله تعالی فرجه خصوص
دعای توجه را چنین ذکر فرموده اند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما علی
ملة ابراهیم و دین محمد و هدی علی امیر المؤمنین و ما انا من المشرکین الخ و ذکر فرموده بعد از و انا من
المشرکین اللهم اجعلنی من المسلمین ظاهر این است عمل بهر اینها جایز است لکن اقتصار بنحو مذکور
در کافی نظر بصحت مستند اسلم است و مذکور شد یکی از این تکبیرات سبع واجب و شش مستحب است
و مکلف مخیر است در هریک که خواهد نیت وجوب نماید ان تکبیرة الاحرام خواهد بود تعیین این
بچند وجه میشود اول انکه قصد وجوب دران نماید دوم انکه قصد نماید که این تکبیرة الاحرام است
سیم انکه این تکبیری است که بان داخل در نماز میشوم تعیین ان بهریک از سه وجه بوده باشد
خوب است مخفی نماند که دعای توجه که عبارت از وجهت وجهی للذی فطر السموات الی اخره بوده

دعای توجه بعد از تکبیر سابع است اگرچه آنرا تکبیرة الاحرام قرار بدهند ۴

بعد از تکبیر هفتم است خواه آنرا تکبیرة الاحرام قرار دهد یا نه پس هرگاه قصد تکبیرة در اول نماید جائز این دعا را بعد از تکبیر هفتم بخواند لکن اولی این است که تکبیرات مستحبه را مقدم داشته تکبیر هفتم را تکبیرة الاحرام قرار دهد در اینصورت دعای توجه چنانچه بعد از تکبیر هفتم است بعد از تکبیرة الاحرام بلا قصد خواهد بود و اما آنچه مستفاد میشود از کلام شیخین سعیدین شهیدین در لمعه و شرح آن از اینکه لازم است که اتیان بدعای توجه بعد از تکبیرة الاحرام بوده باشد در هر جا که واقع شود پس هرگاه تکبیر اول را تکبیرة الاحرام قرار دهد لازم است اتیان بدعای توجه در آن وقت نماید پس آن خلاف مقتضای حدیث صحیح و کلمات اکثر اصحاب است مخفی نماند که ادعیه ثلاثه مذکوره چنین نیست که شرط استحباب تکبیرات مذکوره باشد بلکه با عدم ادعیه نیز استحباب تکبیرات ثابت است باین نحو که مجموع تکبیرات را متوالی بگوید بلکه اقتصار بر پنج تکبیر بلکه بسه تکبیر نیز وارد است پس این اقسام متفاوت المراتب است و افضل از همه اتیان بتکبیرات است با ادعیه مذکوره بنحو مذکور پس ترک ادعیه با اتیان بهمه تکبیرات است و اما با عدم ادعیه بعد از این اقتصار بر پنج تکبیر است از جمله آنها تکبیرة الاحرام بوده باشد بعد از این اقتصار بسه تکبیر مستحب و یک واجب که است اقتصار بهمان تکبیرة الاحرام میشود بترک شش تکبیر مستحب اما کیفیت اتیان بتکبیرات از حیثیت جهر و اخفات پس اگر ماموم بوده باشد اولی در حق او آن است که اخفات در همه بوده باشد خصوصا در صورتیکه صوت او را امام بشنود و اگر امام بوده اولی در حق او اخفات در شش تکبیر مستحب است و جهر در تکبیرة الاحرام خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی شاید حکمت در این بوده باشد که جهر قرینه شود در حق ماموین که امام داخل در نماز شده و اما منفرد پس دور نیست که مخیر بوده باشد ما بین جهر و اخفات اگرچه ممکن است تفرقه شود در نماز جهری و اخفاتی پس حکم باستحباب اجهار بتکبیرات شود در نماز جهری و باستحباب اخفات در نماز اخفاتی بدانکه از جمله ادعیه وارده قبل از تکبیرة الاحرام این دعا است يَا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ وَقَدْ أَمَرْتَ الْمُحْسِنَ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنِ الْمُسِيءِ أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَأَنَا الْمُسِيءُ فَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَجَاوَزْ عَنْ قَبِيحِ مَا تَعْلَمُ مِنِّي و کفعمی زیاده کرده است بعد از تعلم منی یا ذا الجلال والاکرام بدانکه مقتضای حدیثیکه مستند این دعا است آن است که این دعا قبل از تکبیرة الاحرام خوانده شود خواه با تکبیرات ست بوده باشد یا نه و بر تقدیر اول قصد تکبیرة الاحرام در تکبیر اخیر

نماید

در بیان اختلاف اقوال علما است در محل تکبیرات افتتاحیه

نماید یا در اول یا در غیر اینها بنابراین پس آنچه مرحوم شهید در ذکری فرموده که مورد این دعا بعد از تکبیر سادس است محل مؤاخذه است مبحث دویم در بیان اینکه این تکبیرات افتتاحیه اختصاص دارد بفرایض یومیه یا جمیع بدانکه اختلاف کرده اند فقها قدس الله تعالی ارواحهم در این مسئله بشش قول اول آن است که تکبیرات مذکوره مختص است بفرایض یومیه این قول را ابن ادریس در سرائر نسبت داده است ببعض اصحاب بنابراین قول اتیان باین تکبیرات در غیر فرایض یومیه جایز نخواهد بود اگرچه در صلوات مفروضه بوده باشد دویم اختصاص اینها است بمطلق فرایض پس اتیان بآنها در مطلق فرایض مستحب است اگرچه غیر از یومیه بوده باشد لکن در نوافل جایز نخواهد بود اگرچه نوافل یومیه بوده باشد و این قول حکایت شده است از مرحوم سید مرتضی در بعضی فتاوات ایشان سیم اختصاص آنها است بشش موضع اول از هر فریضه و اول رکعت از رکعتین اولیین از نافله زوال و اول رکعت از رکعتین اولیین از نافله مغرب و اول رکعت از رکعتین اولیین نماز شب و مفرده وتر و اول رکعت از نماز احرام و این قول حکایت شده است از شیخ بزرگوار علی بن بابویه والد شیخ صدوق نور الله مرقدهما چهارم استحباب آنها است در مواضع مذکوره بعلاوه رکعت اول از نماز وتیره و این قول مرحوم شیخ طوسی است در مبسوط و نهایه و مرحوم علامه است از کتاب ایشان پنجم مثل چهارم است مگر در استحباب تکبیرات در نماز احرام بجای آن نماز شفع را ذکر فرموده و این قول سلار بن عبد العزیز است در کتاب مراسم ششم قول باستحباب آنها است در جمیع صلوات فریضه بوده باشد یا نافله و این قول مختار شیخ مفید و محقق و علامه در مختلف و مرحوم شیخ شهید در ذکری و دروس و بیان و جماعت از محققین متأخرین است عمل باین قول بی عیب است مبحث سیم در بیان بطلان نماز است بسبب اخلال بتکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام رکن نماز است پس اخلال با او موجب بطلان نماز است خواه عمدا بوده باشد یا سهوا تفاوتی در این باب نمیباشد ما بین آنکه اخلال بنفس آن بوده باشد یا بجزء آن یا بامر معتبر در آن و اخلال بجزء اعم است از اینکه احد جزئین تکبیر بوده باشد یا ببعض اجزای هر یک از جزئین خواه بتبدیل بوده باشد یا باسقاط بنابراین هرگاه اتیان بلفظ جلاله نماید بدون جزء یا بعکس آن اگرچه در هر دو صورت محذوف منوی او بوده باشد نماز باطل خواهد بود

در بیان بطلان نماز است بسبب اخلال بتکبیرة الاحرام

وهم چنین در صورت تبدیل خواه تبدیل جلاله نماید باسم دیگر از اسمای الهی جل شانه مثل اینکه
گوید الرحمن اکبر او الخالق اکبر وهکذا یا تبدیل اسم تفضیل نماید بمشابه آن مثل اینکه گوید الله اعظم
ونحوه یا تبدیل هر دو نماید مثل الرحمن اعظم ونحوه یا تبدیل اجزای هر یک از جزئین که بوده باشد
نماید واز این قبیل است ادای حروف را از مخرج حرف دیگر نمودن مثل ادای همزه از مخرج عین
یا ادای ها از مخرج حا وهکذا در جمیع صور نماز باطل خواهد بود وهم چنین است حال در
صورت زیادتی خواه زیادتی کلمه بوده باشد مطابق واقع دال بر تعظیم الهی جل شانه مثل
اینکه گوید الله جل شانه اکبر او الله لا فضل اکبر او الله اکبر من ان یوصف او الله اکبر من کل شیء
یا نحو دیگر در جمیع صور نماز محکوم به بطلان است واما زیادتی حرف پس میگوئیم ان زیادتی
یا بسبب اشباع حرکات حروف است یا بغیر آن مثل اینکه بعد از همزه جلاله همزه مثلا زیاد
کند گوید اا الله اکبر ونحوه در اینصورت نیز بطلان نماز محل تامل نیست واما هرگاه آن
زیادتی حرف بسبب اشباع حرکت بوده باشد پس این محل خلاف ما بین فقها است تنقیح
مقام مقتضی این است که تحقیق مسئله شود بنحوی که شامل ما نحن فیه وغیره شود پس میگوئیم
حرفیکه اشباع حرکت او میشود یا ضمیر غایب است یا غیر ضمیر غایب پس در این دو مقام است
مقام اول در حکم باشباع حرکت ضمیر غایب است میگوئیم این چهار صورت میشود نظر باینکه
ماقبل از ضمیر غایب یا ساکن است یا متحرک ودر صورت حرکت آن ضم است یا فتح است
یا کسر در صورتیکه ماقبل آن ضمیر ساکن بوده باشد اشباع حرکت آن ضمیر بنحوی که مولد حرف بوده باشد
جایز نیست مثل علیه وعنه ومنه وقوله تعالی فکذبوه فعقروها بر خلاف آنکه هرگاه ماقبل آن
ضمیر غایب مکسور بوده باشد در اینصورت اشباع حرکت آن ضمیر بحدیکه مولد حرف بوده
باشد لازم است مثل بحول الله وقوته سبحان ربی العظیم وبحمده وسبحان ربی الاعلی وبحمده و
شفاعته فی امته وامثال اینها در اینصورت اگر وقف نماید مشخص است حاجت باشباع
حرکت نیست واما غیر حالت وقف اشباع آن لازم است واما هرگاه ماقبل آن ضمیر مضموم
یا مفتوح بوده باشد مثل وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وقوله تعالی ولم یکن
له کفوا احد وامثال اینها در اینصورت مشخص است در حال وقف باز اشباعی نمیباشد
واما در غیر حالت وقف ظاهر این است معهود ومعتاد در امثال این مقام اشباع ضمه ضمیر است

در بیان جواز اشباع حرکات وعدم جواز آن ۲

در بیان اشباع ضمیر غایب است ۳

مجد بکه

مجد بکه مولد واو شود بنابر این اجتزای بکمتر از آن محل اشکال است مقام ثانی در حکم اشباع
حرکت غیر ضمیر غایب است وآن بر چند قسم منقسم میشود بجهت آنکه حرفی که اشباع حرکت
آن میشود بحدیکه حرف هم رسد یا حرفی است مقدم بر حروف مد که عبارت از الف
ماقبل مفتوح وواو ساکن ماقبل مضموم ویاء ساکن ماقبل مکسور یا مقدم بر حروف مد
نیست وبعبارت اخری حرفیکه میخواهد اشباع حرکت آن نماید بعد از آن یا حرف مد میباشد
یا نه اگر بعد از آن حرف مد بوده باشد خالی از این نیست آن حرف مد یا مکتوب است
یا مکتوب نیست بلکه ملفوظ است پس این سه قسم میشود اول آن است که بعد از آن
حرف حرف مد میباشد لکن حرف مد در خط نیست بلکه همان ملفوظ است در این
صورت اشباع حرکت آن حرف که مقدم بر حرف مد ملفوظی است بی عیب است اگرچه
اشباع حرکت آن حرف مولد حرف بوده باشد خواه مولد واو بوده باشد مثل آن یا مولد
الف بوده باشد مثل ص وق یا مولدی یا بوده باشد مثل حم والم ونحو هما مخفی نماند که لا
در اشباع بحدیکه اصل حرف مد حاصل شود نیست بلکه در علاوه از آن مقدار است
قسم دویم آن است که بعد از آن حرف که اشباع حرکت آن منظور است یکی از حروف مد
هست وآن حرف مکتوب در خط میباشد در اینصورت سبب مد یا موجود است یا نه
ودر صورتیکه سبب مد موجود است همزه است یا سکون در صورتیکه همزه بوده باشد سبب
یا آن همزه با حرف مد در یک کلمه میباشد یا در دو کلمه باینحو که حرف مد در آخر کلمه اولی است و
مد در اول کلمه ثانیه ودر صورتیکه سبب مد سکون بوده باشد این سکون یا ذاتی است
یا عارضی است پس مسئله بر چند قسم میشود اول این است که سبب مد همزه بوده
باشد لکن با حرف مد در یک کلمه جمع شده باشد واین قسم ظاهر این است که اشباع حرکت
آن حرف مقدم بر حرف مد لازم بوده باشد بحدیکه مولد حرف بوده باشد دوم مثل
این است لکن سبب مد همزه است در اول کلمه ثانیه بوده باشد در اینصورت اگرچه حکم بلزوم
اشباع حرکت آن بنحو مذکور مشکل است لکن شبهه در جواز آن نیست تعبیر از قسم اول بمد
متصل مینمایند واز قسم ثانی بمد منفصل چنانچه تفصیل اینها در مبحث قرائت مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی قسم ثالث آن است که سبب مد سکون لازم بوده باشد مثل ما تنزل والحاجون فی

در بیان اشباع حرکت حرفی که بعد از آن حرف مد در خط بوده باشد ۴

ولا الضالین درایصورت ظاهر این است اشباع حرکت ان حرف مقدم بر حرف مد لازم بوده
باشد و تعبیر از این بمد سکون لازم مدغم مینمایند قسم چهارم ان است که سبب مد سکون غیر لازم
بوده باشد درایصورت نیز اشباع حرکت ان حرف بنحوی که مولد حرف بوده باشد بی اشکال جایز است
مثل العالمین الرحمن الرحیم و یوم الدین و نستعین و نحو اینها قسم پنجم ان است که حروف مد
منفک از سبب مد بوده باشد بایمعنی که همزه و سکون بعد از حرف مد نبوده باشد خواه
مقدم بر حرف مد بوده باشد مثل امن و اوتی و ایمانا یا مقدم نبوده باشد مثل رحمن و غفور
و شدید در غیر حالت وقف در جمیع این صور اگرچه در اخلال باشباع حرکت از حرفی که قبل
از حروف مد است مطلقا حرجی نیست لکن حکم بعدم جواز اشباع ان بنحوی که ضعف امتداد
معتبر حاصل شود بلکه حکم بفساد عمل لیسار مشکل است بلکه ممکن نیست بنا براین هرگاه
کسره اشباع در ضمیر فانی غفور رحیم نمود بنحوی که امتداد میم شد بقدر دو واو حکم بعدم
جواز ان ممکن نیست و همچنین در کسره حای رحیم در غیر حالت وقف و همچنین در امثال
ان مثل امتداد الف لفظ جلاله در مثل الله اکبر و اشباع الف اعلی در سبحان ربی الاعلی
و نحو اینها قسم ششم اشباع حرکت است در غیر اقسام مذکوره و این منقسم بر پنج
قسم میشود اول ان است اشباع حرکت نماید بنحوی که مولد حرف بوده باشد و این حرف
در مثل ان مقام موضوع بوده باشد بجهت معنی و ان معنی مقصود قاری نیز بوده باشد
مثل اینکه اشباع فتحه قاف نمود در خلق در ایه کریمه سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق
بحدیکه الف حاصل شود معلوم است ان الف در مثل اینمقام موضوع است
از برای علامت تثنیه و این معنی را قصد نیز نماید لشکی در عدم جواز و بطلان عمل
درایصورت نیست دوم مثل ان است مگر در قصد این جز را اگر زیادتی مقتضی این
بود بعض قرائت نمود با اشباع فتحه قاف در ایه شریفه بنحو مذکور ولکن قصد این که صیغه
تثنیه است نه نمود یا انکه قصد عدم نمود این قسم محل خلاف مابین فقها است از جماعتی از فقها
ظاهر میشود حکم بصحت عمل لکن مختار عدم جواز و بطلان عمل است سیم ان است ان
حرفیکه از اشباع حرکت حاصل شده اگرچه در مثل ان مقام موضوع نیست بجهت معنی لکن
موجب اندراج کلمه مزید فیها میشود در تحت بعض الفاظ موضوعه مثل اشباع در فتحه بای اکبر

بعد بکر

بعد بکر بگوید اکبار و حرف زاید بسبب اشباع فتحه در اینمقام اگرچه وضع بجهت معنی نشده است
لکن باعث این شد که این لفظ مندرج شد در تحت بعض الفاظ موضوعه نظر باینکه اکبار جمع
کبر است و کبر نقاره و دهل را گویند و این نیز بر دو قسم میشود بجهت انکه این معنی یا منوی
قاری هست یا نه در صورت اول لشکی در فساد ان نیست و اما در صورت ثانیه
پس محل خلاف مابین فقها است مختار در اینجا نیز فساد عمل است و فرقی در این باب
مابین اینکه اکتفا بان نماید یا اعاده بر وجه صحیح نماید نیست مگر در صورتی که فرض شود
که این اشباع سهوا شده باشد درایصورت اگر عالم بحقیقت حال شد با بقای محل
تلافی لازم و با تجاوز از محل تلافی نمیباشد و در هر دو صورت عمل محکوم بصحت است
مخفی نماند که از انچه مذکور شد حکم چهار قسم از اقسام خمسه معلوم شد قسم پنجم از اقسام
مسئله ان است که اشباع حرکت نماید بنحویکه مولد حرف بوده باشد لکن نه از قبیل قسم اول
بوده باشد و نه از قبیل قسم ثانی مثلا اشباع ضمه دال الحمد لله بنحویکه واو حاصل شود و اشباع
کسره ها جلاله بنحویکه یا حاصل شود و نحو اینها حکم بفساد در اینجا اگرچه اخفی از سابق است
لکن ظاهر حکم ببطلان عمل است در این صورت باز بجا انکه تفاوتی نیست در حکم بفساد
در اقسام مذکوره مابین اینکه نماز بوده باشد یا غیر نماز مثل تلاوت قران که بر ان شخص
لازم شده باشد بسبب اجاره یا غیر اجاره بلی فرقی که هست مابین تلاوت قران مثلا
و نماز ان است که اگر اتیان بچنین عمل در تلاوت قران نماید اجتزا بان نمیتواند نمود لکن با تدارک
و تلافی بنحویکه اخلال بترتیب واقع نشود عمل بی عیب و صحیح است و اما در نماز پس اگر
سهوا چنین عملی از او صادر شده باشد و از محل تجاوز ننموده باشد لازم است تلافی نماید و با تلافی
نماز محکوم بصحت است و اگر بعد از تجاوز از محل متذکر شود تلافی ضرور نیست بلکه
جایز نیست و نماز صحیح است و اما هرگاه عمدا نموده باشد پس ممکن است تفصیل داده شود
در اینمقام باین نحو که این زیادتی موجب این میشود که مزید فیها خارج از قران و دعا و ذکر
شود یا نه اگر اول است مثل اکبار که مصداق هیچ یک نیست درایصورت حکم شود
ببطلان نماز و اعاده متمشی نخواهد بود و اگر چنین نبوده باشد اگرچه در صورت اجتزاء
بان نماز فاسد خواهد بود لکن هرگاه اعاده نماید بر وجه صحیح صحیح خواهد بود اشکالی که در اینمقام

هست این است که این کلمه که این زیادتی دران واقع شده مصداق قران مثلا هست باشد اگر هست
میباید حکم شود بجواز چنین زیادتی و صحت نماز نظر بصدق امتثال بنابراین فرض و اگر نیست
حکم شود بعدم جواز و فساد نماز پس اعاده مطلقا متمم نخواهد بود و از انچه مذکور شد ظاهر
میشود حکم چنین اشباعی در اذکار مستحبه نماز باین نحو که اگر این اشباع موجب خروج از ذکر
بودن شود نماز باطل خواهد بود و اگر نه فسادی نخواهد بود در صورت عمد و اما در صورت
سهو مطلقا موجب بطلان نیست اگرچه امتثال بان ذکر موظف در جمیع احوال کرده نخواهد بود
مخفی نماند انچه مذکور شد در صورتی بود که اشباع حرکت حرفی نماید که از جمله اقوال ثابته در نماز
بوده باشد خواه در قرائت بوده باشد یا اذکار واجبه یا اذکار مستحبه و اما هرگاه غیر از اینها بوده
باشد مثل اینکه در اثنای نماز تکلم بحرفی نماید یا اشباع حرکت ان بنحوی که مولد حرفی بوده باشد
اشکالی در ان هست ظاهر این است که اگر متعمدا چنین نماید باعث بطلان نماز شود و اما اگر
ساهیا بوده باشد ضرری نداشته باشد یعنی موجب بطلان نماز نشود اگرچه موجب سجده
سهو شود بدانکه بعد از انکه این مباحث منقح شد عود میکنیم بچیزی که کلام ما در ان بود پس میگوییم
در تکبیرة الاحرام هرگاه اشباع در فتحه همزه نماید باین نحو که بگوید الله اکبر مثل االله اذن لکم پس اگر قصد
معنی استفهام نماید شبهه در بطلان نماز نیست و ظاهر این است که محل خلاف نیز بوده باشد
و اما هرگاه این معنی منوی نبوده باشد پس این محل خلاف است ظاهر از مرحوم محقق و مرحوم علامه
رفع الله قدرهما این است که موجب بطلان نشود اگرچه ترک افضل بوده باشد و لکن مختار این است
که موجب بطلان نماز شود استیناف ان لازم بوده باشد مگر در صورتیکه سهوا بوده باشد
در اینصورت ظاهر این است هرگاه اعاده نماید بنحو صحیح نماز صحیح بوده باشد و این دخل ندارد
بانچه بعد مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی که تکرار تکبیرة الاحرام موجب بطلان نماز است نظر
باینکه انچه در اول صادر شد صیغه تکبیرة الاحرام نبوده است پس تکراری نخواهد بود و در صورت
عمد چونکه مفروض این است که انرا بقصد تکبیرة الاحرام متعمدا گفت پس چنین قولی با چنین قصد
منهی عنه بوده نهی مقتضی فساد است پس استیناف نماز لازم است و در صورت سهو چونکه
نهی نیست پس اکتفا باعاده تکبیر بر وجه صحیح کفایت میکند لکن این تفریع بنا بر جزئیت نیت ظاهر است
و اما بنا بر تحقیق که نیت عمل خارج از عمل است و موقوف علیه صحت ان است و اکتفا کنیم در نیت

عمان

بهمان داعی بر اتیان بعمل شرع چنانی ندارد در هر دو حالت اکتفا باتیان بتکبیرة الاحرام میشود بلی ثمره
که هست باعتبار اثم و عدم ان است که در صورت تعمد اثم است بخلاف صورت سهو
و اما هرگاه امتداد در الف جلاله یعنی الف متخلل مابین لام و هاء جلاله را زیاد نماید بضعف
انچه بان امتثال حاصل میشود در اینصورت ظاهر این است که حکم بفساد و لزوم استیناف
نمیتوان نمود بلکه ظاهر این است که صحیح بوده باشد چنانچه مفصلا بیان شد و اما هرگاه ضمه هاء
جلاله را اشباع نماید بنحوی که واو حاصل شود پس این محل اشکال است نظر باینکه در ظهور
جواز مثل مد الف جلاله نیست و در عدم جواز مثل اشباع همزه جلاله بنحوی که بمثل آلله حین
اما ایشرکون نیست لکن چونکه انصراف اطلاقات تکبیر بامثال این ظاهر نیست و نمیتوان ادعای قطع
نمود بر اینکه مخالف با فعل فخر کاینات و ثواب عظام ان سرور پس فاعل اشتغال مقتضی قول
بفساد و عدم حصول امتثال است بعلاوه مقتضای قوله صلی الله علیه واله صلوا کما رأیتمونی
اصلی و اما اشباع فتحه باء اکبر بنحوی که مولد الف بوده باشد پس حکم بفساد در ان اظهر است
اگرچه ناوی نبوده باشد انچه را مثل این هیئت موضوع بازای او بوده باشد چنانچه تکبیر
باشد و هم چنین است حال در اشباع فتحه همزه اکبر بحد مذکور و الحمد لله الودود الشکور
مخفی نماند اگرچه مضمار کلام در اینمقام خارج از حد اعتدال شد و لکن چونکه در مباحث مذکوره
اهتمامی بود و در کلمات اصحاب نور الله تعالی مراقدهم منقح نبود بمعاونت تایید الهی جل شانه
چنین ختم نمود مبحث چهارم در بیان لزوم اعتبار قیام است در جمیع اجزای تکبیرة الاحرام بدانکه
لازم است بر مکلف در صورتی که متمکن از قیام بوده باشد اتیان بتکبیرة الاحرام نماید در حال
قیام پس هرگاه در صورت تمکن از قیام اتیان بان نماید قاعدا یا در حین اراده قیام با شروع
نماید بتکبیر قبل از انکه راست ایستاده باشد اگرچه انتهای تکبیر در حال ایستاده بوده باشد در جمیع
این صور نماز باطل است و هم چنین است هرگاه انتها نماید بر تکبیر در حال انحنا بجهت رکوع اگر
در حق ماموم مسبوق بوده باشد پس مسئله متصور بچند صورت میشود اول ان است
که کل تکبیر را در غیر حالت قیام بعمل اورد خواه حال الجلوس بوده باشد یا حال اراده قیام در اثنای
دوم ان است که شروع بتکبیر نمود در غیر حالت قیام لکن ختم ان نمود در حال انحنا بجهت رکوع
قیام نمود سیم ان است که شروع بتکبیر نمود در حال قیام لکن ختم ان نمود در حال انحنا بجهت رکوع

لکن در حق غیر ماموم مثل کسیکه غافل از قرائه یا تسبیح بدل قرائت شد شروع نموده بانحنا بجهت
رکوع **چهارم** مثل سیم است لکن در حق ماموم خواه تکبیر واحد بقصد تکبیرة الاحرام وتکبیر
وتکبیر رکوع هردو کفته باشد یا همان بقصد تکبیرة الاحرام فقط اتیان نموده باشد در جمیع صور
مذکوره نماز باطل است خواه عمدا چنین نموده باشد یا سهوا ظاهر این است در هیچیک از
صور مذکوره خلاف نبوده باشد مکر در ماموم که مرحوم شیخ در اینجا فرموده که اکر تکبیر
واحد بکوید بقصد تکبیر افتتاح وتکبیر رکوع وشروع بان نموده باشد در حال قیام نماز صحیح
خواهد بود اکرچه انتهای تکبیر در حال انحنا بجهت رکوع بوده باشد این قول ضعیف است مخفی
نماند چنانچه واجب است رعایت قیام در حال تکبیرة الاحرام واجب است رعایت جمیع واجبات
نماز دران مثل طهارت از حدث وخبث واستقبال قبله واستقرار وستر عورت وغیره ذلک
پس هرکاه اخلال بهریک از اینها نماید اکرچه در جزئی از اجزای تکبیرة الاحرام بوده باشد نماز باطل
خواهد بود **بحث پنجم** دربیان بطلان نماز است بسبب زیادتی تکبیرة الاحرام پس بدانکه
تکبیرة الاحرام از اجزای رکنیه نماز است چنانچه نماز باطل میشود بسبب اخلال بان باطل میشود
بسبب زیادتی خواه عمدا بوده باشد یا سهوا بنابراین هرکاه اتیان بتکبیرة الاحرام نماید ثانیا نماز
باطل میشود وهرکاه ثالثا اتیان نماید نماز صحیح خواهد بود وهمچنین است حال در هر فرد از
نماز صحیح میشود ودر زوج باطل چنانچه شیخ شهید در کتاب دروس تصریح بان فرموده لکن
در اینکلام اجمالی هست محتاج بتوضیح است پس میکوییم توضیح مطلب مقتضی این است که کفته
شود کسیکه تکبیر کفت بقصد دخول در نماز میکوید یا فعل منافی است از جمله آن نیت قطع
نماز است بنابراینکه نیت قطع را مبطل دانیم مطلقا یا در صورت تقیید بانچه سابق بیان شد
بتکبیره ثانیه دخول در نماز متحقق میشود پس این صورت از محل کلام خارج خواهد بود وهرکاه
باعدم فعل منافی است شکی در این نیست بتکبیرة ثانیه بقصد مذکور مبطل نماز است
خواه عمدا بوده باشد یا سهوا خواه عالم بوده باشد بحکم یا جاهل بوده باشد بنابراین تکبیر
ثالثه که میکوید بقصد دخول در صلوة نظر باینکه نماز اول باطل شد بسبب اتیان بتکبیر ثانیه پس
کویا که داخل در نماز نشده است بنابراین بتکبیر ثالثه بقصد مذکور دخول در نماز متحقق میشود
وازانچه مذکور شد حکم تکبیره رابعه وخامسه وهکذا مشخص شد وازانچه مذکور شد ظاهر





میشود که حاجت نیست باینکه بکوییم چونکه تکبیرة الاحرام می باید متصل باشد به نیت پس حکم باینکه با تکبیر
ثالثه مثلا دخول در نماز متحقق میشود در صورتی است که با نیت بوده باشد وجه عدم حاجت
آن است چونکه مفروض آن است که هر تکبیر بجهت دخول در نماز است پس انفکاک این از نیت
محال است لکن کلامیکه در اینمقام هست این است کسیکه تکبیر کفت بقصد دخول
در نماز تکبیر دیکر بهمین قصد بی معنی است مکر در صورت اعراض از قصد اول وفعل
منافی یا در حالت ذهول از اول یا در صورتی که معتقد این بوده باشد که تکبیر مثلا
دخول در نماز متحقق میشود که هریک از تکبیرات ثلثه علیحده ناقص بوده باشد بجهت دخول
در نماز بمجموع من حیث المجموع دخول در نماز متحقق شود اول دانسته شد که از محل کلام خارج است
بجهت آنکه بعد از اعراض از تکبیر اول وفعل منافی مشخص است دخول در صلوة بتکبیر
دوم خواهد بود وثالث محل اشکال است بجهت آنکه ممکن است کسی بکوید تکبیر کفتن
بقصد اینکه باین تکبیر دخول در نماز متحقق نمیشود منهی عنه خواهد بود پس کل باطل خواهد
بود بنابراین هیچیک دخول در نماز متحقق نخواهد شد بلکه بمجموع من حیث المجموع نیز دخول در نماز
متحقق نخواهد شد نظر باینکه کل شریک خواهند بود در اینمعنی که مذکور شد جواب از اینها این است
که میکوییم که همان فرض ثانی که تکبیر ثانی بقصد دخول در نماز در صورت ذهول از اول کفایت
میکند در تصحیح انچه فرموده اند که در زوج باطل ودر فرد صحیح خواهد بود **بحث ششم**
سابق بیان شد که لازم است در حق کسیکه اتیان بتکبیرات سبع افتتاحیه می نماید تعیین تکبیرة
الاحرام نماید مذکور شد تعیین آن بیکی از سه طریق **اول** آن است که قصد نماید این تکبیر واجب است
**دویم** آن است که قصد نماید که این تکبیرة الاحرام یا تکبیرة افتتاح در نماز است **سیم** آن است
که قصد نماید که این تکبیری است که بان دخول در نماز متحقق میشود بهریک از انحاء ثلثه که
بوده باشد کفایت می نماید ودر صورتی که مکلف ناوی این بوده باشد که اتیان نماید مکر
تکبیرة الاحرام را همین قصد کفایت می نماید در امتیاز پس حاجت بتمیز نخواهد بود بنابراین وحدت
معین او است پس فی الحقیقه بالمال ناوی این است که این تکبیرة الاحرام است مثلا پس نیت تکبیرة
الاحرام بودن یا تکبیر واجب بودن مثلا لازم است کلامیکه در اینمقام هست این است که آیا در نیت
انفراد نیز لازم است بنابراین هرکاه قصد تشریک نماید مثل اینکه نیت نماید که این تکبیر چنانچه تکبیرة

الاحرام است تکبیرهٔ رکوع نیز بوده باشد لکن در حق ماموم مسبوق مثل اینکه در رکوع امام نموده در رکوع
اتیان بتکبیر واحد نمود بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیرة الرکوع صحیح نخواهد بود بلکه مثل این
تشریک مضر نخواهد بود تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود در اینجا دو مقام است مقام
اول ان است که نیت تشریک نماید باین نحو که این تکبیر چنانچه مصداق تکبیرة الاحرام هست
مصداق تکبیرة الرکوع نیز بوده باشد و این بجلاو تشکیک در تداخل مستلزم این است
که شئ واحد شخصی بعینه تشخص که دارد مصداق از برای واجب و مستحب هر دو بوده باشد و این مستلزم
اجتماع ضدین است اختلاف حیثیت با وحدت بحی وجود مثمر نخواهد بود مقام ثانی ان است
که نیت این نماید که این تکبیره تکبیرة الاحرام بوده باشد لکن مجزی از تکبیرة الرکوع مثل تداخل اغسال مستحبه و غسل
واجب باین معنی که غسل واجب مجزی از اغسال مستحبه بوده باشد که فی الحقیقه ماجور و مثاب از
هر دو شده باشد در اینمقام این مطلب را مضایقه نداریم نظر بدعوی اجماع در خلاف و روایت
معویة بن شریح و فتوی جماعتی از اعاظم اصحاب مبحث هفتم در بیان رجحان رفع یدین است
در حال تکبیرة الاحرام بلکه جمیع تکبیرات نماز بدانکه مستحب این است چنانچه سابق اشاره بان
کرده شده که دو دست را در حال ضم جمیع انگشتان حتی دو انگشت بزرگ در حال تکبیر بلند نموده شکی
در این نیست کلامیکه هست در کیفیت رفع یدین و در تحدید ان است اما کیفیت رفع
یدین پس اختلاف کرده اند در ان فقها به سه قول اول مشهور و مختار ان است که ابتداء در رفع
یدین در حال ابتدا تکبیر بوده باشد و انتهای در رفع بانتهاء و اتمام تکبیر پس شروع بپائین اوردن
دستها بعد از فراغ از تکبیر خواهد بود دوم ان است که اتیان بتکبیرات بعد از رفع یدین می
نماید باین نحو اول دستها را بلند می نماید اتیان بتکبیر می نماید در حال بلند داشتن دستها را
بعد از فراغ از تکبیر دستها را پائین می اورد سیم ان است که اول دستها را بلند میکند و اتیان
بتکبیر می نماید در حال پائین اوردن دستها مختار ما بین اقوال قول اول است ظاهر این است که تفاوتی
در این کیفیت ما بین تکبیرة الاحرام و سایر تکبیرات نماز نیست پس در جمیع انها خواه تکبیرات افتتاحیه
بوده باشد یا تکبیر رکوع یا تکبیرات سجود رفع یدین بنحوی که مذکور شد مستحب است ظاهر این است
که تادیه سنت میشود برفع یدین در حال تکبیر بهر نحوی که بوده باشد و اما تحدید رفع یدین که تا چه
مقدار باید رفع نمود پس بعد از این بیان خواهد شد لکن کیفیت مذکوره افضل افراد می باشد مبحث هشتم





دربیان اهم امور است در اینمقام ای برادر عزیز بدانکه اهم امور در اینمقام دانستن معنی تکبیر متذکر
شدن بان است در حال تکبیر و عمل بمقتضای ان نمودن است در انحال پس میگوئیم معلوم است لفظ
اکبر بمقتضای وضع لغوی صیغهٔ تفضیل است و بر تقدیر مفضل علیه دو نحو نقل شده یکی من کل
شئ ای الله اکبر من کل شئ خداوند عالم جل جلاله بزرگتر است از هر چیز دوم من ان یوصف یعنی
الله اکبر و اجل من ان یوصف خداوند عالم عز شانه اجل از ان است که وصف واصفی تواند احاطه
بساحت جلال و عظمت ان جناب نماید تفسیر ثانی را شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار از
مقتدای قاطبه اخیار جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده بعد از انکه انحضرت رد
تفسیر اول نموده پس مختار تفسیر ثانی است و تفسیر اول مناسب نیست اگرچه اوفق بوضع لغوی
لفظ است بیان عدم مناسبت ان این است که ما سوای حق جل جلاله هر چه هست کل مخلوق
خداوند عالم و اضعف عبید ان قادر مطلق است پس این تفسیر که عبارت از الله اکبر من کل شئ
بوده باشد مناسب نیست نه قبل از خلقت اشیاء و نه بعد اما قبل از خلقت پس در انوقت
چیزی نبود که توان گفت که اکبریت خلاق عالم جل جلاله نسبت بانها است و اما بعد از خلقت
پس مشخص است که قاطبه مخلوقین که بمحض التفات حضرت جهان افرین مخلوق شده اند عبید
خالق سموات و ارضین است بعد از انکه کسی معرفت بعلو و کمال خالق بقدر مقدور بهم رساند
و عالم بدنی و قصور مخلوق گردید و دانست که اصل وجود و قاطبه کمالات انها رشحه
از رشحات فیض ان فیاض مطلق است و اینکه هیچ نسبت ما بین طرفین نیست مکونیت
خالقیت که منتهای مرتبهٔ کمال و غایت مرتبهٔ جلال است و مخلوقیت که غایت مرتبهٔ ذلت و منتهای
مرتبهٔ دنائت است بالاضافه بخالق با وجود این اطلاع در مقام تعظیم و تبجیل است چنین خالق
جلیل گوید خداوند عالم بزرگتر از همه مخلوقین خود است بسیار بسیار کلام بیجا بلکه رکیک
و واهی است بخلاف معنی ثانی که بسیار معنی عالی و متین و مناسب در مقام تعظیم و تبجیل است
و بعد از انکه معنی کلام را فهمید مناسب این است که در ان وقت متذکر این معنی که غایت
عظمت معبود است شده بمقتضای این مصحوب خضوع و خشوع ظاهری و باطنی گشته اثار عبادت
و بندگی از او ظاهر گردد ظاهر این است که حکمت در اختیار این لفظ کریم در ان مقام عظیم بجهت
تکبیر و تکبر از اینمطلب قویم بوده باشد هدانا الله تعالی بفضله و کرمه الی الصراط المستقیم و یمکنا

لکن در حق غیر ماموم مثل کسیکه غافل از قرائة یا تسبیح بدل قرائة شد شروع نموده بانحنا بجهت
رکوع چهارم مثل سیم است لکن در حق ماموم خواه تکبیر واحد بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیر
و تکبیر رکوع هر دو گفته باشد یا همان بقصد تکبیرة الاحرام فقط اتیان نموده باشد در جمیع صور
مذکوره نماز باطل است خواه عمدا چنین نموده باشد یا سهوا ظاهر این است در هیچیک از
صور مذکوره خلاف نبوده باشد مگر در ماموم که مرحوم شیخ در اینجا فرموده که اگر تکبیر
واحد بگوید بقصد تکبیر افتتاح و تکبیر رکوع و شروع بان نموده باشد در حال قیام نماز صحیح
خواهد بود اگرچه انتهای تکبیر در حال انحنا بجهت رکوع بوده باشد این قول ضعیف است مخفی
نماند چنانچه واجب است رعایت قیام در حال تکبیرة الاحرام واجب است رعایت جمیع واجبات
نماز در ان مثل طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و استقرار و ستر عورت و غیره ذلک
پس هرگاه اخلال به یک از اینها نماید اگرچه در جزئی از اجزای تکبیرة الاحرام بوده باشد نماز باطل
خواهد بود مبحث پنجم در بیان بطلان نماز است بسبب زیادتی تکبیرة الاحرام پس بدانکه
تکبیرة الاحرام از اجزای رکنیه نماز است چنانچه نماز باطل میشود بسبب اخلال بان باطل میشود
بسبب زیادتی خواه عمدا بوده باشد یا سهوا بنابراین هرگاه اتیان بتکبیرة الاحرام نماید ثانیا نماز
باطل میشود و هرگاه ثالثا اتیان نماید نماز صحیح خواهد بود و همچنین است حال در هر فرد از ان
نماز صحیح میشود و در زوج باطل چنانچه شیخ شهید در کتاب دروس تصریح بان فرموده لکن
در این کلام اجمالی هست محتاج بتوضیح است پس میگوئیم توضیح مطلب مقتضی این است که گفته
شود کسیکه تکبیر گفت بقصد دخول در نماز میگوید یا فعل منافی است از جمله ان نیت قطع
نماز است بنابر اینکه نیت قطع را مبطل دانیم مطلقا یا در صورت تقیید بانچه سابق بیان شد
بتکبیرة ثانیه دخول در نماز متحقق میشود پس این صورت از محل کلام خارج خواهد بود و هرگاه
با عدم فعل منافی است تشکیکی در این نیست بتکبیرة ثانیه بقصد مذکور مبطل نماز است
خواه عمدا بوده باشد یا سهوا خواه عالم بوده باشد بحکم یا جاهل بوده باشد بنابراین تکبیر
ثالثه که میگوید بقصد دخول در صلوة نظر باینکه نماز اول باطل شد بسبب اتیان بتکبیر ثانیه پس
گویا که داخل در نماز نشده است بنابراین تکبیرة ثالثه بقصد مذکور دخول در نماز متحقق میشود
و از انچه مذکور شد حکم تکبیرة رابعه و خامسه و هکذا مشخص شد و از انچه مذکور شد ظاهر





میشود که حاجت نیست باینکه بگوئیم چونکه تکبیرة الاحرام می باید متصل باشد به نیت پس حکم باینکه با تکبیر
ثالثه مثلا دخول در نماز متحقق میشود در صورتی است که با نیت بوده باشد وجه عدم حاجت
این است چونکه مفروض این است که هر تکبیر بجهت دخول در نماز است پس انفکاک این از نیت
محال است لکن کلامیکه در اینمقام هست این است کسیکه تکبیر گفت بقصد دخول
در نماز تکبیر دیگر بهمین قصد بی معنی است مگر در صورت اعراض از قصد اول و فعل
منافی یا در حالت ذهول از اول یا در صورتیکه معتقد این بوده باشد که بسبب تکبیر مثلا
دخول در نماز متحقق میشود که هر یک از تکبیرات ثلثه علی ناقص بوده باشد بجهت دخول
در نماز بمجموع من حیث المجموع دخول در نماز متحقق شود اول دانسته شد که از محل کلام خارج است
بجهت انکه بعد از اعراض از تکبیر اول و فعل منافی مشخص است دخول در صلوة بتکبیر
دوم خواهد بود و ثالث محل اشکال است بجهت انکه ممکن است کسی بگوید تکبیر گفتن
بقصد اینکه باین تکبیر دخول در نماز متحقق نمیشود منهی عنه خواهد بود پس کل باطل خواهد
بود بنابراین بهیچ یک دخول در نماز متحقق نخواهد شد بلکه بمجموع من حیث المجموع نیز دخول در نماز
متحقق نخواهد شد نظر باینکه کل شریک خواهند بود در اینمعنی که مذکور شد جواب از این است
که میگوئیم که همان فرض ثانی که تکبیر ثانی بقصد دخول در نماز در صورت ذهول از اول کفایت
میکند در تصحیح انچه فرموده اند که در زوج باطل و در فرد صحیح خواهد بود مبحث ششم
سابق بیان شد که لازم است در حق کسیکه اتیان بتکبیرات سبع افتتاحیه می نماید تعیین تکبیرة
الاحرام نماید مذکور شد تعیین ان بیکی از سه طریق اول ان است که قصد نماید این تکبیر واجب است
دوم ان است که قصد نماید که این تکبیرة الاحرام یا تکبیرة افتتاح در نماز است سیم انست
که قصد نماید که این تکبیری است که بان دخول در نماز متحقق میشود بهر یک از انحاء ثلثه که
بوده باشد کفایت می نماید و در صورتی که مکلف ناوی این بوده باشد که اتیان نماید مکر
تکبیرة الاحرام را همین قصد کفایت می نماید در امتیاز پس حاجت بتمیز نخواهد بود بنابراین وحدت
معین او است پس فی الحقیقة بالمال ناوی این است که این تکبیرة الاحرام است مثلا پس نیت تکبیرة
الاحرام بودن یا تکبیر واجب بودن مثلا لازم است کلامیکه در اینمقام هست این است که ایا در
انفراد نیز لازم است بنابراین هرگاه قصد تشریک نماید مثل اینکه نیت نماید که این تکبیر چنانچه تکبیرة

الاحرام است تکبیرهٔ رکوع نیز بوده باشد لکن در حق ماموم مسبوق مثل اینکه در رکوع امام نمود در رکوع
اتیان بتکبیر واحد نمود بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیرة الرکوع صحیح نخواهد بود یا بنت مثل این
تشریک مضر نخواهد بود تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود در اینجا دو مقام است مقام
اول ان است که نیت تشریک نماید باین نحو که این تکبیر چنانچه مصداق تکبیرة الاحرام هست
مصداق تکبیرة الرکوع نیز بوده باشد و این بطلانش تشکیک در تداخل مستلزم این است
که شیئی واحد شخصی همان تشخص که دارد مصداق از برای واجب و مستحب هر دو بوده باشد و این مستلزم
اجتماع ضدین است اختلاف حیثیت با وحدت محل وجود متصور نخواهد بود مقام ثانی ان است
که نیت این نماید که این تکبیره تکبیرة الاحرام بوده باشد لکن مجزی از تکبیرة الرکوع مثل تداخل اغسال مستحبه و غسل
واجب باینمعنی که غسل واجب مجزی از اغسال مستحبه بوده باشد که فی الحقیقه ماجور و مثاب از
هر دو شده باشد در اینمقام این مطلب را مضایقه نداریم نظر بدعوی اجماع در خلاف و روایت
معویة بن شریح و فتوی جماعتی از اعاظم اصحاب مبحث هفتم در بیان رجحان رفع یدین است
در حال تکبیرة الاحرام بلکه جمیع تکبیرات نماز بدانکه مستحب این است چنانچه سابق اشاره شد باین
که دو دست را در حال ضم جمیع انگشتان حتی دو انگشت بزرگ در حال تکبیر بلند نموده تشکیکی
در این نیست کلامیکه هست در کیفیت رفع یدین و در تحدید ان است اما کیفیت رفع
یدین پس اختلاف کرده اند در ان فقها بسه قول اول مشهور و مختار ان است که ابتداء در رفع
یدین در حال ابتداء تکبیر بوده باشد و انتهای در رفع بانتهاء و اتمام تکبیر پس شروع بپائین اوردن
دستها بعد از فراغ از تکبیر خواهد بود دوم ان است که اتیان بتکبیرات بعد از رفع یدین می
نماید باین نحو اول دستها را بلند می نماید اتیان بتکبیر می نماید در حال بلند داشتن دستها و
بعد از فراغ از تکبیر دستها را پائین می اورد سیم ان است که اول دستها را بلند میکند و اتیان
بتکبیر می نماید در حال پائین اوردن دستها مختار ما بین اقوال قول اول است ظاهر این است که تفاوتی
در این کیفیت ما بین تکبیرة الاحرام و سایر تکبیرات نماز نیست پس در جمیع انها خواه تکبیرات
بوده باشد یا تکبیر رکوع یا تکبیرات سجود رفع یدین بنحوی که مذکور شد مستحب است ظاهر این است
که تادیه سنت میشود برفع یدین در حال تکبیر بهر نحوی که بوده باشد و اما تحدید رفع یدین که تا چه
مقدار باید رفع نمود پس بعد از این بیان خواهد شد لکن کیفیت مذکوره افضل افراد می باشد مبحث هشتم

دربیان



دربیان اهم امور است در اینمقام ای برادر عزیز بدانکه اهم امور در اینمقام دانستن معنی تکبیر و متذکر
شدن بان است در حال تکبیر و عمل بمقتضای ان نمودن است در ان حال پس میگوئیم معلوم است لفظ
اکبر بمقتضای وضع لغوی صیغهٔ تفضیل است و در تقدیر مفضل علیه دو نحو نقل شده یکی من کل
شیئ ای الله اکبر من کل شیئ خداوند عالم جل جلاله بزرگتر است از هر چیز دوم من ان یوصف یعنی
الله اکبر واجل من ان یوصف خداوند عالم عز شانه اجل از ان است که وصف واصفی تواند احاطه
بساحت جلال و عظمت ان جناب نماید تفسیر ثانی را شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار از
مقتدای قاطبه اخیار جناب حضرت امام جعفر صادق ع روایت نموده بعد از انکه انحضرت رد
تفسیر اول نموده پس مختار تفسیر ثانی است و تفسیر اول مناسب نیست اگر چه اوفق بوضع لغوی
لفظ است بیان عدم مناسبت ان این است که ما سوای حق جل جلاله هر چه هست کل مخلوق
خداوند عالم و اضعف عبید ان قادر مطلق است پس این تفسیر که عبارت از الله اکبر من کل شیئ
بوده باشد مناسب نیست نه قبل از خلقت اشیاء و نه بعد اما قبل از خلقت پس در ان وقت
چیزی نبود که بتوان گفت که اکبریت خالق عالم جل جلاله نسبت بانها است و اما بعد از خلقت
پس مشخص است که قاطبه مخلوقین که بمحض التفات حضرت جهان افرین مخلوق شده اند عبید
خالق سموات و ارضین است بعد از انکه کسی معرفت بعلو و کمال خالق بقدر مقدور بهم رساند
و عالم بدنو و قصور مخلوق گردید و دانست که اصل وجود و قاطبه کمالات انها رشحه
از رشحات فیضان فیاض مطلق است و اینکه هیچ نسبت ما بین طرفین نیست مکونیت
خالقیت که منتهای مرتبهٔ کمال و غایت مرتبهٔ جلال است و مخلوقیت که غایت مرتبهٔ ذلت و منتهای
مرتبهٔ دنائت است بالاضافه بخالق با وجود این اطلاع در مقام تعظیم و تبجیل است چنین خالق
جلیل گوید خداوند عالم بزرگتر از همه مخلوقین خود است بسیار بسیار کلام بیجا بلکه رکیک
و واهی است بخلاف معنی ثانی که بسیار معنی عالی و متین و مناسب در مقام تعظیم و تبجیل است
و بعد از انکه معنی کلام را فهمید مناسب این است که در ان وقت متذکر این معنی که غایت
عظمت معبود است شده بمقتضای این مصحوب خضوع و خشوع ظاهره و باطنه گشته اثار عبادت
و بندگی از او ظاهر گردد ظاهر این است که حکمت در اختیار این لفظ کریم در ان مقام عظیم بجهت
تنبیه و تذکر باین مطلب قویم بوده باشد هدانا الله تعالی بفضله و کرمه الی الصراط المستقیم و نهجها

بالقول الثابت والنهج القویم بحق اکمل خلیقته واله الطاهرین الاکرمین چهارم از واجبات نماز
قرائتست و در انچند مبحث است اول بدانکه وجوب قرائت در نماز بر دو قسم است
عینی و تخییری اما وجوب عینی پس در هر دو رکعت از نمازهای دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز
ظهر و عصر و عشای سفری و نماز کسوف و خسوف و زلزله و نحو انها و نماز جمعه و عیدین و همچنین
در هر رکعت از اولیین نماز چهار رکعتی و سه رکعتی باین نحو که متعین است قرائت حمد در اینها
بالاتفاق و اما وجوب تخییری پس در رکعت ثالثه از نماز مغرب و رکعتین اخیرتین از نماز چهار
رکعتی نظر باینکه مکلف مخیر است در اینها ما بین قرائت حمد و تسبیحات اربع چنانچه بیان
خواهد شد مخفی نماند که چنانچه معین است قراءة فاتحة الکتاب در نمازهای مفروضه معین است
در صلوات مندوبه پس ماهیت نماز مطلقا اگرچه نافله بوده باشد در حال عمد منعقد نمیشود
مگر بقرائت فاتحة الکتاب و اما نماز میت که خالی از حمد است پس از حقیقت نماز نیست و اطلاق
نماز بران مجاز است و مرحوم علامه مخالفت فرموده در نماز سنتی و قائل شده بعدم اعتبار سوره
حمد در ان پس بنابر فرموده ایشان امتثال از نماز سنتی حاصل میشود بچهار صورت اول قرائت
حمد است و سوره دوم با اخلال بهر دو سیم با قرائت حمد چهارم عکس انست و اولی اکمل اقسام است
چنانچه ثانی اخص انها است و ثالث ادون است نسبت باول و اکمل است نسبت بباقی چنانچه
رابع احسن است نسبت بثانی و ادون است نسبت بباقی و اما بنابر مختار امتثال ممکن نیست
مگر بدو صورت اتیان نافله با قرائت حمد و سوره با اقتصار بحمد که اول و ثانی باشد تنها بحث
دوم در بیان بطلان نماز است باخلال بقرائت سوره حمد بدانکه هرگاه کسی اخلال نماید
بقرائت سوره حمد عامدا در نماز فریضه مذکور شد نماز او باطل است قطعا و همچنین است
هرگاه اخلال بایه یا بکلمه از ان نماید عمدا یا جهلا بلکه چنین است حال اگرچه اخلال بحرفی از حروف
ان نماید و از این قبیل است هرگاه تبدیل حرفی از حروف ان نماید بحرفی دیگر مثل تبدیل حا بها و طا بتا
و عین بالف و غین بقاف و ضاد بظا و هکذا و نماز غالب اشخاص باطل میشود باین سبب
که تبدیل حرف مینماید بحرف دیگر و باعث این نیست مگر مسامحه و ساهله در امر دین که اکتفا
میشود در امور نماز بانچه در حین طفولیت از زنان یا از ملای مکتبی اخذ نموده لهذا اهم امور
در حق آبا نسبت باولاد انست که در اوایل تعلیم اهتمام تمام نموده بنای تعلیم اطفال را نزد کسی قرار

دهند



دهند که رعایت این امور نماید که در بدایت امر آنرا اطفال بنحو صحیح و مستحکم شود همینکه در باب
امر اطفال معتاد بفساد شده اند صعوبت دارد مدلول انها از انچه عادت بان جاری شده
و مناسب در اینمقام انست که بیان مخارج حروف شود تا اطلاع بان موجب حذر
از مفاسد تبدیل حرف بحرف دیگر شود و قبل از شروع بمقصود مناسب اینست که تعبیر
شود براقسام دندان انسان بدانکه دندان انسان بر چهار قسم است اول ثنایا و این چهار دندان
پیش است دو در فوق و دو در تحت دوم رباعیات است بفتح را و تخفیف الیاء المثناة
التحتانیة و این نیز چهار دندانست دو در فوق و دو در تحت در جانب یمین و یسار ثنایا
سیم انیاب است و این نیز چهار است در جانب یمین و یسار رباعیات دو در فوق
و دو در تحت و این دوازده دندانست که دیه هریک در شریعت مطهره پنجاه مثقال
شرعی از طلا است که هر مثقالی هیجده نخود بوده باشد پس دیه هریک از این دندانها پنجاه
عدد اشرفی باجاقلو است که مجموع ششصد عدد اشرفی باجاقلو است چهارم اضراس است
و این شانزده دندانست هشت در فوق چهار در جانب یمین انیاب و چهار در جانب
یسار ان و هشت در تحت کذلک و دیه هریک از اینها در شریعت مطهره بیست و پنج مثقال
شرعی از طلا است که بیست و پنج عدد اشرفی باجاقلو است بوده باشد و این اضراس را
قسمت نموده اند بضواحک و طواحن و ضواحک چهار دندانست دو در فوق و دو در تحت
در جانب یمین و یسار انیاب و بقیه را طواحن گویند بنابر انچه مذکور شد عدد دندانها بیست
هشت است گاه است که از زمان بلوغ تا بسی سال چهار دندان دیگر در می اید متصل بطواحن
دو در فوق و دو در تحت در جانب یمین و یسار بلکه غالب چنین است و این مسمی است بنواجد
و این را از اقسام اضراس شمرده اند بنابراین اضراس بر سه قسم خواهد بود ضواحک و طواحن
و نواجد و لکن در بعض اخبار اطلاق نواجد بر ضواحک شده بعد از انضمام این چهار
به بیست هشت مبرهن عدد دندانها سی و دو و لکن دیه در شریعت مطهره مقرر شده در بیست
هشت بنحوی که مذکور شد بعد از انکه این مطلب مشخص شد میگوئیم حروف منقسم شده اند بر قسم
حلقی و نوعی و شفوی اما حلقی پس شش حرف است همزه و ها و عین و حای بی نقطه و غین و خاء
با نقطه اینها را حروف حلق میگویند باعتبار انکه مخرج انها حلق است مخرج همزه و ها اول حلق است

تقسیم دندانها بچهار قسم معروف است

بنابرانکه اعتبار اولیتر از جانب دهن شود و مخرج عین وحاء بی نقطه وسط حلق است و مخرج غین
وخاء با نقطه اخر حلق است بنابر اعتبار اولیتر از جانب سینه و اول حلق است بنابر اعتبار اولیتر
از جانب دهن واما فمی پس هیجده حرف است اول قاف است و مخرج ان اخر زبان است با انچه
محاذی انست از بالا دوم کاف است مخرج ان بعد از تجاوز از مخرج قافست قریب بان از جانب
سر زبان سیم وچهارم و پنجم جیم وشین یاء دو نقطه در تحت مخرج این سه حرف وسط لسانست
ششم ضاد نقطه دار است مخرج ان طرف یسار است که منضم شود ببعضی از ضواحک فوقانی یا ببعضی
از طواحن در فوق خواه از جانب یمین بوده باشد یا از جانب یسار لکن در جانب یسار اسانتر است
هفتم لام است مخرج ان طرف زبانست که نزدیک لب زبان بوده باشد با انچه محاذی با لثه
رباعیات و انیاب در جانب فوق از جانب چپ هشتم نون است مخرج ان سر زبانست
با لثه ثنایات در فوق یعنی بیخ دندانهای پیش بالا نهم رای بی نقطه است مخرج ان بعد از
تجاوز از مخرج نونست از جانب پایین زبان بجمله مخرج طرف زبانست که کناره شود بیخ
بعضی از ضواحک در جانب بالا دهم و یازدهم و دوازدهم طا و دال بی نقطه و تای دو نقطه
در فوقانی انچه جماعتی تصریح بران نموده اند انست که مخرج این سه حرف سر زبانست با بیخ
ثنایای فوقانی لکن لسان باید میل نماید در وقت ادای طا بسوی حنک اعلا و در وقت ادای تا بسوی
پایین و در وقت ادای دال بما بین این دو تحدید لکن ظاهر اینست که تفرقه شود ما بین تلفظ
طا و تا و دال در مخرج خصوصا در وقتیکه طا جزء کلمه بوده باشد مثل صراط الذین باین نحو که مخرج
طا پایین تر از سر زبان بوده باشد قریب بمخرج شین با انچه محاذی اوست از حنک بالا سیزدهم
وچهاردهم و پانزدهم ظای با نقطه و ذال با نقطه و ثای مثلثه است و مخرج این سه حرف سر
زبانست با سر ثنایای فوقانی شانزدهم صاد بی نقطه هفدهم سین بی نقطه هیجدهم زای
نقطه دار است اختلاف کرده اند در مخرج این سه حرف بعضی گفته اند مخرج اینها میان
زبانست با طرف ثنایای فوقانی و مذکور در جمله از رسائل مؤلفه در علم قرائت اینست
که مخرج اینها سر زبانست با زبر ثنایای تحتانی و ابن حاجب تصریح نموده که مخرج اینها
طرف زبانست با خود ثنایا ظاهر اینست که انچه مستفاد از ظاهر این اقوال ثلثه میشود
هیچ یک صحیح نبوده باشد بلکه حق اینست که مخرج صاد پایین تر از سر زبانست با منتهای لثه

لثه

١٦٥

لثه ثنایای بالا که اول کام بوده باشد و قول ابن حاجب که مخرج اینها طرف لسانست با خود ثنایا
دور نیست که اشتباه شده باشد بتلفظ بنفس این حروف که صاد و سین و زا بوده باشد و این
توهم است بجهت انکه صاد مرکب از سه حرف است ص و ا و د هر یک از اینها مخرجی دارد بلکه
مراد در اینمقام تعیین مخرج انچه مقصد در این سه حرف است و مخرج ان طرف زبان و نفس ثنایا نیست
بلکه مخرج ان بنحویست که مذکور شد و ممکن است توجیه شود کلام ابن الحاجب بنحوی که راجع شود
بانچه ذکر شد باین نحو که مراد از طرف پایین تر از سر زبان بوده باشد و مراد از ثنایا منبت ان بوده
باشد که بیخ ثنایا در جوف گوشت و پوست بوده باشد بنابراین امر دو قول اول اسهل است
پس همه راجع میشود بانچه گفته شد واما مخرج سین و زا پس ان بالاتر از مخرج صاد است یعنی اقرب است
بسر زبان با بیخ دندانهای پیش و بعضی از مؤلفین از اهل سمرقند تحدید مخرج این سه حرف را نوع
دیگر نموده اند باین نحو که مخرج ص و س و ز تیزی سر زبانست با میان دندانهای پیشین و این
نیز مثل سابق است واما حروف شفوی پس عدد حالت ان چهار است اول فا مخرج ان وسط
لب پایین است با طرف ثنایای فوقانی دوم واو سیم میم چهارم باء موحده است مخرج این سه
حرف میان دو لبست میم از خارج و با در داخل و واو میان داخل و خارج بدانکه مناسب
در اینمقام این است که تنبیه شود بر طریق استعلام مخارج حروف میگوییم تا حال تحدیدی که
در ان تعیین مخارج حروف شده باشد بر نخورده ایم بلکه مظنون اینست که چنین حدی نبوده
باشد بلکه طریق تشخیص ان تتبع و تصفح محاورات و استعمالات فصحاء از اهل لسانست
نظر باینکه قران مجید بلغت عرب منزل شده مشخص است در تغیر و تبدیل در مخارج حروف
نشده است پس مخارج حروف بان نحوی است که بوده خلاق عالم جل جلاله فرموده ما ارسلنا
من رسول الا بلسان قومه و فرموده انا انزلناه قرانا عربیا ظاهر اینست وجه اختلاف در تعیین
مخارج حروف اختلاف در استنباط است هر کس بنحوی که بتامل در استعمالات فصحا استنباط نموده
ثبت نموده بنابراین ظاهر اینست که رعایت این دقایق که مذکور شد موقوف علیه صحت قرائت
نبوده باشد بلکه لازم همان قدر است که تلاوت شود بنحوی که امتیاز ما بین حروف متحقق
شود علاوه بران از محسنات قرائت است قدری که معتبر در صحت عمل است همان قدر است
که مذکور شد یعنی تلاوت نماید بنحوی که مذکور شد گاه است چنین نیست مجملا معتبر در تلفظ

حرف ان است کہ در حین تلفظ هرگاه اهل لسان مطلع شوند کویند این شخص فلان حرف را تلفظ نمود
و اگر چنین نباشد محکوم به بطلان خواهد بود بعد از انکه این مطلب مشخص شد میکوییم مطلب
این است کہ اخلال بحرف از حروف فاتحة الکتاب و هم چنین است کلا اذکار واجبہ در نماز مثل
تکبیرة الاحرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم اخلال بحرف واحد از هر یك بوده باشد عمدا
موجب بطلان نماز است خواه ترك انحرف بوده یا تبدیل حرف بحرف دیکی مخفی نماند که نماز باطل
میشود بسبب اخلال بحرف در انچه مذکور شد و هم چنین باطل میشود بسبب اخلال بتشدید
نظر باینکه اخلال بتشدید مستلزم اخلال بحرف است و اما اخلال بمد پس میکوییم مد یا متصل است
یا منفصل یا غیر هما توضیح مطلب مقتضی این است کہ کفته شود مد در لغت بمعنی کشیدن است
و در اصطلاح قراء عبارت از کشیدن صوت است بنهج مخصوص و این مد یا ذاتی حرف است
یا عارضی او است کلام در اول نیست نظر باینکه ان لازم تلفظ بطبیعت حرف است بلکه
کلام در مدی است کہ بنسبت با مر خارج عارض کلمہ میشود و ان امر خارج یا همزه است یا سکون
انجا کہ همزه سبب میشود انرا مد متصل و مد منفصل میکویند و سببیت سکون در غیر مد
متصل و مد منفصل است مثل مد عارض و مد سکون لازم مدغم و غیر هما و وجه سببیت
همزه از برای مد در متصل و منفصل بجهت سهولت امر در ادای همزه است از مخرج خود
چنانچه وجه ان بعد از تامل در تلفظ باولئك و ما انا ظاهر میشود کہ مد متصل ان است کہ حرف
مد و سبب مد هر دو یك کلمہ جمع شوند حرف مد سه تا است الف ما قبل مفتوح و واو ساکن
ما قبل مضموم و یای ساکن ما قبل مکسور پس هرگاه حرف مد کہ عبارت از یکی از این سه حرف
بوده باشد و سبب مد کہ همزه بوده باشد در یك کلمہ جمع شوند ان مد را مد متصل خوانند نظر
باتصال حرف مد و سبب ان کہ همزه بوده باشد مثل جاء و اولئك و جیء و سوء و مد منفصل
ان است کہ حرف مد در کلمہ بوده باشد و سبب مد در کلمہ دیکر لکن لا مطلقا بلکه باین نحو
کہ حرف مد در اخر کلمہ اولی بوده باشد و سبب مد در اول کلمہ ثانیہ مثل انا انزلنا و لا اله و قوا انفسکم
و فی انفسهم ملخص مقال انکه بعد از حرف مد یا همزه است یا حرف ساکن اگر همزه بوده باشد ملتفت کہ مد را
در اینحالت متصل یا منفصل می نامند و اگر حرف ساکن بوده باشد این نیز بر دو قسم است نظر باینکه این
سکون یا ذاتی است یا عرضی سکون ذاتی را منقسم بر سه قسم کرده اند اول مد سکون لازم مدغم و ان در جائی است

کہ سبب



کہ سبب مد سکون حرف بوده باشد کہ در مثل خود ادغام شده باشد مثل دابہ و اتحاجونی و لا الضالین
قسم دوم مد در اوائل سور است مثل حم و یس و ص و ن و الم و المص و کهیعص و حمعسق در بعضی یك
مد است و در بعضی دو مد و در بعضی سه مد تفصیل از این است کہ در حم و یس و ص و ن یك
مد است و سکون در میم ملفوظی سبب مد حرف مد و سبب مد هر دو ملفوظ است نیز مکتوب
و هم چنین در یس کہ یای ساکن ما قبل مکسور ملفوظی حرف مد است و سکون نون ملفوظی سبب
مد و در ص الف ملفوظی حرف مد است و سکون دال ملفوظی سبب مد و در نون واو ساکن
ما قبل مضموم ملفوظی حرف مد است و سکون نون ملفوظی سبب مد و در الم دو مد است
در اول حرف مد الف ملفوظی است و سبب مد سکون میم ملفوظی و در ثانی حرف مد یاء ساکن
ما قبل مکسور ملفوظی است و سبب مد سکون میم ملفوظی است و در المص سه مد است
در اول حرف مد الف ملفوظی است کہ ظاهر میشود بسبب تلفظ بلام و سبب مد سکون میم ملفوظی است
و در ثانی حرف مد یای ساکن ما قبل مکسور ملفوظی است و سبب مد سکون میم ملفوظی است و در ثالث
حرف مد الف ما قبل مفتوح ملفوظی است و سبب مد سکون صاد ملفوظی است و در کهیعص دو مد است
حرف مد در الف ما قبل مفتوح ملفوظی است و سبب مد در ان سکون فاء ملفوظی است و حرف مد
در ثانی الف ما قبل مفتوح ملفوظی است کہ بتوسط تلفظ بصاد ملفوظ است و سبب مد سکون
دال ملفوظی است کہ بتوسط این نیز ملفوظ است پس در ها و یا و عین مدی نخواهد بود نظر
بانتفای سبب مد در ها و یا و انتفای حرف مد در عین و در حمعسق سه مد است یکی در حم
و دو در سین و قاف و در ها و عین مدی نمیباشد نظر بانتفای سبب مد در اول و حرف مد در ثانی
و این قسم ثانی از مد را بعضی مد در اوائل سور مذکوره را مد فواتح سور و مد حروف هجا و مد سکون
لازم مظهر می نامند قسم سیم از اقسام مذکوره مد ابدال و مد انقلاب کویند و این در جائی است
کہ حرف مد منقلب از همزه بوده باشد خواه سبب سکون حرف مدغم بوده باشد یا غیر ان مثل
الآن کہ در اصل ءالآن بوده بدو همزه همزه اول حرف استفهام است و همزه ثانی جزء کلمہ است نظر
باجتماع دو همزه و همزه ثانی قلب بالف شده پس حرف مد در اینجا الف ما قبل مفتوح منقلب از همزه است
و سبب مد سکون لام و این قسم از مد در قران در شش موضع واقع شده دو در سوره انعام اول
قوله تعالی ثمانیة ازواج من الضان اثنین و من المعز اثنین قل الذکرین حرم ام الانثیین و قوله تعالی و من الابل

ومن الابل اثنين ومن البقر اثنين قل آلذکرین حرم ام الانثیین اصل آ آلذکرین بوده اجتماع همزتین موجب شد که همزهٔ ثانی قلب بالف شد اگرچه طریقهٔ معهوده در همزهٔ الحذف است لکن در اینمقام خصوصیتی هست که مانع از ان است بیان اینمطلب این است که هرگاه همزهٔ الحذف شود باید قرائت شود قل آلذکرین با همزهٔ استفهام این موهم این است که همزه می باید ساقط شود ثابت شده پس لابد است که قلب بالف شود تا مشخص شود که همزه موجود از ادات استفهام است معنی ظاهر ایهٔ شریفه ان است که خلق فرموده است خداوند عالم جل جلاله هشت نوع را زوج هرچند معنی اطلاق میشود یکی ان است که زوج چیزی را گویند که با او ملاحظه شود چیز دیگر از جنس او و هریک را بملاحظهٔ دیگری زوج اطلاق کنند در اینجا ظاهرا همین معنی مراد است بالاختلاف در مذکور بتر و انوثیت بعد از ان بیان هشت زوج را فرموده من الضان اثنین یعنی از گوسفند دو تا یکی نر و یکی ماده ومن المعز اثنین یعنی از بز دو تا یکی نر و دیگری ماده قل آلذکرین حرم ام الانثیین این دو بر کفار است یعنی بگو ای رسول من نر این دو صنف را حرام فرموده است خلاق عالم جل شانه یا ماده این دو را استفهام در اینمقام استفهام انکاری است حاصل معنی انکه هیچیک را حرام نفرموده کسی که مدعی تحریم است کاذب خواهد بود و از اینجا ظاهر معنی ایهٔ دیگر عصبت ظاهر میشود و دو موضع دیگر در سورهٔ یونس که فرموده آلان وقد کنتم به تستعجلون و آلان وقد قبل مراد حرف الان مصدر بهمزهٔ استفهام است در دو موضع مذکور از سورهٔ یونس نه مطلق الان و لا لفظ الان غیر مصدر بهمزهٔ استفهام منکر است کقوله تعی قالوا الان جئت بالحق وقوله تعی فالان باشروهن وقوله تعی تبت الان وقوله تعی الان خفف الله عنکم وقوله تعی الان حصحص الحق وغیر ذلک موضع پنجم در سورهٔ یونس قال الله تعی آلله اذن ششم در سورهٔ نمل فرموده آلله خیر اما یشرکون انچه مذکور شد در اقسام مدی بود که سبب مد سکون لازم حرف بوده واما سبب مدی که سکون عارض بوده پس در جائی است که اصل ان حرف متحرک بوده باشد لکن سکون عارض او شود بجهت وقف بر ان مثل وقف بر اخر کلمه که ما قبل ان حرفی از حروف مد بوده باشد مثل العالمین الرحیم والدین و نحو اینها و گاه است این دو قسم مثل مدیکه سبب ان سکون لازم کلمه بوده و مدی که سبب ان سکون عارض کلمه بوده باشد با هم جمع میشوند در کلمهٔ واحده مثل ولا الضالین در اینجا مد سکون لازم مدغم و مد سکون عارض هر دو جمع شده در مد اول الف ضاد حرف مد است و سکون لام مدغم





سبب مد و در ثانی حرف مد یای ساکن ما قبل مکسور است و سبب مد سکون عارض نون بعد از توضیح این مراتب میگوئیم مدعی این است که ایا رعایت این اقسام مد باسرها لازم است یا نه میگوئیم اما مد منفصل ظاهر این است که حکم بعدم لزوم رعایت ان در نماز و غیرها اشکالی نداشته باشد نظر بانتفای مقتضی لزوم و اما مد متصل پس جماعتی از اعاظم متاخرین حکم فرموده اند بلزوم رعایت ان و ببطلان نماز بسبب اخلال بان مثل شیخین سعیدین اول و ثانی بلکه محقق ثانی در تعلیقات خود بر شرایع دعوای نفی خلاف بر ان نموده بنابر این حکم بجواز اخلال مشکل بلکه ممکن نیست پس رعایت مد متصل لازم خواهد بود و اما مد سکون لازم مدغم پس رعایت ان نیز لازم است نظر باینکه اخلال بان موجب اخلال بتشدید است ابدا و سابق بیان شد عدم جواز اخلال بان و اما مد فواتح سور ظاهر این است رعایت ان لازم بوده باشد و همچنین است مد ابدال نظر باینکه اخلال بان موجب اخلال بحرف است لکن قدر لازم همان قدر است که الف منقلب از همزه تلفظ شود علاوه بر این ظاهر این است که لازم نبوده باشد و اما مد عارض پس حکم بلزوم ان نمیتوان نمود بلکه ظاهر این است که لازم نبوده باشد مخفی نماند انچه مذکور شد در بیان اخلال بحروف و مد بود و اما اخلال باعراب و حرکات پس میگوئیم این بچند قسم متصور میشود اول این است که مخالف قواعد عربیه و معنی بوده باشد مثل انعمتُ بضم تا شکی در بطلان نماز در اینصورت نیست دوم ان است که مخالف قواعد عربیت بوده باشد لکن مغیر معنی نبوده باشد مثل الحمدِ لله بکسر دال الحمد و ضم هاء لله در اینصورت نیز حکم ببطلان نماز بی اشکال است سیم ان است که موافق قواعد عربیه است لکن مخالف قرائت مشهوره است مثل رب العالمین بنصب یا برفع حکم بعدم جواز اگرچه خالی از اشکال نیست لکن اجتناب اقرب بسبیل نجاة است مبحث سیم بدانکه سابق اشاره شد باینکه قرائت فاتحة الکتاب در نماز گاه است واجب عینی است و گاه است واجب تخییری پس میگوئیم واجب تخییری در رکعت ثالثهٔ نماز مغرب است و در رکعتین اخیرتین نماز ظهر و عصر و نماز عشاء است نظر باینکه مکلف در اینها مخیر است ما بین قرائت سورهٔ حمد و تسبیحات اربع اشکالی بلکه خلافی در اینمقدار نیست خلافی که هست این است که ایا این تخییر در حق کسی است که اتیان بقرائت